

تقدیم  
به شہزادہ ہفتصدین سالگرد  
امیر خسرو دہلوی

آکادمی علوم اتحاد جماہیر شوروی سوسیالیستی  
انستیتیو خاورشناسی

امیر خسرو دہلوی

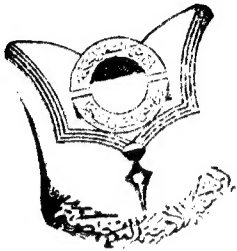
خمسکہ

من انتقادی

مثنوی پنجم

ادارۂ انتشارات "دانش"

دانشگاه دولتی تاشکند بنام و. ای. لنین



امیر خسرو دهلوی

هشت بهشت

باصح و مقدمه جعفر افشار

شعبه ادبیات خاور

مسکو ۱۹۷۲

زیر نظر: بابا جان غفور

طمانصاری، غضنفر علیف

رداکتور مسئول: غضنفر علیف

فهرست

۷

پیشگفتار

XXXI

مثنوی هشت بهشت



## پیشگفتار

شعری «هشت بهشت» پنجمین و آخرین داستان «خمس»<sup>۱</sup> امیر خسرو دهلوی میباشد. شاعر این منظومه را در سال ۷۰۱/۱۳۰۲ زیر تأثیر و در پاسخ شعری «هفت پیکر» نظامی گنجوی شاعر نامی آذربایجان سروده است.

قدیمی ترین نسخه منظومه «هشت بهشت»<sup>۱</sup> امیر خسرو دهلوی سال ۷۵۶/۱۳۵۵ در شیراز توسط محمد بن محمد بن محمد الملقب بشمس الحافظ الشیرازی و معاصرترین نسخه آن سال ۱۳۲۸/۱۹۱۰ در خیوه بفرمان محمد رحیم خان ثانی بوسیدله<sup>۲</sup> محمد یعقوب کاتب مخلص به خرات استخراج شده است.

متن انتقادی منظومه «هشت بهشت» که در دست دارید نتیجه بررسی این اثر و تحقیق مستقلاً لویژیک آن بر اساس و بیاری ده نسخه انتخابی فراهم آمده است.

<sup>۱</sup> رجوع شود به "Собрание восточных рукописей АН УзССР", т. II, Ташкент, 1954, стр. 119-121.

<sup>۲</sup> رجوع شود به Рук. ИВ АН УзССР, инв. № 1068

ما مشخصات نسخ دہگانہ یاد شدہ در بالا را بطور فشرده ذیلًا قیامی نمایم:

آ- نسخہ خطی شماره ۲۱۷۹ نستعلیق خاورشناسی بنام

ابوریکان بیرونی آکادمی علوم جمهوری شوروی ازبکستان<sup>۳</sup>

نسخہ خطی مزبور قدیمی ترین نسخہ خمسہ شاعر است. سه منظومہ "شیرین و خسرو"،

"آینہ اسکندری" و "ہشت بہشت" این نسخہ را شاعر غزل سہرانی مشہور ایران خواجہ حافظ شیرازی در سال ۷۵۶/۱۳۵۵ یعنی فقط سی سال پس از وفات شاعر استنساخ نموده است.

این نسخہ خطی در ترتیب متون انتقادی منظومہ های "شیرین و خسرو" و "بجنون و لیلی"

امیر خسرو دہلوی نیز بہمچون نسخہ اساسی مورد استفادہ قرار گرفته است.<sup>۵</sup>

نسخہ مذکور دارای ۱۹۵ ورق بودہ متن در چارستون بخط نسخ متماثل بہ ثلث آمیختہ با

---

<sup>۳</sup> "Собрание восточных рукописей АН УзССР", **جمع شود بہ مشروح آن در**

т. II, стр. 119-121.

<sup>۴</sup> **ہمین عقیدہ را دارجہ اکادمیک آ. آ. سمیونوف**، **چہند بعضی از**

**متخصّصان (از جلدہ پروفیسور ایرانی محمد معین)** **شخص خواجہ حافظ بودن**

**ناسخ مزبور را قبول ندارند. درباره شخصیت ناسخ مزبور رجوع شود بہ**

Дж. Эфтихар, Текстологическое исследование поэмы "Хашт бихишт" Амира Хосрова Дехлеви, Ташкент, 1968 (автореферат дисс. на соиск. ученой степени канд. филол. наук).

<sup>۵</sup> **جمع شود بہ** **Амър Ҳусрау Дихлавӣ, Шйрӣн и Ҳусрау. Критический текст,**

предисловие Г.Ю. Алиева, М., 1961; Амър Ҳусрау Дихлавӣ, Маджнӯн и Лейлӣ.

Критический текст, предисловие Т.А. Магеррамова, М., 1965.

برخی عوامل شکسته نستعلیق کتابت یافته است. متن منظومه «هشت بهشت» در صفحات ۱۹۵<sup>ب</sup> - ۱۶۰<sup>ب</sup> جایگیر شده حاوی ۳۳۸۲ بیت و یک مصرع منفرد است و ضمناً سه بیت از طرف کاتب در موقع استنساخ اشتبائاً تکرار گشته است.

متن منظومه «هشت بهشت» در این نسخه نسبت به دیگر نسخه های کلمی جامعتر و اصیلتر تشخیص داده شد و از این جهت در جریان ترتیب متن حاضر اساساً بآن اتکا نمودیم.

ب - نسخه خطی شماره ۲ موزه تاریخ ادبیات آذربایجان

بنام نظامی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان شوروی<sup>۶</sup>

نسخه خطی مذکور حاوی «خمسه» نظامی گنجوی است و منظومه های پنجگانه امیر خسرو دهلوی و قسمت دوم داستان «اسکندرنامه» نظامی در حاشیه صفحات کتابت شده است. میزان ابیات منظومه «هشت بهشت» در این نسخه ۳۳۸۴ بیت است.

ابیات مزبور را حواشی صفحات ۵۴۵<sup>ب</sup> - ۴۴۹<sup>ب</sup> دربر میگیرند. کیفیت متنی

منظومه «هشت بهشت» در این نسخه همانندی معینی با نسخه «آ» دارد.

نسخه خطی مورد بحث در میان نسخ دهگانه مورد استفاده ما بعد از نسخه «آ»

جگانه نسخه ایست که متن های منشور عربی اختتامی امیر خسرو دهلوی را در پایان هر یک منظومه «خمسه» از جمله «هشت بهشت» حفظ کرده است.

این نسخه خطی دارای ۷۰۰ ورق میباشد . در صفحات ب ۷۰۰ - آ ۶۹۸ آن قصیده شاعری به تخلص "داودی" موجود می باشد که بلافاصله پس از پایان آخرین منظومه ختمه نظامی - "هفت پیکر" آمده است .

ترتیب دهنده متن انتقادی منظومه "مجنون و لیلی" امیر خسرو دهلوی - ط  
محرمف که از این نسخه استفاده نموده است "داودی" را کاتب و ترکیب "دعای  
دولتش" را در یکی از ابیات قصیده فوق الذکر تاریخ استنساخ می شمارد .<sup>۷</sup>

ط . محرمف در تشخیص کاتب و تعیین تاریخ استنساخ نسخه مورد بحث ما به  
دوبیت قصیده یاد شده "داودی" که ذیلا آورده میشود استناد نموده است :

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب      تا مهندس پیشه بیرون آرد از بنجا خویش  
مطلعی دیگر بگو داود یا بصر غزل      تا نمانی شاعر از صنعت اشعار خویش

از ترکیب "دعای دولتش" رقم ۸۲۵ حاصل میگردد و این تاریخ برابر است با  
۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ میلادی . در عین زمان ما با توجه به اسلوب نگارش ، طرز آرایش ، نوع کاغذ و  
سبک صفافی و غیره این نسخه تاریخ کتابت آنرا اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی

---

<sup>۷</sup> Т.А. Магеррамов, Поэма "Меджнун и Лейли" Амир Хосрова Дехлеви,  
Баку, 1964, стр. 7-8 (автореферат дисс. на соиск. ученой степени канд. филол.  
наук).

دانستیم. در زمینه ابیات فوق میتوان باین نتیجه رسید که اولاً داودی سراینده قصیده است نه کاتب نسخه ثانیاً اگر ترکیب «دعای دولتش» را ماده تاریخ فرض کنیم در این صورت نیز تاریخ سرایش قصیده را خواهیم داشت نه تاریخ استنساخ نسخه را. ترکیب «دعای دولتش» بنظر ما در قصیده داودی بی پایه و اساس و تصادفی نیست. شاید اشاره به دعای دولتی باشد که آخرین ابیات منظومه «هفت پیکر» نظامی گنجوی را تشکیل میدهند اینست آن ابیات :

دولتی باش هرکجا باشی      در رکابت فلک بفراشی  
دولتت را که بر زیادت باد      خاتم کار برز سعادت باد !

لذا احتمال میرود که قصیده مذکور در پایان نسخه دیگری که کاتب نسخه خطی شماره ۲ موزه ادبیات آذربایجان عمل استنساخ را از روی آن انجام داده وجود داشته است و از آن نسخه به نسخه اخیر منتقل شده است. از آنجائیکه کاتب این نسخه هویت خود و تاریخ استنساخ را در پایان نسخه قید ننموده ماده تاریخ «دعای دولتش» سهواً تاریخ استنساخ و داودی که سراینده قصیده است کاتب نسخه بشمار آمده است.

مقایسه و مقابله این نسخه با نسخه خطی متعلق به موزه آ. آ. سیروف واقع در شهر دوشنبه تا حدودی نظر ما را در این زمینه تأیید و تقویت نمود.

نسخه متعلق به موزه آ.آ. سیمونف تحت شماره ۱۰۲ حفظ میگردد و حاوی دیوانهای غزلیات امیر خسرو دهلوی می باشد . این نسخه وجوه مشترک متعددی با نسخه خطی شماره ۲ موزه ادبیات آذربایجان دارد . وجوه مشترک یاد شده را در جنس کاغذ ، اسلوب آرایش ، صافی ، قطع ، رنگ جلد ، شیوه کتابت عنوانها ، خصوصیات نگارش متن ، شماره ابیات هر صفحه ، کادربندی ، تعداد اوراق و غیره میتوان دید . علاوه بر آن تاریخ استنساخ نسخه متعلق به موزه آ.آ. سیمونف در آخرین صفحه آن ۱۰۱۸ هجری قید شده است که برابر با ۱۶۰۹-۱۰ میلادی است .

بنظر ما هر دو نسخه خطی مورد بحث در اوایل قرن هفدهم میلادی از طرف کاتب واحدی که هویت خود را در هیچیک از دو نسخه قید ننموده استنساخ شده است . هر دو نسخه خطی فوق الذکر در مجموع خود عمده ترین آثار و میراث ادبی مشهور دو شاعر ضمه سرا - نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی را دربر میگیرند . بدیهی است که این دو نسخه خطی در گذشته کنار هم بوده بعد ما از هم فاصله گرفته اند .

گرچه نسخه خطی ب به قدمت تاریخی عمیقی نداشته و در آغاز قرن هفدهم استنساخ شده است با اینهمه ماهیت متنی آن به متن نسخه اساسی ما - آ به نزدیک باشد از اینرو در میان نسخه های کمکی اهمیت بیشتری بان قائل شدیم و در موارد زیادی از آن یاری گرفتیم .

ج - نسخه خطی شماره ۹۴ MS. - ۱۶۲۲ کتابخانه

دانشگاه دولتی لنینگراد بنام آ. ژدائف<sup>۸</sup>

این نسخه خطی کلیات امیر خسرو دهلوی است. متون منظومه های غمّه شاعر بجز نستعلیق خوانا در حاشیه صفحات نوشته شده اند. منظومه هشت بهشت در این نسخه ۳۳۵۱ بیت و ۵ مصرع منفرد تشکیل میدهد. کاتب آن سلطان احمد استنساخ نسخه را در سال ۸۸۵/۱۴۸۱ با تمام رسانده است. متن منظومه هشت بهشت در این نسخه دارای خصوصیات ویژه متون استنساخی در هندوستان می باشد. میزان ابیات تحریف شده و از قلم افتاده این نسخه کم نیست ولی در برخی موارد اشکال اصیل کلمات و ترکیبات منظومه را حاوی بوده در جریان ترتیب متن انتقادی نقش مؤثر داشته است.

نسخه خطی مذکور یکی از قدیمی ترین نسخ کلیات امیر خسرو می باشد.

د - نسخه خطی شماره ۱۱۷ استیتوی شرق شناسی

آکادمی علوم جمهوری شوروی تاجیکستان<sup>۹</sup>

نسخه خطی مذکور غمّه امیر خسرو دهلوی می باشد. داستانهای پنجگانه از جمله

<sup>۸</sup> جمع شود به مشروح آن در M. Бакоев, Хусрави Дехлави ва достони у "Дувалрони ва Хиэрхон", Сталинобод, 1958, сах. 65.

<sup>۹</sup> جمع شود به "Каталог восточных рукописей Академии наук ТаджССР", т. II; 1968, 511 (148).

شئوی « بهشت بهشت » در چهارستون بخط تعلیق خوب در آن نگاشته شده است .  
کاغذ آن از نوع زرد رنگ هندی است . مجموعاً دارای ۳۹۸ صفحه بوده ضمناً چهار ورق  
آن یعنی صفحات ۳۹۲ - ۳۹۷ حاوی ابیاتی از شئوی « مطلع الانوار » همین نسخه می باشد  
که هنگام تجدید صحافی جا بجا شده است .

کاتب این نسخه بدون قید هویت خود تاریخ انجام عمل استنساخ نسخه را در ذیل  
صفحه ۳۹۸ نوشته است - خمس عشرین شهر ذوالحجّه سنه اربع و تسعمائیه هجریه النبویه علیه السلام  
که برابر است با ۲۵ ام ژوئن سال ۱۴۹۹ میلادی .

منظومه « بهشت بهشت » در صفحات ۳۹۸ - ۴۱۵ این نسخه کتبت شده و  
۳۲۹۷ بیت و دو مصرع جداگانه را تشکیل میدهد .

عنوان فصول و بخشها باختصار آمده اند و گاهی داخل کادرهای ویژه عنوانها  
خالی مانده اند . میزان تحریفات متنی در این نسخه جزئی بوده ولی شماره ابیات محذوف  
زیاد است . خصوصیات متنی نسخه مذکور به نسخه اساسی ما آراء نزدیک میباشد .

ه - نسخه خطی کتابخانه دولتی لنینگراد بنام سالتیکف شیرین

( دُرن - ۳۸۶ )<sup>۱۰</sup>

این نسخه خطی کلیات امیر خسرو دهلوی میباشد . منظومه « بهشت بهشت » بخط



تعلیق در صفحات ۵۱۷ - ۴۳۲ جاگیر شده مجموعاً ۳۳۷۲ بیت و دو مصرع منفرد را تشکیل میدهد. یک بیت و یک مصرع آن تکرار شده که نتیجه سهو کاتب است. متن منظومه در این نسخه ماهیتاً به متن نسخه «ج» نزدیک است. تاریخ استنساخ و هویت کاتب در زیر نویس اختتامی مفصلی که در پایان نسخه کتابت شده حاکی است که محمود کاتب ابن محمد عمل استنساخ نسخه را در ماه صفر سال ۹۲۴ هجری (فوریه سال ۱۵۱۸) تمام کرده. حجم عمومی تحریفات و ابیات الحاقی در این نسخه چندان زیاد نیست.

### و- نسخه خطی شماره ۲۱۱.۴ add متعلق به موزه بریتانیا<sup>۱۱</sup>

نسخه خطی مزبور کلیات امیر خسرو دهلوی است و مجموعاً دارای ۶۹۷ ورق بوده برخی از آنها با فیاتورها تزیین یافته است. صفحات ۵۴۴ - ۴۴۵ منظومه بهشت بهشت را دربر میگیرد. این منظومه همانند دیگر منظومه های غمناک شاعر در حاشیه صفحات کتابت شده است. نسخه تجدید صحافی شده و مقداری از صفحات آن مخصوصاً در آغاز منظومه از مواضع اصلی خود جابجا شده اند و نیز چند ورق دیگر (۵۴۱، ۵۳۷، ۵۳۶ و غیره) واژگونه دوخته شده اند.

<sup>۱۱</sup> رجوع شود به مشروح آن در Ch. Rieu, Catalogue of the Persian manuscripts in the

British Museum, vol. II, London, 611.

مثنوی، هشت بهشت، در این نسخه دارای ۳۱۵۸ بیت و یک مصرع بوده  
از آنجمله ۶ بیت آن موقع استنساخ اشتبائاً تکرار شده اند.

تاریخ انجام استنساخ نسخه در صفحه ۵۴۴ عشرین شهر شوال سنه ۹۲۲ قید  
شده است که برابر با ۱۷ ام نوامبر سال ۱۵۱۷ میلادی میباشد.  
متن این نسخه از لحاظ کیفیت و خصوصیات به متون منظومه در نسخه های «ج»، «و»، «ه»  
نزدیک است.

ز - نسخه خطی شماره ۱۱۵۴۳/۲۴۱ فوند دستنویس های

آکادمی علوم جمهوری آذربایجان شوروی<sup>۱۲</sup>

نسخه خطی مذکور ختمه امیر خسرو دهلوی میباشد و مجموعاً دارای ۲۴۳ ورق  
است. متن در چهار ستون بخط استعلیق زیبا کتابت شده. کادرهای ویژه عناوین  
و سرلوحه با خالی از متن و مانوشته مانده اند.

متن مثنوی، هشت بهشت، در صفحات ۱۸۶-۱۸۷ جایگیر شده است.  
صفحات سه بار شماره گذاری شده اند و در مقایسه با یکدیگر منطبق نیستند. لذا  
شماره گذاری گوشه چپ قسمت فوقانی صفحات نسخه را اساس گرفته ایم

---

<sup>۱۲</sup> جموع شود به - "Азәрбајҹан ССР Елмләр Академјасы республика әлјазма-

лары фонду әлјазмалар каталогу", 1 ч., Бақы, 1963, стр. 196-197. این دستنویس

درآماده کردن متن انتقادی "شیرین و خسرو" و "مجنون و لیلی" مورد استفاده قرار گرفته  
است و در مقدمه های مربوطه این اثرها نیز در این باره تصریح شده است.

منظومه بهشت بهشت در این نسخه دارای ۳۳۱۷ بیت و دو مصرع منفرد میباشد.

نسخه مزبور در عین زمان که حاوی تحریفات و الحاقات نسبتاً زیادی بوده و مقداری از ابیات مشهور شنوی مورد بحث شاعر در آن محذوف اند برخی از کلمات و ترکیبات و ابیات بنظر ما اصیل منظومه در آن حفظ شده اند.

کاتب این نسخه خلیل بن درویش محمد الجامی در ماه رجب سال ۹۸۵ هجری (سپتامبر سال ۱۵۷۸ میلادی) استنساخ نسخه را با انجام رسانیده است.

ح - نسخه خطی شماره ۳۲۴ نستیتی شرقشناسی

آکادمی علوم جمهوری شوروی تاجیکستان<sup>۱۳</sup>

این نسخه شنوهای پنجگانه خسته امیر خسرو دهلوی را دربرگیرد. مجموعاً حاوی ۲۴۲ ورق است که دوبار شماره گذاری شده اند. ما شماره های وسط قسمت فوقانی در قها را اساس قرار دادیم. منظومه بهشت بهشت از صفحه ۲۰۶ آغاز شده و بخط نستعلیق متوسط در دو ستون کتبت یافته است. ادامه متن هر یک صفحه در حاشیه همان صفحه نوشته شده است. این نسخه حاوی ۳۰۳۵ بیت و ۹ مصرع منفرد از شنوی بهشت بهشت است.

<sup>۱۳</sup> رجوع شود به "Каталог восточных рукописей Академии наук ТаджССР",

استنساخ این نسخه بتاریخ روز دوشنبه ۱۴ شهر جمادی الاول سنه ۱۰۰۲ هجری (چهاردهم ثرانویه سال ۱۵۹۴ میلادی) انجام گرفته است. مابین صفحات ۲۴۲ - ۲۴۱ چهار ورق افتاده است. تعداد ورقهای مفقود را بیاری محاسبه ابیات لازم جهت پیوند آخرین بیت صفحه ۲۴۱ به اولین بیت صفحه ۲۴۲ معین کردیم. متن نسخه «ح» در ماهیت و کیفیت به متن نسخه اساسی ما، آ، خیلی نزدیک است. متن منظومه در نسخه مزبور از نقطه نظر کتابت حاوی یک رشته ویژگی است که برخی از آنها را یاد آور می‌شویم:

۱- اغلب کلمات که اصولاً می‌بایست با پیوند کلمه ساز و شکل‌زایی نوشته می‌شدند بدون آن کتابت شده‌اند. چنین حالت را از جمله در املاء کلمات «مهرانی»، «ساقیانی»، «مجلسی»، «برگی» و غیره میتوان مثال آورد (رجوع شود به زیرنویسهای ابیات ۷۵۷، ۷۷۶، ۹۵۶، ۷۷۶ و غیره در متن انتقادی منظومه).

۲- بسیاری از کلمات که بیاری علامت اضافه یعنی کسره بهم مربوط می‌کردند در متن نسخه «ح» با «ی» پیوند خورده‌اند. این حالت را از جمله در املاء ترکیبات «آفتاب جمال»، «پند حکیم»، «سفال شگفته»، «از پس سالی»، «عاشق خراب»، «حد ملک»، «اثر زانو» و غیره مشاهده می‌کنیم. (رجوع شود به زیرنویسهای ابیات ۴۳۱، ۴۵۱، ۵۷۵، ۷۲۵، ۷۵۵، ۸۴۳، ۹۴۵ و غیره متن انتقادی منظومه).

با در نظر گرفتن اینکه ویژگی های املائی در هر دو مورد فوق الذکر با خصوصیات بیان تاجیکی اینگونه کلمات و ترکیبات منطبق است لذا میتوان تأیید نمود که نسخه "ح" در آسیای میانه توسط کاتب تاجیک زبان کمسواد استنساخ شده و ضمناً در جریان استنساخ با احتمال قوی متن منطومه از طرف شخص تاجیک زبان دیگری به این کاتب دیکته شده است.

نسخه های خطی که دارای چنین خصوصیات باشند در نزد متن شناسان، محققان رشته زبان شناسی و مخصوصاً لهجه شناسی مقام و منزلت خاصی دارند. چنانکه دانشمند فقید شوروی، پروفیسور آ.آ. استاریکف درباره اینگونه نسخه ها چنین یاد آورده است: «خطر کاتبان بیسواد کمتر از

کاتبان نیمه سواد یا باسواد دارای تخصص عالی میباشد. کاتب بیسواد گاهی کلمات ساده و عادی را تحریف میکند و این نابسامانی را باری مقابله و تطبیق وزن به سبب سهلت میتوان تشخیص داد اما کاتب باسواد کلمات را عوض میکند و آزا با اوزان اصل هماهنگ میسازد و چوب شق و واریانت بهتر، خود را وارد متن مینماید...» ۱۶

نسخه "ح" در تکمیل و اصلاح متن نسخه اساسی - «آ» بطور محسوسی مفید و موثر واقع گردید. این نسخه یعنی "ح" حاوی ویژگی های لهجه ای متنوع است از این رو بنظر ما در امر تحقیق و ارزیابی شیوه بیان تاجیکی تا حد و معینی میتواند سودمند باشد.

## ط - نسخه چاپ سنگی لکنهو<sup>۱۵</sup>

این نسخه چاپ سنگی مثنوی بهشت بهشت امیر خسرو دهلوی می باشد . مجموعاً حاوی ۱۹۷ صفحه بوده در پایان آن تقریظی مائی بقلم غلام محمد متخلص به پیش ، محمد انوار حسین تسلیم ، سید محمد صادق علی متخلص به غالب گنجینه شده است .

در صفحات ۱۸۵ - ۱۸۹ پگفتار منظوم شاعر امیر اسداله تسلیم که ترتیب دهنده مثنوی مزبور و آماده کننده متن آن برای چاپ سنگی می باشد موجود است .

از مضمون این پگفتار بر می آید که امیر اسداله تسلیم بر پایه نسخه مثنوی بهشت بهشت متن مورد بحث را تهیه نموده و برخی کلمات و عبارات مشکل و موارد بفرنجی آنرا تفسیر نموده و در این کار از فرنگ های غیاث اللغات و بهار عجم یاری گرفته است . امیر اسداله تسلیم درباره مشخصات و خصوصیات نسخ سه گانه مثنوی بهشت بهشت که در جریان تهیه متن آن برای انتشار مورد استفاده اش بوده اند همچگونه اطلاعاتی بدست نمیدهد ولی با توجه به کیفیت متن منظومه در این نشر معلوم میگردد که تهیه کننده آن نسخه مقبره قابل اطمینانی که تواند اس و پایه متن مثنوی بهشت بهشت قرار گیرد در اختیار نداشته است . منظومه بهشت بهشت

---

<sup>۱۵</sup> مثنوی هشت بهشت حضرت امیر خسرو دهلوی ، چاپ لکنهو ،

در این نشر حاوی ۳۴۹۶ بیت است . در عین حال که نسخه 'لیتوگرافیک مزبور' خالی از برخی نارسائی‌ها نیست باید یاد آور شویم که در جریان ترتیب متن انتقادی بامیاری داد و در موارد متعددی نقش حلال داشت .

### ی - نسخه 'چاپ سنگی علیگره'<sup>۱۶</sup>

نشر مذکور مشنوی 'بهشت بهشت' امیر خسرو دهلوی است که توسط پروفیسور سلیمان اشرف با مقابله چند نسخه خطی و چاپی منظومه در سال ۱۳۲۶ هجری برابر با ۱۹۱۸ میلادی انتشار یافته است . مقدمه مفصل و شرح آن بزبان اردو بوده ۳۲۴ صفحه را در بر میگیرد . میزان ابیات منظومه در نشر مزبور تقریباً با نسخه 'ط' هماهنگی دارد .

نشر مورد بحث نیز مانند 'ط' کوششی برای ایجاد متن انتقادی منظومه 'بهشت بهشت' امیر خسرو دهلوی بوده است . ترتیب دهنده آن درباره مشخصات نسخ مورد استفاده خویش اطلاعات لازم را قید نموده است . از کیفیت چاپ اخیر چنین بر میآید که ترتیب دهنده آن به نسخ قدیمی و معتبر منظومه

<sup>۱۶</sup> مشنوی هشت بهشت حضرت امیر خسرو دهلوی بتصحیح و تنقید و تحشیه جناب مولانا سید سلیمان اشرف صاحب ، پروفیسور مدرسه العلوم علیکڑه باهتنام مقتدی خان شیروانی ، چاپ علیکڑه ، ۱۳۳۶ هجری قمری .

دسترس نداشته است. از تفسیر عبارات و اصطلاحات و معانی لغات در حواشی صفحات این نشر مشهود میگردد که ترتیب دهنده آن از آگاهی عمیقی در زمینه زبان پارسی رایج در هندوستان و ادبیات آن برخوردار است با اینحال متن «ی» از یک سلسله لغزشها و تحریفات خالی نیست.

ما با در نظر گرفتن اینکه نشر مذکور در میان متون چاپی منظومه «هشت بهشت» اعم از چاپ سنگی و شربی که تاکنون پنج بار انتشار یافته است<sup>۱۷</sup> مفصلتر و نیز معاصرتری باشد و گذشته از این همچون جامعترین متن انتقادی منظومه عرضه شده است استفاده از آن را در ترتیب متن انتقادی حاضر ضرور و بسجا شمرديم نشرهای «ط» و «و» و «ی» در زمره نسخه بدل‌های درجه سوم تا حدود معینی به بهبود و استكمال متن ما موثر و مفید واقع گردیدند.

هشت نسخه خطی و دو نشر چاپ سنگی که در بالا به ذکرش رده<sup>۱۷</sup> مشخصات و خصوصیات هر یک از آنها مبادرت گردید در جریان تحقیق ما انتخاب شده مورد مقابله قرار گرفته شالوده متن انتقادی ما را تشکیل دادند.

---

<sup>۱۷</sup> خانبا با مشار، مؤلفین کتب چاپی عربی و فارسی، جلد یکم، سال ۱۳۴۰، تهران، ص. ۶۷۳



نسخه های آ، ب، ج، د در درجه اول، ه، و، ز، ح در درجه دوم و ط، ی در درجه سوم طرف توجه ما بوده اند.

## سخنی چند پیرامون حجم ابیات منظومه بهشت بهشت

نسخ دهگانه منظومه بهشت بهشت که در جریان ترتیب متن انتقادی آن مورد استفاده ما بوده اند چنانکه در توصیف آنها فوقاً یاد آور شدیم از حیث حجم ابیات باهم متفاوت می باشد. ضمناً باید گفته شود که امیر خسرو دهلوی در پایان هر یک از داستانها ضمه خود از جمله بهشت بهشت پگفتار منظومی سروده و در یکی از ابیات آن تعداد بیت های داستان را ذکر کرده است اما این بیت همانند صد بابیت دیگر منظومه از تحریف و دست برد های کاتبان برکنار نمانده است.

طبیعی است که این ناهماهنگی در میزان ابیات موجود در نسخ دهگانه منظومه و نیز تنوع در مضمون بیت پگفتار منظومه که تعداد ابیات آن را حاوی است یکی از مسائل بغرنجی بود که حل آن بمشابه وظیفه ای در برابر ترتیب دهنده این متن قرار داشت. هنگامیکه کار ترتیب متن انتقادی منظومه بهشت بهشت را پایان رسانده ابیات انتخاب شده از ازشماره گذاری نمودیم متوجه شدیم که این متن مجموعاً ۳۶۰۵ بیت را دربر میگیرد. این رقم با هیچیک از واریانت های موجود بیتی که شاعر تعداد ابیات منظومه را در آن قید نموده است منطبق نمی باشد.

بدین ترتیب مسئله تعیین میزان واقعی ابیات منظومه «هشت بهشت» ظاهراً مثل اینکه بغرنجتر میشد ولی توجه و دقت به موارد و نکاتی که ذیلاً با آنها اشاره میشود بوضع پچیپده حجم ابیات منظومه در نسخ مورد استفاده ما روشنی افکند و نتیجه مسئله مربوط به تعیین میزان واقعی ابیات منظومه حل شده تلقی گردید.

چنانکه در بالا گفته شد امیر خسرو دهلوی در پایان هر یک از داستانها پنجگانه «خم» خود از جمله «هشت بهشت» پگفتار منظومی گنجانده و در یکی از ابیات این پگفتار رقم مجموع ابیات داستان را ذکر کرده است. در منظومه «هشت بهشت» از پی پگفتار مزبور یک پگفتار دیگری که حاوی ۶۱ بیت میباشد موجود است. سه لوح پگفتار دوم در نسخ قدیمی و معتبر و مضمون آن در تمام نسخ ما حاکی از اینست که شاعر دومین پگفتار را بعداً برای «خم» خود سروده و آنرا به نشانه قدر دانی از زحمات شهاب الدین که هر پنج داستان «خم» را بدقت خوانده و تحریر نموده بوی اهدا کرده است. طبیعتاً که امیر خسرو دهلوی نمیتوانست ۶۱ بیت پگفتار «خم» را که پس از تحریر آن سروده است وارد حجم عمومی ابیات منظومه «هشت بهشت» نموده و در پگفتار اول که جزو لاینفک منظومه است و بدون شبهه قبل از تحریر شهاب الدین سروده شده

است بحساب آورد. ما با توجه به این نکته آخرین بیت پگفتار منظومه را  
بیت اختتامی شمریم که در آن گفته میشود:

خاص گردانش بر دل همه کس هم بر این نکته ختم کردم و بس

این بیت در متن انتقادی ما با شماره ۳۳۴۴ ضبط شده است. در نسخه خطی «ز»

بیتی که شماره مجموع ابیات منظومه «هشت بهشت» را حاوی است چنین آمده:

همه پیش بگاه عرض شمار سه هزار است و سیصد و چل و چار

نظر ما بیت فوق از نسخه خطی «ز» در میان نسخ دگانه مورد استفاده ما

یگانه بیتی است که میزان واقعی ابیات منظومه «هشت بهشت» را در خود حفظ کرده است

چنانکه اگر ۶۱ بیت پگفتار خمره شاعر را در محاسبه منظور داریم رقم ۳۴۰۵ حاصل خواهد شد.

### موارد عمده اسلوب کار ما در ترتیب متن انتقادی

در جریان ترتیب این متن حتی المقدور کوشیدیم تا در امر قرائت متن و استفاده

از مطالب آن و نیز درک موارد قید شده در ذیل صفحات تسهیلاتی بوجود آوریم و خوانندگان

را از خصوصیات متنی هر یک از نسخ دگانه منظومه که مورد استفاده ما بوده اند مطلع سازیم

بدین منظور مراعات اصول معینی را که از مجموع اسلوب کار عمده زیادی از محققان

میراث ادبی شرق ما خود گشته است ضرور شمریم که اهم آن بطور خلاصه ذیل ذکر میشود:

کلمات و ترکیباتی را که از لحاظ املائی مفلوطند و در عین زمان شکلهای مفلوط  
 مذکور حاوی مفاهیم و معانی دیگری نبوده مضمون متن را در گون نمی سازند فرق متنی محسوب نکردیم  
 بنا بر این کلماتی از قبیل « کجا » ، « ال » ، « افاق » ، « کام » و غیره  
 که در این وی آن نسخه با نواقص املائی نگاشته اند در متن ما بشکل « کجا » ،  
 « آن » ، « آفاق » ، « کام » و نظایر آنها ضبط گردیده اند و در حواشی ویژه  
 فرقهای متنی اشاره ای به آنها نموده ایم .

برخی از حروف از جمله « د » ، « س » ، « ی » ، « گ » که در نسخ  
 قدیم بشکل « ذ » ، « پس » ، « یی » ، « کث » ، « پک » میباشند در متن ما بدون  
 نقطه و بشکل معاصر نوشته شده اند .

از نوشتن همزه در آخر کلمات فارسی مختوم به الف خود داری نمودیم لذا

شکل قدیم کلماتی از قبیل « رواء » ، « نواء » ، « صداء » و امثال آنها را در  
 متن حفظ نکردیم .

حروف « چ » ، « پ » ، « ژ » ، « گ » که در نسخه های قدیم به ترتیب  
 بشکل « ج » ، « ب » ، « ز » ، « ک » ، « پک » ، « کث » میباشند در متن ما تابع  
 قواعد املائی معاصر شدند .

طرز نگارش کلمات آنچه ، آنک ، تاک ، بوک و امثال آنرا

بهمان شکل قدیم حفظ کرده از تعویض آنها به «آنچه و آنکه» غیره خود داری نمودیم  
 زیرا این تبدیل ابیات را از حیث اوزان و گاهی قوافی محدوش می ساخت .  
 تا حدود امکان کوشیدیم بر اینکه شکل قدیمی گیرشته از کلمات را در متن  
 حفظ نمایم که «بیرانه» ، «فرنبه» ، «سیمیا» ، «نبسته» و امثال از اینجمله اند  
 و بجای «ویرانه» ، «فرنگ» ، «کیمیا-شیمیا» ، «نوشته» و غیره می باشند .  
 در املاي قدیم فارسی «ی» نسبت ، نکره ، واحده ، اشاره ،  
 اضافه ، لیاقت و بسیاری دیگر در آخر کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ بشکل  
 اختصاری و با علامت مشابه با همزه عربی «و» نوشته میشد . ما این شکل  
 اختصاری یعنی «و» را در پایان کلمات مختوم به «ه» غیر ملفوظ هنگامی حفظ نموده  
 ایم که حالت اضافه را بیان کند مثلاً «پایه او» ، «جامه وی» .  
 مصرعهای که در یک نسخه از نسخ مورد استفاده ما بیش از دو فرق قافی داشته اند  
 بطوریکه پارچه یک فرق قافی محسوب گشته با یک شماره ترتیب نوبتی در زیر نویس قید شده اند .  
 در مواردی که فرق قافی اول بیت عیناً در مصرع دوم آن تکرار شده است ،  
 هر دو مورد با یک شماره نوبتی واحد مشخص شده فقط یکبار در زیر نویس آورده میشود .  
 اینحالت در قافیه های ابیات مشابه میشود .

اگر کلمه ای از متن منظومه در یک یا چند نسخه فرق متنی قشابه شکل داشته باشد در زیر نویس به قید همان فرق اکتفا نموده ایم. برای نمونه کلمه «کیست» را از مصرع اول بیت شماره ۶ که در نسخه «د» به شکل «چیت» آمده است مثال میآوریم.

اگر کلمه یا ترکیبی از متن منظومه در یک یا چند نسخه فرق متنی مختلف شکل ولی مشترک المعنی داشته باشد در این صورت نیز قید تنها همان فرق متنی را در زیر نویس کافی دانسته ایم.

در مواردی که تصحیفات و تحریفات کلمه و ترکیبی دارای هیچگونه تشابه صوری و معنی و صوتی نباشند در آنصورت فرق های متنی مزبور را همراه با یکی از کلمات یا اجزاء کلمه سمت راست و یا سمت چپ و گاهی توأم با هر دو در زیر نویس قید کردیم در چنین موارد موقعیت کلمه مذکور را در مصرع و تناسب و پیوند آن با واژه ها و اجزاء کلمات سمت راست و سمت چپ در مد نظر گرفتیم.

اگر یک فرق متنی در چند نسخه تکرار شده باشد این حالت را در زیر نویس با قید علامات شرطی این نسخ ضمن مراعات ترتیب آنها بحروف ابجد ذکر نموده ایم.

بهنگام قید فرق متنی در زیر نویس نخست شماره ترتیب فرق متنی را نوشته بعد از آن علامت تیره «-» گذاشته سپس علامت یا علامات شرطی نسخ حاوی فرق متنی را نوشته پس از گذاردن دو نقطه «:» که در زیر نویس با معنی «برابر» میباشد

فرق متن مورد نظر را ذکر کرده ایم و حد فاصل بین فرق های متن جداگانه را با نقطه .. مشخص ساخته ایم .

ابیات منظومه که در بسیاری موارد در نسخ مورد استفاده ماسلس و نظم خود را از دست داده اند در متن انتقادی ما مرتب گشته و شماره ترتیب آنها پنج در میان گذارده شده است . هرگونه بهم خوردگی ترتیب ابیات در نسخ و عدم انطباق آن با ترتیب انتخابی در متن ما قید گشته است .

بمنظور نشان دادن تقدم و تاخر دوبیت همجوار در این و یا آن نسخه متن اصطلاح « پس و پیشند » بکار بردیم .

در مواردی که بیت و یا ابیاتی در این و یا آن نسخه از موضع اصلی خویش بیشتر فاصله گرفته باشند برای نشان دادن این حالت اصطلاحات « مابعد بیت » و « ماقبل بیت » را در زیر نویس مورد استفاده قرار داده ایم . شماره ایکه بلا فاصله بعد از این اصطلاحات در زیر نویس آمده است اشاره به آن بیت متن انتقادیست که بیت یا ابیات جابجا شده قبل و یا بعد از آن موضع گرفته است .

هرگاه تعداد بیشتری از ابیات در این و یا آن قسمت متن نسخه و یا نسخی پیگیری خود را از دست داده در هم و برهم آمده باشند برای نشان دادن وضع مذکور شماره ترتیب این ابیات را در زیر نویس از سمت راست به چپ قید نموده ایم و

ضمناً نظم این شماره را با وضع موجود ترتیب ابیات در نسخه یا نسخ مورد نظر هماهنگ ساخته ایم.

بیت و یا ابیات از قلم افتاده نسخه و یا نسخی را با اصطلاح «ندارد» و بیت و ابیات الحاقی را با عبارت «اضافه شده است» در زیر نویس قید نموده ایم. برخی از ابیات منظومه «هشت بهشت» که تعدادشان در سراسر داستان متجاوز از بیت نمی باشد در نتیجه تحریف این و یا آن کلمه توسط کاتبان در همه نسخ مورد استفاده ما مفهوم اصیل خود را از دست داده اند. ما در تصحیح این کلمات و برقرار ساختن مفهوم واقعی ابیات مذکور بدون اینکه فقط به حدسیات شخصی خود اتکا کرده به تعویض و تبدیل آنها مبادرت کنیم پیش از همه از ماهیت عمومی ابیات و مفاهیم مطالب و کیفیت تحریف این کلمات مایه گرفته به علل و سببی که میتواند استناد پایه و اساس این تحریفات را تشکیل دهند توجه نمودیم. ما این موارد را در زیر نویس با عبارت: «اصلاح قیاسی است» قید نمودیم. ما در اینجا بطور اختصار طرز عمل خود را در تصحیح فقط یک مورد مثال میا دریم:

ترکیب «زخیر» (از خیر) در بیت شماره ۲۱۰۴ متن انتقدی -

گر بیایم زخیر بشمرید      ورنه رختم بخانه باز برید

اصلاح قیاسی است. در نسخ مورد استفاده ما ترکیب فوق بشکل مای «ذخیره»

«خزین» ، ، دینه و ، وصیقه ، (و شیقه) آمده است.



ما با توجه به مجموع مطالبی که مضمون بیت ۲۱۰۴ انتهای منطقی آن می باشد،  
 و با در نظر گرفتن اینکه کلمات چهارگانه فوق الذکر در بیت یاد شده نابجا بوده و با فعل  
 بر شمردن تناسب دستوری ندارند آنه را تحریف کاتبان منظور داشتیم.  
 ما در انتخاب ترکیب «زخیر» و استدلال اصالت آن در بیت مذکور  
 موارد زیر را در نظر گرفته و نقطه اتکاء خویش قرار دادیم:

مطالب ابیات ماقبل این بیت در مجموع خود طوری پرورده شده است که  
 بیان این فکر اختتامی گوینده را طبعاً ایجاب میکند: «اگر (از سفر خطرناک سلامت)  
 مراجعت کنم از حسن تصادف و نیک بختی بشمارید و در غیر این صورت (اگر مراجعت نکنم)  
 خبر مرگ مرا به خانه ام (برای بازماندگانم) برسانید».

شاعر فکر مذکور را در بیت شماره ۲۱۰۴ گنجینه و اصطلاح  
 «زخیر بر شمردن» را بمعنی «از حسن تصادف و پیش آمد نیک پنداشتن» در مصرع یکم،  
 و عبارت «رخت بخانه باز بردن» را بمعنی «خبر مرگ (کسی را) به بازماندگان او  
 بردن» بکار بسته است.

کاتب بدون آنکه بماهیت و ارزیابی لغوی ترکیب «زخیر بر شمردن»  
 توجه نماید تحت تأثیر کلمه «مال» در مصرع اول بیت شماره ۲۱۰۲ - به که پیوست  
 این مال بود - قسراً گرفته و مضمون بیت شماره ۲۱۰۰ را که گفته میشود:

یا به بینم تمام و گردم باز      یا دهم جان درون پرده راز

از نثر دور داشته بجای «زخیر» در بیت شماره ۲۱۰۴ هنگام استنساخ ذخیره خوانده و نوشته است. کلمه ناروای «ذخیره» بعد مابتدیرج در نسخ خطی منظومه با کلمات هم وزن «خزینه»، «دینه» که ماهیتاً حاوی مفهوم مالی نیز میباشد تعویض گشته و بالاخره کاتبان کم اطلاع بر پایه «دینه» در نسخ استنساخی خویش کلمه مغلوط «وصیقه» (وثیقه) را پدید آورده اند.

بدین ترتیب در جریان اصلاح قیاسی بیت مورد بحث اساساً ما به فرق متنی ترکیب «زخیر» در نسخ خطی «آ» و «ب» یعنی بکلمه «ذخیره» توجه نموده از آن یاری گرفتیم و با دگرگونی جزئی املائی آن ترکیب «زخیر» را که از هر لحاظ در خور و قابل قبول می باشد قیاساً انتخاب نموده وارد متن ساختیم.

در پایان خود را موظف می شمارم بر اینکه نسبت به پر و فسرط. انصار و غ. یو. علیف که پیش نویس این متن را خوانده نظرات مؤثر و مفید خویش را لطفاً بیان داشته در تحقق انتشار آن کوشیده اند و همچنین در قبیل یارمندیهای بانو ن. ای. پرگیکارینا در جریان آماده ساختن این اثر برای چاپ مراتب امتنان و سپاسگزاری خویش را صمیمانه بیان دارم.

جعفر افشار

ایمیر سرود ملوی

هشت بهشت



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای گشاینده خزاین <sup>۱</sup> جو د	نقش پیوند کارگاه وجود
کوکب آرای آسمان بلند	هم زمین ساز و هم فلک پیوند <sup>۲</sup>
بودنی راهمیشه بود از تو	بود و نابود را وجود از تو <sup>۳</sup>
آفریش رقم کشیده تست	هرچه جز تست <sup>۴</sup> آفریده تست
۵ در نیائی بفکر عالمیان	درنگی بوهم آد میان
آدمی کیست خاک بی سرو پای <sup>۶</sup>	کوبداند <sup>۷</sup> خدای را ز خدای
سخن آنجا که از خدا دانست <sup>۹</sup>	لاف دانش دلیل نادانست
آنک خود را شناخت نتواند	آفریننده را کجا <sup>۸</sup> داند
آنک در کار خویش گم باشد	دم غیب از وی اشتلم باشد
۱۰ مور کاقد میان دریا بار	کی رسد <sup>۱۱</sup> زاشناوری بکثار

۱- هزح طی : خزانه جو د . ۲- ج : و آسمان پیوند .

۳- ح طی : بود نابود . ۴- ط : چه چیز است . ۵- ح ط : بفهم .

۶- د : چیست . ۷- د : که نداند : که شناسد .

۸- و : چو خدای . ۹- و : اینجا .

۱۰- ه : چه سان داند .

۱۱- ج : می رسد . دز : کی قد .

۱۲- ح : از شناوری .

عقل کو صد هزار رنگ آمیخت	از کمال <sup>۱</sup> بیای پس بگریخت <sup>۲</sup>
هرچه اندر جهان نداند کس	همه دانندگان <sup>۳</sup> تو دانی و بس <sup>۴</sup>
ساختی از قضا جریده راز	بستی از حرف کاف و نوش طراز <sup>۵</sup>
لای تو حید اژدهاست بیای	که خدایان <sup>۶</sup> خورد بغیر خدای <sup>۷</sup>
۱۵ اندران لای معرفت پیشه	لام الف گشته پای اندیشه <sup>۹</sup>
همه هستی ز ملک تا ملکوت	یک رقم زان جریده جبروت
هست بی نیست آشکار و نهفت	تویی <sup>۱۰</sup> و جز ترا نشاید گفت <sup>۱۱</sup>
تو بدی و نبود این همه چیز <sup>۱۲</sup>	هم تو باشی و کس نباشد نیز <sup>۱۳</sup>
کی کسی چون تو پایدار شود <sup>۱۴</sup>	بنده کی آفریدگار شود <sup>۱۴</sup>
۲۰ هرچه بتوان زیاده شاهی کرد <sup>۱۵</sup>	کردی و میکنی و خواهی کرد <sup>۱۶</sup>

۱- ز: از کمالش، طی: از خجالت. ۲- ج: این بیت را ندارد. ۳- ج: همه داننده ها.  
 ۴- ی: مابعد این بیت ابیات ۲۱ و ۲۲ آمده اند. ۵- آ: کون و کانش طراز، و: کاف و نوش نقش طراز. ۶- د: که خدا را خورد، ز: که خدا را خورد.  
 ۷- ج: این بیت را ندارد. ۸- ی: گشت. ۹- ه: باوی اندیشه، ج: گشته اندیشه. ۱۰- طی: هم تویی. ۱۱- د: جز تو کس نشاید. ۱۲- ج: چو همه چیز. ۱۳- ز: هم تو باشی و هم نباشی نیز، طی: هم تومانی و کس نماند نیز. ۱۴- ط: بود، ج: این بیت بعد از بیت ۲۲ آمده، ز: این بیت را ندارد. ۱۵- ج طی: بتوان. ۱۶- ج ز: این بیت را ندارد.

کردنی <sup>۱</sup> هرچه در جهان شاید	آنچنانش کنی که میباشد <sup>۲</sup>
حرف انگشت چون زنت بهشت	کس بجوف تو چون نه د انگشت
کار سازی و کار سازت نه <sup>۳</sup>	هیچکس کار دان رازت نه <sup>۳</sup>
تو توانی که بخشی از شاهی	هرچه خواهی <sup>۴</sup> و هر کرا خواهی <sup>۵</sup>
۲۵ گریبان زندگیت حیوان را	زندگانی تو میدهی جان را
جان که او را بها نداند کس	رایگانش دهی <sup>۶</sup> به سورو مگس
تو نگاری ز خاک صورت پاک	تو توانیش باز کردن خاک
خاک را آدمی توانی کسرد	آدمی نیز خاک دانی کرد <sup>۷</sup>
گل بر آری ز گل بجلوه گری	هم بر آری و هم فرودبری <sup>۹</sup>
۳۰ سمن آری ز خاک صحرائی	هم بیاری و هم بیارائی

۱- آ: بودنی هرچه ، ه: کردی از هرچه .

۲- ج: این بیت را ندارد ، ی: ابیات ۲۴ و ۲۳ با همین ترتیب مابعد این بیت آمده اند.

۳- ج ه: و: نی ، ط: در پایان مصرع دوم: به . ۴- ج: هرچه بخشی و .

۵- ب: بیت های ۲۳ و ۲۴ را ندارد . ۶- ج: میدهی .

۷- ز: خاک نیز . ۱- ه: ز: تانی کرد . ۹- ج: ترتیب بیت ها

چنین است : ۲۹ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۰ ، ز: ۲۹ و ۳۱ و ۳۰ .

۱۰- ی: سنبلی .

گهر اندر صدف بند کنی	پس بر آری وار جمند کنی
شب فرستی و شب فروزی هم	روز دادی فراخ و روزی هم
دهی از لطف هر کجا خواهی <sup>۳</sup>	چشمه را آب و آب را ماهی <sup>۵</sup>
پشه را به میهمانی جو <sup>۶</sup>	طعمه بخشی ز کاسه نرود
عاجزی را چودل بزور کنی <sup>۷</sup>	شرزه شیری ز بون مور کنی <sup>۸</sup>
وانک با شکر نبودش خویشی	گو شماش دهی بدرویشی <sup>۹</sup>
از تو خاکی و آتشی نا چیز	بولهب خوار و بوتراب عزیز
هر کرا شکر گوی خویش کنی	نعمتش را بشکر بیش کنی
ای بصد لطف کار سازنده	بنده را از کرم نوا زنده
۴۰. بندگان را ز خواجگی شب و روز <sup>۱۰</sup>	خواجگی بخش و بندگی آموز <sup>۱۲</sup>

- ۱- ج زطی: گهر. ۲- ج ه و: روز داری. ۳- ج: هر کرا خواهی.
- ۴- آب: خای. ۵- آب: مایی. ۶- ه و: به منتهای جود، ج ز: به منتهای جود.
- ج: به میهمان جود. ۷- ج: چودل غور، د: که دل بزور، ه و: چود غور.
- ۸- ج د ه و: شرزه شیری اسیر مور کنی، ز: شیر شرزه اسیر مور کنی، ج: شرزه شیر زبون مور کنی، ی: شیر شرزه زبون مور کنی، ج ه و ط: ترتیب بیت ها: ۳۷، ۳۸، ۳۶، ۳۹.
- ۹- آب د: در بیت ما بعد را ندارند. ۱۰- ج: بنده هارا.
- ۱۱- ه و: ز خواجگان، ی: بخا جگی. ۱۲- دی: خواجگی آموز.



آمدم بردرتو بی خود دار	باخودم دارو بیخودم مگذار <sup>۱</sup>
بگرم رخت خواجگیم بسوز <sup>۲</sup>	بنده ام خوان و بندگی آموز <sup>۳</sup>
دور کن باد خسروی ز سرم	پُرکن از خاک بندگی بصرم <sup>۴</sup>
بی نیازم کن از در همه کس	جز ز درگاه بی نیازی و بس <sup>۵</sup>
۴۵ آنچنان ره بخویش کن بازم	کز تو بادگیری نپرد از م
همه جاترس خویش یارم دار <sup>۶</sup>	برد رخویش ترسکارم دار <sup>۷</sup>
اندر ان تلخیم که در انجام	زنده نزع تلخ گردد کام
اولم کن بشرتی سرشار <sup>۸</sup>	کاخرم تلخی نیارد بار <sup>۹</sup>
در قیامت که حشر کار بود <sup>۱۲</sup>	عاصی از کرده شرمسار بود <sup>۱۳</sup>
۵۰ چون بصحرانمی نهان همه <sup>۱۴</sup>	شرمسارم مکن میان همه

- 
- ۱- د: ایات ۴۱ و ۴۲ پس و پیشند. ۲- ه: بندگیم بسوز ۳- ج: بنده ام درس بندگی آموز. ۴- آب ج: فوکن. ۵- ج ج: جز بدرگاه. ۶- ی: لطف خویش. ۷- ز: یارم کن. ۸- ی: درسکارم. ۹- ز: ترسکارم کن. ۱۰- ه: بشرتی در کار، بقیه نسخ: بشرتی سیراب، (اصلاح قیاسی است) ۱۱- چنین است در ه و، بقیه نسخ: نیارد خواب. ۱۲- ب: شرح کار. ۱۳- ی: شود. ۱۴- ز: بصحراروم.

از گناه آنچه در جهان کردم	رحمت <sup>۱</sup> داد دل از آن کردم <sup>۲</sup>
چون ز رحمت <sup>۳</sup> شد این عمل یارم	هم بر رحمت حواله کن کارم <sup>۴</sup>
چون رسد خواجه نکو کاران	در شفاعت <sup>۵</sup> گنهکاران
زان شفاعت رواج کارم بخش	بشفیع بزرگوارم بخشی

درود روان کردن سوی روضه محمدی  
 که هشت بهشت را کل خلود از کلاب عرق او شکفت<sup>۷</sup> اللهم صلی علی<sup>۸</sup>

۵۵ سخن آن به که بعد حمد خدای	بود از نعت خواجه دوسرای <sup>۹</sup>
احمد مرسل آن خلاصه کون	پرده پوش اُمم بدامن عون
میم احمد که در احد غرقت	کمر خدمت از پی فرقت
احمد اندرا حد کمر بندست	یعنی این بنده آن خداوندست
عاصیان را در آفتاب نشور	ظل مدور داده از منشور

۱- د: زحمت . ۲- ج: که آن . ۳- د: زرحمت .

۴- ه: این بیت را ندارد . ۵- ج: در شفاعت . ۶- ج: بگل خلد

۷- ج: شکفت . ۸- د: در نعت نبی علیه السلام ، ه: ... محمد علی آل محمد .

۹- ه: این بیت قبل از سرلوحه آمده است .

۱۰- هوز : پرده عون .

۶۰ نور او آفتاب را مایه	سایه ابرو ابر بی سایه <sup>۱</sup>
بهر تعظیم <sup>۲</sup> او ارادت پاک	سایه <sup>۳</sup> او رها نکرد بگاک
پایه <sup>۴</sup> قدرش آسمان پیوند	سایه <sup>۵</sup> نورش آفتاب بلند
روشنائی ده چراغ یقین	نور پیشین و شمع باز پسین
نور او کز سپهر صد چند است	مه شکاف و سپهر پیوست
۶۵ انبیا پیش آن خجسته چراغ	طفل گهواره در مقام بلاغ
کار پرداز کارنامه <sup>۶</sup> غیب	خازن گنج خانه <sup>۷</sup> لاریب
امی <sup>۸</sup> حرف سنج نخته <sup>۹</sup> کن	قلمش را سکار و راست <sup>۱۰</sup> سخن
کاف و نون <sup>۱۱</sup> یک رقم ز نامه او	لوح محفوظ زیر خامه <sup>۱۲</sup> او
بهترین نقطه <sup>۱۳</sup> رُسل بشمار	آسمان دایره <sup>۱۴</sup> است او پرکار
۷۰ در سرشت خود از دقیقه <sup>۱۵</sup> عون	ذات پاکش خمیر مایه <sup>۱۶</sup> کون

- ۱- ح و : سایه خلق را بر سایه . ۲- د : بهر تعظیمش از ، ط : بهر تعظیم وی .  
 ۳- ج ح ط : نکرده . ۴- ب ز : سایه بدرش . ۵- ج : نورش آسمان پیوند .  
 ۶- و : گنج خانه . ۷- ح : گنج از قلم افاده . ۸- چین است در ی ، بقیه نخ : امی و .  
 ۹- ز : قلمش کار پرس او بسخن . ۱۰- د : کاف کن .  
 ۱۱- ه و ز : پرز خامه او . ۱۲- چین است در و ، بقیه نخ : دایره .  
 ۱۳- ه و : در سرشت وی .

نه سپهر از وجود <sup>۱</sup> او شد چیز	بلک هرژه هزار عالم نیز
زنده <sup>۲</sup> هرچه بود و هرچه بود	دولتی زین بزرگتر چه بود <sup>۳</sup>
دُرّة التاج <sup>۴</sup> کن فکان <sup>۵</sup> نبش	قُوّة العین انس و جان لقبش
هستی از وی عَلم بر آورده	او تفاخر به نیستی کرده
۷۵ ذات او خلق را کلید نجات	هم حیات جهان هم آب حیات
عیسی <sup>۷</sup> ارکیمیای جانست <sup>۸</sup> پیوست	بیگمان کیمیای عیسی <sup>۹</sup> اوست
وصف او عیسی از کتاب احد	گفت <sup>۱۱</sup> من بعد اسم <sup>۱۲</sup> احمد
خاتم چرخ زاده ز انگشتش	پدر او چکیده از پشتش <sup>۱۳</sup>
اوست جانی که قالبش <sup>۱۴</sup> یقین	جان روح الله است و روح امین
۸. ختم پیغمبران بار خدای <sup>۱۵</sup>	گمراهان را بصدق راهنمای <sup>۱۶</sup>

- ۱- و: وجوب . ۲- و: زنده زو، ح: زنده . ۳- آ: این بیت را ندارد .  
 ۴- آ: قُوّة التاج . ۵- و: کن فکان . ۶- ه: و او تفاخر .  
 ۷- ه و ح ط: از کیمیای . ۸- ج: جانست پیوست .  
 ۹- ز: عالم اوست . ۱۰- د: از اوست .  
 ۱۱- ح: گفته . ۱۲- ی: گفت عیسی خود از کتاب احد یا قی من بعد اسم احمد  
 این بیت در نسخ ح ط ی ماقبل بیت ۷۵ آمده است . ۱۳- د: این بیت را ندارد .  
 ۱۴- د: کلید یقین . ۱۵- ط: یار خدای . ۱۶- ح: مصروعهای این بیت پس و پیشند .

سرزده هم بتا زبانه <sup>۱</sup> شرع	منکر شرع را ز اصل و ز فرع <sup>۲</sup>
بشفاعت پناه <sup>۳</sup> مسکینان	بهدایت دلیل بیدینان
حجت او درست و دعوی <sup>۵</sup> را ست	چون به حجت ز بهر دعوی <sup>۴</sup> خا
هم زبانش درست و هم شمشیر <sup>۶</sup>	درجه ها نگیری از ذر تا زیر
لای لولاک دور باش <sup>۷</sup> سریر	۱۵ بر سر پر فلک به حجت امیر
سوی نه بام نردبان نجات <sup>۸</sup>	پنج <sup>۱</sup> منشورش از چیه ظلمات <sup>۹</sup>
بر شدن را فلکند <sup>۱۳</sup> حبل الله	لنگر شین شرعش از همه راه <sup>۱۱</sup>
عرشیانش به بندگی <sup>۱۴</sup> محتاج	برده بر عرش خواجگی را تا ج
غلغل مرغ سدره در باغش	اوج پر بلبلان ما را غش

- ۱- د: منکر شرع را. ۲- ز: باصل و بفرع.
- ۳- ز: نصیر مسکینان. ۴- ز: خواست. ۵- آه ج ی: درست دعوی.
- ۶- آب ده ز: درست هم. ۷- د ز: پیشوای سریر، ج: دور باش و.
- ۸- ز: فتح منشورش. ۹- ط: پنج منشور از.
- ۱۰- د: سوی نه بام چرخ داده صلات، ه: نردبان حیات، ج: نردبان بیجیات.
- ۱۱- ز: شرع از.
- ۱۲- ج: لنگر شین سر عشق از همه راه.
- ۱۳- د: فلکند.
- ۱۴- د: آسمانش، ز: عرشیانش را به بندگی.

یافت گوهر ز لعل خندان <sup>۱</sup> ش	۹۰ آنک او سنگ زد بدندان <sup>۱</sup> ش
عذرا و جرم سوز و محرم ساز <sup>۱</sup>	عذر خواه امم پیرو <sup>۱</sup> ه را ز
پایگاهش <sup>۲</sup> ز لامکان برتر	وصفش از حد عقل و جان برتر
که ازو زاده شد چنین پاک <sup>۳</sup> ی	آفرین باد بر چنان خاکی
و آسمان و زمین ازو زاده <sup>۵</sup>	نور او را زمین برون داد <sup>۴</sup> ه
گشته نه بام را عمارت ساز	۹۵ خاک و آبش بکارخانه <sup>۶</sup> را ز
چهار رکن <sup>۸</sup> و چهار صفت <sup>۹</sup> دین	چار یارش بچار سوی یقین <sup>۷</sup>
روشن از پر تو یقین ویند <sup>۱۱</sup>	آن بزرگان که همنشین ویند <sup>۱۰</sup>
ثانی اشین از هما فی الغار	اول آن اولین خلیفه <sup>۱۲</sup> کا ر
دیو بگریخته ز سایه <sup>۱۱</sup> او	دوم آنک از شکوه پایه <sup>۱۳</sup> او
چاشنی گیر خوان ارسلناک	۱۰۰ سوم آن جامع جریده پاک

- ۱- چنین است در آج ط ، بقیه نسخ : مجرم ، د : مرم .  
 ۲- ج د ح ط : بارگاهش ، ی : خاک راهش . ۳- د : چنان پاک .  
 ۴- ی : نور او از زمین . ۵- ط : آسمان و . ۶- ه و ط : نگارخانه .  
 ۷- ز ط ی : زمین . ۸- ب و : چهار رکن چهار ، د : چار ارکان چار صفت ،  
 بقیه نسخ : رکن و . ۹- و : بابیت ما قبل پس و پیشند . ۱۰- ب : بودند  
 ۱۱- ب : بودند ، ج : این بیت را ندارد . ۱۲- ج : اول از اولین .  
 ۱۳- چنین است در ج و ، بقیه نسخ : پایه او . ۱۴- ج : ان ارسلناک

چهارم قصرو حی راد هلیز	در علم و کلید خیر نیز
دوستان دگر گزان جمعند	مکه <sup>۱</sup> را نور و شام <sup>۲</sup> را شمعد
انگ پاکند و پاک کیشانند <sup>۴</sup>	رضی الله عنهم ایشانند
راهشان را که نه فلک <sup>۵</sup> پس است <sup>۶</sup>	توشه خشنودی خدای <sup>۷</sup> است
۱۰۵ هر یکی سر سمردی دارند	رانک نور محمدی دارند
همه را داده <sup>۸</sup> دولتش همه چیز	کافرین بروی و برایشان نیز
ابد الدهر بارضای تمام	از خدا بادشان درود و سلام
گرد آن انجم جهان افروز <sup>۹</sup>	پرتو نور مصطفی شب و روز
هر که از مصطفی ندارد نور	سایه اش دور باد از مادور
۱۱۰ نام پاکش که مرده <sup>۱۱</sup> آنم	زنده بادا بیا <sup>۱۲</sup> داو جانم
بنده خسرو که در پناهش باد	مرده و زنده خاک راهش باد
کی شود مردم آسمان را تاج <sup>۱۳</sup>	جز محمد کراست این معراج <sup>۱۴</sup>

۱- ط: صبح را. ۲- ح: مکه را روم شام را. ۳- ز: پاکان و، ح: ط: پاکند پاک.  
 ۴- ح: ایشانند. ۵- ح: نه مک. ۶- ه: و: زین است. ۷- ه: خدا اینست، و: خدای است.  
 ۸- د: داد. ۹- ح: سپهر فروز. ۱۰- ح: ه: نور پاکش. ۱۱- آ: بنده آنم. ۱۲- د: ز: زیاد آن،  
 ح: ه: زیاد او. ۱۳- ح: چنین است دزد، بقیه نسخ: گر شود. ۱۴- ح: ب: دزی: این بیت مطلع فصل  
 آتی - صفت معراج است.

صفت معراج آن بالا مکان که سواد بهشت را خط ما راغ در کشید طوبی

### لمن استظل بشجرت<sup>۱</sup>

فرخ آشب که آن چراغ دو کون <sup>۲</sup>	زد بقندیل عرش پرتو عون <sup>۳</sup>
مه چو بر سر نهاد چتر <sup>۵</sup> سیاه	چتر اسری کشید بر سرما <sup>۶</sup>
۱۱۵ دولتش زین سرای دامنگیر	جلوه گر شد به لاجورد سریر <sup>۷</sup>
شب او گشته زیور ماهش <sup>۹</sup>	نورا و گشته زیور ماهش <sup>۹</sup>
دردل شب زیر توان نور	حرف باریک غیب خوانده ز دور <sup>۱۰</sup>
جبرئیل آویدش از درگاه	راهواری که وهم رازده راه <sup>۱۱</sup>
بر نشست و عنانش داد فراز	تا شتابان شود براه دراز
۱۲۰ اول آندم که کوس اسری زد	خیمه در بارگاه اقصی زد
رفت از آنجا به ردا بخشید	خسته خویش را دوا بخشید <sup>۱۲</sup>

- ۱- د: در صفت معراج فرماید، ز: جای عنوان خالیت، ط: صفت معراج سید  
الرسین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. ۲- آ: چراغ نشور. ۳- آ: پرتو نور  
۴- ی: شب چو. ۵- ز: چرخ سیاه. ۶- د: این بیت بعد از بیت ۱۱۹ آمده است.  
۷- آ: جلوه کرده. ۸- و: شد بر آسمان سریر، ط: مصوعهای این بیت پس و پیشند.  
۹- ز: گشت. ۱۰- ز: باریک غیر. ۱۱- ب: ده روزی: ز: راه. ۱۲- و: جسته خویش.  
۱۳- آب و: بیت های ۱۲۰ و ۱۲۱ را ندارند، ب: مرکبش چون عنان براه آورد قص در جلوه گاه ماه آورد.



پس به پیش عطارد نامی	برد شعریمانی و شامی
چون از آنجا جنبه رانده <sup>۱</sup> پیش	زهره در رقص شد زقبه خوش
در رهشی آفتاب روشن و پاک <sup>۲</sup>	پیش از آن رونهاده بود بخاک <sup>۳</sup>
چون به پنجم سپهر گرد خرام <sup>۴</sup>	طرقوازد چو چا و شان بهرام
چون ششم پایه شد قراگش <sup>۵</sup>	مشتی از عمامه رفت رهش <sup>۶</sup>
زحل از سه مناک کیشش	گشت غلطان چو هندوان <sup>۷</sup> پیشش
چون زاختر به ثبات گذشت <sup>۸</sup>	زان تحرک در آن ثبات گذشت <sup>۹</sup>
هم ثوابت خجسته ذات شدند	هم بدر یوزه <sup>۱۰</sup> ثبات شدند <sup>۱۱</sup>
چون علم پیش برد آن پرکار <sup>۱۲</sup>	ماند برج از ماندگی رهوار <sup>۱۳</sup>
عرش برد از جنبه بارش را	پای گم شد جنبه دارش را

- ۱- وز: برده . ۲- چنین است در ج ه و ط ی ، بقیه نسخ : روشن پاک . ۳- آ: رخ نهاده  
 ز: بهر او رد . ۴- ز: سر پر کرد . ۵- ۵- ۵: ششم بام شد . ۶- ح: مصرع دوم بیت ۱۲۶ و مصرع  
 اول بیت ۱۲۷ را ندارد . ۷- ز: گشته . ۸- ح: ز ما عتاب گذشت . ۹- و: زین تحرک .  
 ۱۰- ۵- ۵: بدان ثبات . ۱۱- ز: زان تحرک نه بی ثبات گذشت .  
 ۱۲- ط: بدر یوزه . ۱۳- د: بی پای شدند .  
 ۱۴- ز: هم علم .  
 ۱۵- ز: ز ماندگی نه سوار .

برقنادیل عرش پرتو <sup>۱</sup> نور	رویش افکند از آفتاب حضور
زان مکان سربه لامکان برگرد	چون برخ عرش را منور کرد
سربد <sup>۲</sup> رگاه قاب <sup>۳</sup> قوسینش	جلوه کرد از ورای کونینش <sup>۲</sup>
تا در آمد بجلوه گاه جمال <sup>۴</sup>	۱۳۵ برگرفت از میان حجاب خیال
خود <sup>۵</sup> هم اندر میان نمی گنجید	شد بجائی که جان نمی گنجید
سینه را سر زوال جلالی داد	دیده را نور لایزالی داد
سوی او <sup>۶</sup> شده پیشگاه <sup>۷</sup> قدم	چون ز عالم برون نهاد قدم
نیستی را درو مجال نبود	هسق دیدکش زوال نبود
دید بی شک خدای بیچونرا <sup>۱۰</sup>	۱۴۰ یافت در خود عطای افزونرا <sup>۸</sup>
قصه بشنید بی میانجی گوش	نکته بر خواند بی وکالت هوش

- 
- ۱- و: زیور نور ، ز: سایه نور . ۲- و ط: از برای  
 ۳- ح: سربدستارگاه قوسینش . ۴- د ز: جلوه گاه وصال .  
 ۵- ب: خود اندر . ۶- و: پیش او شد ، ح: پیش رو شد .  
 ۷- د: جلوه گرشد بیارگاه قدم ، ز: جلوه گرشد به پیشگاه قدم .  
 ۸- ز: با خود .  
 ۹- ی: یافت در خود متاع موزون را .  
 ۱۰- ز: ندای بیچون را .

گوشت کی سرغیب را سنجد <sup>۱</sup>	بحر اندر صدف کجا گنجد <sup>۳</sup>
با هزاران هزار نقد مراد	در شبستان دولت آمد شاد
بمهره داد از ره جوانمردی	ره روان را از آن ره آوردی <sup>۴</sup>
۱۴۵ هر یکی را نوید احسان داد	یادکاری زیاد یزدان داد <sup>۵</sup>
کرد چون بخش خاصگان همه چیز <sup>۶</sup>	داد بخش گناهکاران نیز <sup>۷</sup>
تا شدیم از چنان متاع امید <sup>۸</sup>	ما گدایان توانگر جاوید <sup>۹</sup>
بین که چون گنج خانه داریم	که چو ایمان خزانه داریم
چه غم ار هست نقب زن بقفا <sup>۱۰</sup>	حسبنا الله وحده و کفی

۱- آ: گنجد . ۲- چیزات در وزطی، بقیه نسخ: بحر. ۳- ترتیب ابیات آتی در نسخ:

آ: ۱۴۲ و ۱۴۹ و ۱۴۵ و ۱۴۷ و ۱۴۳ ،

ب در: ۱۴۲ و ۱۴۶ و ۱۴۵ و ۱۴۳ و ۱۴۷ ،

ه ج ی: ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۶ و ۱۴۵ و ۱۴۷ آ: بیت مزبور را ندارد

۵- د: ز نام یزدان، ج: ترتیب ابیات آتی ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ .

۶- ی: خواجگان همه چیز .

۷- و: با بیت ماقبل پس و پیش اند .

۸- د: تا که برد از چنان .

۹- و ه: توانگر امید .

۱۰- و: ز قفا .

مدح قدوة الخافقين نظام الحق في الدنيا والآخرة رضوان رياض  
 رياضت كه گلهای تازه وجود یومئذ ناضره و نرگسهای توالی  
 رتبهها ناطره در فردوس ارادت او توان یافت بلغ الله فی مقعد صدق  
 عند ملک مقتدر<sup>۱</sup>

۱۵۰. چون من از خوان نعت <sup>۲</sup> خواجه <sup>۳</sup> خوش	نعتی تازه یافته در پیش
زله کردم از آن رقای چند	تا کنم توشه ابد پیوند
گندمی بود زله آدم <sup>۴</sup> را	خوانچه نیز پور <sup>۵</sup> مریم را
زله ام کز رسول و لا بسود	نه کم از آدم و مسیحا بود
کم اکنون از آن نعیم جلال	خوانچه مدح شیخ <sup>۶</sup> مالا مال
۱۵۵ غوث عالم نظام ملت و دین	قطب هفت آسمان و هفت زمین <sup>۷</sup>
رهبر پیش بین محمد نام	زده پی بر پی محمد گام

۱- د: در مدح شیخ نظام الدین، ه: از کلمه «بلغ الله» تا پایان را ندارد، ز: جای

عنوان خالیست . ۲- د: من چوازه .

۳- ه: و: گفت خواجه خویش . ۴- د: کادسی بود

۵- د ه ح ط: نیز بود، و: تیر بود، ز: بود نیز مریم را . ۶- ج ه و: خواجه مالا مال

۷- چنین است در: ب د ز ح ط ی، بقیه نسخ: آسمان مهفت . ۸- ز: بیت ۱۵۵

آغاز و مطلع مدح شیخ نظام بوده و پنج بیت ماقبل در پایان بخش «صفت موج» آمده است

صوفی در شعار صوف <sup>۱</sup> سلیم	چرخ اطلس نهفته زیر گلیم
در قدم راهش از ملائک پیش <sup>۲</sup>	پایش از بوسه خلائق <sup>۳</sup> ریش
قدمش را که آسمان محل است	پایه خطوتین قد وصل است
۱۶۰ از کرامت بر آسمانش جای <sup>۴</sup>	از ریاضت هواش در ته پای <sup>۵</sup>
سعدی از سر نوشت خود مسعود <sup>۶</sup>	خط پیشانییش طراز سعور
مردم دیده ستاره و ماه	گفته چرخش علیک عین الله
پاک روح اللمی بدین قوی	زنده دار شریعت نبوی <sup>۷</sup>
شهر همتش ببا زوی <sup>۸</sup> دین	نسختی از جناح روح امین <sup>۹</sup>
۱۶۵ شرف آدم از نکو خلقی <sup>۱۰</sup>	نایب مصطفی بوحی <sup>۱۱</sup> خفی
وهو معکم <sup>۱۲</sup> برات حاصل او	کنت کثر اُخرانه <sup>۱۳</sup> دل او
کاردان ممالک ملکوت <sup>۱۴</sup>	مُشرف <sup>۱۵</sup> کارخانه جبروت

- ۱- ط: ثوب سلیم. ۲- ز: در قدر رایش. ۳- ط: ملائک ریش. ۴- ه: پای.  
 ۵- ج: در ریاضت، ط: در ریاضت. ۶- ج: سعد از. ۷- ز: زهره دار.  
 ۸- ط: ببا زو. ۹- ب: بخششی، د: بخشش، ط: نسخه.  
 ۱۰- ط: نکو خلقی. ۱۱- د: بوجه خفی. ۱۲- آب: د: وهو یعلم.  
 ۱۳- ج: کاردار، ه: کارزار، ج: کاردانی.  
 ۱۴- ز: شرف.

پادشاهی <sup>۱</sup> بندگی شرفش <sup>۲</sup>	خواجگان زمانه در کنفش <sup>۳</sup>
برزمین جبرئیل نورانی	زاده از بیضه <sup>۴</sup> مسلمانی
۱۷. آفتابست زادی <sup>۵</sup> زاده	و آسمانست از زمی <sup>۶</sup> زاده
نی ز ابرار دیده کس عملش <sup>۷</sup>	نی ز ابدال یافته بد <sup>۸</sup> لش
سفرش زین <sup>۹</sup> نه آشیانه <sup>۱۰</sup> برون	روزه از ما سوی <sup>۱۱</sup> اللمش <sup>۱۲</sup> برون
هر شبش ز اوج <sup>۱۳</sup> عالم اسرار	صبح دولت دمیده بر شبتار <sup>۱۴</sup>
پاکبازی فکنده بر سر گنج <sup>۱۵</sup>	هفت و چار زمانه در شش و پنج
۱۷۵ آه او تیر چرخ <sup>۱۶</sup> گاه گشاد	نفسش تیغ تیز همچون باد <sup>۱۷</sup>
زده دهلیز قدر بر پروین <sup>۱۸</sup>	میخش اوتاد و رشته <sup>۱۹</sup> جبل <sup>۲۰</sup> متین
خاک دهلیزش آسمان سلبست	بورای وی ارچه از قصب <sup>۲۱</sup> است
در و اقی <sup>۲۲</sup> بشوشش و دیوار <sup>۲۳</sup>	خانه کرده فرشتگان بسیار <sup>۲۴</sup>

- ۱- ط ی: پادشاهان. ۲- ه ز: شرفش. ۳- ج: خواجگان زمانه در کنفش. ۴- ط: آدمی زاده.  
۵- ز ط: آسمانست. ۶- آ ج ه و ج: از زمین. ۷- ط د ز: نه. ۸- و: آستانه برون.  
۹- د: بهین. ۱۰- ج: دور از. ۱۱- ب: افزون. ۱۲- ج ه و: روح عالم. ۱۳- ج ه و ز: نهوده در.  
۱۴- ط ی: از شب تار. ۱۵- د ه: بیت های ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ را ندارد.  
۱۶- ط: از سر. ۱۷- ه: آه او نیز. ۱۸- ج: بعد از این بیت ترتیب ابیات: ۱۷۷ و ۱۷۶ و ۱۷۸.  
۱۹- ط ی: بر درین. ۲۰- و: این بیت را ندارد. ۲۱- ج ه ز ج: از چه. ۲۲- ز: این بیت را ندارد.  
۲۳- ط ی: بشوشش دیوار. ۲۴- ج: فرشته ها.

هم سیه روی و هم کبود قفا <sup>۱</sup>	دیواز سیلش بدست صفا
مسح کرده ز آب پا شویش <sup>۲</sup>	۱۸. سروران سلوک در کویش
درج در را کلید چو نیست <sup>۳</sup>	وان سواکش که عمده <sup>۴</sup> دینیت <sup>۵</sup>
بانگ نعلیش ارغنون نیاز <sup>۶</sup>	دردل عاشقان پرده <sup>۷</sup> راز
رهنمای امید دال دعاش <sup>۸</sup>	نوربخش درونه عین عطاش <sup>۹</sup>
سمعه را کرده کوز بانرا کور <sup>۱۰</sup>	چون ز وجد آمده دلش در شور <sup>۱۱</sup>
سنگ را کرده لعل چون خورشید <sup>۱۲</sup>	۱۸۵ چشم مهرش زیر توجا وید
کرده حل جمله نقد های وجود <sup>۱۳</sup>	کیمیا سنج کوره مقصود

- ۱- آ: روی هم. ۲- ز: این بیت را ندارد. ۳- ب: آب. ۴- د: غمزه دینیت.
- ۵- ز: از سوارش که عبرت دینیت. ۶- د: بیت های ۱۸۱ و ۱۸۲ پس و پیش اند.
- ۷- ح ی: پرده. ۸- ط ی: بانگ نعلین، ح: بانگ نالینش.
- ۹- ح: نوربخش. ۱۰- آب: عین عطاست، ز: عین خطاست.
- ۱۱- آب: دال قفاست، د: ظل قفاش، و: این بیت با بیت ماقبل پس و پیشند.
- ۱۲- ج: برشور، ی: درسوز. ۱۳- ب د ز: شمع را کرده خاطرش پر نور، ج ه و: شمع را کرده کوفیا را کرده ی: شمع را کرده خاطر پرسوز. ۱۴- ز: شمع مهرش. ۱۵- ب: سنگ را لعل کرده چون، ح ط: کرد چون. ۱۶- د: این بیت را ندارد. ۱۷- و: نورهای، ز: عقده های.
- ۱۸- ز: کرده حل عقده های جمله وجود.

دلش از خون و دیده پُر آب<sup>۱</sup>

درد و درمانش در ته فرمان

پیش استاد دل بکوشش خُست

۱۹. وان مریدانش رهروان یقین<sup>۸</sup>

همه شیطانکش و فرشته خدم<sup>۱۰</sup>

زنده دار شب از دم تسبیح

بر سر ازشین عرش ساخته تاج<sup>۱۳</sup>

۱۹۵ مُلک وحدت بنام ایشانست<sup>۱۴</sup>

نام من زان ستوده کیشان باد<sup>۱۵</sup>

اینست کبریت احمر آن سیماب<sup>۲</sup>

گنج درد و خزینۀ درمان<sup>۳</sup>

گشته سبق شکستگیش درست<sup>۵</sup>

هر یکی والی ولایت دین<sup>۹</sup>

وز روش برهوانماده قدم<sup>۱۱</sup>

غلغل افکنده در رواق مسیح<sup>۱۲</sup>

دلشان عرش و سجده شان معراج

بنده خسرو غلام ایشانست<sup>۱۴</sup>

حشر من در میان ایشان باد<sup>۱۵</sup>

مَدَحِ سُلْطَانِ خُلْدِ بَزْمِ سِدْرَةِ قَلَمِ طُوبَى عِلْمِ عَلَا الدُّنْيَا وَالْآلِیْنِ<sup>۱۶</sup>

اعلاه الله على اعلیٰ علیین<sup>۱۷</sup>

مشتري کوست کار دان سپهر

دوش سوی من آمد از سرمهر

۱- ۵۵ ووز: آتش از عشق چون ۲- ب: بر احمر از قلم افتاده ۳- آ: خزانه ۴- ز: این بیت را ندارد

۵- ی: بگشت ۶- ط: شق ۷- ز: ترتیب ابیات: ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۳ و ۱۹۴

۸- ط: زان مریدان رهروان یقین ری: وان مریدان ۹- در برخی نسخ: ولایت بین ۱۰- ج: ۵۵ و: فرشته

۱۱- و: برمه نهاده ۱۲- آب درز: روان مسیح ۱۳- ۵: بر سر شین، ط: هر سوار شین

۱۴- و: ایشان باد ۱۵- و: است ۱۶- و: سدره علم طوبی قلم ۱۷- د: در مدح سلطان علا الدین محمد شاه



گفته کای از ضییر <sup>۲</sup> دریا کا <sup>۱</sup> ر	گشته بازارگان دریا بار
زانش طبع یافته جاوید	روز بازار گرم <sup>۳</sup> چون خورشید
آدم تازد <sup>۴</sup> در <sup>۵</sup> زمین	سوی گردون برم متاع <sup>۵</sup> زمین
۲۰ گوهی ده که چرخ تاب بود	درخور گوش آفتاب بود <sup>۶</sup>
کان گمراه <sup>۷</sup> آسمان تابست	کهن <sup>۸</sup> وزرد و خرد و بی آبت
گفتش کان گمراه کردی یاد	دهمت گریها توانی داد
گفت گون بودم بها و اری <sup>۹</sup>	هست دیدار دایگان باری
من چو گیرایش نظر کردم	حقه <sup>۱۰</sup> را مهر بسته برگردم <sup>۱۱</sup>
۲۰۵ وانگهی ریختم برون ز نهان <sup>۱۳</sup>	گوهر مدح پادشاه جهان
جم ثانی علای دینی و دین	آسمان خاتم آفتاب نکین

- 
- ۱- د: گفت ای. ۲- ج: کای ضییر. ۳- ب د ز: بازار خویش چون.  
 ۴- و: در<sup>۵</sup> درج. ۵- د: متاع<sup>۵</sup> متین. ۶- ج: مصرعه های این بیت پس و پیشند.  
 ۷- ز: گمراه. ۸- ج: کهن<sup>۸</sup> و، د ز ط ی: کهنه و.  
 ۹- آ ه ج: بها کاری. ۱۰- ب: حورا.  
 ۱۱- ج: ترکردم، ز: برگردم.  
 ۱۲- د: سود را بهر نشیبه برگردم.  
 ۱۳- ز: زدهان.

پادشاه جهان محمد شاه <sup>۱</sup>	سایه بان جهان ز چتر سیاه <sup>۲</sup>
مه سپهر منورش خوانده <sup>۴</sup>	دین علای مصورش خوانده <sup>۵</sup>
شاه دیهیم بخش تاج ستان <sup>۶</sup>	از عرب تا عجم خراج ستان <sup>۷</sup>
۲۱۰. علمش سر آسمان بُرد <sup>۹</sup>	سایه بر آفتاب گسترده <sup>۱۰</sup>
دور باش وی از صف منصور <sup>۱۱</sup>	شمع خورشید را زبانه نور <sup>۱۲</sup>
او چو گردون مظفر از شمشیر <sup>۱۳</sup>	ابلق روزگارش اندر زیر <sup>۱۵</sup>
آفتابی طلوع کرده ز شرق	غرب را بسته به تیغ چو برق <sup>۱۶</sup>
۱۷. ذیل چترش پناه اهل زمان <sup>۱۸</sup>	بانگ کوشش ندای اهل امان <sup>۱۹</sup>
۲۱۵. تیغش از برگه سلیم شده	کوه چون آسیا دونیم شده
زویک چاشنی تیغ چو آب	فتنه در خواب رفته مست و خراب

(ج: پادشاه جهان ز چتر سیاه. ۲-ب: چهار چتر، د: جهان بچتر. ۳-ج: در اینجا مصراع دوم بیت ۲۱۰ آمده است. ۴-و: نه سپهر. ۵-ج: در اینجا مصراع اول بیت ۲۱۰ آمده است. ج: بابیت مابعد پس و پیش اندر و: بابیت ماقبل پس و پیشند. ۶-طی: و تاج ستان. ۷-ج: مصراعها پیش و پیشند. ۸-ج: ۵و: عکس اوسر. ۹-ی: سوده. ۱۰-ی: بکشوره. ۱۱-ج: وی صف. ۱۲-و: شمع خورشید از زمانه نور. ۱۳-ج: مظفرش شمشیر. ۱۴-د: و ابلق. ۱۵-د: روزگار اندر. ۱۶-و: ز تیغ چو برق، ز: غروب را بسته زیر تیغ چو برق. ۱۷-د: زطی: بطل چترش، ۵: دید چترش. ۱۸-ا: اهل جهان، ج: و: اهل جهان، ز: ندای زمین و زمان، ی: ندای امن و امان. ۱۹-و: بانگ کوشش نوای امن و امان، ه: ندای. ۲۰-ه: از برگه، ط: از برگه کدو.

رمخش از آسمان بروده کلاه  
 پرچم او شده معاسن ماه  
 تیغ و رمخش که خضم<sup>۱</sup> را سوزند  
 ماه<sup>۲</sup> مسکوب و ظل<sup>۲</sup> ممد و دوند  
 نوک پیکانش در مقام هنر<sup>۳</sup>  
 برده داغ کلف ز روی قصر<sup>۴</sup>  
 ۲۲. فتح با تیر ملک گیرش<sup>۵</sup> با د  
 جان دشمن شکار تیرش باد  
 رافقانی لب<sup>۶</sup> حاج<sup>۷</sup> بر قطع انبساط<sup>۷</sup> دوزمین<sup>۷</sup> بوس جناب<sup>۷</sup> فعت<sup>۷</sup> سلطانی<sup>۸</sup>  
 ای جهان در پناه رفعت<sup>۹</sup> تو  
 آسمان بارگاه دولت<sup>۱۰</sup> تو  
 هفت اختر که خاک<sup>۱۱</sup> راه تو اند  
 سایه پرورد بارگاه تو اند  
 خاک پات از رواج کونینی<sup>۱۲</sup>  
 یافته شغل<sup>۱۳</sup> قره العینی<sup>۱۴</sup>  
 بر درت خسروان ز غرب و ز شرق  
 همه اسلح<sup>۱۵</sup> شده ز سودن فوق<sup>۱۶</sup>

- ۱- ۵۵: که خلق را. ۲- د: ماه مغضوب. ۳- ۵۵: مقام طغر. ۴- ط: این بیت را ندارد.  
 ۵- د: با سیر. ۶- ز: کسر گیرش. ۷- ج: ۵: مدح. ۸- د: در خطاب زمین بوس فرماید،  
 و: در سبب بنیان نهادن هشت بهشت تا اصحاب یسین در وی تسخیم مدام فوشند و سقنم بهم شتابان  
 ز: جای عنوان خالیست. ۹- چنین است در آب ده، بقیه نسخ: دولت تو. ۱۰- ج: بارگاه محتر تو،  
 و: دولت تو، ح: طای: بارگاه، دولت تو. ۱۱- ز: که گرد راه، ح: که در پناه.  
 ۱۲- ی: خاک پات ز رواج کونینی. ۱۳- ط: یافته قرب.  
 ۱۴- ج: این بیت را ندارد.  
 ۱۵- ۵۵: همه اقلع، ج: همه اصلح.  
 ۱۶- ب: همه و اصل شده ز سودن برق، د: همه و اصل شده بصیرت فوق.

شست <sup>۱</sup> نور از سیاهی <sup>۲</sup> هر چشم <sup>۳</sup>	۲۲۵ آستان کزوست نور چشم
آمده پای آسمان در سنگ <sup>۵</sup>	بسکه قصرت شده بگردون <sup>۴</sup> تنگ
گرچه او گرد کرد چندان <sup>۸</sup> نور	آفتاب از جینیت شد مستور <sup>۶</sup>
کرده در پیش دست تو پستی <sup>۱۰</sup>	ابرا با این همه زبر دستی <sup>۹</sup>
کف دریاچه داده مشتی <sup>۱۳</sup> خس	داده دریای در کفت <sup>۱۲</sup> بهوس
ابرا رد ولی سوارک <sup>۱۵</sup> آب	۲۳۰ اسب باری تو زان کف چو سبّا <sup>۱۴</sup>
ذیل عفو تو پرده پوش گناه	سایه مهر تو شکسته پناه
مهدی آخر الزمانت خواند <sup>۱۷</sup>	مهر گردون که ذوالامانت <sup>۱۶</sup> خواند
چرخ باز یچه طفل بخت ترا <sup>۱۸</sup>	عدل سرمایه تاج و تخت ترا

- (۱- چنین است در آب ج ۷ ، بقیه نسخ : گشت نور . ۲- ب : نور سیاهی ۳- د : این بیت را ندارد .  
 ۴- ز : حضرت . ۵- ب : د : برسنگ . ۶- د : ز : ارخت شده . ۷- ج : شد مشهور .  
 ۸- د : ز : کرده چندان ، و : کرد چندی . ۹- و : آنهمه . ۱۰- د : کرد در زیر دست ،  
 ز : کرد از مهر دست ، ط : کرد در پیش دست . ۱۱- ه : داد دریای . ۱۲- و : در گشت ،  
 ز : داد در باد در کفت ، ط : داد دریا کف تو در ۱۳- ج : گفت دریا .  
 ۱۴- و : اسب تازی تو .  
 ۱۵- د : اسب تازد .  
 ۱۶- و : مهد گردون . ۱۷- د : این بیت را ندارد . ۱۸- ج : طفل باز یچه چرخ بخت ترا .

گرگ را داده آشتی با میش <sup>۲</sup>	شحنه عدلت از رعایت خویش <sup>۱</sup>
دولت مست و بخت هشیار <sup>۲</sup> است	۲۳۵ رزم و بزم تو بسکه در کار است <sup>۴</sup>
مُلکت از ماء تا بهای داد	چون خدایت سر پرشاهی داد
عالمی را ز ماه تا ماهی <sup>۷</sup>	کوش کا سوده داری از شاهی
برستمکاره جزستم نکنی <sup>۹</sup>	برستمکش ز عدل کم نکنی <sup>۸</sup>
خار کن را کنی نهال از سر <sup>۱۰</sup>	خار بن را بر افکنی ز گذر
از غم موردل مکن خالی <sup>۱۲</sup>	۲۴۰ چون به پیلان علف دهی حالی
تا تو خوش باشی و خدا خشنود <sup>۱۴</sup>	عالم آسوده کن بنعمت و جود <sup>۱۳</sup>
کا مشان خوش کنی بنعمت و کلم	چون بخاصان دهی نواله و جام <sup>۱۵</sup>
که شب افتد گرسنه در گوشه	یاد کن زان گدای بی توشه <sup>۱۶</sup>

- 
- ۱- و: عدلت. ۲- ح: بار رعایت. ۳- ح ط: داد آشتی. ۴- ز: بزم و بزم تو.  
 ۵- ط: بس عجب کار است. ۶- وی: بیدار است. ۷- ز: این بیت را ندارد.  
 ۸- د: تو عدل. ۹- چنین است در آب دزخ، بقیه نسخ: برستمکار.  
 ۱۰- ز: این بیت را ندارد. ۱۱- ی: غم موران زدل. ۱۲- و: کنی خالی، ز: بیت ها  
 ۲۴۰ و ۲۴۱ پس و پیشند. ۱۳- و: آسودگی بنعمت.  
 ۱۴- ح: بیت های ۲۴۱ و ۲۴۲ پس و پیشند. ۱۵- ز: چون به پیلان دهی.  
 ۱۶- و: نواله ز جام.

اول از مفلسان شمار کنند <sup>۲</sup>	کت چو فردا شمار کار کنند <sup>۱</sup>
غم عالم خور و مخور غم ملک <sup>۴</sup>	۲۴۵ بیغمی بایت بعالم ملک <sup>۳</sup>
عالمی غم خورد برای ترا	تا چو غمی بود لوای ترا <sup>۵</sup>
سرب <sup>۱</sup> ی دست و پا چکار کند	شه جهانگیری از سوار کند <sup>۷</sup>
که کند کار سازی دگران <sup>۱۲</sup>	مردم از بهر آن شود ز سران <sup>۹</sup>
ورنه یکتن زد دیگران چه کم است <sup>۱۳</sup>	خدمت از بهر بخشش و کرم است
که بود ملک ازین دو پایه پای	۲۵. تا توانی بدین و داد گرای
دیت از پادشاه باید جست <sup>۱۵</sup>	بنده در خون کند چو دامن چیت
پرسش از پیلانش خواهد بود <sup>۱۸</sup>	پیل چون مور را ته پا سود <sup>۱۷</sup>

- 
- ۱- ط: که چو. ۲- آب ده: کند. ۳- ج: و ملک. ۴- ج: غم اول خورد.
- ۵- ۵: غزبی بود، ز: عرفی بود. ۶- ج: و: رسد لوای. ۷- ط: جهانگیری سوار.
- ۸- ی: شیرینی دست و پا. ۹- ز: مردان. ۱۰- و: شوند سران.
- ۱۱- د: تا کند. ۱۲- ۵: در اینجا مصرع دوم ۲۴۴ تکرار شده است.
- ۱۳- د: ورنه مسکین زدگیری، ج: وی: زدگیری.
- ۱۴- ط: بعد از این بیت بیت ۲۵۲ آمده است. ۱۵- ط: پادشه بیاید.
- ۱۶- و: دست از پادشاه باید شست.
- ۱۷- د: ز: پای بسود.
- ۱۸- برخی نسخ از پیلان نخواهد بود.

گرچه در سدا آهنی معصوم <sup>۱</sup>	مشو ایمن ز ناوک مظلوم <sup>۲</sup>
گرچه بینی بگرد خود صد دوست	زان یکی دشمنت بود در پوست <sup>۳</sup>
۲۵۵ و رچه کسی نیست دشمن تن تو	غفلت تو بس است دشمن تو <sup>۵</sup>
آنچنان دار پاس جان عزیز	تا تو خوش خُسی و ولایت نیز <sup>۶</sup>
ورچه <sup>۷</sup> صد پاسبان بود ز پس <sup>۸</sup>	پاس تو به ز تو ندارد کس
بر چنین پایه کا ستواری تست <sup>۹</sup>	پاسبان تو هو شیاری تست <sup>۱۰</sup>
پاسبانی که بهر مُزد بُسود <sup>۱۱</sup>	پاسبانی که سیم دزد بود <sup>۱۲</sup>
۲۶. چون در آبی بصفه تیغ زنان <sup>۱۳</sup>	از تر زل کشیده دار عنان <sup>۱۵</sup>
لشکری گز عدو فرار کند <sup>۱۶</sup>	چون سلطان رسد قرار کند <sup>۱۷</sup>
لیکن ار سر نعوذ و بالله تافت <sup>۱۸</sup>	کی فراهم شود صفی که شکافت <sup>۱۹</sup>
شاه کوهی بود بنگ و وقار <sup>۲۰</sup>	جنبش که قیامت آرد بار <sup>۲۱</sup>

- (ج: از سد. ۲- ط: این بیت بعد از بیت ۲۵۴ آمده است. ۳- ز: دانکدیک دشمنت. ۴- د: ارچه.  
 ۵- ز: غفلت تو. ۶- ج: بختی و. ۷- د: گرچه. ۸- د: ط: بود از پس. ۹- د: ز: با چنین.  
 ۱۰- ۵- و: پاسدار تو. ۱۱- ج: پاسبان که. ۱۲- ب: به که. ۱۳- ج: دهو زی: بصف.  
 ۱۴- هز: تیغ زنان. ۱۵- ج: از تردد. ۱۶- ج: لشکر گز. ۱۷- ج: ۵- و: بیت های:  
 ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ را ندارد. ۱۸- ط: ی: ارشه.  
 ۱۹- ج: بیت های ۲۶۲ و ۲۶۳ را ندارد. ۲۰- د: شاه سنگی بود بکوه وقار. ۲۱- ب: جنبش که.

در صف رزم با جوانان پوی	لیک تدبیر آن <sup>۲</sup> زیپران جوی
۲۶۵ گرچه برنا برزم کارگر است	کوشش کار دیدگان دگر <sup>۳</sup> است
من کیم کت ز نم زیند نفس <sup>۴</sup>	دولت و بخت پندگوی توبس
هست بیدار کردن بیدار	همچو بادان بروی دریا بار
نسزد چرب کردن بارام	نی حلاوت بشیر دادن وام
لیکن آرد ب حضرت شاهی	هر کسی قدر خوز هوا خواهی
۲۷. گر پذیری مراجعت <sup>۵</sup> احسانت	ورگذاری خود از در <sup>۶</sup> آنست
نرزد این تعفه گرچه عرض سریر <sup>۷</sup>	تو کریمی گرم کن و پند سیر
باش تا هست چرخ <sup>۹</sup> زنگاری	درجهان گیری و خیمه انداری
زار زو صد نوید در گوشت	وار زو ها همه در آغوش <sup>۱۰</sup>

۱- آ: بزم ، دزط : در صف جنگ . ۲- ز: تدبیر او .

۳- ی: بیت ۲۶۵ را ندارد . ۴- دز: به پند .

۵- دز: مرا خود احسانت ، ۶- مراجع احسانت ، بقیه نسخ: مزاجت احسانت ،

(اصلاح قیاسی است) ۶- دز: از سزای منست .

۷- ج: به ارزد ، ح: برزد این ، ط: سرزد این .

۸- ی: تعفه پیش عرض سریر . ۹- و: هفت چرخ .

۱۰- آ: همه فوا موشت .



دولت را ز کامرانی نور      گرد ناکامی از جناب تو دور  
 ۲۷۵ بخت نیکو همیشه یار تو باد      ویزد از بد نگاهدار تو باد<sup>۴</sup>

در سبب بنیاد نهادن هشت بهشت

تا اصحابِ یَمینِ دروی نسیم<sup>۶</sup> مدام نوشند<sup>۷</sup> و سقام<sup>۸</sup> برآیم شراباً بطمهوراً<sup>۹</sup>

شبِی از روز بیغمی خوشتر      وقتی از نوبهار دلکش تر<sup>۱۰</sup>  
 هفت و نه کرده ماه چارده روز      ماهتابی شده جبهان افروز  
 برگشاده هوای نورا ن      آسمان را گره ز پیشان  
 زحمت از باغ برده باد خزان<sup>۱۱</sup>      باد نوروز نرم نرم وزان  
 ۲۸. گل ز شبم پراز نسیم شده<sup>۱۲</sup>      پرده دارد در یتیم شده  
 جنبش باد های مشک<sup>۱۳</sup> شرت      باز کرده در یچه های بهشت  
 من در احرام کعبه دل خویش      نخل در دست و چاه زمزم پیش<sup>۱۴</sup>  
 ۱۵

۱- ج: کرده ناکامی، و: باد ناکامی. ۲- و: بخت نیکو. ۳- ز: یارت باد

۴- ز: دائم یزد نگاهدارت باد. ۵- ی: بهشت اصحاب. ۶- ی: نسیم. ۷- ج: بی نوشند.

۸- ی: نوشین. ۹- و: در سبب نظم کتاب فرماید، و: در افشانی زلب مدح بر نفع انبساط در زمین

بوس جناب جنات رفعت سلطانی، و: جای عنوان خالیست. ۱۰- ز: وقت از.

۱۱- ج: از باغ بُرد. ۱۲- ب: تراز. ۱۳- ج: جنبش از باد ها مشک.

۱۴- و: گل بردست و، ی: بردست چاه. ۱۵- آ: جام زمزم.

حامل بادگشته مریم وار <sup>۱</sup>	نخل من چون مسیح درگفتار
داده بیرون همه خزینه من <sup>۳</sup>	گشته کلکم کلید سینه من <sup>۲</sup>
پرگهر گشته دامن هنرم <sup>۵</sup> <sup>۶</sup>	۲۸۵ درگریان فرود رفته سرم <sup>۴</sup>
گنج پاشی و گوهر افشانی <sup>۹</sup>	فکرتم در گرفته پنجهائی <sup>۷</sup>
و افرویش در آفرین خواندن <sup>۱۱</sup>	خاطر من بگوهر افشاندن
کرده مستم زارغنون صغیر <sup>۱۴</sup> <sup>۱۳</sup>	اوج پرگشته بلبلان ضمیر <sup>۱۲</sup>
میکشیدم هزار نکته راز	هر نوردی که میگش دم باز
روی کاغذ نگار خانه چین	۲۹. گشته زان نکته های مشک آیین <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup>
باد نخوت دمیده در مغزم <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup>	نفس روح پرور نغمزم <sup>۱۷</sup>
بعطارد فرو نیارم سر	خامه میگفت کز سواد هنر
مشتی را ز آسمان می خواند	دل متاع گزیده می افشاند
بسخت نکته بند و عقده گشای <sup>۲۲</sup>	من بدینسان ز طبع گوهر زای <sup>۲۱</sup>

- ۱-ط: این بیت را ندارد. ۲-ج: گشت. ۳-ح: ی: داد. ۴-ح: رفت. ۵-ج: پرهیز. ۶-ج: گشت.  
 ۷-و: فکر. ۸-ج: در گرفت. ۹-ز: این بیت را ندارد. ۱۰-ب: آفرینش. ۱۱-ط: ی: با فرین.  
 ۱۲-ج: اوج پرگشته. ۱۳-ی: کرد مستم. ۱۴-ج: دز: صغیر. ۱۵-ب: گشت زان. ۱۶-ز: مشک آیین  
 ی: نور آیین. ۱۷-ز: هر نفس. ۱۸-و: باده نخوت. ۱۹-د: وزیده در. ۲۰-د: دل متاعی که دیده.  
 ۲۱-ب: بدینسان. ۲۲-و: بسخت عقده بند و نکته گشای. ز: این بیت بعد از بیت های ۲۹۵ و ۲۹۶ آمده.

۲۹۵	کامد آن همشین جانی من	ناقد سکه معانی من
	هم علی نام و هم به بینائی <sup>۲</sup>	چون علی درگشای دانا نی <sup>۳</sup>
	جبهه ز اختر خرد پُر نور <sup>۴</sup>	طرفه نوری که چشم بد زود دور <sup>۵</sup>
	سینه ز اندیشه چون خزینه پُر	نکته بر نکته چون علاقه دُر <sup>۶</sup>
	آدمی صورتی فرشته خوی <sup>۷</sup>	صورت مُرد میش رویا روی <sup>۹</sup>
۳۰	چون مرا باز یافت پنهانی <sup>۱۱</sup>	در گهر سنجی و در افشا فی
	گفت ای جادوی طلسم انگیز	موشکاف از زبان خامه تیز <sup>۱۲</sup>
	چون شود خامه تو در تحریر	جان برقش آید از نوای صریر <sup>۱۳</sup>
	گاه فکر تو چو خوی کند رویت <sup>۱۵</sup>	صد عطار دچکد زهر مویت <sup>۱۶</sup>
	از هنرهای بیش از انداز ه	در قلندی بعالم آواز ه
۳۰۵	بردی اندیشه را علم جا نی <sup>۱۷</sup>	که ننگ بد بو هم دانا نی <sup>۱۸</sup>

- ۱- ج: ۵. علا. ۲- آ: ۷. نام هم. ۳- و: بیت های ۲۹۵ و ۲۹۶ را ندارد، فر: همین بیت تا بعد از بیت ۲۹۲ آمده اند. ۴- ج: چهره از ای: جبهه از. ۵- ج: چشم زود دور. ۶- ط: بر علاقه. ۷- ج: آدمی صورت. ۸- آ: فرشته جوی، ج: طای: آدمی صورت فرشته خوی. ۹- در: و مرد میش. ۱۰- و: بیت های ۲۹۸ و ۲۹۹ را ندارد. ۱۱- طای: چون مرا باز یافت پیشانی. ۱۲- د: مه سکاف. ۱۳- ز: چون برقش. ۱۴- د: ندای صریر. ۱۵- ج: خوکند. ۱۶- ج: ۵. زیکموت. ۱۷- ۵: برد اندیشه علم. ۱۸- ج: اندیشه علم.

زان <sup>۱</sup> معانی که راه در جان یافت	بیش از آن <sup>۲</sup> یافتی که بتوان <sup>۳</sup> یافت
هر یکی رقعۀ را که کردی <sup>۴</sup> نشر	دوختی دامنش بدامن <sup>۵</sup> حشر
هر جریده که ساز کرده تست	دری از لطف <sup>۶</sup> باز کرده تست
سکه <sup>۷</sup> معنی از چهار سوا د	کردی آراسته <sup>۸</sup> چو سبع شداد
۳۱۰ چون بعنوان پنجم آمد حرف	تا چه گنجینه کرد خواهی <sup>۹</sup> صرف
دادی اول بگنبد <sup>۱۰</sup> دو ا ر	روشنائی زمطلع <sup>۱۱</sup> الانوار
کردی آنگاه بانشاط تمام	مشهد شیرین و خسرو اندر جام <sup>۱۲</sup>
باز در عالم خردمند	شور <sup>۱۳</sup> مجنون و لیلی افکندی <sup>۱۴</sup>
پس زبان پُر در <sup>۱۵</sup> دری کردی	شرح راز سکندری کردی
۳۱۵ وین زمان کز جواهر انجم	می نگاری صحیفه <sup>۱۶</sup> پنجم <sup>۱۷</sup>
کوش کین خط چنان نویسی <sup>۱۸</sup> خست <sup>۱۹</sup>	که قرون آید از چهار نخست <sup>۲۰</sup>

- ۱- ز: از معانی. ۲- زطی: بیش زان. ۳- ط: که نتوان. ۴- زط: رقعۀ که. ۵- ج: بکروی.  
۶- ز: دوختی بیت آن بدامن. ۷- د: دری از سحر، ز: در از لطف. ۸- ج: سکه معانی.  
۹- ز: کرد آراسته. ۱۰- ط: کرده خواهی. ۱۱- هز: ز گنبد. ۱۲- هز: بمطلع الانوار.  
۱۳- ی: مشهد خسرو و شیرین. ۱۴- ط ی: شور لیلی و مجنون.  
۱۵- ج: این بیت با بیت ما بعد پس پیشند. ۱۶- ز: کلین را چنان. ۱۷- ط ی: نگاری چست.  
۱۸- و: که فو نماید.

آخرین بهتر از نخست بُود <sup>۲</sup>	کاوَلین نکته گرچه چست بُود <sup>۱</sup>
آن نکوتر بود که بیش کند <sup>۵</sup>	مرد هر پشه را که پیش کند <sup>۳</sup>
پنجشنبه به آید از شنبه <sup>۸</sup>	حرف طفلان زیرک از که و مه <sup>۷</sup>
هر چه پستر لطیف تر سازد	۳۲۰ کرسنی کش درودگر سازد
آمد از رغبتم درونه بجوش <sup>۹</sup>	من که زو کردم این فسانه بگوش
کادم از سینه لؤلؤ لا لا	دل نهادم بهمت والا
گشتم از نوک خامه گنج انداز <sup>۱۱</sup>	برگشادم خزینه خانه را ز <sup>۱۰</sup>
کردم اندر دل عطارد داغ	پاسی از شب ز خاطر چو چراغ <sup>۱۲</sup>
آنقدر گفته شد که نتوان گفت <sup>۱۳</sup>	۳۲۵ از سخنهاى چون دُرِ ناست
من و بیغوله و اندیشه	پس از این بادل هنر پشه <sup>۱۴</sup>
که نیایش در زمانه نظیر	این ورق را چنان کنم تحریر <sup>۱۵</sup>

- ۱- د: اولین . ۲- د: این بیت بعد از بیت ۲۳۰ آمده است . ۳- د: مردم آن پیشه را .  
 ۴- د: دز: کنند . ۵- ط: زان نکوتر . ۶- د: دز: کنند . ۷- و: بزرگ از ، ج: بزرگان .  
 ۸- ط: به آمد . ۹- ج: آمد از رغبتم ذکر بگوش ، ه: بعد از بیت مزبور عنوان به در سبب بنیاد نهادن  
 کتاب . ۱۰- ج: برگشادم در خزینه راز .  
 ۱۱- ه: و: گنج نواز ، ز: کردم از گنج خانه مسک انداز . ۱۲- ج: پاس . ۱۳- آ: آب ج: بتوان  
 ۱۴- آ: بادی . ۱۵- ز: آن ورق را .

کُتّه های کتاب را ترتیب	کُنم اول بصر فهای غریب <sup>۱</sup>
هر چه دیدم دقیقه های سخن <sup>۳</sup>	وز طریق سخنرای کهن
ساخت دستور خود بدستور <sup>۴</sup>	۳۳. دل پاک منش بهستوری
چاشنی را نمونه برچیدم	خُقه بگشادم و شکرچیدم <sup>۵</sup>
همه ریزم در این قُرابة می <sup>۸</sup>	جُرعه را که عقل چید از وی <sup>۷</sup>
وان براهین هفت زیور <sup>۱۱</sup> و <sup>۱۲</sup>	۹. وان نمودار هفت پیکرا و <sup>۱۰</sup>
عیش خوبان و عشرت بهرام <sup>۱۶</sup>	وان بهر گنبدی به مجلس و جام <sup>۱۵</sup>
نرد نو بر بساط نو باز م <sup>۱۸</sup>	۳۳۵. یک بیک را نمونه بر ساز م <sup>۱۷</sup>
سان دیگر بر آرم از تمیز <sup>۲۱</sup>	نقط رنگهای گنبد نیز <sup>۲۰</sup>
وان چنان رنگ و بوی کم باشد <sup>۲۴</sup>	رنگی آرم که بوی هم باشد
صندلی و بنفش و ریحا <sup>۲۵</sup> فی	هر مثالی بعنبر افشا فی

- ۱- د: دهم اول، ز: زادم اول. ۲- ج: تصرفهای. ۳- ز: هر چه دیدار. ب: دهو: دستور من.
- ۵- ه: دهو: قصه بگشادم و. ۶- ز: گهرچیدم، ی: شکر دیدم. ۷- ه: ز: چند از وی. ۸- ه: همه چیدم.
- ۹- ز: آن نمودار. ۱۰- ه: هفت پیکرا. ۱۱- ب: ج: وین براهین، ه: وان نواوین. ۱۲- آ: گفت زیور.
- ۱۳- ه: ه: و زیور را. ۱۴- ز: آن بهر. ۱۵- دهو: ز: مجلس و. ۱۶- ه: به مجلس بهرام. ۱۷- ج: دهو: ز:
- نمود ساز کنم. ۱۸- و: نرد نو. ۱۹- ج: دهو: ز: بر بساط باز کنم. ۲۰- ط: گنبد نرد. ۲۱- ج: دهو: ز:
- ساز دیگر. ۲۲- ط: ساز دیگر بر آرم از طعنه. ۲۳- ز: رنگ آرم. ۲۴- و: ز: آنچنان. ۲۵- ج: بنفشه.

کنش رنگ زعفرانی نام	انک زرد است وزعفرانی فام <sup>۲</sup>
خوانش عنبری <sup>۴</sup> و مشکین نیز	۳۴. وانک باشد سیاه و رنگین <sup>۳</sup> نیز
اینست <sup>۵</sup> کافور آنت <sup>۶</sup> گلزاری	وانک سرخ و سپید پنداری
از لب لعبت فسانه سرای <sup>۸</sup>	گویم افسانه های طبع فزای <sup>۷</sup>
دورستی و بیک داروی خواب	هر فسانه مرا حیثی ز شراب
حور و کوثر درو تمام کنم	هر یکی را بهشت نام کنم
هشتم آن کا نذران بود هر هفت	۳۴۵ هفت باشد بهشت و کوثر هفت <sup>۹</sup>
نام این <sup>۱۱</sup> هشت خانه هشت بهشت	پس نویسم بکلک مشک شرت
بی قیامت بهشت دریا بد <sup>۱۱</sup>	تا کسی کا ندرو گذریا بد
هر بهشتی قیامت <sup>۱۳</sup> ی دگر است	خود بران <sup>۱۲</sup> دل که خازن هنر است

- 
- ۱- و: وانکه. ۲- آ: وام، ز: زعفران فام. ۳- آج: سیاه رنگین، ب: سیاه رنگش،  
 ز: سیاه رنگی. ۴- د: عنبری. ۵- آبج هوز: اینست. ۶- آبج هوز: آنت.  
 ۷- ز: طبع نواز. ۸- ز: لعبان حسن طراز. ۹- د: هشت باشد بهشت و او در هفت،  
 ط: و گوهر هفت. ۱۰- ج هوز: نام آن.  
 ۱۱- چنین است در ج هوز، بقیه نسخ: فی قیامت.  
 ۱۲- ج: بدان دل.  
 ۱۳- ز ح ط ی: قیامت دگر.

گر بود ناقد خزانه <sup>۱</sup> راز	داند اندیشه مرا پرواز
۳۵. ورزد آتش نباشدش پیوند <sup>۲</sup>	هم با فسانه شود خرسند
چون من از خاطر سخن پرداز	کردم آغاز این صحیفه راز
زیورش گز من آید آن پرداخت <sup>۴</sup>	سازمش آنچنان که باید ساخت <sup>۵</sup>
وان دگر زیوری که نتوان داد	آن خدائی بود خدای دهاد <sup>۷</sup>
نصیحت فرزند بهشتی ثمره الفواد عقیفه دام عفافها <sup>۹</sup>	
ای ز عفت فکنده برقع نور <sup>۱۰</sup>	هم عقیفه بنام وهم مستور
۳۵۵ ماهت از هفت <sup>۱۱</sup> برزفته هنوز	روشنی چون مه چهارده روز
کاش ماه تو هم بچه بودی	در رحم طفل هشت <sup>۱۳</sup> مه بودی
لیک چون داده خدائی رست	با خدا دادگان ستیزه خطا <sup>۱۴</sup> ست
من پذیرفتم آنچه یزدان داد	کا بچه او داد باز نتوان داد

۱- ج: خزینه . ۲- ج: بدانش . ۳- ج: این مصرع را ندارد .

۴- ب د: زیوری . ۵- آ: آنچنان ساخت . ۶- ج: از خدا بود .

۷- ی: خداش داد . ۸- و: دامت عفافها .

۹- د: در نصیحت فرزند مستخرجهش فرماید . ه: سرلوحه ندارد ، و: برای عنوان جای خالی هست .

۱۰- ج: ز عکست . ۱۱- و ه: نامت از ، ی: سالت از .

۱۲- ط: از هفت . ۱۳- و: هفت مه ۱۴- ج: با خدا داده ها .



شکر گویم بهر چه از در اوست	کان دهد بنده را که در خور او <sup>۱</sup> است
۳۶. هر چه اودا بس <sup>۲</sup> پسندیده است	هم ز او <sup>۳</sup> ل صلاح آن دیده <sup>۴</sup> است
پدرم هم ز مادر است <sup>۵</sup> آخر	مادرم نیز دختر است <sup>۶</sup> آخر
گر نه بر در صدف نقاب شدی	قطره آب باز آب شدی
دانه بی کشت کی بار آید	آسمان بی زمین چکار آید <sup>۷</sup>
بی پدر ممکن است شد معلوم <sup>۸</sup>	چون مسیحاز مریم معصوم <sup>۹</sup>
۳۶۵. لیک بی مادر خجسته وجود	ولدی را نگفت کس مولود <sup>۱۰</sup>
ای تنت را بجان من پیوند	که همم مادری و هم فرزندی
تو بدین پایه کز قضا داری	گر نهی پا بدیده جاداری
سر بر آراز مبارک اختر خویش	که مبارکتری ز جوهر خویش
آنچه نقش تو با صلاح تنست <sup>۱۳</sup>	چون تو خون منی صلاح منست <sup>۱۴</sup>

- (۱- ج: بیت های ۳۵۹ و ۳۶۰ پس و پیشتر. ۲- ب د: اودا دانش.  
 ۳- ج وی: هم در او<sup>۳</sup> ل. ۴- ط: اودیدست. ۵- د: مادرت.  
 ۶- د: دخترت. ۷- زح: بکار آید. ۸- ه: و شد.  
 ۹- آ: چون زلیخا، ج و: هم مسیحا. ۱۰- ط: نگفته. ۱۱- ج ه و ج: موجود  
 ۱۲- چنین است در: ی، ز: زگوهر، بقیه نغ: زخواهر.  
 ۱۳- و ه ی: نفس تو. ۱۴- ب: چون ترا چون منی.

روزی آخر بزرگ گردی نیز	۳۷۰ گرچه خردی کنون ولی تنبیز
خورده چند گوینت مستور	تا بود در بزرگیت دستور
عصمت خواهم اول آنده بخت <sup>۳</sup>	از عروسی شوی چو در خور تخت <sup>۲</sup>
جهد بر طاعت خداوند است	از منت آنچه اولین پند است
وز نیاز خدای مستی کن	تا توانی خدا پرستی کن
باش چون چشم خویش در معراب <sup>۵</sup>	۳۷۵ بایدت همچو دیده عزت و تاب
پارسا باش و پارسائی دست <sup>۷</sup>	نیکامی طلب کنی در پوست
به ز تسبیح زیوری نبود	گیر مت سلک گوهری نبود
بلک پاکیزه تر ز چشمه مهر	پاک تن باش همچو آب سپهر
از پس چار پرده روشن روی <sup>۱۱</sup>	تا بوی همچو مهر <sup>۱۰</sup> در هر سوی
مرده باشی بزندگانی خویش <sup>۱۲</sup>	۳۸۰ گوش کز گشتن جوانی خویش <sup>۱۳</sup>

- ۱- ز: روز آخر. ۲- آط: بر سر تخت. ۳- ز: عصمت پیش خواهم اینک بخت، در این نسخه بعد از بیت مزبور تکرار آیت ۳۳۱ آمده است. ۴- ب: با نیاز، ط: در نیاز. ۵- ز: روی در معراب.
- ۶- ج: باش پارسائی. ۷- ز: این بیت را ندارد. ۸- آ: ملک گوهری، ب: مال و گوهری.
- ۹- ج: دو: تا شوی. ۱۰- ج: همچو ماه. ۱۱- د: از پس چارده توروشن روی.
- ۱۲- ب: کز شیوه جوانی. ۱۳- ج: گوش کن گشتن جوانی خوش.
- ۱۴- ج: بزندگانی خوش، ز: این بیت را ندارد.

تامن از زندگانی تو بر از	از پس مرگ زنده گردم باز <sup>۱</sup>
زن چنان به که مرد روی بود <sup>۲</sup>	تا زنان را پرده شوی بود
زن اگر مرد و مرد تدبیر است <sup>۳</sup>	سوزن و دوک نیزه و تیر است
گرچه زرباشدت فواخ بچنگ <sup>۴</sup>	تا نداری زدوک و آهن ننگ <sup>۵</sup>
۳۸۵ دوک و سوزن گذاشتن نه نیست <sup>۷</sup>	کالت پرده پوشی بدن است <sup>۸</sup>
پایدامان عاقبت در کن <sup>۹</sup>	رو بدیوار و پشت بر در کن
راه در گم کن از درون سرای <sup>۱۰</sup>	و ر مثل خضر در زند مگشای <sup>۱۱</sup>
تا سرت از شرف بهاء شود	مقنعه بر سرت کلاه شود <sup>۱۲</sup>
انگ از شرم خوی کند بسرا <sup>۱۳</sup>	سترت فی ستاره قمر
۳۹۰ گوشه گیران ستوده نام بوند <sup>۱۵</sup>	کوچه گردان فراح کام بوند <sup>۱۶</sup>

- ۱- در: این بیت را ندارد. ۲- ز: پرده روی. ۳- ح ط ی: مرد مرد روی. ۴- چنین است در: در  
 ۵- و: گرچه باشد فواخ گوهر و سنگ، بقیه نسخ: سنگ. ۵- د: تا نداری. ۶- و: زدوک و سوزن،  
 و ط: دوک آهن. ۷- ح: دوک سوزن. ۸- آ: کالات. ۹- در: بر کن، ط: عاقبت سر کن.  
 ۱۰- ج ه و: راه کم کن اندرون، د: راه در کم رو. ۱۱- ج و: گرمش. ۱۲- ی: مقنعت افروز کلاه شده  
 ۱۳- ج و: زن که از. ۱۴- ب د ح ط ی: خوکند.  
 ۱۵- ط: شوند، ز: بجای دومین مصراع این بیت، مصراع دوم بیت ۳۹۱ آمده است.  
 ۱۶- همه نسخ: گرچه گردان. (اصلاح قیاسی است).

زن که در کوچه ها بتک باشد <sup>۱</sup>	زن نباشد که ماده سگ باشد <sup>۲</sup>
کم دود ماده شیرخون آشام <sup>۳</sup>	گر به باشد جهمنده بام بام <sup>۴</sup>
بکبک پنهان خرام را بوطن <sup>۵</sup>	حجره باید چوبیضه بی روزن
زن که در روزنش شتاب بود <sup>۶</sup>	بجهد گرچه آفتاب بود <sup>۷</sup>
۳۹۵ روزن از خود چو چشم سوزن <sup>۸</sup> تست	دانک راه برون شد تن تست <sup>۹</sup>
ور تماشای روزنت هوسست <sup>۱۰</sup>	روزن چشم سوزن تو بسست <sup>۱۱</sup>
پرگره بایدت خزانۀ خویش <sup>۱۲</sup>	باش با سنگ خور بخانه خویش <sup>۱۳</sup>
گرچه گوهر ز سنگ نیکتر است	سنگ مردم نکوتر از گهر است
نفس مردم چو یاه گرد بود	نیکزن به ز نیک مرد بود
۴۰۰ مرد کردار خوب را سبب است	خوب کرداری از زنان عجب است <sup>۱۴</sup>

- ۱- ج: بجای این مصراع دویین مصراع بیت ۳۹۱ آمده است. ۲- ج: زن که در کوچه ها بتک باشد.
- ۳- ز: کم شود، ج: کم رود. ۴- دز: این بیت را ندارند. ۵- ج: دوز: لیک.
- ۶- ج: دوزی: در رفتش. ۷- ج: دهوز: بفتد، ج: ته فتد، ی: برفتد.
- ۸- د: بجشم. ۹- ج: برون شدن تست، هوز: برون شدن فت تست، ز: برون شدن تن تست.
- ۱۰- ج: هوز: گرتماشای، د: ارتماشای.
- ۱۱- چنین است در آج: د: رفته، بقیه نسخ: روزنت.
- ۱۲- ز: گرگره. ۱۳- ط: بر سنگ. ۱۴- و: خوب کردار.

تلخ گویند <sup>۱</sup> اریچه نوشلبان	تانگیری ترتم جَلَبان
باد پیچ <sup>۲</sup> و دفی که لعب ز نست	بروی این چنبر است و آن رَسَنست <sup>۳</sup>
دفتان بی هراس دشمن و دوست <sup>۴</sup>	قنه را بانگی کند در پوست <sup>۵</sup>
آنک اول سرود <sup>۷</sup> ساده بود <sup>۸</sup>	در نهایت صلا ی باده بود <sup>۹</sup>
۴۰۵ ذات بی جفت بایدت بنهفت	باهمه طاق باش جز با جفت
بوف با حلال یاری کن	نعمتش را حلال خواری کن
از عروسان خزینه داری به	راستگویی و راستکاری <sup>۱۰</sup> به
خازنی کو بدزدی آرد روی	دزدگوش خزینه دار مگوی
مرد اگر یک قراضه کار کند	زن بکد بانوئی هزار کند <sup>۱۱</sup>
۴۱۰ چون ز شوخ خرج زن فزون <sup>۱۲</sup> باشد	حال سامان خانه چون باشد

۱- ی: گویند. ۲- ب: خم پیچ دفی. ۳: ج: بازیچ و دی.

۳- و: این بیت را ندارد. ۴- د: زرفشانی هزار دشمن و دوست.

۵- ط: قنه بانگی می زند. ۶- و: این بیت را ندارد.

۷- ه: آنک او بی سرود. ۸- و: آنک روی سرود یاده بود.

۹- آ: صدای، ج: صلاح. ۱۰- ه: راستداری و.

۱۱- و: زکد بانوئی.

۱۲- د: چون بز شوخ خرج زن. ۳: ج: چون ز شوخ چرخزن.

هرزنی کز سخاوتش فردیست <sup>۱</sup>	ما جوانمردیش جوانمردیست <sup>۲</sup>
دل نگهبان رخت باید داشت <sup>۴</sup>	گره خویش سخت باید داشت
گره نقد را چوداری سست <sup>۵</sup>	دست از آبرو بیاید شست <sup>۷</sup>
درزن آرد دو قننه رسوایی	سیم پاشی و پیکر آرائی <sup>۹</sup>
۴۱۵ بس عروسان که قننه جوی شد	از سپیده سیاه روی شدند
سرخ بد ز رو بیاید شست <sup>۱۰</sup>	سرخ روت سرخروئی تست <sup>۱۱</sup>
چون شدی مهر هفت و نه درنج <sup>۱۳</sup>	نقد عصمت فناد در شش و پنج <sup>۱۴</sup>
خال شیرنگ کز فساد و گشی است <sup>۱۶</sup>	همچو خال سپید بر حبشی است <sup>۱۷</sup>
خال چون نقطه گیاه شود <sup>۱۹</sup>	هم بیک نقطه آن گناه شود <sup>۲۰</sup>

۱- ج: کز سخاوت فردیست، وز: کش سخاوت مردیست. ۲- ز: با جوانمردیش. ۳- ج: جوانمردیست.  
 ۴- ج: ۵: دل نگهبان. ۵- آ: چودارد. ۶- آ: دستش، ب: د: دست.  
 ۷- د: از آبروی باید. ۸- ۵: ۵: سیم پوش. ۹- ز: گوم آرائی. ۱۰- د: تر روی باید.  
 ۱۱- د: ز: سرخی روی. ۱۲- ۵: سرخ روئیت نیز سرخی تست، و: سرخی روی تست.  
 ۱۳- ج: چون شوی. ۱۴- و: فناد. ۱۵- ز: بعد از بیت مزبور ترتیب ابیات چنین است:  
 ۴۲۰ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۱. ۱۶- ج: ز: کز فساد شست، د: کز قبیله و شست، و ط: ی: کز  
 فساد گشی است. ۱۷- آ: خاک. ۱۸- ج: ز: بر حبش است. ۱۹- آب ده و ج: گناه  
 ز: تباہ (اصلاح قیاسی است). ۲۰- ۵: نخ: روسیاه، و: هم بیک نقطه: هم ازین نقطه (اصلاح قیاسی است)

۴۲. خال بد برخست داغ هلاک	خال بر چسبه نه ز سجدۀ پاک <sup>۳</sup>
اگر آئینه بایست در پیش	پیش نه آئینه ز زانوی خویش
و گرت شانه باید اندر مشست <sup>۴</sup>	شانه مشست <sup>۵</sup> کن ز شانه پشت
این همه فتنه ها که هست و بال	بارضای حلال هست حلال <sup>۶</sup>
و ر حلال تو هست بی پر هیز	در حرم خانه خدای گریز <sup>۷</sup>
۴۲۵ در همه کار و بار و در همه جای <sup>۸</sup>	مُشرف حال خود شناس خدای
گر خدایت کند بعصمت شاد	بدعائی کنی ز خسرو یا د
آنچه من دیدم صلاح در آن	کردمست پرده پوشی پدران <sup>۱۱</sup>
و آنچه موقوف جهد کردن تست <sup>۱۳</sup>	تو کن آنرا که آن بگردن تست <sup>۱۴</sup>
یاربت ره سوی رهایی <sup>۱۵</sup> باد	بار هانده آشنایی <sup>۱۶</sup> باد <sup>۱۷</sup>

- 
- ۱- ب: بد برخست. ۲- د: بر چهره بهز. ۳- ح: خاک بر چسبه بهز سجدۀ خاک.  
 ۴- د: بایست در مشست. ۵- آ: شانه پشت. ۶- ز: بارضای خدای. ۷- ط: خدا بگریز.  
 ۸- آ: باز در همه جای. ۹- ط: و یا همه جای.  
 ۱۰- ح: آنچه میدانست. ۱۱- ز: پرده شوی.  
 ۱۲- د: دگران. ۱۳- ج: هو: موقوف آن بگردن تست.  
 ۱۴- د: که هم بگردن تست. ۱۵- ط: پات را ره سو. ۱۶- چنین است در ج هوزی،  
 ب: رهایی، ح: رهایی، بقیه نسخ: رها نندوت. ۱۷- این بیت دوبار پی در پی تکرار شده است.

جلوهٔ بهشت برین که هفت پیکر دیگر سایه نشین ظل مدد و دوست  
 و نظارهٔ مالا عین رات و لا اذن سمعت بهشتیان نمودن  
 رضوان الله علیهم اجمعین<sup>۲</sup>

از خزینهٔ چنین گشاید در <sup>۵</sup>	۴۳. گنج پیمای این خزینهٔ پُر <sup>۳</sup>
چون شد از نور در جهان نای <sup>۸</sup>	کافآب جمال بهرامی <sup>۱</sup>
او بجای پدر بتخت نشست	پدرش زخت زندگانی بست
کار عالم برو قرار گرفت <sup>۹</sup>	خسروی را نشان کار گرفت
سرشان را ز خاک بالش داد	سرکشان را به تیغ بالش داد
کرد سرمست دو سنگانی خویش <sup>۱۰</sup>	۴۳۵ مخلصان را ز مهر بانی خویش

- ۱- و: هفت پیکر سایه نشین. ۲- د: آغاز داستان هشت بهشت، و: جملهٔ رضوان الله علیهم اجمعین را ندارد، ز: جای عنوان خالیست، ط: صفت دلارام که سر رشته گیسوی مشکین او تعلق بچین داشت و دوست بازی بهرام با آن کند صید گیرد و نخچیر کردن و گوشت گرم داغ بر آن ایشان نهاد.
- ۳- چنین است در: آح، بقیهٔ نسخ: خزانهٔ پر. ۴- چنین است در: آح، بقیهٔ نسخ: از خزانه.
- ۵- ج: ه: برآورد در. ۶- ح: کافآبی جمال.
- ۷- آ: از نام در جهان. ۸- و: جهانبانی.
- ۹- ی: بدو قرار.
- ۱۰- د: کرده.



که <sup>۱</sup> خلافت رضا <sup>۲</sup> ش زد نفسی	شرق و غرب جهان <sup>۳</sup> نماد کسی
سر خود را <sup>۴</sup> نثار پایش کرد	آنک <sup>۳</sup> رو در خلافت رایش کرد
کز جهان <sup>۵</sup> کس نماد ناخشنود	بر رعیت فلند سایه <sup>۶</sup> جو در
شهری <sup>۶</sup> آسوده و رستائی نیز	زان نمودار عدل در همه چیز
کز ستم گشت روی گیتی پاک	۴۴. آنچنان ضبط شد ممالک خاک
کایمینی یافت گو سفند از گرگ	گشت <sup>۷</sup> از آنگونه کار عدل بزرگ
چون سری کو بشانه گرد در دست	سرموئی کژی ز دهر نخواست
رفت در خاک باد کثر کلمهان <sup>۹</sup>	چون بدینگونه ضبط گشت جهان <sup>۸</sup>

۱- د ز : کز خلافت .

۲- ط : رضا زند .

۳- د : واکند ره در ، ج ۵۵ : واکند او بر خلافت .

۴- ط : نشان پایش .

۵- و : کز جهانی نماد .

۶- ج : روشنائی نیز .

۷- د : شد از آن .

۸- د : ضبط کرد ، ج : ضبط کرد کار جهان .

۹- د : تخت بگذاشت بر دگر کلمهان .

شه طلب کرد استوارانرا<sup>۱</sup>  
 ۴۴۵ هرگز ادید درخورد پیشی<sup>۲</sup>  
 کاردارش نشد بروی زمین<sup>۳</sup>  
 عهده ملک چون برایشان بست<sup>۴</sup>  
 عیش میکرد و کام دل میراند  
 چون باده صلاهی عام زدی  
 ۴۵. مجلس آراستی ز نام و ران<sup>۵</sup>  
 که بقول ندیم دادی هوش  
 جستی از مطربان چابکدست<sup>۶</sup>

نیکرایان و راستکارانرا<sup>۱</sup>  
 دارد با شغل دولتش خوشی  
 جز خوردمند و راستکار و امین<sup>۲</sup>  
 خود بفارغدلی باده نشست<sup>۳</sup>  
 باده می خورد و گنج می افشاند<sup>۴</sup>  
 خلق بر زربخته گام زدی<sup>۵</sup>  
 صف زدندی زهرگرانه سران  
 که سپید حکیم کردی گوش<sup>۶</sup>  
 آنچه بی می توان شد از وی مست<sup>۷</sup>

- 
- ۱- ز: شد طلبکار. ۲- ج ه: با خورد.  
 ۳- آب: کاردان کس، د: کارکنی کس، ز: کاردارنش، ی: کاردانی.  
 ۴- و ز: جز خوردمند راستکار امین، ی: جز خوردمند راستکار و امین.  
 ۵- ج: عهده ملک را برایشان بست، ط: برایشان گشت، ۶- ز: به عیش نشست.  
 ۷- د: نقل می افشاند، ۸- ز: جام زدی، ۹- د: نامه و ران.  
 ۱۰- ز: که بقول حکیم، ج: که به پندی حکیم، ط: که به پند حکیم.  
 ۱۱- ط: کردی هوش، ج: مصوعهای این بیت پس و پیشیند.  
 ۱۲- ز: از خواجگان، ۱۳- و: توان زدندی شد مست، ز: از می مست.

چون دل اندر ترانه<sup>۱</sup> دادی      سرودی خزانه<sup>۱</sup> دادی  
 روز تا شب درین خجسته شمار      جز زرافشانیش نبودی کار  
 ۵۵۵ و ربغلو<sup>۲</sup> نشاط فرمودی      فوج<sup>۳</sup> آنکس که محرمش بودی  
 حاضر خدمتش غلامی<sup>۴</sup> چند      گشته همتاش در کمان و کند<sup>۵</sup>  
 در خور مجلس و مصافحه<sup>۶</sup>      ناوک انداز و موسکاف همه  
 کس نیارست در که<sup>۷</sup> و بیگا<sup>۸</sup>      دور بودن<sup>۸</sup> دمی ز خدمت شاه  
 صفت دلارام که سر رشته<sup>۹</sup> گیسوی مشکین او تعلق بچین<sup>۹</sup>  
 داشت و دست یاری بهرام با آن کمند صید گیر<sup>۱۱</sup> در شکار  
 و نخچیر کردن گوران و گرما گرم داغ بر ران ایشان نهادن<sup>۱۲</sup>  
 خاستر زان همه کنیزی<sup>۱۴</sup> بود      آفتی در تیره سپهر کبود<sup>۱۵</sup>

- ۱- ح : این بیت نیست ۲- ز : و ربغلو سرای فرمودی ۳- دزی : خرم آنکس ۴- ز : جوانی چند  
 ۵- ز : در کمانی چند ۶- ج : کس ندیدست  
 ۷- ی : ده گمبه و ۸- آ : درد بودن ۹- ب : ... تعلق با کمند بهرام داشت ...  
 و نخچیر کردن گوران ... نهادن و ازاد گردانیدن ۱۰- و : و دست بازی ۱۱- و : جملات بعد از  
 کلمه صید گیر را ندارد ۱۲- ج : بر ران ایشان ماندن ، د : صفت دلارام جنگی ، ه : سرلوحه  
 ندارد ، ز : جای عنوان خالیست ، ح : گیسوی مشکین بچین داشت ، ط ی : سرلوحه ندارد  
 ۱۳- دط ی : خاستر ۱۴- ح : زینبیه ۱۵- ط : آفتابی زیر چرخ

۴۶. اصلش از چین و رنج و صورت چین  
 گیسویش چون سوار او مشکین  
 بسکه کردی بهردلی آرا<sup>۳</sup> م  
 بدلا رامیش برآمده<sup>۴</sup> نام  
 دیدش کز صلاح دوری داد  
 سینه را داغ ناصبوری داد  
 رنگ و بوش بگاه<sup>۵</sup> طنّازی  
 این بدلدزدی آن<sup>۶</sup> بغمازی<sup>۷</sup>  
 قامتی درخوشی چو عمر دراز<sup>۹</sup>  
 هوس انگیز تر ز عشق مجاز  
 ۴۶۵. برچونارنج نو بشاخ درخت  
 سخت رسته ز صحبت دل سفت<sup>۱۱</sup>  
 روی گلرنگ داده<sup>۱۲</sup> گل رانگ  
 دهش تنگ باشکر هم تنگ  
 سرد آورده ابروانش بکار<sup>۱۳</sup>  
 چون مقام بلعبتین قمار  
 هر طرف کا بروئی بخم کرده<sup>۱۵</sup>  
 ۱۶. آرزویش و هوش کم کرده<sup>۱۷</sup>  
 چون بدنبال چشم کرده<sup>۱۹</sup> نگاه  
 برده صدره رونده را از راه<sup>۲۱</sup>

- ۱- د: لغتچینی ۲- د: گیسوی چون. ۳- ج: بسکه گردید در دل بهرام.  
 ۴- دزی: برآمد. ۵- ی: بکار طنّازی. ۶- آ: بدلدوزی. ۷- ی: و آن بغمازی.  
 ۸- ز: خاشی. ۹- ه: و: بعمر. ۱۰- ه: و: سرچو. ۱۱- ج: رشته.  
 ۱۲- ب: و داده، ج: و داد. ۱۳- ج: سرد آورده. ۱۴- ج: نگار. ۱۵- ج: کا بروی.  
 ۱۶- ی: کردی. ۱۷- ه: پیش خویش کم. ۱۸- ی: کم کردی، ج: این بیت را ندارد.  
 ۱۹- و: چو بدنبال. ۲۰- ج: کرد نگاه.  
 ۲۱- د: ره زننده را.

چشم‌هایی در <sup>۲</sup> م زیسماری <sup>۳</sup>	۴۷. طره را سر زده ز خونخواری <sup>۱</sup>
لعل در آشتی و عشوه بچنگ <sup>۵</sup>	نرگش دور باش و غمزه بچنگ <sup>۴</sup>
کرده تعلیم دزدی <sup>۷</sup> عجیش <sup>۸</sup>	نیم دزدیده خنده زیر لبش
مرگ را داده چاشنی ز حیات	سختی تلخ در لبی <sup>۹</sup> چو نبات
شهد را داده <sup>۱۴</sup> چاشنی گری <sup>۱۵</sup>	لعل او کرده بر شکر میسری <sup>۱۳</sup>
عالمی را بکنج دی نخرید <sup>۱۷</sup>	۴۷۵ خال او کو هزار پرده درید <sup>۱۶</sup>
داده بردست <sup>۱۹</sup> فتنه رشته دراز <sup>۲۱</sup>	گیسوی پیچ پیچش از سر ناز <sup>۱۸</sup>
پای تا سر همه لطافت و زیب	تنی از نازکی در رونه فریب <sup>۲۲</sup>
همچو رشته درون در عدن	رگ نموده برون ز لطف بدن

- ۱- د: زغمخواری، ه: بخونخواری. ۲- چنین است در آ، بقیه نسخ: چشمهای.
- ۳- د: بعد از این بیت ترتیب ابیات ۴۷۳، ۴۷۱ و ۴۷۲. ۴- ط: و غمزه خدنگ. ۵- د: این بیت را ندارد. ۶- لعل در دور باش و غمزه بچنگ، ز: لعل در دور باش و زلف بچنگ، ح: عشوه بچنگ.
- ۷- ح: کرد تعلیم. ۸- ح: تعلیم شوخی. ۹- د: این بیت را ندارد. ۱۰- د: دزدی لقیش. ۱۱- د: زحی: سخن.
- ۱۰- ب: ز: در لب، د: بر لب، و: و در لبی، ح: ط: در لبش. ۱۱- ط: داد. ۱۲- ۹۵: در شکر.
- ۱۳- ز: بر شکر میسری. ۱۴- آب ج ده وزح: شاه را. ۱۵- ح: ط: داد.
- ۱۶- ح: کان هزار، ی: گو هزار. ۱۷- د: این بیت را ندارد. ۱۸- و: از ناز.
- ۱۹- ح: ی: داد. ۲۰- ج: و: در دست. ۲۱- آ: داده بردست فتنه رشته دراز. ۲۲- ب: و: تنی از ناز.

خوش در پوست در تنگ <sup>۱</sup> سلبی	همچوی در زباجه <sup>۱</sup> حلبی
۴۸. در تماشا ش روز و شب بهرام	همچو جمشید در نظاره <sup>۱</sup> جام
ره سوی <sup>۲</sup> صید گاه و بیکاهش	آهوی شیر گیر همرا <sup>۳</sup> هش
داشت میلی <sup>۴</sup> تمام در نخچیر <sup>۵</sup>	گور صد شیر کنده بود به تیر <sup>۶</sup>
بود در گاه تیر <sup>۷</sup> پرهنری	که نبود از هنر چنودگری <sup>۸</sup>
اهن تیر چون معک کردی	خط گوران ز پشت حک کردی
۴۸۵. ورز آهوبدی نشانه <sup>۱۰</sup> او <sup>۱۱</sup>	موی بشکافتی ز شانه <sup>۱۱</sup> او
ور شدی بر نشانه سخت انداز <sup>۱۲</sup>	رخنه در ناف کوه <sup>۱۳</sup> کردی باز <sup>۱۴</sup>
زانس باران تیر معلم بود	که کمانش کمان رستم بود
بیشتر در سکار خوردی می	خانه <sup>۱۵</sup> زین نشاط خانه <sup>۱۶</sup> وی

- ۱- بی: سبک سلبی. ۲- ط: رو بسو. ۳- ج: آهوی شیر کرده بود تیر.  
 ۴- ج ده وز: میل. ۵- دز: بر نخچیر. ۶- ج: این بیت را ندارد. ۷- و ج: در کاه تیر.  
 ۸- ج ده و ط: چوا و از: چونو دگویی، ج: این بیت را ندارد.  
 ۹- ج: روز آهو. ۱۱- ج: وی. ۱۲- د: بی نشانه.  
 ۱۳- د ج: در کاف کوه، و: ناف آهو. ۱۴- ج: مصرعها پس و پیشند، ی: در کوه قاف.  
 ۱۵- آ: سکار خانه.  
 ۱۶- ز: این بیت را ندارد.

۱ بادگرو حشیا نش زور نبود	دغبتش جز بصید گور نبود
۳ هیچ خوردی چوران گور نخورد	۴۹. باده جز با کباب شور نخورد
۵ که شدی پشته ها چو گنبد گور	گور چندان فکندی از سر شور
صد طویله بهر طویله هزار	گرچه بودش براق کوه گزرا ر
۸ جره تر ز ابلق سفید و سیاه	لیک بود اشقری گزیده شاه
تک زدن بر صبا حرام شدی	باد پائی که چون بگام شدی
و هم را دست و پای برستی	۴۹۵ و بر آهنگ تک برون جستی
۱۰ ماندگی را گذر نبود بر او	مرغ بود ارچه پر نبود بر او

۱- ز: این بیت را ندارد، ی: بیت های ۴۸۹ و ۴۹۰ پس و پیشند.

۲- ج: جز بی کباب.

۳- ج: نبود.

۴- ز: که فکند از.

۵- ج: این بیت را ندارد.

۶- ج: گرچه بودست براق، ط: گرچه بودش چوبرق، ی: گرچه بود از براق

۷- ج: اشتری، و: اشغری، ز: اشتر گزیده.

۸- د ج ط: چیره تر.

۹- ز: کلمه "تک" از قلم افتاده است.

۱۰- ب ج و ج ی: درو، ز: برآن.

شاه خوش کرده در تنه <sup>۲</sup> رانش	داده مساحی <sup>۳</sup> بیابا نش
چون بصر اش گرم کردی پشت	گوش گوران گرفت <sup>۴</sup> ی اندر مشت
بسکه بود اعتماد بر خویش	که نشد هیچ وحشی از پیش
۵۰۰ گور اگر چند بود نیرومند	یابد ستش گرفت <sup>۶</sup> یا بکمند
چون ز کشتن <sup>۷</sup> ستوه <sup>۸</sup> شد رایش <sup>۹</sup>	دل چنان گشت کارفرمایش <sup>۱۰</sup>
که از آن پس به بیشه و هامون <sup>۱۲</sup>	زان دهان بستگان نریزد خون <sup>۱۳</sup>
گله گور کا بدش بنظر	ندهد از ناوکش خراش <sup>۱۴</sup> جگر
زنده گیرد بزور بازوی خویش	کندش وزن در ترازوی خویش <sup>۱۵</sup>
۵۰۵ بخشد آنگاه زیور نامی <sup>۱۶</sup>	ران او را ز داغ بهمراهی <sup>۱۷</sup>

---

۱- ز: ساز . ۲- ز: در تنگ . ۳- چنین است در آج ، دزخ ط ی: سیاهی ، ۵۰: گستاخی  
 ح: داد شاهی . ۴- ز: گرفت .  
 ۵- ط: کور چند اند بود ، ی: گور کور چند بود ، ۶- ی: گرفتگی  
 ۷- ز: بگشتن . ۸- ج ۵۷: ستوده شد .  
 ۹- ه: رانش . ۱۰- ط: گشته .  
 ۱۱- ه: کارفرمایش ۱۲- و: ازین . ۱۳- ه و ط: زان دهن بسته گان .  
 ۱۴- ز: بیش از و ناوکش . ح ی: ندهد ناوکش . ۱۵- ز: کندش نظم .  
 ۱۶- آ: بخشد او را زیور . ۱۷- ز: بداغ .



دهدش زان <sup>۲</sup> کمند <sup>۳</sup> فته خلاص	چون بتوقع خویش کردش <sup>۱</sup> خاص
این نیت کرد در درونه <sup>۴</sup> درست	دل ز آزار بی زبانان شست
کم رسیدی <sup>۶</sup> رمنده <sup>۷</sup> را آزار <sup>۸</sup>	بعد از آن چون برون شدی بشکار <sup>۵</sup>
که روان <sup>۱۰</sup> تری بدی <sup>۱۱</sup> ز باد روان <sup>۱۲</sup>	بیشتر گور خرد سال و جوان <sup>۹</sup>
باز گشتی <sup>۱۳</sup> و شاد <sup>۱۴</sup> نبستی	۵۱۰ در کمندش بحکم بر بستی
خط آزاریش همان بودی	گرم بر رانش داغ فرمودی
بنده <sup>۱۵</sup> داغدار شاه شدی	گور پر جستی و براه شدی
گورخان زمانه کردش نام	چرخ از آن گورگیری بهرام
عالی داغ گورخانی یافت	وز بسی <sup>۱۵</sup> گورکان <sup>۱۶</sup> نشانی یافت <sup>۱۷</sup>

۱- ج: کودی خاص. ۲- ط: از کند. ۳- ز: کمند غصه.

۴- ب: این نیت در درونه کرد درست، و: کرده درست. ۵- ز: بد شدی. ۶- ز: کم رساندی.

۷- چنین است در ج ط، بقیه نخ: رمنده. ۸- ط: بازار.

۹- آ ج و: خرد سال چون ۱۰- ی: که روانتر. ۱۱- د: شدی ز باد.

۱۲- ز: زاب روان. ۱۳- ج: تازه کودی و، ه: تازه گشتی و.

۱۴- ز: ما قبل این بیت برای عنوان جای خالی گذارده شده است.

۱۵- بی: از بسی، ج ه و: وز پس. ۱۶- ج: از بسی گورکان.

۱۷- د: از بسی گور کون نشانی داشت، ز: از بسی گور چون نشانی داشت.

۵۱۵ تادین کهنه گورخانه پست<sup>۱</sup>      گورخان هم ز داغ گورنجست<sup>۲</sup>

کمیت راندن بهرام شیرگیر با دلارام در فنجیرو  
هنر نمودن بهرام در آهو پیرو سهیل گرفتن دلارام<sup>۴</sup>  
و جهان گرفتن بهرام و غزاله خود را آهو گرفتن و دریا با<sup>۵</sup>

گذاشتن<sup>۶</sup>

بامدادان که این غزاله نور	مشک شب را نهفت در کا فور <sup>۷</sup>
شاه بهرام هم بعبادت خویش	توسنان سکا رخت به پیش <sup>۸</sup>
اشقر خاص زیران آورد <sup>۹</sup>	لرزه در باد مهرگان آورد <sup>۱۰-۱۱-۱۲-۱۳</sup>
مازنین را به مهر کیبی خویش <sup>۱۴</sup>	کرد همراه نا شکیبی خویش <sup>۱۵</sup>
۵۲. شاه بهرام و ترک بهسرای	کرده صیدش بصدد دلارای

- ۱-ج و: نشست. ۲-ج: برست، و ج ط ی: برست، آ: این بیت دوبار پی در پی تکرار شده است.  
۳-ط ی: بر آهو ۴-ی: جمله «و سهیل گرفتن دلارام» را ندارد. ۵-۵: گرفتن و در هوا گذاشتن.  
۶-ز: سر لوحه ندارد. ۷-ج: گرفت در، ط: نهفته در.  
۸-ط: شاه بهرام چون بعبادت خویش      کرد همراه نا شکیبی خویش، د: کرد آنروز نا شکیبی خویش  
۹-ی: اشقری خاص ۱۰-د: ذره در باد. ۱۱-ج ۵: مهر جان. ۱۲-ج: بر باد.  
۱۳-د: بعد از این بیت اضافه شده: توسنان را بکار بست و پیش      مازنینان به مهر کابی خویش، ز: این بیت را ندارد  
۱۴-آ ج و ط: به مهر کابی، ۵: ماسکابی. ۱۵-ط ی: کرد همراه زنا شکیبی ج: همراه با شکیبی ۱۶-ج ی: بهرام ترک.

صیدجویان بصیدگاه شدند	هر دو پویه زنان <sup>۱</sup> براه شدند
آهوان میزدند دشت بدشت <sup>۳</sup>	تک زنان میشدند گشت بگشت <sup>۲</sup>
می کشانید شیر را بگوزن <sup>۶</sup> و <sup>۷</sup>	شاه بر زده نهاد تیر بوزن <sup>۴</sup>
آهوی چند پیش شاه گذشت <sup>۹</sup> و <sup>۱۰</sup>	زین <sup>۱</sup> میان ناگه از کرانه دشت
کاهو آمد بسوی شیر فراز <sup>۱۳</sup>	۵۲۵ گفت باشه غزال <sup>۱۱</sup> شیر انداز
کانچنان افکنی که من گویم	هر یکی را از تو چنان جویم
آنک حکمیت <sup>۱۴</sup> حکم آن دگوست <sup>۱۵</sup>	گرچه تیرت بعلم پرهنرست
گفت با او به طیرگی <sup>۱۸</sup> بهرام <sup>۱۹</sup>	زان <sup>۱۶</sup> دلیری که کرد ما <sup>۱۷</sup> تمام

- ۱-ج: پویه کنان، ۵۰: پویان بهم براه، ۲-زط: دشت بدشت، ۳-ز: آهوی چند  
پیش شاه گذشت، ۴-جط: آهوان میزدند گشت بگشت، ۵-اب ده: بردل، ۵-ب: می و پویه  
۶-ه: گوزن را، ۷-ب ده: زگوزن، ز: این بیت را ندارد.  
۸-د: زان میا، و: از قضا ناگه، ۹-همه نسخ: آهوی، ۱۰-ز: این بیت را ندارد.  
۱۱-ج و: گفت ناگه، ۱۲-ز: شکار شیر انداز، ۱۳-آ: کاهوی، ز: کامد آهوی، ج: کامد آهوی.  
۱۴-ج ه: آن چکیت، ز: زانچ حکم است، حط: آنک حکم است.  
۱۵-دز: حکم او، ۱۶-ز: آن دلیری.  
۱۷-ج ه: که داشت، حط: که کرد، ۱۸-ط: باوی.  
۱۹-ج: نظیر کای، ه: به طیر کای، ز: به تیرگی، ی: به زیرگی.

که کند آهو <sup>۳</sup> آزمایش شیر <sup>۲</sup>	که لب شیر چون بخندد دیر <sup>۱</sup>
مرد را کی بود ز پیشه گزیر <sup>۴</sup>	۵۲. لیک چون پیشه من آمد تیر
هر یکی را چنان <sup>۵</sup> که فرمانی	باز کوتا ز من بد انانی
گفت کاین خواهش <sup>۷</sup> از من خواهی	سیمبر هم بخصت شاه <sup>۶</sup>
که شود <sup>۸</sup> ماده نر نرش ماده	ناو کی زن بر آهوی ساده
تاخت مرکب به معنای او	شاه دریافت خورده دانی او
برد زانگونه کونداشت خبر <sup>۹</sup>	۵۳۵ بخدنگی <sup>۱۰</sup> دوشاخ از آهوی نر
که از و تا بهاده <sup>۱۳</sup> فرق نماند	ضربه برفوق او از انسان راند <sup>۱۱</sup>
سوی ماده که نر کند در تاخت <sup>۱۵</sup>	کار نر چون بهادگی پرداخت <sup>۱۴</sup>

- ۱- ج: ۵: نخندد. ۲- ب: می کند، زحی: کی کند. ۳- آ: آهوی. ۴- ج: این پیشه نیست.
- ۵- د: چنانک ۶- ج: سیمین هم. ۷- ز: این خواهم، ج: زین خواهش، ط: این خواهش.
- ۸- ط: که بود. ۹- وز: بخدنگ دوشاخ. ۱۰- ج ط ی: دوشاخ آهوی نر.
- ۱۱- ج: حربه برق او، ی: ضرب برفوق او.
- ۱۲- ی: بد انسان.
- ۱۳- ط: که از آن نر بهاده، ی: که از آن تا بهاده.
- ۱۴- چنین است مد آ، بقیه نسخ: بهادگی انداخت، ج: گا و نر را بهادگی انداخت.
- ۱۵- ه: نر کند بشناخت.

دو یک انداز را بهم پیوست	پس بر آه و روانه کرد زشت <sup>۲</sup>
هر دو در سر چنان نشانش غرق	که دو شاخش پدید کرد ز فوق <sup>۳</sup>
۵۴. زن دو شرط هنر که در خور کرد	کردنر ماده ماده را نر کرد <sup>۵</sup>
کرد چون خواهش صنم همه راست	از وی انصاف آن هنر دخواست
پاسخش داد ماه نو ش لبان	کی کمال تو عقد بند زبان <sup>۶</sup>
این هنر قدرت خداوندی	جادوئی بود نی هنرمندی <sup>۷</sup>
کلک تیرت برستی آن کرد	که باندیشه راست نتوان کرد
۵۵. لیک از آنجا که راست اندیشی است	دستمها را ز دستمها پیشی است <sup>۹</sup>
بین که تا نفلنی ز بیش پیش <sup>۱۰</sup>	بیش خویش را به بیش خویش <sup>۱۱</sup>
کانچ ازین کردها تغز نمود	نیز ازین تغز تر تواند بود <sup>۱۴</sup>

- ۱- د: آزار را. ۲- ز: بشت. ۳- ز: پدیدگشت ز فوق، ط: پدید کرد بفرق.
- ۴- ج ۵۹: زن دو شرطی که شاه در خور کرد، ز: از دو شرطی که شاه در خور کرد.
- ۵- د: ما قبل این بیت برای عنوان جای خالی گذارده شده است، ۷: بیت منبر بعد از بیت ۵۴ است.
- ۶- چنین است در آب د، بقیه نسخ: کمان. ۷- د: نه هنرمندی.
- ۸- د: زانجا، ی: لیک آنجا. ۹- ی: بیش است.
- ۱۰- ب ج ۵۹: به بیش خویش.
- ۱۱- ج ۵۹: به بیش پیش، ح: زیشه خویش دز: این بیت را ندارند. ۱۲- ب و ط:
- کانچ زین، ه: آنچه زین، ز: کانچ از، ۱۳- چنین است در آب ج، د: نیز از آن، ه: تیر از آن، ز: تیرا، ط:
- پیر از آن. ۱۴- ط: تغز نمود.

شاه را طیره کرد گفتارش <sup>۱</sup>	زعفران گشت رنگ گلنارش <sup>۳</sup>
جوش صفراش تلخ کرد درون	ریخت بر زهر خنده زهر برون <sup>۴</sup>
۵۵. سرکه ابرویش ز بس تندی	داد دندان لطف را کنندی <sup>۵</sup>
گفت کای در خور جفا و بدی <sup>۷</sup>	این چه گستاخیت و بیخردی <sup>۹</sup>
شیرگیری مکن که در نخچیر <sup>۱۰</sup>	گشتی از شیر شرزه آهو گیر <sup>۱۱</sup>
من که کارم همه نمونه بود <sup>۱۲</sup>	دگیری به زمن چگونه بود <sup>۱۳</sup>
ورنزدت به از من است کسی <sup>۱۴</sup>	نزد او رو که چون من است بسی
این سخن گفت و پی بکین فشرده <sup>۱۵</sup>	او فکندش ز زین و مرکب بُرد <sup>۱۷</sup>

۱- آج هو ط ی: تیر کرد، دز: تیز کرد. ۲- ج ه و ط: زعفران کرد.

۳- ز: زعفران رنگ کرد خسارش. ۴- ب د: ریخت بر زهر خنده بیرون، ج و ز ح ط ی:

ریخت تلخی بر زهر خنده برون، د: بیت های ۵۴۹، ۵۵۰ پس و پیشند.

۵- ب: داده. ۶- ج: ترتیب بیت ها: ۵۵۰ و ۵۵۲ و ۵۵۱.

۷- ز: گفت خود در. ۸- و: جفا که تویی. ۹- و: گستاخیت و بی روی، د: بیت های

۵۵۱ و ۵۵۲ پس و پیشند. ۱۰- ب ه و ز: نگر که، ی: بین که.

۱۱- ه و: گشته از. ۱۲- ز: بسد کارم. ۱۳- ب: دگری. ز: به زمن دگیری.

۱۴- دز: گر بنزدت. ۱۵- ز: سخنی گفت و ا ه: وین سخن.

۱۶- ب د و: بفشرده. ۱۷- ج ط: مرکب راند.

اژدها برگزشت و گنج بماند	شه شد و نازنین برنج بماند
نتوان گفت اگر چه باشد <sup>۳</sup> راست	باشه <sup>۱</sup> مان هر چه برخلاف هو <sup>۲</sup> است
ز دبتیغ <sup>۵</sup> زبان خود سرخویش	هر که شد راستگوی داو <sup>۴</sup> خویش
تشنه و غرق آب و از جان سیر <sup>۷</sup>	ماند بی خوشتن <sup>۶</sup> صنم تا دیر
راه صحر <sup>۸</sup> گرفت و می شد دست	۵۶. پس بعد خستگی ز جا برخاست
سایه <sup>۹</sup> خویش دیو می پنداشت	بسکه منزل بدشت غولان <sup>۸</sup> داشت
موزه غریب <sup>۱۱</sup> خاک بیزش بود	بسکه ده <sup>۱۰</sup> پریشان تیزش بود
میگذشتش <sup>۱۳</sup> چو سوزنی زحریر	از کف پای خارهای چو تیر <sup>۱۲</sup>
چون <sup>۱۶</sup> شود چون بزیر خار شود <sup>۱۷</sup>	پاکه <sup>۱۴</sup> از برگ گل <sup>۱۵</sup> فکار شود

- ۱- د: برشهان. ۲- ی: برخلاف رفاست. ۳- ج: گرچه هست آن راست، ی: گرچه  
 باشد راست. ۴- ی: راستگو برادر. ۵- ج و: زبتیغ.  
 ۶- د: برخوشتن. ۷- ب ج و: تشنه غرق آب و، د: تشنه غرق آب از جان.  
 ۸- ی: بدشت دیوان. ۹- ج: این بیت را ندارد.  
 ۱۰- ز: بس روی پریشان ۱۱- ج و ط ی: غریبال.  
 ۱۲- زح: خارها چون تیز. ۱۳- ط: میگذشتی.  
 ۱۴- ج ج: پاک از. ۱۵- ی: فکار بود - خار بود.  
 ۱۶- ب د ز: چون بود. ۱۷- چنین است در آج دز، بقیه نسخ: بروی خار

سایه در زیر آفتاب زُبر	۵۶۵ کس نه همراه <sup>۱</sup> و رهنماش <sup>۲</sup> مگر
گفته و کرده را پیشانی	می نمود اندر آن پریشانی
کرده بیم درانش آهو پای	زان بساط در آن آهو خای <sup>۳</sup>
چون سُم اسب از میان <sup>۵</sup> شکاف <sup>۶</sup>	بیم بودش که پا شود بطواف <sup>۴</sup>
گذر اندر سوار دیری یافت	قدری چون برین نط بشتافت
تازه شد کانیچان بهاری دید <sup>۸</sup>	۵۷۰ خانه چند و کشتزاری دید
کادمی هیچ از آن طرف نگذشت <sup>۱۰</sup>	آن دهی بود بر کرانه دشت <sup>۹</sup>
خو گرفته درو به تنهایی <sup>۱۲</sup>	مردمانی چو وحش صحرانی <sup>۱۱</sup>
بی گمان از بهانه مه و مهر <sup>۱۴</sup>	بی خبر از فسانه های سپهر
همچو مهتاب کوفتد بخراب	آمد آن مه در آن خرابه شتاب <sup>۱۵</sup>

- ۱- ط: نه همراه. ۲- ز: رهنمای. ۳- ده ز: آهو جای. ۴- ج: تا شود. ۵- و: سُم آهو.  
 ۶- ج: از میان. ۷- ب: که ره اندر. ۸- ج: راه اندر.  
 ۸- ز: چون چنان. ۹- ز: بر کرانه. ۱۰- ز: آدمی هیچ. ۱۱- ی: مردمان چو.  
 ۱۲- ز: در آن. ۱۳- ط: بیت های ۵۷۲ و ۵۷۳ پس و پیشند.  
 ۱۴- ج: بی گناه از. ۱۵- در ز: آمد ادهم در آن خرابه تباب، ب: آمد ادهم  
 در آن خرابه شتاب، ه: آمد آن مه در آن خرابه خراب،  
 ط: آمد آن مه دمان خرابه خراب.



در سفال <sup>۲</sup> شکسته ریعانی <sup>۳</sup>	۵۷۵ در شد اندر کریچ <sup>۱</sup> دهقانی
هم هنر مند و هم ملک زاده	بود دهقان جوانی <sup>۴</sup> آزاده
تایگانه شده بهفت اقلیم	کرده علم سه گانه <sup>۵</sup> را تعلیم
کز سپهر و زمین چنزار و چتر <sup>۸</sup> ست	سبق حکمت بروم کرده درست <sup>۷</sup>
در طبیعی و در ریاضی نیز	فیلسوفی بد آله از تمیز <sup>۹</sup>
دست چون ابر و برق بر سر رود <sup>۱۱</sup>	۵۸. طرفه بریط زنی گزیده سرود
مُضحک و مبکی و منوم ساز <sup>۱۲</sup>	باز دانسته پرده ها را را ز
گرم و سرد فلک چشیده بسی	واقعات زمانه دیده بسی
مرغ قانع شده بدانه کشت <sup>۱۵</sup>	گوشه گیر از جهان فتنه سرشت <sup>۱۴</sup>

- ۱- چینی آرد وی، ۲- ز: اندر سرائی، ۵: کریچ، ۶: اندر گنج، بقیه نفع: کرنج.
- ۲- ج: درسفالی. ۳- بیت های ۵۷۵ و ۵۷۶ پس و پیشند.
- ۴- ج و ز ج ی: جوان. ۵- ج: کرد علی. ۶- ج: ز: علم یگانه.
- ۷- ج: کرد درست. ۸- ی: چه زاد چه رست. ۹- ب د: فیلسوف الهی.
- ۱۰- ط: فیلسوفی باگهی به تمیز. ۱۱- ی: دست او شد چو ابر برق برود.
- ۱۲- ج: مضحک و مبکی و منوم ساز، د: مضحکی مبکی و منوم ساز، ز: بساز.
- ۱۳- ج: گرم سرد. ۱۴- ی: گوشه گیر جهان فرشته سرشت.
- ۱۵- ۵: مرغ قانع. ۱۶- ی: بیت های ۵۸۳ و ۵۸۴ پس و پیشند.

۱ دامن از کار دهر بر چیده	بسیاحت بسی زمین دید ه
۴ چهار ساز و دو از ده پرده	۵۱۵ یک یک زیر دست خود کرده
جان ز تن بردی و در آوردی	بربطش چون نوا بر آوردی
روی گلرنگ و زلف مشکین را	چون نکه کرد سرو سیمین را
۶ و نذرین دشتش از کجا گذشت	ماند حیران که این چه جانور است
۷ و رپری نیست چون رسید اینجا	این پری از کجا پرید اینجا
۹ رفت در پیش زار سرو جوان	۵۹۰ خاست از جای همچو باد روان
کیستی تو بدین لطافت و نور	گفت کای چشم بد ز روی تو دور
خبری ده که با خبر گردم	ملکی یا پری و یا مرد م
داد بیرون دمی بصد خجلی	صنم تنگدل ز تنگ دلی
قصه خویش و غصه بهرام	گفت یک یک ز جان بی آرام

- ۱- ج و: دانه از . ۲- ز: در چیده . ۳- ه: یک یک از ابر دست او کرده ،  
و: دست او کرده . ۴- ج: چهار ساز و دو از خود پرده ، ۵: چاره ساز و رود در  
پرده ، ز: چاره ساز و دو از ده پرده .  
۵- دز: گشت حیران . ۶- ز: اندین . ۷- ه: گر پری .  
۸- و: آب روان . ز: رفت از جای همچو آب روان . ۹- ط: سرو زار جوان .  
۱۰- ب د: غصه خویش و قصه بهرام . ز: قصه خویش و قصه بهرام .

۵۹۵ چون خردمند یافت آگاهی	کان <sup>۲</sup> دُر است از خزانه <sup>۳</sup> شاه
گفت ز انجا که کارنامه <sup>۴</sup> تست	شرف مابه بارنامه <sup>۵</sup> تست
چون توشایسته خداوندی	من پذیرفتم بفرزندی
گرفاعت کنی بخشد و تری	حاضر خدمتم بها حضری
وردلت راست جانبی پرواز	دل دل تست من ندارم باز <sup>۶</sup>
۶۰۰ ضممش گفت چند که باری	خواهم افکند بردرت باری
چون بفرزندیت شدم پیوند	پرورش <sup>۷</sup> واجب است بفرزند
گرچه مهربان تو گران جانست	نتوان راندنش چو مهربانست <sup>۸</sup>
منهم از حق شناسی که مراست <sup>۹</sup>	عذر حقهای تو توانم خواست <sup>۱۰</sup>
چون بسی دُر ز دُرچ نوش گشاد <sup>۱۱</sup>	شب چراغی <sup>۱۲</sup> دگر ز گوش گشاد
۶۰۵ داد بردست مرد گوهر سنج	گوهری قیمتش فراوان گنج <sup>۱۳</sup>

- ۱- ج: خرد یافت. ۲- ز: کود راست. ۳- ج: از خزینه. ۴- و: بارنامه تست.  
 ۵- ج ۵۵: شرف به، طی: شرف من. ۶- ی: ندارم باز.  
 ۷- ج ۵۵: تربیت واجبست. ۸- چنین است در آح وز، بقیه نسخ: که مهربانست.  
 ۹- د: که تراست، ز: من از آن حق سپاسی که تراست.  
 ۱۰- ج: عذر با حق تو. ۱۱- ج: گوش گشاد. ۱۲- چنین است در آب ج. بقیه نسخ:  
 شب چراغ دگر. ۱۳- ز ج: گوهر قیمتش.

۴ بر زمین بوسه داد چون سایه	۳ خواجه زان اختر فلک مایه
۶ گشت شرمندۀ چنان گرمی	۵ گرچه بود از شکوه محترمی
۷ کرد ترتیب نقل و میوه و می	غرفه داشت ساخت منزل وی
۹ درسش ریخت آنچه در سیرا <sup>فت</sup>	چو مزاجش بزیورگی دریافت
از دل خویش ریخت در دل او	۱۱۰ از هنرها که بود حاصل ۱ و
۱۴ خاصه در پرده بریشم و نای	۱۲ کرد استاد کار در همه جای
که بکشتی و زنده کردی باز	چند که جادوئی شد اندر ساز
۱۵ خواست بیرون قد ز پرده خویش	چون نمود آزمون کرده خویش
۱۶ دعوی خویش را درست کند	حجت از سوی شاه سست کند

- 
- ۱- ز: از اختر. ۲- ج: اختری. ۳- و: فلک پایه. ۴- دی: در فدا چون.  
۵- ج: بود ادب بزرگ محترمی. ۶- ز: از چنین گرمی، ج: در چنان گرمی، ی: چنین گرمی.  
۷- ز: نقل قابل وی. ۸- دز: بزرگیش دریافت، و: بزرگی دریافت.  
۹- دزی: هر چه در سر. ۱۰- ط: در سر داشت.  
۱۱- ب دی: هر هنرها. ج: زان هنرها. ۱۲- زی: گردش.  
۱۳- ه و ج طی: در همه کار. ۱۴- وز: بریشم تار، ه ط: بریشم کار، ی: بریشم تار.  
۱۵- ز: تا که بیرون.  
۱۶- ه و: حجت خویش را.

۶۱۵ چون شدی باد صبح نافه گشای

برگل تر نقاب<sup>۲</sup> بر بستی

لالہ رادرقبا کشیدی تنگ

تیوٹرکی وکیش مائٹری

در همه جای گاه و بیگاهش

۶۲. کُشتی آهوی دشت رابستیر<sup>۹</sup>

۱۰  
همچو پیکانش زخمه در خون بود

زان دهان بستگان بفرومانش

۱۴~ وانک از آزار برگرفتی کام

برکشیدی نخست ناله زار

۴-ب: ز: زکیش. ۵-ب: راست گردد ، ۵۵ وزی: راست کردی. ۶-ه: وی: زبهر

۷-۹: در همه کار. ۸-۷: عاشقان. ۹-ز: کشت.

۱۰- ز: پیکان رزخه. ۱۱- د: اورا. ۱۲- و: دهن.

۱۳- ط : بقربانش .

۱۴- د: واکنش با اوزان، ه: واکنش از فشار، و: واکنش از انرژی، ج: واکنش از آنتالپی؛ در این آنجای.

۱۵- چنین است در: ب ط ، بقیه نسخ: بنواز شگری بکری .

آمدندی بپای خویش دوان	۶۲۵ همه درپای بوس سروجوان <sup>۱ ۲</sup>
غایب از خویش و حاضراندر پیش	سوبوصف زدندی از کم پیش <sup>۳ ۴</sup>
نغمه در بر بپای تر آوردی <sup>۶</sup>	همه را چون بهم در آوردی <sup>۵</sup>
که شدی چشم آهوان در خواب	پس منوم چنان زدی بصواب <sup>۷</sup>
بازشان جسته زدی در گوش <sup>۱۰</sup>	چون شدندی ز خواب خوش پیش <sup>۸ ۹</sup>
رسته بر رسته باز دستندی <sup>۱۳ ۱۴</sup>	۶۲۰ که از آن جسته باز جبتندی <sup>۱۱ ۱۲</sup>
کز جهان جادوئی برآمد طاق <sup>۱۷</sup>	این خبر شهره گشت در آفاق <sup>۱۵ ۱۶</sup>
کشد و باز زنده گرداند	گاهوازدشت سوی خود خواند

- ۱- ی: همه درپیش پای سروجوان. ۲- ز: پیرو جوان. ۳- و: سر بر. ۴- ز: زدن از.  
 ۵- ح: همه چون. ۶- ط: زخمه در بر بپای، ی: زخمه بر بر بپای.  
 ۷- ز: پس منوم روان زدی بشاب. ۸- ح: چون شدی. ۹- ز: ز خواب او مدهوش.  
 ۱۰- ب: د: نغمه زدی، ی: زخمه زدی. ۱۱- ب: نغمه باز، ۵: چو از آن نغمه،  
 و: چون از آن جسته. ۱۲- و: باز دستندی. ۱۳- ز: رسته ناسته، ی: رسته بر رسته.  
 ۱۴- و: باز جبتندی، ط: بار بستندی، ح: بیت های ۶۲۰ و ۶۲۱ پس پیشند.  
 ۱۵- ز: آن خبر.  
 ۱۶- ح: شهر گشت.  
 ۱۷- د: داوری بر آمد.

دختری سربهر <sup>۱</sup> دهقانی <sup>۲</sup> ست	خاتمش درخور سلیمانی <sup>۳</sup> ست
گفت وگوئی بهر کران افتاد	غلغلی در همه جهان افتاد <sup>۴</sup>
۶۳۵ آن عجب کان بگوش کیسهان <sup>۵</sup> ماند	هر که در گوش کرد حیران ماند <sup>۶</sup>
از پژوهندگان درگاه <sup>۷</sup> هی	یافت دارای دولت آگاه <sup>۸</sup> هی
زان هوسها که بود در بهرام	زین خبر در دلش نماند آرام <sup>۹</sup>
با مدادان عمان بصحرا داد <sup>۱۰</sup>	سرور باد و باران پا داد <sup>۱۱</sup>
چون تمنای آن تماشا داشت	رفت جانی که آن تنها داشت <sup>۱۲</sup>
۶۴۰ پیش از آن رفته بود جادوی <sup>۱۳</sup> ست	چشم آهو بجاد وئی می بست
گفت بهرام کارزو داریم <sup>۱۴</sup>	که هنر هات پیش چشم آریم <sup>۱۵</sup>

۱- ز: دختر . ۲- زی: دهقانت .

۳- زی: سلیمانست . ۴- ه: این بیت را نندارد .

۵- د: زین عجب کو بگوش ، ح: زان عجب شد بگوش ، ی: آن عجب کین بگوش .

۶- ز: این بیت را نندارد . ۷- ز: زان خبر .

۸- ه: تا بداند عمان بهواید . ۹- ه: پا برد .

۱۰- ز: این مصرع در کنار حاشیه است .

۱۱- ه: پیش او رفته بود . ۱۲- ح ط ی: داریم .

۱۳- ح ط ی: آریم .

عرضه کن چون منم خریدارت <sup>۱</sup>	هر متاعی که هست در بارت
بود بهر شکنجه بهرام <sup>۲</sup>	نازنین را که آنهمه دم و رام <sup>۳</sup>
جای جولان خویش <sup>۴</sup> دریافت	زان تمنای شه که در خور یافت
تازند راه آهوان زان راه <sup>۵</sup>	۶۴۵ گشت همراه شیرگیری شاه <sup>۶</sup>
لحن آهونواز را بنواخت	چون ز آهوبسی و گور انداخت
پای کوبان در آمدند ز پیش <sup>۷</sup>	آهوان رمیده بادل ریش <sup>۸</sup>
پرده خواب راست کرد برود <sup>۹</sup>	چون سوی خویش خواندشان برود
همه خفتند گوئیا <sup>۱۰</sup> مردند	در زمان کان نفس فرو بردند <sup>۱۱</sup>

۱- ح ط ی: عرض کن.

۲- چنین است در آه، و: دم و کام، بقیه نسخ: دد و دام.

۳- د: خویش را دریافت، و: خویش یافت، ح: جای چون زان خویش دریافت.

۴- ز: شیرگیر شاه.

۵- دهوز: آهوان را راه.

۶- دهوز: رمیده در ریش.

۷- دوزح ی: به پیش.

۸- چنین است در آب و، بقیه نسخ: ساز برد، ۹- چنین است در و: بقیه نسخ: بگوش.

۱۰- ز: در زمان نفس. ۱۱- ب: کویا.



۱۵۰. چون دی دیده هابهم بستند <sup>۱</sup>	ساخت آن بسته راکه <sup>۲</sup> بر بستند
زان نمونه که شرح نتوان داد	زنده راکشت و کشته را جان <sup>۳</sup> داد
دیدشه نیز سحر مندی او <sup>۴</sup>	بست چشمی ز چشم بندی او <sup>۵</sup>
لیکن آورد همچو طر آران <sup>۶</sup>	بر گهر طعنه خریداران
کاین چنین هابی است اندر دهر	هر کسی داید از طلسمی بهر
۱۵۵. کاردانی بکشوری نبور	که از و کار دانتی نبور <sup>۸</sup>
در سخر خنده شد بت شیرین <sup>۹</sup>	گفت آری از آن ماهمه <sup>۱۰</sup> این
زیر کان در هنر بوند تمام <sup>۱۱</sup>	لیک بهتر زمانه از بهرام
شاه گزماده نر تواند کرد <sup>۱۲</sup>	به از آن هیچکس نداند کرد <sup>۱۳</sup>

- 
- ۱- و ج ی: فو بستند. ۲- دز: آن پرده راکه، ه: آن چشم آید، و ط ی: آن زخمه آید.  
 ۳- ه: مرده را. ۴- ز: چو کشته دیر سحر مندی، ط ی: دید چون شاه سحر مندی.  
 ۵- ی: ز زخم بندی. ۶- ز: لیکن آورد. ۷- ه: لیکن او کرد همچو.  
 ۸- ز: که از آن. ۹- ب: لب شیرین، ه: خنده لعبت شیرین.  
 ۱۰- و ز ج: هم این، ط: از آن یکی منم این.  
 ۱۱- ز: در دهر. ۱۲- د: شاه اگر ماده.  
 ۱۳- ز: به از و. ۱۴- و: این بیت را ندارد.

و آنک او مرده زنده گرداند	به از آن هر که هست بتواند <sup>۳</sup>
۶۶۰ عدل و انصاف اگر ره نیست <sup>۴</sup>	هم خود انصاف ده که عدل نیست <sup>۵</sup>
جوهری کو گهر فراوان سفت <sup>۶</sup>	راست گفت آنک راست نتوان <sup>۷</sup> گفت
شاه آواز آشنا بشناخت	ناو کش را نشانه جان ساخت
دست زد برقع از رخسار بر بود <sup>۸</sup>	رفت گرد از مه غبار آلود <sup>۹</sup>
داد منزل بجان <sup>۱۱</sup> مشا قش	دربر آورد چون بغلط قش
۶۶۵ زد ز عذر گناه خود نفسی	عذرهای گذشته خواست بسی
پس بصد شادی و دلاری	باز بردش به تخت بهر ای
دل کزان پیش مهربان بود <sup>۱۳</sup>	بیش از آن شد که پیش از آن بود <sup>۱۴</sup>
زان هنرگز دوسوی پیداکشت <sup>۱۵</sup>	هر که در گوش کرد شیدا گشت <sup>۱۵</sup>
زان عجایب که داستانی بود <sup>۱۶</sup>	داستانی بهر زبانی بود

- ۱- هوزری : آند . ۲- ب ح ی : آنچه که ۳- زی : تواند  
 ۴- ز : انصاف کز ره نیست . ۵- ب : هم تو . ۶- ح : گوهری .  
 ۷- ز : راست است آند راست . ۸- ب : رخسار بشود . ۹- ز : از رخ .  
 ۱۰- آ : دل منزل . ۱۱- د : دل بجان گشت باز مشا قش . ۱۲- ز : دل که از پیش : ح :  
 دل کزان پیش . ۱۳- ز : مهربانش بود . ۱۴- ز : از آتش بود .  
 ۱۵- د : شد . ۱۶- آ : آن عجایب .

۲۷. شاه فرمود کان دو صورت حال آید اندر نمونه تمثال

نقشبندان بخانه تصویر در خورنق نگاشتند و سریر  
گفتار در آراسته شد و قصوی این فرایس پر حویلی قصوی و بهشتی گشتن  
بهرام در آن<sup>۴</sup>

نقش پرداز این کهن پرکار	نقش هارا چنین کند بر کار <sup>۵</sup>
که چو بهرام گور در پی گور	پی به پی داد گور پارا زور <sup>۶</sup>
آن هوس شاه را بر می بود	روز تا روز بیشتر می بود <sup>۷</sup>
۲۷۵ تا بر آنگونه شد که خسرو عصر	هفته بر هفته نامدی سوی قصر <sup>۸</sup>
مهرانی که در گه و بیگه <sup>۹</sup>	خاص بودند بهر خدمت شاه <sup>۱۰</sup>
زان دویدن بدشت و بیشه و کوه	مانده گشتند و آمدند ستوه <sup>۱۱</sup>

۱- دهوزج: نگاشتند سریر. ۲- ط: فردوس پر حور. ۳- ج: حوری تصویر.

۴- د: اساس کردن نهان هفت گنبد را، و: کلمه در آن را در آخر ندارد، ز: جای عنوان خالی است.

۵- ط: نقشهای چنین. ۶- د: کشید بکار، ز: کند پرکار، ط: کند بکار. ۷- ز: پی به پی کرد.

۸- ج: گور را از زور، ز: گور پارا دور، ج: گور پارا زور. ۹- د: روز بروز.

۱۰- ج: بیت های ۲۷۴ و ۲۷۵ پس و پیش. ۱۱- ب ج: هفته هفته نیامدی.

۱۲- د: بهرامان که، ج: مهتران که.

۱۳- ج: خاص بودی بهر، ط: خاص بودند بهر.

که دمی برکشد ز سینه دلیر	هیچکس را نبود زهره شیر
آنگ شان بود عهده همه چیز <sup>۳</sup>	کار داناان ز شهر و لشکر نیز <sup>۱</sup>
مانده بودند سر فلکده پیش <sup>۵</sup>	۶۸۰ از برای حضور منعم خویش
کز طریق کفایت و تدبیر <sup>۶</sup>	هر یکی را تا مملی بضمیر
اردها سوی گنج گرد باز	چه بود چاره کز نشیب و فراز <sup>۷</sup>
چاره را جُست و جوی میکردند	زین نمط گفت و گوی میکردند
در سبق هم جریده بهرام	پور منذر که بود نعمان نام <sup>۹</sup>
خوانده بودند هر دو در یکجای	۶۸۵ پیش منذر رموز غیب نای <sup>۱۱</sup>
گشته بود اختر سپهر فروز <sup>۱۵</sup>	رای نعمان ز کوشش شب و روز <sup>۱۳</sup>
در همه کارها نهایت کار	دیده از بینش اولوالابصار

- 
- ۱- ی: کار دانا شهر. ۲- زی: آگهی شان ز عهده. ۳- ب د: این بیت را ندارند.  
 ح: بیت های ۶۷۹ و ۶۸۰ پس و پیشند. ۴- و: مانده گشتند.  
 ۵- ب د ز: این بیت را ندارند. ۶- ز: این بیت را ندارد. ۷- ج و: که بود.  
 ۸- ج و بود منذر. ۹- ج و: پور نعمان. ۱۰- آ: منظر. ۱۱- ج و: زبوغیب نای.  
 ۱۲- ز: عشق نای. ۱۳- و: پور منذر ز  
 ۱۴- ب: و کوشش.  
 ۱۵- د: جهان افروز.

حل کن مشکلات دانیان	کسب <sup>۱</sup> همچون عطاش بی پای <sup>۲</sup>
صنعت و حرفت <sup>۳</sup> هنرمندان	زانچه <sup>۴</sup> بتوان شمرده چندان <sup>۵</sup>
۶۹۰ شه زبس دانش و معانی او	وز بزرگی و کار دانی <sup>۶</sup> او
در همه ملک <sup>۷</sup> اشارتش داده	دستگاه وزارتش داده
زان <sup>۸</sup> اشارت بچار ارکانش	هفت کشور مطیع فرمانش
پادشاهان شرق و غرب جهان <sup>۹</sup>	بنده حکمش آشکار و نهان
هر که ز ابروش یک اشارت دید	پیش چوگان او چو گوی دوید <sup>۱۰</sup>
۶۹۵ و رکسی در کشید از وسر خویش	سراویش از ورسیدش پیش <sup>۱۱</sup>
چون ز صحرای نوردی بهرام	مصلحت را گسته دید عیان
با خود اندیشه نمود شگرف	خواند لوح صواب حرف بحر <sup>۱۲</sup>
وانگهی گفت با سران سریر	که شما بگذرید ازین تدبیر <sup>۱۳</sup>

- ۱- دز: گشته همچون، ح: گشت همچون. ۲- ب: بابت مایه پس و پیشند، و: این بیت را ندارد.
- ۳- ج: ه: و حرمت. ۴- ز: آنگه بتوان، ی: زانکه بتوان. ۵- دزی: حد چندان.
- ۶- ز: و خورده دانی او. ۷- ز: در همه کار. ۸- ز: زو اشارت.
- ۹- ی: باد شاهان. ۱۰- ز: خود چو گوی.
- ۱۱- چینه است دزب ج ه ح، بقیه نسخ: پیش او. ۱۲- ج: رسید به پیش، زی: دوید به پیش. ۱۳- د: این بیت را ندارد. ۱۴- ز: حرف صواب. ۱۵- ج: مگذرید.

چندگاهی درین کفایت و فن <sup>۱</sup>	مصلحت را رها کنید بمن
۷۰۰ تا بهر دانشی که من دانم	عزم شه را عیان بگردانم
همه گفتند گفته گفته تست	قیمتی گوهری که سفته تست <sup>۳</sup>
چون پذیرفت مرد کار اندیش	سر اندیشه <sup>۴</sup> را فکند پیش <sup>۵</sup>
تا چه سازد که آورد از راه <sup>۶</sup>	ماه گردنده را سوی خرگاه
کرد اندیشه یک شبی <sup>۷</sup> بتمام	هفته بر هفته عشرت بهرام
۷۰۵ با مداد آن که شد جهان پر نور	کا مران گشت همت <sup>۱</sup> دستور
جست دانی کار مردی <sup>۹</sup> چند	تجرب <sup>۱۰</sup> یافته ز چرخ بلند
بوده در پیش خروان بسیار	هم سخنگوی وهم پیام گزار
دادشان یادگارهای گران	در خور پیکاه تا جوران <sup>۱۲</sup>
هر متاعی که بود شد تسلیم <sup>۱۳</sup>	کردشان نامزد بهفت اقلیم <sup>۱۴</sup>

- 
- ۱- ه: و من، ز: حکایت و فن، ط: کفایت من. ۲- د: تا با اندیشه که.
- ۳- ز: شفته. ۴- ح: سر اندیش را. ۵- ط ی: نهاد به پیش.
- ۶- ز ط: در راه. ۷- ز: اندیشه ها بسی بتمام. ۸- ز: کا مران شد ز همت.
- ۹- و: مرد چند. ۱۰- ج ه و ز ط: تجربه. ۱۱- چنین است در ب ج ه و ز ط ی.
- بقیه نسخ: بور. ۱۲- آب د: این بیت را ندارند.
- ۱۳- ج: چون متاعی. ۱۴- ج: با خرد.

هفت دختر ز هفت صاحبخت	۷۱۰ کاورند از برای خلوت بخت <sup>۱</sup>
هر یکی بر شمی شدند فراز <sup>۲</sup>	شان برون آمدند با همه ساز
باز جستند کام بهر ای	پیش بُردند تحفه <sup>۳</sup> نامی
دختران را بیادش دادند	پادشاهان بجان رضادادند
آوردند هفت ماه تمام <sup>۴</sup>	رهروان بعد هفت ماه خرام <sup>۵</sup>
بو کیلان پرده بسپردند	۷۱۵ بانوان را به سپرده ها بُردند
کردن همان بنای دیگر ساز	چون قوی شد بنای پرده راز <sup>۶</sup>
کز بهشتش <sup>۷</sup> نمونه بود درست	بر لب جوی مرغزاری جست
دلکش و جان نواز و دیده گشای <sup>۸</sup>	خاک <sup>۹</sup> از خرمی نشاط افزای
یافت رنجور چند ساله دوا <sup>۱۰</sup>	جایگاهی کز اعتدال هوا

- ۱- ب ه ح ط : خلوت تخت ، ج : جلوه تخت ، دوزی : جلوه بخت .  
 ۲- ز : تابرون . ۳- ز : باشمی . ۴- ب د ز : هفت ماه تمام ، و : هفت ماهه خرام .  
 ۵- ح : هفت ماه خرام ، آ ه ز ط : بیت های ۷۱۴ و ۷۱۵ پس و پیشند .  
 ۶- چنین است در ده ط ، ج : بیای پرده ، بقیه نسخ : بنا پرده .  
 ۷- ه : کز بهشتی ، و ز : که بهشتش . ۱- ج ز : خاکش از ، د : جای از .  
 ۹- ح : حوری . ۱۰- ز : جان افزای و . ۱۱- ح : دلکش جان تر از دیده گشای .  
 ۱۲- ح : چند سال .

۷۲۰ پیرفروت راجوا نے داد

چون بر اینگونه<sup>۱</sup> روضه دریا<sup>۲</sup>فت

هرچه سرمایه عمارت بود

پس طلب کرد روزی از درکار

خواند معمار کار دانا را پیش

۷۲۵ کانچیان بایدم کز استادی<sup>۶</sup>

زین اساسی نهی فراج نه تنگ<sup>۸</sup>

از زمین تا فواز گنبد مسر<sup>۱۱</sup>

آن عمارت کنی که در همه ساز

بود بنای کاردان مسردی<sup>۱۵</sup>

مرد را آب زندگانی داد

تازه کرد آن نیت که در سر یافت<sup>۲</sup>

همه ترتیب کرد زور ازود<sup>۳</sup>

فرخ از دور اختران بشمار<sup>۵</sup>

باز گفتش خیال خاطر خویش

کار سنجی بخت بنیادی<sup>۷</sup>

زر زنی در عمارت گل و سنگ<sup>۹</sup>

هفت گنبد بر آوری چو سپهر<sup>۱۲</sup>

چرخ از و خویش را ندان باز<sup>۱۴</sup>

کز زمین آسمان بنا کردی<sup>۱۶</sup>

۱- ب ج د ح ی: بر آنگونه ، ه و ط: بد آنگونه . ۲- ح: تازه شدنیقی که در سرداشت .

۳- ط: کرده . ۴- ز ح: این بیت را ندارند . ۵- ز: این بیت را ندارد .

۶- ز: کان بنا بایدم با ستادی . ۷- ز: نخست ، د: به سست . ۸- د: به تنگ .

۹- د: روزنی . ۱۰- ح: عمار گل . ۱۱- ط: گنبد دهر . ۱۲- و ز: به سپهر .

۱۳- ح: چرخ در خویش را . ۱۴- ه: خویشی نداند ، ز: از ان خویش را ، ط ی: زو

خویش را . ۱۵- ح: بود بانی و کاردان ، ی: بانی بود کاردان .

۱۶- و: کز زمین این بنا روان کردی .



۷۳. شیده <sup>۱</sup> نامی که هرچه پیدا کرد	خلق را زان نمونه شیدا کرد
منظر از خاک تا قمر بستی <sup>۲</sup>	فرش سنگین بر آب بر بستی <sup>۵</sup>
شد بفرمان و فر <sup>۶</sup> نعمانی	مرد داند در عمل را نی
برد بنیاد هر نمونه با <sup>۷</sup> ب	تا نکرد دگر از آب خراب <sup>۸</sup>
وانگه از هفت گونه سنگ لطیف <sup>۹</sup>	کرد ترتیب هفت اساس شریف
۷۳۵ تا بر آراست از پس سالی <sup>۱۰</sup>	بر زمین از سپهر تمثالی <sup>۱۱</sup>
هفت گنبد چو خرگه زربفت	کرده چون هفت آسمان هر هفت <sup>۱۲</sup>
صنعت <sup>۱۴</sup> خشت و گل چو گشت تمام <sup>۱۵</sup>	نوبت آمده زیب جامه و جام <sup>۱۶</sup>
داد نعمان آسمان فرهنگ	زیور هر یکی بدیگر رنگ <sup>۱۷</sup>
آنک نو شد ز شنبه آئینش <sup>۱۹</sup>	چون زحل بست رنگ مشکیش

- 
- ۱- ب ه و: شید نامی، ح: شید نامی. ۲- ه و: نظر خاک. ۳- ج و: باقر، ه: برقر، ز: باوق. ۴- ه و: نقش سنگین. ۵- ز: بعد از بیت مزبور بیت ۷۳۸ آمده است.
- ۶- ج: فرمان قره نعمانی. ۷- و: بر آب. ۸- ه ط: زاب. ۹- و: رنگ لطیف.
- ۱۰- ج: از پس سالی. ۱۱- و: چون سپهر. ۱۲- د ز: کرد چون.
- ۱۳- ج ه و: کرد چون آسمان زمین هر هفت. ۱۴- ی: صُفّه. ۱۵- ه و ج ط: چو کرد تمام. ۱۶- ب: و حابه و ه: و خانه و ز: ز بهر جامه و. ۱۷- ح ط ی: زیور.
- ۱۸- و: این بیت ماقبل ۷۳۲ آمده است. ۱۹- و: واکند و ز: آند بر شد، ط: آند به شد.

زعفرانیش کرد چون خورشید	۷۴۰ واک یکشنبه اش رساند نوید
ساخت ریحانیش بگونه ماه <sup>۳</sup>	واک بود اندر دوشنبه راه <sup>۲</sup>
کرد گلزار گونش چون بهرام	واک نوگشتش از سه شنبه نام <sup>۴</sup>
رنگ تیرش بنفش تیره نکاشت <sup>۵</sup>	واک نسبت به چارشنبه داشت
کرد چون مشتری صندل سود <sup>۶</sup>	واک از بهر پنجشنبه بود
رنگ دارش چو زهره کافوری	۷۴۵ واک زادینه داشت معمور <sup>۷</sup>
جادرو هفت ماه روی گرفت <sup>۷</sup>	هفت گنبد چو رنگ و بوی گرفت
جامه را رنگ داده بر تن خویش <sup>۹</sup>	هر یکی هم برنگ مسکن خویش
باز گفتند قصه با بهرام	چون شد اسباب هفت خانه تمام
زادی زادگان نیاید راست <sup>۱۱</sup>	کاینچه نعمان کار دان آراست <sup>۱۰</sup>

- 
- ۱- ب: برد اندر. ۲- هط: آنکه دوشنبه اندر و بد راه، و: واک دوشنبه اندر آن بد راه، ج:  
دوشنبه نام، این نسخه هفت بیت آتی را ندارد. ۳- ج هوج: ساختن آنچنانکه گونه ماه.  
۴- ج و: واک گشتیش از، ز: آنکه بود کرد از. ۵- ب هو: بنفش گونه، د: بنفش وار،  
طی: برگ تیره. ۶- ج هو: عنبر سود. ۷- ز: بعد از بیت مزبور بیت ۷۵۱ آمد  
است. ۸- هوط: رنگ داد  
۹- ز: از تن خویش. ۱۰- ی: آنچه.  
۱۱- ج ز: نیامد راست.

۷۵. آفریده درو چکار کند

از صداهفت گنبد تازه

هست هر یک چو چرخ نورش<sup>۳</sup>

گشته از هفت قبه جمشید<sup>۵</sup>

هر بقی در نگارخانه<sup>۹</sup> ناز

۷۵۵ دم که در عاشق خراب دمند<sup>۱۱</sup>

بخن در دودیده خواب آرد<sup>۱۲</sup>

ساقیانی بسد دلارای<sup>۱۴</sup>

خانه پر آهوان شیرشکار<sup>۱۵</sup>

گریکی زان شکار یابد شاه

۷۶. شاه کاین مرده نشاط شود<sup>۱۷</sup>

گر کند آفریدگار کند

هفت گنبد کند پُر آوازه<sup>۲</sup>

نسختی روشن از سواد بهشت<sup>۴</sup>

مطلع ماه و منزل خورشید<sup>۷</sup>

که غزل گوی و گه سرود نواز

بفسانه فسون خواب دمند

خواب نیز از دودیده بردارند<sup>۱۳</sup>

در خور بزمگاه بهرامی

شاه را با شکار دشت چکار<sup>۱۶</sup>

بشکار در گرنج وید راه

میل طبعش عنان زد دست ربود<sup>۱۸</sup>

۱- ز: در آن . ۲- ز: این بیت را ندارد . ۳- ه: گور سرشت ، و: کوثر سرشت .

۴- ز: نسخه ، ج و ح: نخت . ۵- ه: گشت . ۶- چینی است در ج ه: زی ، بقیه نسخ: قبله

۷- ه: منزل ماه . ۸- ه: مطلع خورشید . ۹- ه: وزط: راز ، ج: هرتی در نگارخانه باز .

۱۰- وزط: غزلخان . ۱۱- ج: عاشقی . ۱۲- د: بردودیده . ۱۳- ز: از دودیده خواب آرد .

۱۴- ج: ساقیان . ۱۵- ج ط: پرزاهوان . ۱۶- ز: شکار گور .

۱۷- و: این . ۱۸- ه: شنید . ۱۹- ه: دست کشید .

ترک پویندن شکار گرفت	بر سکونت دلش قرار گرفت
تافت از دشت سوی خانه عنا <sup>۱</sup>	در صمخانه رفت گشت کنان <sup>۲</sup>
چون رسید اندران خجسته سواد <sup>۳</sup>	گشت بر لاله کرد و بر شمشاد
بوی گلهاش مغز پرور گشت <sup>۴</sup>	مغزش از بوی گل معطر گشت <sup>۵</sup>
۷۶۵ پیشتر شد بوستان فراخ	میوه بر میوه دید شاخ شاخ
چون درآمد بکارخانه نو <sup>۵</sup>	دید هر سو نگارخانه نو <sup>۵</sup>
جنتی پر ز حور زیبا دید <sup>۶</sup>	جان ز نظاره نا شکباید <sup>۷</sup>
نیکوان آمدند با صدنا ز <sup>۸</sup>	خاکروبان بگیسوان دراز <sup>۹</sup>
هر یک آشوب عالی ز جمال <sup>۱۰</sup>	صد جگر داغ کرده از یک خال
۷۷۰ پست کردند بر زمین رخ خوب	چون مه و آفتاب گاه غروب

- ۱- ح: سکونت. ۲- ح: گشت زنان. ۳- ط: چون بیامد در آن.
- ۴- د: شد، ح: بعد از بیت مزبور بیت ۷۶۸ آمده است، و: ترتیب بیت های مابعد در این نسخه ۷۶۷، ۷۶۵، ۷۶۶ و ۷۶۸. ۵- ب دز: نور، (د: در صرع دوم):
- نگارخانه و حور. ۶- ز: حور و دیبا. ۷- د: جان زانندیشه.
- ۸- ح: با صد و ناز. ۹- ز: ایام بیت ماقبل بیت ۷۶۴ است.
- ۱۰- ب دز: بجهال. ۱۱- ح: داغ کرد.
- ۱۲- ز: وقت غروب.

جبهه <sup>۱</sup> را چون ز خال برگردند	جبهه <sup>۲</sup> شاه را نظر کردند
دُر فشانند بر زمین چندان	که زمین شد چو آسمان خدا <sup>۵</sup>
ملک آمد ز باد پای <sup>۶</sup> بزییر	شده مهمانی گوزنان شیر
هر یکی را پیوزشی <sup>۷</sup> تا ز ه	پُرسشی <sup>۸</sup> کرد بیش از اندازه
۷۷۵ رفت و نشست بر سر پربلند	همشین <sup>۹</sup> همان عروسی چند
مجلسی یافت پُر ز نعمت و کام	با حرفان نوشتت بجام
آنچنان شد بروی خوبان شاد	کش ز عیش گذشته نامد یاد
خواند نعمان کار دان را پیش	بخشی <sup>۱۱</sup> کردش از نهایت بیش
آفرین گفت بر چنان <sup>۱۲</sup> را ئی	که بر آراست آنچنان <sup>۱۳</sup> جانی
۷۸۰ و آنکه از اختیار طالع <sup>۱۴</sup> روز	شد بهر گنبدی نشاط اندوز <sup>۱۵</sup>

- 
- ۱-ج: چهره. ۲-ه: برگردند. ۳-ج: چهره. ۴-و: در زمین.  
۵-ه: که زمین را همان شد خندان، و: که زمین همچو آفتاب شد خندان. ۶-ز: زبای زینه بزییر.  
۷-دج ط ی: پیوزش، ج ه و: فوازشی، ز: پرسش. ۸-ز: پرسش کرد.  
۹-دو ج ط ی: همشیش. ۱۰-ج: مجلس یافت. ۱۱-ب ط: بخشش کرد از.  
۱۲-دز ج ط ی: آفرین کرد، ه و: آفرین خواند. ۱۳-ج و ز: اینچنین.  
۱۴-د ط ی: طالع و روز.  
۱۵-چنین است در ج و، آ ی: نشاط انداز، بقیه نسخ: نشاط افروز.

نافه گشادن خلق بهرام روز شنبه از بهشت دوم و در گنبد  
مشکین<sup>۱</sup> باغزاله<sup>۲</sup> هندی<sup>۳</sup> طبت کرد<sup>۴</sup>

روز شنبه که باد مشک انگیز	شد بد امان صبح غالیه بیز <sup>۴</sup>
شه بگنبد سرای مشکین شد	خانه زو همچو نافه <sup>۵</sup> چین <sup>۶</sup> شد
جامه راهم بزرگ کیوانی	داد ترتیب عنبر افشانی
ماه هند و نژاد رومی <sup>۹</sup> چهر <sup>۱۰</sup>	خواست <sup>۱۱</sup> از خوابگاه ناز بههر
۷۸۵ خدمت خاص را میان در بست <sup>۱۲</sup>	کمر بندگی بجان در بست <sup>۱۳</sup>
کرد چون ساقیان بر عنانی <sup>۱۴</sup>	نقل ریزی و مجلس آرائی
نازنین گشته همطویله شاه <sup>۱۵</sup>	تازه کرده قران زهره و ماه <sup>۱۷</sup>
زاو <sup>۱۸</sup> ن بامداد تا که شام	عشرت و عیش بود و باد و جام <sup>۱۹</sup>

- 
- ۱- ح: بدر بهشت دوم در گنبد مشکین. ۲- ب: باغزاله هند، و: و باد لبر هندی. ۳- د: رفتن بهرام روز شنبه بگنبد مشکین و افسانه گفتی خجری، ز: جای سر لوحه خالی است، ط: ی: ... باغزاله هندی و طلب افسانه کردن. ۴- ط: غالیه ریز. ۵- د: ز: خانه زو پر ز نافه چین شد.
- ۶- ج و ط: نافه مشکین شد. ۷- ح: جامه اش هم. ۸- د: هندی نژاد، و: رومی نژاد.
- ۹- ط: و رومی چهر. ۱۰- ز: ماه، رومی نژاد و هند چهر. ۱۱- ح: خواست. ۱۲- چین است در آرز، بقیه نسخ: در بست. ۱۳- د: هجر هندی آفتاب پرست. ۱۴- ه: روز: ساقیان رعنائی.
- ۱۵- ه: ط: بخت. ۱۶- ی: هشتین باشا. ۱۷- آب و: تازه گشته. ۱۸- ه: و: اول. ۱۹- ط: ی: بود و باد و.

شب چو بر رسم شاه<sup>۱</sup> بعالم<sup>۲</sup> نور  
 ۷۹۰ شاه زمستی نمود رغبت خواب  
 گرد غنبر فشاند<sup>۳</sup> بر کا فور  
 هم زگل<sup>۴</sup> مست بود و هم ز شراب<sup>۵</sup>  
 مستی نقلش<sup>۶</sup> از می افزون بود  
 خواست کافسانه<sup>۷</sup> سراید خوش<sup>۸</sup>  
 گفت کای پادشاه روم و عراق  
 تخت گیری و تاجداری کن  
 هر چه جز تست خاک پای تو باد<sup>۹</sup>  
 کاین دلیری کم چوبی ادبان  
 لیک فرمان شاه چو بر جانست  
 این سخن گفت و لب گشاد زبند<sup>۱۰</sup>  
 و انگین ریخت از قمره<sup>۱۱</sup> قند<sup>۱۲</sup>

- ۱- د: بر رسم خود، ز: بر رسم من، ی: بر رسم شد، ۲- ز: بعدادت نور، ۳- ه: فشانده،  
 ۴- و: هم زگل، ۵- ه: مست و هم بهوی شراب، ۶- ی: و هم زکلاب،  
 ۷- ج: وز: از ذوق باده، ۸- د: مساقی از نقل از می، ه: ساقی و نقلش از می، ط: مستی  
 لعلش از می، ۹- ح: پری پیکری، ۱۰- ز: خواست افسانه که آید خوش، ۱۱- ه: و یار سیمین ساقی،  
 ۱۲- ه: و ج: تاج بهانست، ۱۳- ج: هرکه، ۱۴- ح: بنده شکسته زبان،  
 ۱۵- ز: گویم ارجان هزارچندانست، ۱۶- ه: و برگشاد زبند، ۱۷- ج: از قمره قند، و: بر قمره  
 قند، ی: از دهی چون قند.

افسانه گفتن آهوی مشک دم و مشک بجای آهو پوست باز کرده از بطانه  
بیرون دادن<sup>۲</sup>

گفت وقتی بروز کار نخست	بود شاهی بشهریاری چست
۸۰۰ در سران دیب پایه تختش	قدم آدم افسر بختش <sup>۴</sup>
عبره تا غزنیش <sup>۵</sup> مهیا بود	عبره دیگرش ز دریا بود <sup>۶</sup>
هوسی <sup>۷</sup> بودش از دل افروزی	درچه در کار دانش آموزی
داشت پیوسته چون نکورایان <sup>۸</sup>	میل بازیگران و دانا یان <sup>۹</sup>
در دل هر که دید دانش بیش	خاص کردش به منشیانی خوش
۸۰۵ سه پسر داشت هوشمند جوان <sup>۱۱</sup>	هم توانگر ب علم و هم بتوان
بقلم گشته با عطار در جفت <sup>۱۲</sup>	کار شمشیر خورچه شاید گفت
هر هنر کاندر و گمان نرسد <sup>۱۳</sup>	و در رسد در کمال آن نرسد <sup>۱۴</sup>

- ۱- ط: و مشک بجای پوست. ۲- ج: آهو پوست کرده. ۳- ط: بیرون آوردن، دز: جای عنوان خالیست.  
 ۴- ب: افسر بخت. ۵- دهو: عبره با عبره اش، ز: عبره بر عبرتش، ج: غیر تا غیرتش.  
 ۶- ه: دیگرش مهیا بود. ۷- ج: هوس. ۸- ه: ط: نکورویان.  
 ۹- چنین است در آج، بقیه نسخ: میل بازیگران. ۱۰- ز: دردی. ۱۱- ج: هوشمند جوان.  
 ۱۲- ج ط: گشت. ۱۳- و: کاندران.  
 ۱۴- ب ج و: در کمان آن، ج: در کمان شان، ی: در کمان بآن.



هر یکی گشته <sup>۱</sup> فیلسوف و حکیم <sup>۲</sup>	کرده بود او استاد شان تعلیم
که ملک را بکس نماند نیاز <sup>۵</sup>	عقده زیشان <sup>۳</sup> چنان گشاد برآز <sup>۴</sup>
هر یکی را جدا پرسش کار	۸۱۰ خواند روزی نهانی از اغیار <sup>۶</sup>
کان تصور کرا بود بضمیر <sup>۱</sup>	کاز موش کند بکار سریر <sup>۷</sup>
که مرا شد بنفشه سرو بلند	گفت اول با ولین فرزند
جز نیایشگری <sup>۱۰</sup> بحضرت پاک	بعد از این نیست کار مثنی <sup>۹</sup> خاک
رونق ماه تا بهماهی را	قوعه برتست پادشاهی را <sup>۱۱</sup>
که جهان خوش بود خدا خشنو <sup>۱۳</sup>	۸۱۵ آن بنا نو کنی بداد و بجود
باتوانا کنی توانا نانی <sup>۱۴</sup>	ناتوان را بر فق پیش آئی
گوسپندان بگرگ نگذاری <sup>۱۶</sup>	بشبانى رمه نگهداری <sup>۱۵</sup>
گفت جاوید باد دولت شاه	پوردانا بخاک سود کلا <sup>۱۸</sup> ه <sup>۱۷</sup>

ا-ج: ط: گشت. ۲-د: فیلسوف حکیم، وز: فیلسوف حکیم. ۳-و: عقده هاشان. ۴-ه: عقشان چنان.  
 ج: عنان گشاد. ۵-و: نمانده. ۶-ز: هر یک نهانی. ۷-ج: کان سه مونس بکار تخت و سریر.  
 ۸-چنین است در آ، بقیه نسخ: کین تصور. ۹-ج: و: مثنی خاک. ۱۰-د: نیاز شگری،  
 ه: نیاز و شکر، ز: ستایشگری. ۱۱-ج: قوعه تست. ۱۲-ج: آنچنان باش تو بداد و بجود،  
 ب: در: آن بنا بر کنی. ۱۳-ط: خوش تو خدای. ۱۴-ج: باتوانان، ز: ناتوانان کنی،  
 ط: بر توانا کنی. ۱۵-ز: بشبانیکری رمه داری. ۱۶-ه: بگرگ نیازی. ۱۷-آ: ه: پوردانا. ۱۸-ج: سوده.

کی روا باشد از هوا خواهی	که ز نم پیش شه <sup>۱</sup> دم از شاه <sup>۲</sup>
۱۲۰ تا تونی ملک بر کسی نه سزا است	بی تو خود زیستن ز بهر چ <sup>۳</sup> راست
تخت ما وای چون منی نبود	جای تو جای چون منی نبود
مور با آنکه در سریر شود <sup>۵</sup>	کی سلیمان تخت گیر شود <sup>۵</sup>
شه در آن آزمایش کارش	چون پسندیده دید گفتارش
در دلش صد هزار تحسین خواند	واشکارش <sup>۶</sup> بخشم بیرون راند
۱۲۵ خواند فرزند دومین <sup>۷</sup> را پیش	خاص کردش باز مایش خویش
بافسونگر زبان با فسون داد <sup>۹</sup>	ماجرای گذشته <sup>۱۰</sup> بیرون داد <sup>۱۱</sup>
پسر زیرک از خرد مندی	کرد پُر سنده را زبان بندی
گفت ما را بجان و بینائی	کردنی شد <sup>۱۲</sup> هر آنچه فرمائی
لیک پشت حدیث تاج و سریر	عیب باشد ز بنده عیب مگیر

۱- ز: پیش تو دم . ۲- ج و: دم شاهی .

۳- ز: بیخبر زیستن . ۴- ی: برای چراست .

۵- ط ی: بود . ۶- ط: آشکارا .

۷- ز: دومین ، ح ط: دومی ، ی: دویی . ۸- ه و: بفسونگر .

۹- ی: با فسونگر سخن با فسون خواند . ۱۰- ز: ماجرائی که داشت .

۱۱- ح ی: بیرون راند . ۱۲- ح: کردنی هست .

دیگری کی نهد <sup>۲</sup> بمسند پای	۸۳. دیرمان تو که تا توئی بر جای
باتونیز آن کند که بادگران	وان <sup>۳</sup> زمان کاین زمانه گذران
خود <sup>۵</sup> مزین کنی بگوهر خویش	گر بود در سرت که افسر خویش
بار <sup>۷</sup> سر جز بدوش نتوان بود	مهمتری هست آخر از من خُرد
لؤلؤ خُرد نیست در خورتاج	بر بزرگان رواست این معراج
وز حضور خویش بیک سو کرد	۸۳۵ شاه زوهم گره در ابرو کرد
خُرده بی باز در میان آورد	روی در خُردِ کاردان آورد
که ز طفلان نگویند پاس <sup>۱۲</sup>	داد پاسخ جوان کار شناس
می شناسند گوهر از خاشاک	شاه چون دید کان سه گوهر پاک
ایمنند از فریب چرخ کهن <sup>۱۴</sup>	بهرده روزه مُلک بی سرو بُن
سود بر خاک بندگی رنج خویش	۸۴۰ شادمان شد ز بخت فرخ خویش

- 
- ۱- ج: دوز: دیرمائی که. ۲- ج: کی رسد. ۳- ز: آن زمان  
 ۴- ه: بر سرت که، ز: در سرت ز افسر. ۵- ز: تا مزین. ۶- د: بهتر از من، ج: هست از من آخر  
 ۷- ج: بر سر. ۸- ز: بابرگان. ۹- د: شاه از انهم.  
 ۱۰- ط: ی: برابر. ۱۱- د: ج: خرده را باز. ۱۲- ز: نگویند باشد.  
 ۱۳- ج: بهر مُلک دو روزه بی سرو بُن.  
 ۱۴- ی: بیت های ۸۳۹ و ۸۴۰ پس و پیشند.

لیکن <sup>۱</sup> از پیشینی و پی غور <sup>۲</sup>	با جلر گوشگان شد اندر شور <sup>۳</sup>
داد فرمان که هر سه بدر منیر	پیش گیرند ره ز پیش سریر
تا حد ملک شهریار بود	هر که ماند گنا هکار بود
زین سخن هر سه تن ز جای شدند	توشه بستند و ره گرای شدند
۱۴۵ گه بر آباد بوم و گه بخراب	شهر بر شهر می شدند شتاب <sup>۷</sup>
ره نوشتند بی شکیب و سکون <sup>۸</sup>	تا شدند از دیار شان بیرون <sup>۹</sup>
در رسیدند تا به اقلیمی	که از آن بور ملکشان نیمی <sup>۱۱</sup>
در بیابان و راه و منزل و جای	در نهادند بی تجارب پای <sup>۱۳</sup>
روزی از گردش ستاره و ماه	می نوشتند سوی شهری راه
۱۵. تا که از پیش زنگیئی چون قیر	تک زبان سویی شان گذشت چو تیر <sup>۱۵</sup>
گفت کای رهروان زیبا روی	شتوی <sup>۱۲</sup> دید کس روان زین سوی <sup>۱۷</sup>

- ۱- دز: لیک از. ۲- ج و بی کور، دز: بی زور، ی: بی کوز. ۳- ی: اندر سوز.
- ۴- ج: تاحدی. ۵- و: سخن. ۶- و: گه در آباد رفت و. ۷- ط: بشتاب.
- ۸- د: ره نوشتند بی سکون و سکون. ۹- چنین است در: زحی، ب: دیار شه، ج: دیار شاه.
- ۱۰- غیر از ب: برون. ۱۱- و: که از و. ۱۲- د: که از آن ملکشان بند نیمی. ۱۳- ی: نه نهادند.
- ۱۴- ب ج ده و زح: نه نهادند بی تجارت، ۱۵- آح ط ی: پیششان.
- ۱۶- ز: اشتوی. ۱۷- و: این سوی.

نقش نادریده را روان بگشاد <sup>۲</sup>	زان سه برنایکی زبان بگشاد <sup>۱</sup>
یک طرف کور هست گفتا هست <sup>۳</sup>	گفت کان گمشده که رفت از دست
گفت اورا کمست یک دندان <sup>۵</sup>	دومین باز کرد لب خندان
گفت یکپای لنگ دارد نیز	۱۵۵ سومین هوشمند با تمیز
شبهت <sup>۱</sup> از پیش ساربان برخاست	زان نشانها که بود روشن و راست
بایدم ره بهمعنائی او <sup>۹</sup>	گفت چون راست شد نشانی او <sup>۹</sup>
که همین راه گیر و روستاب <sup>۱۱</sup>	باز گفتند هر یکیش جواب
رفت و دنبال کار خویش گرفت	مرد پوینده <sup>۱۲</sup> راه پیش گرفت
مینمودند نرم نرم خرام	۱۶۰ آن جوانان براه گام بگام
موج آتش فشاند چشمه مهر	تازمانیکه گرم گشت سپهر <sup>۱۴</sup>
کش دوپرتاب بود سایه فراخ <sup>۱۶</sup>	زیر عالی درخت آنبه شاخ <sup>۱۵</sup>

۱- ز: دهان بگشاد، ۲- ب: نشان بگشاد، د: عیان بگشاد، ز: زبان بگشاد، ط: نشان داد، ی: نشانی داد، ۳- ب: بجای این بیت چنین آمده: گفت یک چشم کور بود اورا و چراگاه زور بود اورا، د: مصرع اول مانند نسخه ب، مصرع دوم: گفت آری که هور بود اورا، ح: پنج بیت مابعد را ندارد.

۴- ط: دو، ۵- و: کرا، ۶- ب: در: دومین گفت چون خرمندان کوردهانش کمست یک دندان.

۷- و: زان نشانی، ۸- هز ط: شبهه، ۹- ط: داد، ۱۰- ز: هر یکی، ۱۱- دز: و ز روستاب، ۱۲- ب: مرد پرسنده، ۱۳- ب: ط: رفت دنبال، ۱۴- ز: تازمانیکه، ۱۵: چنین است در آج ط، بقیه نسخ: آینه شاخ.

۱۶- ب: د: دوپرتاب سایه بود، ز: که دروآب سایه بود.

در رسیدند رنج دیده ز راه	میل کردند سوی آب و گیاه
چشمه دیدند <sup>۲</sup> دست و پا بستند	بر گل و سبزه خوابگاه جستند
۸۶۵ چون زیاد خوش درونه نو از <sup>۳</sup>	نرگس مستشان شد اندر ناز <sup>۵</sup>
ساربان باز در رسید چو باد	باز بانی چو خنجر پولاد
گفت اینسوی تا بیک فرسنگ <sup>۶</sup>	پایم از تاختن نداشت درنگ <sup>۷</sup>
در نوشتیم <sup>۱</sup> بسی گریوه و کوه	در تک و پویه آمدم بستوه <sup>۹</sup>
دیده گردی از آن رسیده ندید	گرد چه بود که آفریده ندید <sup>۱۰</sup>
۱۷۰ گفت از ایشان یکی که بشنو گفت <sup>۱۱</sup>	هر چه دیدیم چون توانش نهفت <sup>۱۲</sup>
هست بارش دوسوی رویا روی <sup>۱۴</sup>	روغن اینسوی و انگبین آنسوی <sup>۱۵</sup>
دومین کرد روی کار بر او <sup>۱۶</sup>	هست گفتا زنی سوار بر او <sup>۱۶</sup>
سومین گفت زن گرانبار است <sup>۱۷</sup>	وز گرانیش کار دشوار است <sup>۱۸</sup>

- ۱- ب ج ط ی: رنج دیده ز راه. ۲- ۵: دیدند و. ۳- آ: زیاد. ۴- ج: درونه صواب.
- ۵- ج: اندر خواب، ترتیب ابیات: ۸۶۴، ۸۶۶ و ۸۶۵. ۶- ۵: تا یکی فرسنگ. ۷- ج: بعد از بیت مزبور بیت ۸۷۰ آمده است. ۸- ج: در گذشته. ۹- ج و: و تک و. ۱۰- ط: گرد چه بلکه.
- ۱۱- و: با تو رفت. ۱۲- و: آنچه. ۱۳- د: توان نهفت. ج: این بیت را ندارد.
- ۱۴- ج: هست بارش بسود رویا روی، ط: هست بارش بهر دو رویا روی. ۱۵- ط: اینسوی انگبین آنسوی.
- ۱۶- ب د: درد، ز: بوی. ۱۷- ب ج: گفت سوم که زن.
- ۱۸- د: و ز زمین خاستنش دشوار است، و: از گرانیش کار، ط: زن گرانیش کار.

ساربان زانهمه نشان درست	گردشک داز پیش خاطر شست
۱۷۵ آگهی چون نداشت از فشان	چنگ در زد سبک بدامنشان
نعره برداشت کاین سه طارند	که بتاراج خلق پرکارند <sup>۵</sup>
هر زمان سو بسوزین بزمین	بهر کالاهمی کنند کمین
تا کجا باشد استری <sup>۶</sup> و خری	یا متاعی ز نقره <sup>۷</sup> و زری
بفریب و فسون و چاره گری	ببرند از مقیم و از گزری <sup>۸</sup>
۱۸۸ زان نفیر و فغان کز و بر خا <sup>۹</sup>	گردگشتند خلق از چپ و راست
گردشان شد ز مردم انجمنی	هر کسی گفت بیش و کم سخنی
تا نهایت بر آن قرار افتاد	که ببايد شدن چو کار افتاد <sup>۱۱</sup>
مَلِكِ عهد را خبر کردن <sup>۱۲</sup>	راه انصاف را نظر کردن <sup>۱۳</sup>
کار کان بسته گشت و نگشاید <sup>۱۴</sup>	کار فرما تمام فرماید <sup>۱۵</sup>

- ۱- ط ی: ز روی خاطر. ۲- ج: در فشان. ۳- ب: نوحه برداشت. ۴- ده وز: در کارند.  
 ۵- ج: این مصرع را ندارد. ۶- آ: استری و خری. ۷- ج ه و ط: زری.  
 ۸- ج ط ی: رهگذری. ۹- ز: زین نفیر. ۱۰- ز: مردم از، بقیه نخ: جمعی از.  
 ۱۱- د: این بیت را ندارد. ۱۲- ج ه و ز ی: کردند، (و: کار انصاف را نظر کردند)، د: این بیت را ندارد.  
 ۱۳- ج: بست گشت. ۱۴- ج: بگشاید، و: گشت نگشاید، ز: بگشاید.  
 ۱۵- ج: کار فرمان. ۱۶- ز: تمام گرد آیند.

حکم جویان شدند سوی حکم	۱۱۵ هم بران <sup>۱</sup> اتفاق جمله <sup>۲</sup> بهم
وانهمه پاسخ و سؤال که بود	ساریان ما جرای حال که بود
شاه از آن هر سه نیز پاسخ <sup>۳</sup> جست	گفت باشه یگان یگان بدست
در هر افسانه صد افسون داشت	انگ زیشان کیاست <sup>۴</sup> افرون داشت
که بهان تا بود سپید و سیاه	گفت اول دعای دولت شاه <sup>۵</sup>
دیده بد ز آستان تو دور	۱۹۰ چشمها را ز خاک پای تو نور <sup>۶</sup>
در تک و پویه زاب و خورد <sup>۷</sup> نصیب	ماسه برنا مسافریم و غریب
مینور دیم دشت و کوه و مغاک	سالها شد که گرد عالم خاک
بهره ما بجز تماشائی	نیست زین تاخت <sup>۸</sup> بهرجائی
چون بدیدیم جمله بگذشتیم <sup>۹</sup>	در دیاری که راه بنوشتیم
روزی اینسوی نیز راه نمود <sup>۱۰</sup>	۱۹۵ زین دویدن بزرچرخ کبود
تا رسیدیم بر در این شهر	می بریدیم ره ز گردش دهر

- ۱- دز: هم بران ، ه: تا بران . ۲- آ: جمله اتفاق بهم . ۳- ز: آن کز آنها .  
 ۴- ه: کلاه افرون . ۵- ه: حضرت شاه . ۶- ج: تو دور . ۷- چنین است در: ب: ج: ز: اکثر نسخ: نصیب .  
 ۸- ج: ساختن . ۹- ج: بهره ما جرای . ۱۰- ز: جمله برگشتیم .  
 ۱۱- و: اینسوی راه . ۱۲- ز: که روان سوی ما دید چو دور .



اول این زنگی سیاه وجود	که دوان پیش ما رسید چودو <sup>۲</sup>
اوشتر جست و مابه لابه و لاغ <sup>۴</sup>	تازه کردیم نقش اورا داغ <sup>۵</sup>
ما گنهکار اینقدر هستیم	که دروغی بروی او بستیم
۹۰۰ بس دروغی که گویش بیغوا <sup>۶</sup> ست <sup>۸</sup>	اتفاقا <sup>۹</sup> مقابل افتد راست <sup>۱</sup>
شد ملک گرم از این حکایت و <sup>۱۲</sup> گفت <sup>۱۱</sup>	کانچه پیدا است چون توانش <sup>۳</sup> نهفت <sup>۱۲</sup>
چون خود از دل برون فکندی راز <sup>۱۵</sup>	تیرگزشت رفت ناید باز <sup>۱۶</sup>
ز اتفاق از دروغ نافرجام <sup>۱۷</sup>	راست افتد یکی بُورده تمام <sup>۱۹</sup>
بُرده را باز ده برهانه مکن <sup>۲۰</sup>	خوشتن را ببد نشانه مکن <sup>۲۱</sup>
۹۰۵ این سخن گفت و چون ستمکاران <sup>۲۲</sup>	بندشان کرد چون گنهکاران <sup>۲۳</sup>

- ۱- د: دوید چودود. ۲- ز: روازی سوی نیز راه نمود. ۳- ح ط ی: اشتری جست.
- ۴- ج: لاغ و لاغ. ۵- ط: وی را. ۶- ب د: بس دروغا. ۷- وی: گویش.
- ۸- ز: بیکاست. ۹- د: اتفاقی، ح ط: اتفاق. ۱۰- ی: بیت مزبور بابت ما بعد پس پیش است.
- ۱۱- ج: لغت ازین. ۱۲- ط: از آن حکایت جست. ۱۳- د: توان نهفت.
- ۱۴- ط: خود که از. ۱۵- ز: چونکه از دل برون فکند این راز. ۱۶- ج: ناید راست.
- ۱۷- ح: و ز اتفاق. ۱۸- ز: راست از صیغی، ی: راست از ده یکی. ۱۹- ج ط: به تمام.
- ۲۰- ه: پرده را، ح: پرده بازده. ۲۱- ط: بدین نشانه.
- ۲۲- ج ح: گفت چون. ۲۳- ج ز: با گنهکاران.

چون بشام آفتاب نورانی	گشت در زیر خاک زندانی <sup>۲</sup>
آن جوانان نغز با فرهنگ	سوی زندان شدند بادل تنگ
همه شب <sup>۳</sup> رفتشان به عزونی	در صف دزد و رهن و خونی
شب چو بر ناقه بست محمل خوی <sup>۴</sup>	مه به خورشید دار منزل <sup>۵</sup> خویش
۹۱۰ شترباوه گشته با همه ساز	برد ساریان رسید فراز
مردی آمد که در فلان کهرسار	برد ختیش مانده بود مهسار <sup>۶</sup>
من بر آنسو <sup>۷</sup> شدم بخار کشی	دیدم و کردم و کردمش مهسار کشی
زن که بالاش بود گفت نشان <sup>۸</sup>	تا من آوردمش بر تو گشتان <sup>۹</sup>
ساریان داشت آنچه واجب بود	پس بسوی ملک روان شد زو <sup>۱۰</sup>
۹۱۵ گفت باشه که من ز دولت شاه <sup>۱۱</sup>	یافتم هر چه یار و گشت ز راه <sup>۱۲</sup>

- ۱- ج: چون شب. ۲- ب: د: شد فروزیر خاک ظلمانی، ز: شد فروزیر چاه ظلمانی.
- ۳- ج: ۵: شب همه. ۴- ج: چوناقه. ۵- ج: شتری یار و گشت، ج: ی: گشت.
- ۶- ز: مرد آمد. ۷- ز: بسته بود. ۸- ب: چوبر. ۹- ج: دزی: بدانسو.
- ۱۰- دطی: داد نشان. ۱۱- ج: ۷: مهسار گشتان، دهو: سوی تو گشتان.
- ۱۲- آ: پس بجنب. ۱۳- ز: ملک روید چو دود. ۱۴- دهو: ج: طی: بدولت.
- ۱۵- ز: گفت شاید چو من بدولت شاه.
- ۱۶- ج: دهو: ط: براه، ج: گشته بود براه.

وان عروسی که بدسوار بر او	شتر و هر چه بود بار بر او
بندیان را ز بند بگشاید	شه نظر سوی عدل فرماید
از جگر بر کشید آهی چند	شه <sup>۲</sup> ز آزار بیگناهی چند
نرم دل گردشان پرشش نرم <sup>۴</sup>	خواندشان با هزار خجالت و شرم <sup>۳</sup>
خلعتی داد هر یکی را خاص <sup>۵</sup>	۹۲۰ وانگهی دادشان ز بند خلاص
باز باید نمودن از کم و بیش	پس پرسیدشان که قصه <sup>۶</sup> خویش
چون نشانی دهد ز جوهر او <sup>۷</sup>	کانچه مردم ندید پیکر او
خواسته بیکران دهم بی خواست	ما چرا گرد درست <sup>۸</sup> باشد و راست
سرشمشیر در زبان آید <sup>۹</sup>	ورکم و بیش در میان آید
تازه کردند سجده <sup>۱۰</sup> اخلاص	۹۲۵ زاد مردان بشرط خدمت خاص <sup>۱۱</sup>
گفت بادی همیشه خرم و شاد <sup>۱۳</sup>	پس یکی زان سه تن <sup>۱۲</sup> زبان بگشاد

۱-د: درو. ۲-د: شاه. ۳-آ: هزار حجت گرم. ۴-آ: پیوزش و شرم، ب: پیوزش نرم،  
 ده ط: پیوزش گرم، ج: پرسش گرم، و: گرم دل گردشان پرسش گرم، ز: بذل دل گردشان  
 پیوزش گرم. ۵-آ: هر یکیشان خاص. ۶-ه: ز قصه. ۷-و: جوهرشان.  
 ۸-ز: درشت. ۹-ب د ز: در زبان آید، ج: در میان آید. ۱۰-ج ه و: وان سه برآید،  
 ز: رهبر مردان بشرط، ط: رهبر مردان بشرط. ۱۱-د: بشرم خدمت. ۱۲-ج: پس از آن سه یکی  
 زبان بگشاد. ۱۳-چنین است در آب ج ط، بقیه نسخ: باشی.

من که کوریش را نشان گفتم	بینش ره نمود زان گفتم
همه یکسوی دیدم اندر راه	خوردنش از درخت و خار و گیاه <sup>۳</sup>
نقش بستم که یک طرف کور است	کش یکسوی در چپ از ور است
۹۳. دومین گفت کز ره فرهنگ	من یک پا از آتش گفتم لنگ
کانچنان دیدمش براه نشان <sup>۵</sup>	که بیک پای رفته بود کشان
گفت سوّم که چون خردمند <sup>۷</sup>	من که کم گفتمش یکی دندان
برگ و شاخی که خورد کرده او	دیدم افاده نیم خورده او
هرچه ناخورده مینشود در او	برگ یک یک درست بود در او
۹۳۵ روشن شد ز عقل چندانی	کز دهانش کست دندان
شاه گفت که آن سه چیز نخت	هرچه گفتید راست بود و درست
سه دیگر بدانش و تمیز	روشن و راست گفت باید نیز <sup>۱۲</sup>

۱- ی: و انود. ۲- و: هم بیک سو، ز: بود یکسو. ۳- ج: ه: درخت خار و گیاه،

دو زج ی: درخت و خار و گیاه، ط: درخت خار و گیاه. ۴- ج: دومی.

۵- د: براه چنان. ۶- ج: دوج: که زیک.

۷- ب: و: سیم که، زی: سوّمین گفت. ۸- ج: ناخورد.

۹- ب: ج: دوج: که از سه، ه: ز: که این سه. ۱۰- ه: ز: ط: گفتند.

۱۱- ه: آن سه دیگر. ۱۲- ط: راست است باید.

باز یکتا <sup>۲</sup> زبان راز گشاد <sup>۲</sup>	وانچه در پرده بود باز گشاد <sup>۴</sup>
گفت کاو <sup>۵</sup> ل دمی که از من <sup>۶</sup> رفت	ما جرا ز انگبین و روغن رفت <sup>۷</sup>
۹۴. وان چنان بد که در خس و خاشاک	دیدم آلاشی چکیده بخاک
مگس افکنده بود یکسو شور	سوی دیگر قطار لشکر مور
هر چه در روی دوید مور بجهد <sup>۹</sup>	حکم کردم که روغن است نه <sup>۱۰</sup> الشهد
وانچه <sup>۱۱</sup> سوش مگس نمود هجوم	بفرست شد انگبین معلوم
شخص دو <sup>۱۲</sup> م زبان گشاد که من	آنگ بروی سوار گفتم زن
۹۴۵ آنچنان دیدمش که گشت <sup>۱۳</sup> یقین	اثر زانوی شتر بز <sup>۱۴</sup> مین
گشت <sup>۱۵</sup> پیدا ز پهلوی زانو	نقش نعلین های کد با نو <sup>۱۶</sup>
تری <sup>۱۷</sup> نیز دیدم از یک سو	بر گرفتم ز خاک و کردم بوی <sup>۱۸</sup>

- ۱-ب: باز بهتر. ۲-ز: سراز. ۳-ب: گشود. ۴-ب: باز نمود. ۵-د: این بیت را ندارد، ف: بجای مصرع دوم بیت مزبور مصرع دوم بیت ۹۲۶ آمده است. ۵-ب: و: اول، ۵: گفت دمی. ۶-ج: که رفت از من. ۷-ج: ماجرا ز انگبین و از روغن. ۸-ب: هجوم لشکر. ۹-ج: د: بروی. ۱۰-آ: دیدم مور، ز: رسیدم مور. ۱۱-آ: است شهد. ۱۲-بی: وانک، وزج: ط: وانک. ۱۳-دز: دوین کن، ۵: شخص دیگر، و: همچنین دیگری نباشد، ی: شخص دومین. ۱۴-چنین است در آ، ی: نفعه نسخ: لایده شده که. ۱۵-ج: اثری. ۱۶-ب: گشته. ۱۷-ط: نعلین پای. ۱۸-ج: تری نرم، د: تره نیز، ح: تبری نیز. ۱۹-ی: ز خاک آنجا بوی.

نفس از آن بوی درگداز آمد	جوش شهوت در اهتر از آمد
کردم اندیشه را ز خاطر فرد	که سوار شتر ز نست نه مرد
۹۵. گفت سوّم که رأی من بنهفت	زان سبب حامل و گرانس <sup>۵</sup> گفت
کاندران جای کان جهازه <sup>۶</sup> تشین	بر جهازه سوار شد وزمین
دیدم آنجا که نقش پاش نشست <sup>۷</sup>	گشته <sup>۸</sup> پیدا بخاک نقش دوست
گفتم این حامل گرانبار است	کز زمین خاستنش دشوار است
آنک در خاک دست ساخته <sup>۱۰</sup> است	از پی خاست چارپا شده است <sup>۱۱</sup>
۹۵۵ شاه کز هر سه تن شنید جواب	بنده شد زان فراستی <sup>۱۲</sup> بصواب
هر یکی را بصد نوا و نواخت <sup>۱۳</sup>	ساخت برگی چنان که باید ساخت
زان نمودار دوربینی شان	کرد رغبت به همنشینی شان <sup>۱۵</sup>

- ۱- ج و ج: بخاطر. ۲- ج و ه: که سواره پرو. ۳- ز: سیمین گفت رای، و: گفت سیم،  
ی: گفت سیمین. ۴- ج: حامله. ۵- و: حامل نهانش گفت.  
۶- ط: کاندران حال. ۷- ز: پایش بست، ط: پای نشست. ۸- ط: گشت.  
۹- و: حامله، ط: حامل و. ۱۰- چنین است در آ، ج: آنک در دست خاک سای شدست.  
بقیه نسخ: دست سای. ۱۱- چنین است در آ، بقیه نسخ: چارپای.  
۱۲- د و ط ی: فراست. ۱۳- چنین است در آ، ج ه: نواز و نواخت، بقیه نسخ: نواخت.  
۱۴- ج: برگ، ط: بذلی چنان. ۱۵- ز: کرد ترتیب همنشینی.

منزلی دادشان درون سرای	تا بود نزدشان بخلوت جای
دل چو گشتیش فارغ از همه کار	تازه کردی نشاط را بازار
۹۶۰ با حریفان نوبه تنهائی	باده خوردی بمجلس آرائی
گوش کردی دم نهائی شان	بهره جستی ز کار دانی شان
مغر معنی که دیدی اندر پوست	نقش کردی بجان <sup>۷</sup> معنی <sup>۸</sup> دست
شه فرستاد نزدشان یکروز	بره پی و میی <sup>۹</sup> درونه فروز
همه با هم نشاط پیوستند	شاد و خندان بباد <sup>۱۰</sup> نشستند
۹۶۵ چون میی <sup>۱۱</sup> چند کرد هر یک نوش	وامدازی درونه هادر جوش <sup>۱۲</sup>
باز میگفت هر یک از کم و بیش	داستانی بقدر دانش خویش
وانک <sup>۱۳</sup> مه بود و چایک اندیشه	باز گفت از دل خرد پیشه

۱- ح: منزل. ۲- ط ی: دل چوناغ شدیش از. ۳- ج ز ط ی: دی. ۴- ی: بکار دانی شان.

۵- ج: که آید اندر، و: که آمد اندر، ز: که بود اندر. ۶- آ: تازه کردی.

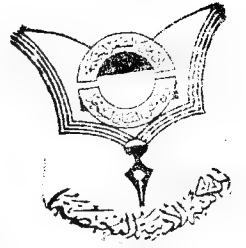
۷- ه: بجای. ۸- د: باده و برة درو، ط: بره و باده درونه.

۹- ط: شاد و خرم. ۱۰- و: چو پی، ی: چون دی. ۱۱- و: آمد.

۱۲- ه: درونشان در جوش. ۱۳- د: و امدازی در آن نهاد بجوش.

۱۴- ی: باز میکرد. ۱۵- چنین است در آ، بقیه نسخ: هر یکی کم و بیش.

۱۶- و: آند.



گوینا خون مردم <sup>۱</sup> است دراو	کاین مینی کادمی گم است دراو
گفت از اندیشه <sup>۲</sup> درست قیاس	دومین رازدان <sup>۳</sup> کارشناس
پروزش یافته زخون <sup>۴</sup> سگ است	۹۷. کاین بره گوینا نه پاک رگست
بازگفت آنچه روی داد زرای <sup>۶</sup>	سومین نقش بند عقد <sup>۵</sup> گشای
دانم از پشت مطبخی زار دست <sup>۹</sup>	کاین ملک نی ز شاه آزاد است <sup>۸</sup>
گوش میداشت سوی گفتار <sup>۱۰</sup>	ملک اندر کمین دیواری <sup>۱۰</sup>
کشدش در جریده <sup>۱۳</sup> تعلیم	تاهران خُرده آید از سه حکیم <sup>۱۲</sup>
دل نازک گمان پذیر شدش	۹۷۵. زان سه نکته که گوشگیر شد
سربخلو تسرایشان در گرد <sup>۱۵</sup>	بسکه جوش درونش ابتز کرد
با ملک چون نشست <sup>۱۶</sup> بنشستند	هر سه تن تیر وار برجستند <sup>۱۶</sup>

- ۱- آ: آدمی. ۲- ج: رازدار، دهوزطی: کاردان. ۳- دزی: رازشناس.  
۴- ب: بشیرسگ، ج: دووطی: زشیرسگ.  
۵- ز: عقد. بند بندگشای. ۶- ز: برای. ۷- ج: نه ز.  
۸- ز: کاین ملک نیست پادشا زاده. ۹- ز: مطبخی زاده.  
۱۰- ج: کمین گفتاری. ۱۱- و: کاید. ۱۲- ز: دو حکیم. ۱۳- ج: دهوز: کشد اندر.  
۱۴- ج: شته بخلو تسرایشان. ۱۵- د: برکرد.  
۱۶- آ: آب: طیره وار، ج: د: تیره وار.



شاه فرمود کاین زمان بنهفت	هرچه گفتید <sup>۱</sup> باز باید گفت
گشت تحقیق دربطانه <sup>۲</sup> شان	که شنودست <sup>۳</sup> شه فسانه <sup>۴</sup> شان
۹۸. گرچه <sup>۵</sup> آن گفت دلپذیر نبود	باز گفتند چون گزیر نبود
شاه یک یک شنید و گشت <sup>۶</sup> خوش	باده میخورد بادی <sup>۷</sup> پر جوش
کرده بود آزمون کز ایشان کس	تند <sup>۸</sup> هرگز از گزاف <sup>۹</sup> نفس
صبح چون راز <sup>۱۰</sup> چرخ روشن کرد	صبح گردون <sup>۱۱</sup> چو سبز گلشن کرد
شاه در ماجرای باده <sup>۱۲</sup> دوش	باز جست آگهی ز باده فروش
۹۸۵ مرد خمار گفت کاین انگور	برده ام از رز فلان <sup>۱۳</sup> دستور
اول آن باغ بور گورستان	کو بر افکند و سا ختش بستان
چون یکی باز خواند <sup>۱۴</sup> روشن و راست	از دور دیگر تفاوتش برخاست

۱- ه زح ط: گفتند. ۲- چنین است در آ، ه: که شنیدستی، بقیه نسخ: که شنیدست.

۳- د: هرچه. ۴- ج ه و: ماندخوش.

۵- ج وزح طی: بادل. ۶- ز: برنزد، ج: نزدی هرگز.

۷- ز: از خلاص. ۸- ب: بخ زچرخ.

۹- آ: آسمان همچو سبز. ۱۰- ج: سبز و روشن. ۱۱- ج: از فلان زردستور.

۱۲- طی: گور افکند. ، ز: که بر افکند.

۱۳- وز: راز خواند.

از شبان باز جست راز بره	زد شبان <sup>۱</sup> قلب <sup>۲</sup> چون نبود سره
گفت کان بره بود پهلوی میش	شیر پرورد مهر مادر خویش
۹۹۰ بانگ بر زد بد و بتندی شاه	کاین زمانت سرا قلغم چو گیاه <sup>۴</sup>
زین سیاست که سر نه آسان <sup>۶</sup> ست	جُز به اقرار باز نتوان رست
کرد روشن شبان بره فروش	کا و قناد از گناه او سرپوش
دل ز تیمار جان و تن برداشت	پرده از راز خویشتن <sup>۹</sup> برداشت
گفت کاین بره بود در درمه خرد	کز رمه گرگ مادرش را بُرد
۹۹۵ ماره سگ داشتم رونده چو تیر	بچه بی چند بودش اندر شیر <sup>۱۳</sup>
رام کردم چنان بد ستانش	که بره سخت شد به پستانش <sup>۱۴</sup>
چون چنان شد ز شیر مستی نغز	کاست خوانش پوست شد همه مغز <sup>۱۵</sup>
آوریدم ز بهر مطبخ خاص	زین گنه خواه تیغ <sup>۱۷</sup> خواه خلاص

- ۱- و: زدنشان. ۲- ب ح: قلبه، ط: قلبه. ۳- آ ح: شیر پرورده، ج: شیر پرورنده.  
 ۴- ج ه و: چو کلاه. ۵- د: که شده، ط ی: سیاست نباید آسان. ۶- و: که شد بد انسان ست.  
 ۷- د ی: با اقرار راست، ج ه و ز: جُز بگفتار راست نتوان. ۸- و: چون سرپوش. ۹- ه: تیمار  
 خویشتن. ۱۰- ه: راز جان و تن. ۱۱- ج د و ط ی: دونده، ز: رشید چو تیر. ۱۲- ه و:  
 داشت اندر. ۱۳- ج: اندر زیر. ۱۴- ز: سخت نه ز پستانش. ۱۵- د: پوست گشت چو مغز. ۱۶- و: بسوی مطبخ.  
 ۱۷- ج: تیغ و.

گشت پاش از خیال سوم سست <sup>۲</sup>	شه چورمزدو خرده دیدر <sup>۲</sup> است
راز دل را نهفته بروی خواند	۱۰۰۰ چار و ناچار سوی مادر راند <sup>۴</sup>
گفت خواهم ز تو جهان پر رخت <sup>۵</sup>	در گریبانش چنگ در زد سخت
تا کی <sup>۶</sup> بودست در جهان پدرم	ورنه برگو برستی خبرم
پدرم شاه بود یا دگری	از کی آورده چو من پسری
خوش اندر جگر بجوش آمد	مادر از خشم در خروش آمد
که نهی تهمت به پیران سال	۱۰۵ گفت کاندیشه نیستت ز وبال
کافکند بر سریر ماه پرنده <sup>۷</sup>	کی تواند جز آفتاب بلند
که در آید پرده دارا	جز که <sup>۸</sup> دارا کرا بود یا ر
رو بمار در نهاد خشم آلود <sup>۹</sup>	باز برفرق شاه بر شد دود

- 
- ۱- ج ۵: شاه چون هردو. ۲- و: شاه چون هردو دید خرده درست.
- ۳- ج: کرد یاس از خیال خاص بشست، ۵: کرد پا از خیال رسمی سست، و: کرد پا از خیال سیم سست.
- ۴- ز: کام و نا کام سوی مادر خواند. ۵- ز: تو از جهان.
- ۶- ابی: که کی. ۷- ج: ماه کمند، د: بر چنین سرای کمند، ز: سایه بر سحاب بلند.
- ۸- ط: غیر دارا.
- ۹- ج و: بر زد دود.
- ۱۰- ز: بیت های ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ را ندارد.

گفت اگر صد بهانه پیش آری	زهی جز براست گفتاری
۱۰۱۰ بزه ایراکه کرده بشمار	تا نگردم بکشتنت بزه کار
مادرش کز درونه دودنداشت	عذرها گفت <sup>۲</sup> و هیچ سوردن <sup>۱</sup> داشت
آگهی داشت کان غبار انگیز	هست گاه قصاص بی پرهیز
از سر راستی بلرزده و بیم	کرد خود را بدست خون تسلیم
گفت رازی که داشتم بنهفت	بشو اکنون اگر چه نتوان گفت
۱۰۱۵ روزی از روزها بفصل بهار	شه برون رفته بود سوی شکا <sup>۳</sup>
من جوان بودم و ز خوبان طاق	خفته تنها شبی <sup>۴</sup> درون روا <sup>۵</sup> ق <sup>۶</sup>
خواب چون رخت در کران آورد	مطبخی در رسید و خوان آورد <sup>۷</sup>
من از آنجا که هست میل زنان	آرزویم زد دست <sup>۸</sup> برد عنان

- ۱- ه: هرزه ایرا . ۲- ج ه و ط: خواست و  
 ۳- ج ۶: بدست خود . ۴- ج: که داشت ان .  
 ۵- ج ط ی: روزهای فصل .  
 ۶- آ: تنهاتمی ، ج: تنهاتری ، ه و ج ۶: تنهاتری .  
 ۷- ز: خفته بیرون در اندرون رواق ، ی: خفته تنها در اندرون رواق .  
 ۸- چنین است در آب ، ی: رخت خود گران ، بقیه نسخ: رخت بر کران .  
 ۹- و: بعد از این بیت بیت ما قبل تکرار شده: (۱- و: دلم از دست خویش برده و: نفسم از دست خویش برد .

جوش دل مهر عصمت بشکت	در روی آویختم چو مردم مست
نفس بی عاقبت نمود مرا	۱۰۲۰ هرچه در سر نبشت بود مرا
میوه چون توأم ببار آمد	نم چو در شاخ نو بکار آمد
سرفکند از خجالت اندر پیش	شه چو بشنید راز مادر خویش
وز چنان پرسشی پشیمان گشت <sup>۷</sup>	رفت در خود فرو درو حیران گشت <sup>۶</sup>
وز تحیر نه مرده نه زند <sup>۹</sup>	جست بیرون ز کاخ شرمنده
بی زبان گشته زان زبان دانان <sup>۱۱</sup>	۱۰۲۵ شد بخلو تسرای مهمانان
راز را برگرفت مستی بند <sup>۱۴</sup>	چون بگشت از شراب دوری چند <sup>۱۳</sup>
همچنان یافتم چو جستم باز <sup>۱۷</sup>	گفت کانچ از شما شنیدم راز <sup>۱۶</sup>
روشن و راست گفت باید نیز	روشن و راست بد چو هر سه چیز <sup>۱۸</sup>
بچه دانسته شد کز نیشان بود <sup>۱۹</sup>	کاین همه کارها که پنهان بود

ا ج: خوشدلی مهر: ج: مهر: از قلم افتاده. ۲- ج: و: بر سر نوشته، ح: اندر سرشت. ۳- آ: نقش. ۴- ز: و عاقبت نفس بد نمود.

۵- ه: می: نو بهار آمد، و: نو گهلا آمد. ۶- د: بر خود، ه: و: در خود. ۷- د: شد. ۸- و: رفت بیرون.

۹- ط: نه زنده نه مرده. ۱۰- ج: بی زبان گشت. ۱۱- ز: بل زبان گشته راز زبان دانان.

۱۲- ج: د: ط: ی: چون گذشت، ز: تا گذشت. ۱۳- ه: و: چونکه گذشت یک دور روزی چند.

۱۴- ج: و: ز: دهان برگرفت. ۱۵- ط: برگرفت مهر زبند. ۱۶- ج: ه: و: آنچه از. ۱۷- ا: جستم راز.

ج: ط: دیدم باز. ۱۸- آ: د: ز: هر دو سه چیز. ط: بود چون هر چیز. ۱۹- و: از چه. ۲۰- ج: کز انسان.

۱۰۳. گفت یکتی که من چو خوردمی

از می افزایش طرب با شد

باز خبتم ز دیگران احوال

روشم گشت کان شراب چو نوش

گفت دوم که من بیره مست<sup>۱</sup>

۱۰۳۵ دل زیک لقمه شد بسوزش و تاب<sup>۱۲</sup>

بوی خون سپشت در رگ داشت

گفتم این نه بیره سگیت چو گرگ<sup>۱۶</sup>

سومین گفت من حقیقت کار<sup>۱۸</sup>

برزبان داندشه بسی سوگند

دیدم افزایش غم اندروی

چون غم افزون کند عجب با شد<sup>۳</sup>

بود هم زین نمط جواب و سنوا<sup>۵</sup>

دارد از خون خاکیان سر جو<sup>۸</sup>

چون بر آهنگ خورد بر دم دست

وز دها نم روانه گشت لعاب

پهلوی هم چو پهلوی سگ داشت<sup>۱۵</sup>

یا خود از شیر سگ شد ست بزرگ<sup>۱۷</sup>

گویم ار باشدم بجان ز سنهار<sup>۱۹</sup>

که نباشد بهیچ حال گزند<sup>۲۰</sup>

۱- دز: چون من بخوردم. ۲- ح: افزایش. ۳- ۵: بیت مزبور بابت ما بعد پس و پیش است.

۴- ز: که بود زین. ۵- و: بابت ما بعد پس و پیش است. ۶- و: روشم شد که آن. ۷- ح: شراب نوش.

۸- ج: سرپوش. ۹- ب د: دومین گفت من ی: گفت دومین. ۱۰- ز: اولین گفت من بیره چو مست.

۱۱- ز: که بر آهنگ. ۱۲- و: دل یک، ط: که یک. ۱۳- و: ز: بشویش و. ۱۴- ب: ز: خون پست.

د: خون میب، ۵: خون سگست، و: خون سست، ح: خون گشت. ۱۵- و: پهلوی.

۱۶- ج: ز: بی بیره، ح: گفتم این بیره بی. ۱۷- ح: یا خود از خون آدمیست بزرگ. ۱۸- و: سیمین، ط: گفت سیم.

۱۹- و: ح: گویدار. ۲۰- ح: ط: ی: که نباشد بجانش هیچ گزند.

۱۰۴. پس جوان قصه بازگفت که من	تا رسیدم به پیش شاه ز من <sup>۳</sup>
هرچه دیدم ز تو بد انا نئی	در زدم بر معک به بینائی
طلب را ز شاه می کردم	به تجاری <sup>۴</sup> نگاه میکردم
از نشانهای تاج و تاجوران <sup>۷</sup>	کادمی را توان شناخت در آن
باز جستم یکی از آنت نبود	جز دم از شور با و نانت نبود
۱۰۴۵ نامدت هیچ ره سخن بزبان	که نبودت در آن حکایت نان
این نشانها که عکس <sup>۱۳</sup> شاهي بود	بنمودار بد گواهی بود <sup>۱۵</sup>
کرد روشن فواستم بضمیر	که خمیر است نسبت نه سریر <sup>۱۶</sup>
شه فروشد بعیرت اندر خویش <sup>۱۷</sup>	سخن از وی برون نیامد بیش <sup>۱۸</sup>
گفت کزد ادنیت شاهان را	ریختن خون بیگناهان را
۱۰۵. غصم تا عیان نبوده ز دست	رخت صهمان بناقه باید بست

۱- ب دی؛ بازگفت قصه که ۵؛ قصه بازگفت چو ۲- د؛ چون رسیدم ۳- ج؛ این بیت را ندارد.  
 ۴- و؛ بتوز، ز زشه ۵- همه نخ؛ میزد ۶- ج د ج؛ به تجارت، ز؛ به قنارت می؛ به نجابت.  
 ۷- آ؛ زین نشانهای می؛ این نشانهای ۸- ج؛ تخت تاجوران، ز ج می؛ تاج تاجوران ۹- ز؛ آدمی را.  
 ۱۰- ج؛ جزغم می؛ جزد ۱۱- آ؛ ده سخن، ج؛ که سخن ۱۲- آ؛ که نه بود از آن، دزی؛ که نبود  
 اندران ۱۳- آ؛ زین نشانها ۱۴- ج؛ نقص شاهی ۱۵- ب ج ه ط ی؛ بر نمودار.  
 ۱۶- آ؛ بریر می؛ که ترا نیست نسبت به سریر ۱۷- ج ی؛ ز میرت ۱۸- ز؛ بدو نیامد.

کافین بر شما خردمندان	آنگهی گفت جمله را خندان
یافتم بهره مندی از همه چیز <sup>۳</sup>	باشمادوستان یا تمیز <sup>۲</sup>
هر چه بیش است سود بیشتر <sup>۴</sup> است	باشماعیش موجب هنر است
نتوان بند کرد در یک جای <sup>۵</sup>	لیک گردنده جهان پیمای
پس بهر یک سپرد صد رینار <sup>۶</sup>	۱۰۵۵ زین نمط خواست عذر ها بسیار
ره گرفتند سوی خانه خوش	هر سه از بخت شادمانه خوش
چون پدر باز سرفراز شدند <sup>۷</sup>	سوی ملک پدر فراز شدند
بار دیگر ز سر جوانی یافت <sup>۹</sup>	پدر پیر شادمانی یافت <sup>۸</sup>
موی کافور گونش مشکین گشت <sup>۱۱</sup>	بسکه از خوشدلی بتمکین گشت <sup>۱۰</sup>
بالش مشک فام تاجوران	۱۰۶۰ کرد روشن به صهترین <sup>۱۲</sup> پسران

۱- ج: بر چنین، ۲- ۹: از شما.

۳- ۵۵۹: بهره مندی همه چیز. ۴- آ: سوزندتر.

۵- ۵۹۰: نتوان کرد بند بر یکجای، ج: بر یک جای.

۶- ج: هزار دینار. ۷- ۵۹۰: پیدر باز، ی: چون پدر بار، ۸: چون پدر دید.

۸- ج: پدر از حال شادمان یافت. ۹- چنین است در: ۹، اکثر نسخ: جوانی از سر یافت.

۱۰- آ: جوش تمکین، ج: پس از خوشدلی و تمکین. ۱۱- د: شد.

۱۲- آ: بهتر پسران، ج: بهتری.



چتر مشکین داد با همه چیز      دیگران را الوای مشکین نیز  
 رنگ مشکین شعار عباسی است      زیور آرای چرخ شماسی است  
 طلعت شب که مشک فام بود      بهر آسایش تمام بسود  
 خون تر در میان نافه خشد      تا نگردد سیه نگردد مشک  
 ۱۰۶۵ خط و خالی که دلستان دارد      مشک رنگت زیب از آن دارد  
 شاه کز نازنین مشکین موی<sup>۴</sup>      این فسانه شنید رویاروی<sup>۵</sup>  
 خفت<sup>۶</sup> در خوابگاه نور العین      گل در آغوش<sup>۷</sup> و مشک در بالین<sup>۸</sup>  
 کوثر کشیدن بهرام روز یکشنبه در بهشت سوم<sup>۹</sup>  
 و بگنبد زعفرانی شکر خنده طرب نمودن وبا  
 آفتاب نیمروز خانه گرم کردن<sup>۱۰</sup>  
 چون زرافشان شد آفتاب شد<sup>۱۱</sup>      دامن کوهسار پر زرگشت<sup>۱۲</sup>

۱- ه و: شمار مشکین. ۲- د: رونق آرای. ۳- ح ط: نباشد مشک.

۴- آد: مشکین بوی. ۵- و ح ی: روی بروی.

۶- ط: خفت. ۷- ح: در آغوش. ۸- ح ط: بر بالین. ۹- و: بهشت دوم.

۱۰- و: رفتن بهرام روز یکشنبه بگنبد زرد و افسانه خواستن، و: برای عنوان جای خالی گذارده شده است.

۱۱- ز: چون زرافشان شد آفتاب. ۱۲- ی: بابیت آتی پس و پیش است.

روزکشته آن ستاره روز	شد در ایوان زرد بزم افروز
۱۰۷. رغبت برج زعفرانی کرد	خانه را خلد جاودانی کرد
جامه را نیز کرد خند اخند <sup>۱</sup>	زعفرانی چو آفتاب بلند
گفت خورشید نیمروزی را	رخ گشاد <sup>۲</sup> جهان فروزی را
هر کرشمه که او نمود پیوست	ناوکی بود در درونه <sup>۳</sup> دوست
شه بنظاره چنان منظور <sup>۴</sup>	مانده <sup>۵</sup> حیران چو هندوان <sup>۶</sup> نور
۱۰۷۵ باده بر روی سرخ گل می خود	تا فروفت ز آسمان گل زرد
شب چو نو کرد پرده داری <sup>۷</sup> پیش	گوهر آمو <sup>۸</sup> د بر عماری خویش
سربالین خوابگاه نهاد	بازواندر سیرین <sup>۹</sup> ماه نهاد <sup>۱۰</sup>
داد فرمان که ماه شکرخای	گوید افسانه نشاط فرای

۱- ب ج : جنداجند ، و : خندان خند.

۲- ه و : گشودن ، زی : گشاید.

۳- ط : بوده . ۴- ی : مستور.

۵- ج د : ماند . ۶- ه و : درروی ، ف : باروی.

۷- ج ه و : برکرد . ۸- ج ه و : گوهر آورد ، ج : آموده.

۹- ب : سران مابنهاد ، ج ه و : سران شاه نهاد ، ط : سران ماه نهاد.

۱۰- د : مهره دل بران ماه نهاد ، ی : باز آن سرباران ماه نهاد.

گفت کای <sup>۱</sup> شهریار روی زمین	نازنین بر زمین نهاد جبین
سربدخواه برسان <sup>۳</sup> تو باد	۱۰۸. بخت همواره <sup>۲</sup> همعان تو باد
یک یک <sup>۴</sup> جمله بادت اندر مشت	هر مرادی که بشیری ز انگشت
کمر با را کشم <sup>۵</sup> بجلوه گری	شرم دارم که پیش <sup>۶</sup> در دری
هر چه دارم برون فشانم زود	لیک چون شاه <sup>۷</sup> اشارتم فرمود
گفت ازین پیشتر بسالی چند <sup>۸</sup>	ریخت چون زین نمط <sup>۹</sup> لالی چند

### افسانه گفتن خواب آلوده نیمروزی<sup>۹</sup>

شهره در شهرهای روم و عراق <sup>۱۰</sup>	۱۰۸۵ زرگری بود در خراسان طاق
گشته چون نام خوشتن خندان	حسنش نام و بر هنرمندان <sup>۱۱</sup>
ساختی آنچنانکه نتوان <sup>۱۲</sup> ساخت	هر چه بتوان ز سیم و زر پر دست

۱- و: گفت ای . ۲- ی: هموار .

۳- د: سردشمن بر آستان تو، ه: سربدخواه آستان تو، ز: سرشاهان بر آستان .

۴- ح: یک یک . ۵- ج: درو لا کشم، ه: کمر با را کشم .

۶- ط: شه . ۷- اب ج د ه: زلالی، ز: لالی .

۸- ب: این بیت بعد از عنوان ما بعد آمده است . ۹- د: برای سرلوحه جای خالی گذارده شده است .

ه: خواب آلود نیمروزی، ط ی: ... زعفرانی پوش نیمروزی . ۱۰- ح: مصرعها پس و پیشتر .

۱۱- آ: بر خردمندان . ۱۲- ج ه ح ی: آنچنانکه باید ساخت .

ساخت پیل <sup>۱</sup> ی گران ز صد من رو <sup>۲</sup>	وقتی از دستکاری دلجوی
چهار گردش <sup>۳</sup> نهاد بر پایش	تادروانی بود بهر جایش
از نگوئی <sup>۴</sup> چو صورت دیوار <sup>۵</sup>	۱۰۹۰ چون پرداختش بنقش و نگار
بو کیلان در گمش <sup>۶</sup> بسپرد	پیش فرمانروای شهرش <sup>۷</sup> بُرد
ماند حیران در آن کمال هنر <sup>۸</sup>	پیش بردند <sup>۹</sup> و شاه کرد نظر
تا دهندش هزار من زرناب <sup>۱۰</sup>	پس اشارت نمود هم بشتاب
که نهی زین نمونه بنیادی	گفت خواهم ز چون توانستادی
سازی از زر چنانک باید <sup>۱۱</sup> ساخت <sup>۱۲</sup>	۱۰۹۵ پیل <sup>۱۳</sup> کز روی کرده پرداخت
رفت و در کارگاه خویش نشست	ز برون برد مرد چاکدست
دَمه و کوره را بکار آورد <sup>۱۴</sup>	نقد را سکه در عیار آورد <sup>۱۵</sup>

- ۱- ط: روزی از . ۲- و: زهر جایش .  
۳- ب: چار گردون ، ه: بار گردش ، و: چار گردش .  
۴- ط: وز نگوئی . ۵- ب: صورت فرخار .  
۶- ز: مُکَلَش برد . ۷- ط: آن بردند . ۸- ج: و کرد شاه .  
۹- ه: کمال و هنر . ۱۰- ج: مصرعها پس و پیشند . ۱۱- د: زان نمونه .  
۱۲- ج: پرده پرداخت . ۱۳- زط: نتوان ساخت .  
۱۴- ج: عنان آورد . ۱۵- ج: میان آورد ، و: دمه و کوره در کنار آورد .

روز و شب کوشش و هنر میکرد	وز هنر کار ز رچو ز میگرد
تا بر آراست از پس ماهی	زنده پیلی فراخور شاهی
۱۱۰۰ چون شد آن پیکر شگوف تمام	در زمان پیش <sup>۲</sup> شاه کرد خرام
کار خود کز هنر نداشت قیاس	بود در پیش شاه کار شناس
شه چو دید آن نمونه کارش	متحیر شد از نمودارش
گرمش کرد و چارمین زرداد	مزد دستش چهار دیگر داد
پس به پشتش درآمد از پی گشت <sup>۳</sup>	طرفی گشت <sup>۵</sup> و جانبی بگشت <sup>۶</sup>
۱۱۰۵ زان تماشا که بود طرفه <sup>۷</sup> دهر	گفت و گونی در او فاد بشهر <sup>۹</sup>
هر کجا زیرکی و دانائی	نقش بندی و پیکر آرائی
چون بدید اندر آن هنرمندی	خیره شد زان هنر خداوندی <sup>۱۱</sup>
حاسدان را حسد بکار آمد	دل هر یک بخار خار آمد

۱- و: کار خود. ۲- و: کرد پیش شاه. ۳- چنین است در آوج ط، بقیه نسخ: برآمد.

۴- آ: برگشت. ۵- ز: طرف دشت جانبی.

۶- د: برگشت. ۷- ز: طرفه شهر. ۸- و: درون قنار. ۹- ز: بدهر.

۱۰- ج: بدیدند زان، ه: بدیدند آن.

۱۱- ز: خیره شد.

۱۲- ی: خرمندی، ط: خیره گشتند زان خرمندی.

گرد آن سکه شد بوزن و عیار	کاردانی دگر غیرت <sup>۲</sup> کار
زانچه <sup>۵</sup> شه داد کمتر است بصر <sup>۶</sup>	۱۱۱۰ کرد روشن که آن خیال شگرف
نه بجای است و در کمی <sup>۷</sup> سخت <sup>۸</sup>	مایه <sup>۹</sup> کار اگر هزار من است
که در آرد به پیل بند شکست	شد بدان تاجچه باز از سر <sup>۱۰</sup> است
پیل را شه نیفکند بگداز <sup>۱۱</sup>	گفت اگر پیش شه گشایم راز
در ترازو چگونه گنج پیل	ورشوم سکه را بوزن دلیل
قلب کاری بر خزینه <sup>۱۳</sup> شاه <sup>۱۴</sup>	۱۱۱۵ ورزبان از سخن کنم کوتاه
آگهی جویم از فسانه <sup>۱۵</sup> او	چاره آن شد که هم ز خانه او
تا برون آورد ز پرده خیال <sup>۱۶</sup>	پس باندیشه گشت چاره گمال <sup>۱۷</sup>
آشنا ساخت باز نش زن خویش	جست راهی بکوشش و فی خویش <sup>۱۸</sup>
کرد بازار دوستی را تیز	هر دم از تحفه های طبع انگیز <sup>۱۹</sup>

- ۱- و: کاردان. ۲- ه: بعزت، و: بغیرت. ۳- ز: گرچه او سکه. ۴- ط: آنچه. ۵- ه: زانچه  
 ۶- رفتست کمتر. ۷- دی: مایه زر، ز: پایه زر. ۸- چنین است در روی، بقیه نسخ: در یکی.  
 ۹- و: این بیت را ندارد. ۱۰- و: ط: بر آن، ز: شه بران شد. ۱۱- ب: تاجچه آورد، ه: تا باز زد.  
 ۱۲- ج و ط: که در آید، ه: تا در آید. ۱۳- چنین است در آب هزی، بقیه نسخ: بیفکند.  
 ۱۴- د: کند، ز: بود، ج: رایگان می برد. ۱۵- د: خزانه. ۱۶- ز: گفت چاره. ۱۷- د: مراد خیال.  
 ۱۸- ج دی: رای. ۱۹- ز: بکوشش فی. ۲۰- ز: مرداز. ۲۱- د: طعم انگیز، ط: رنگ آئیز.

که بتقریر باز نتوان گفت	۱۱۲۰ آنچنان گرم شد میان دو جفت
راز را پرده در میانه نهاد	شرط اخلاص <sup>۳</sup> را بهانه نهاد
زهر در جیب و انگین در کام <sup>۵</sup>	مرد شیرین زبان و خون آشام <sup>۴</sup>
ریخت بیرون ز پرده بازی خویش	دید چون پخته کار سازی خویش
سوی کدبانوی حسن را نی <sup>۸</sup>	گفت باز که چون به پسهانی <sup>۶</sup>
گرم در پوست درشوش چو مغز <sup>۱۲</sup>	۱۱۲۵ فرستی <sup>۹</sup> بینی <sup>۱</sup> و مزاجی <sup>۱۱</sup> نغر
گوئی آنگاه بی غرض وارش <sup>۱۵</sup>	آری از هردی بگفتا <sup>۱۴</sup> ررش
ناقد از ابدیده میل کشید <sup>۱۷</sup>	کانه جفت تو نقش پیل کشید <sup>۱۶</sup>
در نیاید به هیچ بینائی <sup>۱۹</sup>	مثل این زیر سقف مینائی <sup>۱۸</sup>

- 
- ۱- و: آنچنان کردن میان. ۲- د: تقدیر. ۳- ج: شرط انصاف.  
 ۴- ز: درد آشام. ۵- ز: در جام. ۶- آ: گفت زن را.  
 ۷- ز: به تنهائی. ۸- ز: حسن آیی. ۹- ی: فرحتی.  
 ۱۰- د: جوئی و. ۱۱- ج: از مزاجی، و: از مزاج، ی: و مزاجش.  
 ۱۲- ب: از ج: در روش چو مغز، ه: درشوش چو مغز. ۱۳- ج: آیی از.  
 ۱۴- و: از دردی. ۱۵- و: کیری آنگاه. ۱۶- د: ثقل پیل. ۱۷- ز: کند.  
 ۱۸- ب و ط: مثل آن. ۱۹- ج و ز: بوم بینائی، ه: در نیامد بدیده بینائی.  
 ۲۰- ط: به هیچ دانائی.

این شگفت ارجه سر برهنه است	لیک وزش از آن شگفتراست
۱۱۳. گر کسی خواهدش که بر سنجد	در تر از و درست چون گنجد
زوپرس اربدان این هنجار	نیست همتای او بهیچ دیار
این وزینسانش آشکار و نهفت	باز گویی چنانک دانی گفت <sup>۸</sup>
زن زیرک مزاج دوراندیش	زیرکانه نهاده پای پیش <sup>۹</sup>
تحفه یی برگرفت وره برداشت	رفت جانی که کار در سر داشت
۱۱۳۵ تحفه یی برد پیش کد بانو	چون دگر بار گشت همزانو <sup>۱۰</sup>
که با فسانه و گهی بفسون	از دلش خرده می کشید برون <sup>۱۱</sup>
تاوی از کار دان خور بدلیل	پرسد این بر کشیدن پیل
هر نمط و صف کرد کالای را <sup>۱۲</sup>	پیل و آن گنج پیل بالارا

۱- ز: آن شگفت. ۲- ط: هر کسی. ۳- ج و: هر که می خواهدش که.

۴- ز: روی پرس. ۵- ی: راز و زینسانش. ۶- ج: این و این راز آشکار.

۷- د: باز دانی، ز: باز بانی. ۸- ط و ه: چنانکه باید گفت.

۹- ب د ج ی: پای به پیش، ج ه و ط: پاد پیش، ز: پانهاد به پیش.

۱۰- ز: باز و دوست گشته. ۱۱- ه و: این بیت را نوازند.

۱۲- ج: و گه بفسون. ۱۳- د: از دهن خرده.

۱۴- آ: دست کرد.



زیر و بالا نمود چندان<sup>۱</sup>ش  
۱۱۴۰ گردش این<sup>۳</sup> سکه بر مزاج<sup>۲</sup> دست

شب چو شپیل بند جوزا<sup>۴</sup> و است

حسن از کارگه بغانه رسید

چون دل از کار خور دنی<sup>۸</sup> پرخت

صنم خانه شد بخدمت<sup>۱۰</sup> شوی

۱۱۴۵ خواجه را دل در اهتزاز آمد

هر دو بر نسبت زماشو<sup>۱۱</sup> ک

خواجه میگفت در نهان<sup>۱۳</sup> با جفت

سیمبر نیز پیش محرم خویش

چون زهر گشت و گوی<sup>۱۵</sup> واپردا<sup>۱۶</sup>خت

۱۱۵۰ گفت کای<sup>۱۷</sup> در هنر بعالم<sup>۱۸</sup> طاق

کز سخن موم کرد<sup>۲</sup> سندانش

کز<sup>۵</sup> حسن وزن سکه دانست<sup>۵</sup> چیت

چرخ از انجم بساط سبز آراست<sup>۴</sup>

مرغ زیرک در آشیانه<sup>۷</sup> رسید

از پی خواب<sup>۹</sup> سوی بستر<sup>۹</sup> تاخت

در کنارش خرید<sup>۱۱</sup> رویا روی

نازنین در نشاط<sup>۱۲</sup> و ناز آمد

تازه کردند رسم دلجوئی

آنچه با او<sup>۱۴</sup> پرده باید گفت

ماز می گفت شادی و غم خویش

سخن از وزن پیل و پیل انداخت

فیلسوفی<sup>۱۹</sup> بزیر<sup>۱۹</sup> سبزه رواق<sup>۲۱</sup>

۱- آ: نرم کرد، و: گرم کرد، زط: موم گشت، ۳- و: آن، ۴- و: که حسن، ۵- و: را ند، ی: باید، ۷- پیل باید جفت.

۶- ج: وزه، چرخ و انجم، ۷- ج: ده و وزط: با آشیانه، ۸- ج: از حال، ۹- ز: از پی بخت، ۱۰- و: بخت شوی، ۱۱- ج: هر دو در کنارش کشید، ۱۲- ی: نشاط ناز، ۱۳- وز: در جهان، ۱۴- و: آنچه با وی، ز: آنچه آزا.

۱۵- ج: هر دو، چون زن از گفتگوی، ۱۶- ج: زن پر داخت، ۱۷- و: گفت ای، ۱۸- آ: بخیز طاق، ج: ی: در همه هنر طاق.

۱۹- ج: فیلسون، ۲۰- ز: طاق و رواق، ۲۱- ب: فیلسوفی نه چون تور آفاق.

از هنرهای بیکرانه <sup>۱</sup> تو	رفت گردجهان فسانه <sup>۲</sup> تو
من ز توقعه هرچه <sup>۳</sup> بیش کنم	ناز برهمران خویش کنم
پیل زرین که ساز کرده <sup>۴</sup> تست	دری <sup>۵</sup> از سحر باز کرده <sup>۶</sup> تست
هرچه از پای دیدمش تا سر	هست جایش زجای زیبا تر
۱۱۵۵ لیک یک مشکل آیدم <sup>۷</sup> بخیال	پرسم از پاسخم دهی <sup>۸</sup> بسؤال
مردگفتا که هرچه <sup>۹</sup> میدانم	از همه پوشم <sup>۱۰</sup> از تو نتوانم
باز پرس آنچه <sup>۱۱</sup> گرددت بضیر <sup>۱۲</sup>	تا کنم <sup>۱۳</sup> من یگان یگان <sup>۱۴</sup> تقریر <sup>۱۵</sup>
زن بدو گفت کان <sup>۱۶</sup> خیال شگرف	که درو زر هزار من <sup>۱۷</sup> شد صرف
صنعتش گرچه از حد افزونست	صنعت وزن <sup>۱۸</sup> کردنش چو نیست
۱۱۶۰ گر ترا باشد این <sup>۱۹</sup> تصو <sup>۲۰</sup> ر چیست	که توان برکشیدنش بدرست

- ۱- ج: من ز تو هرچه فهم بیش، و: من ز تو هرچه غنج بیش. ۲- ج: بای بر.  
 ۳- ز: دراز. ۴- ده و ج: آدم. ۵- ب: در: من دانم.  
 ۶- آ: پرسم، و: پوشم از جمله از تو.  
 ۷- ج: گرددت تصویر. ۸- تا نه ایم، ح: ی: تا کنیمت.  
 ۹- و: تحریر. ۱۰- و: کین. ۱۱- ب: که بدو شد هزار من زر صرف.  
 ۱۲- ی: باشدت تصور.  
 ۱۳- و: بصورت چیست.

آگهی ده که با خبر گردم	شاریم هست شادتر گردم
مردگفتا که هست درمستم	صد هنر بل که در هر انگشتم
لیک در خورد نهفته دارم راز	کز کس <sup>۱</sup> انصاف خود نیابم باز
گر نمایم هنر به هشیاران	نبرم جان زدست همکاران <sup>۳</sup>
۱۱۶۵ نخرگفت آن حکیم دورانیش	که هنر هر چه بیش دشمن بیش <sup>۵</sup>
زن بدو گفت کانیچه <sup>۶</sup> از دل خویش	باز پوشی <sup>۷</sup> ز خلق حاصل خویش
جای آن با شدت که اندر پوست	نیست خالی جهان <sup>۹</sup> زدشمن <sup>۸</sup> و دوست
لیک احوال خود بغاموشی	با که گوئی اگر ز من پوشی <sup>۱۰</sup>
خواجه گفتا که راست است و در <sup>۱۱</sup> ست	که مرا محرمی دگر نه چو تست <sup>۱۲</sup>
۱۱۷۰ لیکن <sup>۱۳</sup> آخر زنی و هیچ زنی	نتوان داشت محرم سخنی
زن که در عقل بی کمال بود	راز پوشیدنش محال بود
زن بدو گفت کای ز دانش دور	زن بود شوی خویش را دستور

۱- ز: باخورد. ۲- ز: کز انصاف. ۳- ۵: مصرع دوم این بیت تکرار مصرع دوم بیت مابعد است.

۴- ۵: کوهنر. ۵- ۷: هفت بیت مابعد را ندارد. ۶- ۷: آنچه.

۷- ز: باز جوید. ۸- ج: خلق حاسد. ۹- ح: خالی کس. ۱۰- ۹: با که گویم.

۱۱- ب: محرمی نه همچون.

۱۲- ب: لیکن آخر.

جز بجفت عزیز نتوان گفت	هرچه باشد ز مردمان بنمفت
باله گفتم ز شادی و غم تو	من که بودم همیشه محرم تو
وز من اسرار خودت همان داری	۱۱۷۵ تا چنین مهر بر زبان داری
قصه جز از در نهفتن نیست	مرد گفت این سزای گفتن نیست
خون خود خود کم <sup>۳</sup> بگردن خویش	گربرون ریزم از دل این فن خویش
دل بکار ستیزه کاری داشت	زن که بر مرد کامکاری داشت
عصمت شوی را زیان آورد	کوشش <sup>۵</sup> و جهد در میان آورد
راز پوشیدنش نه آسان <sup>۷</sup> بود	۱۱۸. خواجه کور از بون فرمان بود
هرچه پر سی ز من بگویم راست <sup>۸</sup>	گفت اگر بایدت که بی کم و کاست
کاین خزینه ز بند نگشاید <sup>۱۱</sup>	عهد و سوگند در میان باید
که نیارد بقفل راز شکست <sup>۱۲</sup>	زن وثیقت نمود و پیمان بست

- ۱- ج: و: باله گویم. ۲- ه: قصه جز راست در، ط: قصه جز تو در، ی: قصه جز تو در.  
 ۳- ه و ز: خود می کنم. ۴: د: کار داری داشت. ۵- ز: پوش و جهد.  
 ۶- ی: در زبان. ۷- چنین است در نوی: نه شایان بود، بقیه نسخ: نه سامان بود.  
 ۸- ج: مصرعها پس و پیش اند. ۹- ج: گریایم. ۱۰- آ: بازت.  
 ۱۱- و: بگشاید، د: این بیت را ندارد.  
 ۱۲- ی: که نیاید بفیل بند شکست.

گفت با آفتاب نوش لبان	آنگهی <sup>۱</sup> خواجه برگشاد زبان
شکل و هنجار برکشیدن پیل	۱۱۸۵ کانچه <sup>۳</sup> پرسیده شد زمین بدلیل
که در آرند کشتی <sup>۵</sup> در آب	آنچنان مآشدهش طریق صواب
در مقامی که رود باشد ژرف <sup>۶</sup>	در میانش نهند پیل شگرف
چقد رمی رود سفینه <sup>۷</sup> فرود <sup>۸</sup>	پس به بیند در میانه رود
پیل بیرون کشند پیل کشان	چون حد آب را کنند نشان
سخته <sup>۱۱</sup> سخته کنند کشتی بار <sup>۱۳</sup>	۱۱۹۰ از گل و سنگ هم بران مقدار
وان تری بر نشان کار رسد <sup>۱۴</sup>	تا خط آب برقرار رسد
وزن و مقدار آن همان باشد <sup>۱۶</sup>	آنقدر من که تا نشان باشد
بیش و کم هم در آن شود معلوم <sup>۱۹</sup>	آنگ <sup>۱۷</sup> وزنش گم است و نامفهوم <sup>۱۸</sup>
در عجب ماند و پشت دست گزید	زن از آنگونه حکمتی که شنید <sup>۱۹</sup>

- ۱- ه: ناگهی. ۲- ز: برگشاد خواجه. ۳- ط: آنچه. ۴- ز: کانچه پیراست نزد اهل دلیل.
- ۵- ج: ه: ط: کشتی اندر. ۶- د: این بیت را ندارد. ۷- ز: دو قف. ۸- آب: د: این بیت را ندارد.
- ۹- ج: ه: خط آب را بد: نهند آب را ز: کشند آبر. ۱۰- ز: بدین ج: بدان.
- ۱۱- ز: شخمه شخمه، ی: تخته تخته. ۱۲- وز: کشند کشتی. ۱۳- ج: کشتی وارن: لای کار.
- ۱۴- وز: بعد از این بیت بیت ۱۱۹۳ آمده است. ۱۵- ز: آنقدر بس. ۱۶- ج: این بیت را ندارد. ۱۷- و:
- وانچه، ط: آنچه، ی: واکه. ۱۸- و: نامعلوم. ۱۹- ی: و کم اوز آن. ۲۰- ز: بدان شود مفهوم.
- ۲۱- د: زن از آن حکمتی که باز شنید.

شد بجان بنده خداوندیش <sup>۲</sup>	۱۱۹۵ آفرین گفت ابرهنر مندیش
خواب کردند شاد و خوش تادروز <sup>۳</sup>	هر دو با هم بعیش جان افروز
موج آتش د مید بر افلاک	زرگر صبح چون ز کوره خاک
بانوی خانه برگ <sup>۶</sup> مهمان ساخت	خواجه کمتر بسوی دکان تاخت
بازبانی فریب ناک و دراز <sup>۷</sup>	آمد آن خواهر زبانی باز
در هر افسانه صد فسون میکرد <sup>۹</sup>	۱۲۰۰ چاپلوسی ز حد فرون میکرد <sup>۸</sup>
کز دلش کرد بدگمانی دور	تا چنان کردش از فریب و غرور
وز عزیزان صحبتش پنداشت <sup>۱۲</sup>	خانه را اعتماد بروی داشت <sup>۱۱</sup>
مهر خویشان خود نهاد بر او <sup>۱۵</sup>	همه پنهان خود گشاد <sup>۱۳</sup> بر او
جز همان نکته <sup>۱۷</sup> که پنهان داشت <sup>۱۸</sup>	پیش او ریخت هر چه در جان داشت <sup>۱۶</sup>
میزبان ساده میهمان طرار	۱۲۰۵ هر دو با هم درآمد بکار

۱- دی: آفرین کرد. ۲- د: برهنر قدرت خداوندیش. ۳- د: شاد شب تادروز. ۴- ز: زرگری.

۵- ی: خواجه زرگر. ۶- ز: کار مهمان. ۷- ط: بازبان. ۸- ی: بر زبان.

۸- د: زحد برون. ۹- د: افسانه فسون. ۱۰- چ: چینی است در آب. ۱۱- ب: بقیه نسخ: کزدلش گشت

۱۱- ز: خانه بر اعتماد مهمان داشت. ۱۲- ز: در اینجا مصرع اول بیت ۱۲۰۴ آمده است.

۱۳- م: گشاده پرو. ۱۴- ه: مهر خویشی خود. ۱۵- ج و ز: ترتیب بیت ها. ۱۶- ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴.

۱۶- ج ه و: در دل داشت. ۱۷- ب ه: نکته را. د: داز را. ۱۸- چ: چینی است در آج ی.

ج ه و: مشکل داشت. بقیه نسخ: پنهان داشت. ۱۹- ز: مصرع های دوم ابیات ۱۲۰۲ و ۱۲۰۴ را نواز

هر دم آن میهمان رنگ آمیز	شکل دیگر شدی طلسم انگیز <sup>۱</sup>
تا پس از مدتی بزرق و فسون	آن سخن نیز از و کشید برون
چون کلید خزینه کرد بچنگ <sup>۵</sup>	قفل برداشت از در نیرنگ
رفت در پیش جفت فتنه سکا <sup>۷</sup>	واگهی دادش از مجاری حال
۱۲۱۰ مرد پر غیرت <sup>۸</sup> مخالف رای	یافت انگیزش بلارا جای
پیش شه رفت و حال روشن کرد	دوستی را بکام دشمن کرد
گفت آن پیل زر که دانا ساخت	زانچه دادی کم است در پرخت
من چنان سنجش درست که شا	از کم و بیش او شود آگاه
شاه گفتا که آن هنر پیوند	نه بتنهای اساس <sup>۱۳</sup> کار افکند
۱۲۱۵ هیچ دانی که وقت وزن و عیار <sup>۱۴</sup>	مشرقان چند بوده اند بکار <sup>۱۵</sup>

- 
- ۱- د: سان دیگر ۲- ج: بابت ما بعد پس بپند ۳- ز: بکرو ۴- ب ج و: این سخن .  
 ۵- ب ز ج ی: خزانه ۶- ز: دید بچنگ ۷- آ: چاره سگال .  
 ۸- ط: پر حیلست ۹- ه: پیش او .  
 ۱۰- ج ه و ط ی: کان ۱۱- ط: نکو پیوند .  
 ۱۲- ج و: نی به تنها ۱۳- ب: عیار کار .  
 ۱۴- آ: وزن و قیاس .  
 ۱۵- آ: بوده اند اساس .

کئی اور اُ بقلب کاری یا ر <sup>۴</sup>	تا تو زینسان بغیر تی که فادر <sup>۲</sup>
هم تو خواهی فزون و کم دیدن <sup>۵</sup>	مردگفتا که گاه سنجیدن
ورنه بادات خون بنده حلال <sup>۶</sup>	گر کم آید ز دزدستان مال
چون دهیم از شکستش یا لغز	گفت شه کا یچنین نگارش نغز <sup>۲</sup>
وزن او نا شکسته چون دانیم <sup>۹</sup>	۱۲۲۰ وردرستش بدین نمط مانیم <sup>۷</sup>
سنجشش نا شکسته هم برفن <sup>۱۱</sup>	مرد خیلث پروه گفت که من
کز زن کاردان رسید بشوی <sup>۱۵</sup>	پس ز هنجار وزن کشتی و جوی <sup>۱۴</sup>
باورش کرد هر کسی که شنود <sup>۱۸</sup>	همه یک یک بشرح باز خود <sup>۱۹</sup>
سهل نشود سکه کارش <sup>۱۹</sup>	شه چودر گوش کرد گفتارش
صدق آن ماجرا درست کنند <sup>۲۳</sup>	۱۲۲۵ داد فرمان که باز جیت کنند <sup>۲۰</sup>
پیل بُردند بر کناره آب <sup>۲۶</sup>	کارداران روان شدند شتاب <sup>۲۵</sup>

- ۱- وی : باتو . ۲- ز : بغیر تی که بغواست . ۳- د : کین اورا ، ز : کئی آزا . ۴- ز : کاری راست .  
 ۵- ی : تزدانی . ۶- ز : کا ینهمه . ۷- ط : مانم . ۸- آزع : وزن آن . ۹- ط : دانم .  
 ۱۰- د : کشش . ۱۱- ز : نا شکستم . ۱۲- چنین است در آد ، ز : بر من ، بقیه نسخ بر من .  
 ۱۳- دح ط ی : بهنجار . ۱۴- و : وزن کشتی . ۱۵- ز : بروی . ۱۶- ب : د : باز رسید . ۱۷- ب : باورش گشت  
 بقیه نسخ : باورش داشت . ۱۸- ب : د : شنید ، ج : ه : بابت ما بعدین و پیش از . ۱۹- ج : ی : بشود .  
 ۲۰- ی : باز جیت کنید . ۲۱- د : راز آن . ۲۲- و : این ماجرا . ۲۳- ی : کنید .  
 ۲۴- آزع : کا : دانان . ۲۵- ز : بتاب . ۲۶- ط : کرانه .



پیل سازنده را طلب کردند	روز در چشم او چو شب کردند
بر طریقی که گفت <sup>۲</sup> چاره سگال	یافت منزل بکشتی آن تال
تخته کشتی از چنان باری	رفت در زیر آب مقداری
۱۲۳۰ تا بجائی که شد <sup>۳</sup> نشان تری	نقش بستند بر دل <sup>۴</sup> هنری
وانگهی پیل زر برون بردند	سنگ بر جای زر درون بردند <sup>۵</sup>
سنگ سنجیده در ترازوی کار <sup>۹</sup>	می فکندند من بهن <sup>۶</sup> بشمار <sup>۸</sup>
چون به نهصد منش شمار <sup>۱۰</sup> رسید	تری آب برقرار رسید <sup>۱۲</sup>
زان هزاری که سکه داشت <sup>۱۳</sup> اساس <sup>۱۴</sup>	صد منی بود کم بوزن و قیاس <sup>۱۵</sup>
۱۲۳۵ مرد صناع را ز قلا <sup>۱۷</sup> بی	دست بستند به ربی آبی
همچنان بسته پیش بردندش	بامینان شه سپردندش

- ۱- هز: بر چشم ۲- ج: ککفته، وز: که جست. ۳- ج: شد. از قلم افتاده است، و: که شد.
- ۴- د: در چنین هنری، و: در دل هنری. ۵- ز: آنکه آن پیل زر، ی: انگهی پیل در.
- ۶- زی: سنگ در جای. ۷- ج: ۵: برجی او. ۸- و: در آوردند، ج: درون کردند.
- ۹- ط: سنجند. ۱۰- ز: ترازوی بار. ۱۱- ی: من بهن مقدار، و: مصرعها پس و پیشند.
- ۱۲- ز: تری از آب. ۱۳- ج: هزارش. ۱۴- و: ط: داشت قیاس.
- ۱۵- ز: هم بوم و قیاس. ۱۶- و: و اساس.
- ۱۷- ب ج و: صواع.

شاه از و باز جست قصه <sup>۲</sup> حال	اونیا مدکم از جواب و سؤال
گفت کاری نه از ره دزدی <sup>۴</sup>	لیکن از تنگنای گم مزدی <sup>۶</sup>
صد منی بزدم از هزار منت	گر بخشی زکات جان و تن <sup>۷</sup>
۱۲۴۰ ورنه آنک نهاده ام برجای <sup>۹</sup>	بهر این روز را درون سرای <sup>۱۰</sup>
تا ببینم که آن نگارش چیست	کس تواند که بر کشد بدست
هر که داند بوزن او <sup>۱۳</sup> هنجار	من بشاگردش کم اقرار
وانک نتواندش که بر سنجد	ساز آن دردش کجا گنجد
داشتم چشم انتظار بسی	وزن این اسکه دریافت کسی
۱۲۴۵ تا من آن دخل صد منی کم <sup>۱۴</sup> بیش	مزد آن دانش آرمش در پیش
این نفس هم ز من برون افتاد <sup>۱۵</sup>	تا مخالف باز مون افتاد

- ۱- ح ی: شه. ۲- ج ۵۵: صورت حال. ۳- ط: آری. ۴- ی: دزدیست.
- ۵- آ ز: لیک از تنگ باب، ج: نیک باب، ه: نیک تاب، و: تنگ یاب، ح: تنگ باب، ط: تنگ تاب.
- ی: تنگ و نام. ۶- ب د ز: بی مزدی، ی: کم مزدیست.
- ۷- آ: جان دهمت، د: تا بخشی زکات جان دهمت، ز: خدای جان دهمت.
- ۸- ج: ورنه آن زر، و: اینک، ز: آنکه. ۹- د ز: نهاده ام برای.
- ۱۰- ز: بهر امروز را نهاده بجای، ه: نگارش چیست.
- ۱۱- ه: چنین است در ب ج دهو، بقیه نسخ: برون آن. ۱۲- ب ج و: آن سکه.
- ۱۳- ب ج و: آن سکه.
- ۱۴- ز: دخل آن منی. ۱۵- ح: آنهم از دست من برون افتاد.

پرده پوشی چرا کند غماز <sup>۵</sup>	من اچو این پرده خود گشادم <sup>۳</sup> باز
هر چه بر من رود سزاوارم <sup>۷</sup>	چون من از گفت خود گنهگارم <sup>۶</sup>
در خزانه رسد خزانه <sup>۸</sup> او	شاه فرمود تا خزانه <sup>۱</sup> او
باز کردند خانه را بنیاد	۱۲۵۰ کارداران شتافتند چو بار
همه بردند شاه را در پیش <sup>۱۲</sup>	آن ز رو گنج دیگر از کم و بیش <sup>۹</sup>
پس طلب کرد خواجه را بقصا <sup>۱۱</sup>	شه فرستاد در خزانه خاص
از فرودش فراخ و بالاتنگ <sup>۱۴</sup>	بود میلی ز شهر یک فرسنگ <sup>۱۳</sup>
سرش این ز نردبان و کمند	صد گز از خاک بر کشیده بلند <sup>۱۵</sup>
بردی آنجا ش تا هلاک شد <sup>۱۶</sup>	۱۲۵۵ شه بر آنلس که جشمنال شد
چند روزی شدیش کار تمام	نرسیدیش چون خور و آشام

- (۱-ج: فن این-ز: از آن، دی: چوین . ۳-ب: برگشادم .  
 ۴-ب: کجا کند . ۵-و: کنم . ۶-ز: از خود همه گنهگارم . ۷-ز: بر سر رود .  
 ۸-خ:ی: در خزانه رود . ۹-ب: از زر ، ج: ۵۰: وان زر .  
 ۱۰-ب و : وانچه دیگر ، دو : و هر چه بود از . ۱۱-ج: ۵: از همه کم و بیش .  
 ۱۲-د: خواجه را . ۱۳-ج: میل . ۱۴-آ: از درونش .  
 ۱۵-ی: بر کشید .  
 ۱۶-ز: برد آنجا ش .

هم در آن میل ساخت ماوایش <sup>۲</sup>	بر حسن چون بخشم شد رایش
برکشند و زنند قفل درش <sup>۴</sup>	داد فرمان که هم بر آن زبش <sup>۳</sup>
جز همان روزنی که بالا بود	بسته شد روزنی که هر جا بود
چشم حیرت گشاده از پس ویش <sup>۹</sup>	۱۲۶۰ او به روزن نشسته بادلش <sup>۶</sup>
با خود اندوه و حسرتی میخورد <sup>۱۰</sup>	زیر و بالا نظاره میکرد
همچو پروانه در زیارت نور <sup>۱۲</sup>	دید شخصی که میرسید از دور
گام برگام تا بسایه میل <sup>۱۴</sup>	آمد آهسته بی رفیق و دلیل <sup>۱۳</sup>
زن نادان خامکارش بود	چون نگه کرد خواجه یارش بو
گریه میکرد و روی و موی کند <sup>۱۵</sup>	۱۲۶۵ آمد و ناله برکشید بلند
سودگی داردت فغان و نفیر <sup>۱۷</sup>	خواجه گفنا که رفت چون تقدیر <sup>۱۶</sup>

- ۱- ه: هم بر آن. ۲- ج: داشت ماوایش، ط: کرد ماوایش. ۳- ج: در آن، ط: بدان، ی: برین  
 ۴- چینی است در طی، ه: قفل بردند و برزدن بدش، بقیه نسخ: برکشیدند قفل زد بدش.  
 ۵- ه: ره جا. ۶- ز: او در آن چون نشست. ۷- ب: ز: چشم حسرت.  
 ۸- ز: ح طی: گشاد. ۹- ج: دهو ط: در پس ویش، ج: اندر پیش.  
 ۱۰- ج: اندوه حیرتی میخورد. ۱۱- ی: میرسید.  
 ۱۲- د: بر حوالی نور، ز: بر زیارت. ۱۳- ه: آن رفیق، ز: با رفیق. ۱۴- ب: بر زیارت میل.  
 ۱۵- و: روی مو، ز: روی را میکنند. ۱۶- د: این تقدیر، ز: آن تقدیر. ۱۷- ب: دارد این.

شاند نادانیت بدین روزم <sup>۲</sup>	تا کشد روز بدین سوزم <sup>۳</sup>
چون بجان او قتا و کارم خاص	کوشم اکنون بجان برای خلا <sup>می</sup>
آنک هست این شکنجه معکم ازو	هست امید رها نیم هم ازو <sup>۶</sup>
۱۲۲۰ رنجه شو سوی شهر گامی چند	سیری ابریشم آرو سیری قند <sup>۷</sup>
زن خبر داشت کان بلند مقام	نکند جستجوی نافر جا م
رفت و آن هر دور را هم اندر پی	بستد و باز رفت جانب وی
چون نگه کرد خواهه از با <sup>لا</sup>	که ز نش در رسید با کا <sup>لا</sup>
دادش آواز و گفت بر سر تار <sup>۹</sup>	پاره قند کن بزودی بار <sup>۱۰</sup>
۱۲۲۵ ده بهوری که می رود بر میل <sup>۱۱</sup>	تا بیا لاش می برد <sup>۱۲</sup> تعجیل
رشته را زود زود میکند باز	کز نشیش کشد بسوی فراز <sup>۱۳</sup>

- 
- ۱- ز: کرد نادانیت ۲- د: شاد بادانیت بدین سوزم. ۳- ج: تا کشد روزگار.  
 ۴- د: تا کشد سوز تو بدین روزم. ۵- ج: شکنج.  
 ۶- و: بعد از این بیت اضافه شده: بعد از آن گفت کای کز خنار هر چه گویم روان بجایش آر.  
 ۷- ز: سیر ابریشم، ج: سویم ابریشم. ۸- د: از و الا.  
 ۹- د: کز سرتار. ۱۰- چنین است در آی، بقیه نسخ: بزودی یار.  
 ۱۱- ز: به سیل. ۱۲- ه: می برد، ز: بر برد.  
 ۱۳- ز: تار پستی کشد.

همچنان کرد زن که او فرمود	دارشته بهور و مور ربود
راند بالای میل تارکشان	رسن فتنه بر حصار کشان
چون نزدیک رخنه برد بزور	ریشان را ربود خواجه زمور
۱۲۸۰ گفت هان رود گریار شتاب	قدر صد گز طناب معکم تاب <sup>۷</sup>
زن کار او فدا ده باز بتفت <sup>۸</sup>	زان خرابه بخانه خود رفت
رشته زان نمط که وایا بود <sup>۹</sup>	خود بخانه درش مهیا بود
بستد از کنج خانه پنهمانی	راه برداشت سوی ویرانی
چون شتابان بمیل باز رسید	ساز چاره بچاره ساز رسید
۱۲۸۵ خواجه تار بریشم از بالا	هشت <sup>۱۱</sup> چون سلک لولوا لا
گفت پیوسته کن سرش بطناب	خم و پیمیش گشاده دارز تاب
زن سر رشته زد گره بر تار <sup>۱۲</sup>	او کشیدش بحیله و هنجار <sup>۱۵</sup>

۱- و: بالا بمیل. ۲- ج: بارکشان. ۳- و: در حصار. ۴- ط: رفت بزور. ۵- ی: کشید خواجه، ز:

رشته را در ربود. ۶- دز: هان باز گردد و زود شتاب، ط ی: هان زود کن بیار.

۷- د: بعد از این بیت ۶ بیت از قلم افتاده. ۸- ط: با تینت.

۹- ه: بکدانا بود، ز: که او فرمود، ی: رشته را زان نمط که دانا بود.

۱۰- ی: تازی. ۱۱- ب: کرد چون، و ج: رشت چون، ز: بست چون.

۱۲- د: زان سر، ز: چون سر. ۱۳- و: زن گره. ۱۴- آ: بر تاب. ۱۵- د: تا کشد او.

چون سر رشته برد بر سر میل	گشت مستوره را بچاره دلیل
گفت بر بند خویش را بر سن	تا برآنی دمی بام حسن
۱۲۹۰ گفت زن چون تو نانی اندر زیر	شدی از جان و زندگانی سیر
من که این رنجم از برای تراست	برزبر بود نم ز بهر چراست <sup>۶</sup>
خواجه گفت که تا شود معلوم	که چسانم در این خرابه شوم
زن بر آن گفته استواری کرد	گریه با فغان <sup>۱۱</sup> وزاری کرد
در کمرگاه چست کرد رسن	تا کشد خویش را بسک <sup>۱۳</sup> حسن
۱۲۹۵ اوز بالا طلسم دیگر داشت <sup>۱۳</sup>	با عروس انتقام در سر داشت
حلقه بود آهنین <sup>۱۴</sup> در سنگ	معکم و سخت نی فواج <sup>۱۵</sup> نه تنگ <sup>۱۶</sup>
سر رشته درو کشید نخست <sup>۱۷</sup>	و ندران رشته کرد خود چست
لنگری نیز کرد با خود یار <sup>۱۸</sup>	وانگهی شد معلق از دیوار

- ۱- ج: بود بر سر. ۲- ج: دم، ج و ط ی: سبک بیام، ه: پس بیکن سبک. ۳- ه: آبی اندر.  
 ۴- چنین است در آ، و: گشته از، بقیه نسخ: گشتی از. ۵- ج: رنج از.  
 ۶- ز: این بیت و بیت ما بعد را ندارد. ۷- و: گفتا ترا شود. ۸- ه: کز چسانم.  
 ۹- ج و ه: بدان. ۱۰- ج و ط: گفت. ۱۱- ه: با اتفاق زاری. ۱۲- زی: بیام حسن.  
 ۱۳- آ: ساخت. ۱۴- ه: آهنی. ۱۵- ه: وز: نه فواج (و: نه فواج). ۱۶- د: از فروش  
 فواج و بالا تنگ. ۱۷- ج: آن سر رشته در کشید، وز: او سر رشته در کشید. ۱۸- زی: بار.

رسن از سوی زن <sup>۲</sup> روانی یافت	بارچون سوی او گرانی یافت
رفت <sup>۴</sup> در زیر میزبان بکمند	۱۳۰۰ میهمان شد صنم بمیل بلند
مه زبر شد عطار داند زیر <sup>۶</sup>	زان <sup>۵</sup> طلسمی که کرد مرد دلیر
گفت کز حیثیت بر من این بیداد	زن بر آورد از آسمان <sup>۷</sup> فریاد
خود ز زندان شدی مرابق	در زندان بفته <sup>۸</sup> بشکستی
گر کنی زین بتر سزاوارم	گر بدانم که من <sup>۹</sup> گنم کارم
جو یاران نه از ره یاریست	۱۳۰۵ این چه بیهوشی <sup>۱۰</sup> و ستمکاریست
کاین ستم بر سرم پسندیدی	چه خلاف از مزاج من دیدی
تا شکایت کنم ز خود باری <sup>۱۱</sup>	باز گوی آمد از من کاری
آدمی را ز فعل خویش آمد <sup>۱۲</sup>	خواجگ گفت که هر چه پیش آمد <sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- ز: یارچون . ۲- دج: سوی او . ۳- دز: بیام بلند .  
 ۴- ز: یافت در زیر . ۵- ج: وان طلسمی .  
 ۶- ی: آمد زیر ، ج: بجای مصرع مزبور مصرع دوم بیت ما قبل تکرار شده است .  
 ۷- ج: آنچه آنچنان فریاد . ۸- ج دوج ی: زندان فتنه ، ۹- ورتوزندان فتنه .  
 ۹- آ: چون یقین شد که من . ۱۰- زج ی: بد مهری .  
 ۱۱- و: ز خود کنم .  
 ۱۲- ج دط ی: آید .



گرندانی تورنج پنهانم	من که خون خوردم از تو میدانم <sup>۱</sup>
۱۳۱۰ گرتویگانه راز سختن پیل	رهنبونی نکرده بدلیل
وانچه <sup>۲</sup> من زابلهی زدم نفسی	آشکارا نکرده به کسی
من چرادرنین <sup>۵</sup> خرابه شوم	کردمی ناله های زارچوبوم <sup>۶</sup>
زن چوگرداین <sup>۸</sup> فسانه رادرگوش <sup>۹</sup>	گنه ازخویش دیدگشت <sup>۱</sup> خوش
دل بتسلیم کردگار سپرد	ماند بی خودفاده گوئی <sup>۱۱</sup> مرد
۱۳۱۵ وان رسن بازبوالعجب پیشه	بازرست از طناب اندیشه
رفت و بنهفت رخ بگوشه شهر <sup>۱۳</sup>	تاچه پیدا شود ز گردش دهر
وان پری شب <sup>۱۴</sup> در آن نشین دیو <sup>۱۵</sup>	همچو دیوانه مینمود غریو <sup>۱۶</sup>
روز دیگر که بهر هیزم و کاه	مردمان را فاد زان سوراخ
کرد ناگاه زاری و فریاد <sup>۱۸</sup>	هرکسی سوی او دوید چو باد

- ۱- ز: من که خود کردم. ۲- و: بوزن پیل. ۳- ز: زانچه. ۴- ج: من ابلیس.
- ۵- و: خود در این خرابه، ز: از این خرابه. ۶- و: کردم این. ۷- ج و: زن که کرد.
- ۸- و: آن فسانه. ۹- ج: فسانه در گوش. ۱۰- ز: کرد خوش. ۱۱- ب: فاد،
- ز: بیخود همی تو گوئی. ۱۲- ز: رسن ساز، ی: رسن تاب. ۱۳- ج: بنهفت و.
- ۱۴- د: پری و ش در، ز: پری رخ در. ۱۵- ز: نشین بود. ۱۶- ز: همچو دیوانه غریو نمود.
- ۱۷- ط: ز بهر. ۱۸- ز: زن همی کرد ناله و فریاد.

اختری <sup>۲</sup> در و بال اسیر شده <sup>۳</sup>	۱۳۲۰ زهره دیدند برج گیر شده
نازینی بمحنتستا <sup>۵</sup> نی	مانده یوسف رخ بزندانی
اوشد از راز خود فساته <sup>۹</sup> سگال	باز جستند از و حکایت حال <sup>۶</sup>
وانچه آمد ز روزگار بروی <sup>۱۲</sup>	قصه <sup>۱۰</sup> حال خویش و حیل <sup>۷</sup> شوی
درفکندن رفیق را بگداز	وان بدشمن گشاده کردن راز
حبس او و خلاص خود بطریق <sup>۱۳</sup>	۱۳۲۵ وان رسن بازی که کرد رفیق
در طریق خلاص او در ماند <sup>۱۴</sup>	هر که بشنید دست بر سر ماند
بندی شاه را گشاید بند <sup>۱۷</sup>	کس نیارست کز رواق بلند <sup>۱۶</sup>
زان حکایت خبر رسید بشاه <sup>۱۸</sup>	هر کسی چون بشهر رفت از راه
کرد از آنگونه زیر و بالائی	کان هنر و به بهترین رانی
ماند لب را گرفته بر دندان <sup>۲۰</sup>	۱۳۳۰ شاه زان چاره خردمندان

۱- ط: اوچ گیر. ۲- آ: اختش، و: عقرب. ۳- و: تیر شده، ز: پیر شده. ۴- ی: ماند.

۵- ج: بمحنت اسرانی. ۶- ب: زین حکایت. ۷- ز: حکایت وراز. ۸- ی: راه خور. ۹- ز: مصرع دوم بیت ۱۳۲۴

۱۰- ج: حیل<sup>۱۰</sup> شوی، و: قصه<sup>۷</sup> راز خویش و حیل<sup>۱۰</sup> شوی، و: قصه<sup>۷</sup> شوی، ز: قصه<sup>۷</sup> خویش و حیل<sup>۱۰</sup> کردن شوی،

ط: حیل<sup>۱۰</sup> شو. ۱۱- ج: به روزگار. ۱۲- ط: برو، ز: این بیت و مصرع دوم بیت ماقبل و مصرع اول بیت

ما بعد را نزار. ۱۳- ه: بابت ما بعد پس و پیشند. ۱۴- ی: در طریق. ۱۵- و: بابت ما بعد پس و پیشند.

۱۶- ز: کس نداشت کز منار بلند. ۱۷- ز: خویش را. ۱۸- ب: زین حکایت. ۱۹- د: رساند.

۲۰- ز: گرفت. ۲۱- ب: هوزطی: در دندان.

کاوریدند ماه راز حصار	کرد اشارت ز بهر پرسش کار
از درون بر کشید ناله چوکوس	چون بدرگاه شه رسید عروس
گفت در پیش شهریار جهان	وانچه در پرده راز داشت نهان
تا بجویند جفت او را زود	شه غلامان خاص را فرمود
در که و دشت و شهر و کوی شدند <sup>۴</sup>	۱۳۳۵ نقش بینان <sup>۳</sup> به جستجوی شدند
که بجان آمد آفت جانی	آگهی یافت خواجه پنهانی
کفن و تیغ را بدست گرفت	دلش از بیم جان شکست گرفت <sup>۶</sup>
شرمسار از گناهکاری خوش	پیش شه رفت و کرد زاری خویش <sup>۸</sup>
که ندارد صناعت توحیدی	شاه گفتا که با چنین خردی
بخیانت دراز کردی <sup>۱۱</sup> دست	۱۳۴۰ چیست کز حرص نفس فتنه پرت <sup>۹</sup>

۱- ه: آنچه . ۲- چنین است مآج و، بقیه نسخ: آنچه در زیر پرده داشت.

۳- و: نقش پنهان، ز: آن غلامان به جستجوی.

۴- ه: در ده و شهر و کوی شدند. ۵- ه: و: بیشان.

۶- ه: شکست گرفت. ۷- ز: تیغ بدست. ۸- ط: زاری بیش.

۹- ج ه: هست کز، (و: از) ز: کیست کز.

۱۰- ز: حرص دیو.

۱۱- و: دراز کردن.

گفت کای دشمن تو گشته هلاک <sup>۲</sup>	مرد دانا نهاد سر بر خاک
چرخ در سایه کلاه تو باد	تاجه ناست در پناه تو باد
یک هنرنی صد است بلکه هزار <sup>۵</sup>	من که اندیشه مرا بشمار <sup>۳</sup>
دارم از کسبی و عطائی نیز	هر فنی کان به است در همه چیز <sup>۶</sup>
ساختم خویش را ز بی خبران <sup>۹</sup>	۱۳۴۵ لیکن از بیم زرق بی هنران
کیمیائی به من بر اندو دم	این نمودار زر که بنمودم
کیمیا کاریم نهان مانند <sup>۱۱</sup>	تا چو بیننده زر گرم داند
نه مرادم ذخیره بود و منال	وان خیانت که کردم اندر مال
آزمون کسان به سختن پیل <sup>۱۴</sup>	بود مقصود من بعقل و دلیل <sup>۱۳</sup>
چشم فکرت براه می کردم <sup>۱۵</sup>	۱۳۵. چند گاهی نگاه می کردم

۱- ب: روی بر خاک، د: روی بگاک. ۲- ط: باد هلاک.

۳- ز: من و اندیشه ترا. ۴- و: نه صد. ۵- ۵: با بیت ما بعد پس و پیشینه و: این بیت

را ندارد. ۶- دز: کو به. ۷- ب: از همه.

۸- ط: چو بیخردان. ۹- ز: زیهنران. ۱۰- و: به زر.

۱۱- و: این بیت را ندارد. ۱۲- ز: نه مرادم.

۱۳- و: ز عقل. ۱۴- ز: آزمون همه.

۱۵- ج: این معبر را ندارد.

هر کسی دارد آنقدر فرهنگ	که شود سرگشای این نیزنگ <sup>۲</sup>
چاره آن ز کسی نکشت <sup>۳</sup> پدید	تا هم از من برون فاد کلید
شاه از آنجا که رسم داد نمود	بهلاکم <sup>۵</sup> سپرد و برحق بود
هر کجا قلبکار و دزد بود	گریاست کنند مزد بود
۱۳۵۵ زانک من از ظریفی <sup>۶</sup> زندان	زنده خود را کشیدم از زندان <sup>۷</sup>
وان زن بد که قفل راز شکست	خوشتن را گشادم اورا بست
غرض آن بود کین طلسم شگرف	چون رسد پیش شاه حرف بحر
باز پرسد ز من نهانی من	گردد آگه ز کار دانی من
گر شهم برگنه قصاص کند	مملکت را بعدل خاص کند
۱۳۶۰ ورگنا هم بیخشد و جان نیز	کرم و عفو بهتر از همه چیز

۱- ح: گر کسی . ۲- ج: این مصرع را ندارد .

۳- د: به کس . ۴- ز: ندید پدید .

۵- د: بقصاصم سپرد .

۶- ط ی: طریقه زندان ، و: طریق زندان ، ز: وانکه از من حرفی زندان ، ح: طریق زندان

۷- ح: مصرعها پس و پیشند .

۸- ح: زن بد از قلم افتاده .

۹- و: بد که این .

داشت <sup>۱</sup> شه نیز <sup>۲</sup> مهریانی او	از چه زافسون <sup>۳</sup> و کاردانی او
گفت باری <sup>۴</sup> ببخشم این بارش	تا بینم نهایت کارش
آنچه کرد اردگر روا <sup>۵</sup> بیند	خود ز کردار خود سزایند
و ربود در هنر ستوده اثر	بر خورد هم ز مال <sup>۶</sup> و هم هنر <sup>۷</sup>
۱۳۶۵ شد بان <sup>۸</sup> دیشه چنین خرسند	بعد از آنش <sup>۹</sup> خلاص داد <sup>۱۰</sup> زبند
در صف خدمت اختصا <sup>۱۱</sup> شش داد	شغلی <sup>۱۲</sup> از شغل های خاصش داد
چندگاه از کفایت و تدبیر	پایه و الا <sup>۱۳</sup> ش گشت پیش سریر
از خورد کارش آن <sup>۱۴</sup> روائی یافت	کز ملک شغل کدخدائی یافت <sup>۱۵</sup>
تا بدانی که هر که را خرد است	آرزوهایش در کنار خود است
۱۳۷۰ انگ ز رستی <sup>۱۶</sup> از پی دگران	از پی خود نهاده گنج گران <sup>۱۷</sup>

- ۱- ز: دید شه. ۲- ه: شه نیز. ۳- ج: زافسون و. ۴- ز: گفت به تا ببخشم. ۵- ج: و: اگر نه وایند، د: آنچه دارد اگر روا، ج: آنچه کرد از دگر روا، ط: آنکه کردارد بد روا. ۶- چنین است در زج ی، بقیه نسخ: زما و. ۷- و: زخیر. ۸- ط: شه زان دیشه. ۹- ج: بعد از آن. ۱۰- و: خلاص کرد. ۱۱- زج: شغل از. ۱۲- و: ه: بالاش، ج: وارش. ۱۳- و: ه: کار او. ۱۴- د: داد، ج: این بیت را ندارد. ۱۵- ج: آنکه ز ر ساخت. ۱۶- چنین است در آ، بقیه نسخ: از ر خود. ۱۷- و: گنج روان

چون <sup>۱</sup> بزر داشت نسبت از عامه <sup>۲</sup>	رنگ زر کرد تازه از جامه <sup>۵</sup>
روز و شب با خود آن تشانی داشت <sup>۶</sup>	جامه دارنگ زعفرانی داشت <sup>۸</sup>
زعفرانی عجب ترین رنگ است	گونه عاشقان بی سنگ است <sup>۹</sup>
زرکه اکسیر کرامانی یافت <sup>۱</sup>	عزت از رنگ زعفرانی یافت
۱۳۷۵ بنگر آن زرکه زعفرانی نیست	در عیار آن چنانکه دانی نیست
آفتابی که آسمان دارد	زینت از رنگ زعفران دارد
در مزعفر فزایش طوب است <sup>۱۳</sup>	خنده زعفران بدین سبب است <sup>۱۴</sup>
شاه را چون نگار شکر خای	زعفران وارشد نشاط فزای
در بر آورد شاه زرد قباش	زعفران سای گشت بر جلوش

۱- ۹: خود بزر. ۲- ۵: نسبت خانه.

۳- ۹: آنکه زر. ۴- چنین است در آو، بقیه نسخ: تازه کرد.

۵- ۵: از آن جامه، ح: در جامه. ۶- ز: آن کرامانی یافت.

۷- ب ج: زرد و زعفرانی، د: زرد زعفرانی.

۸- ز ح: مصرع دوم بیت ۱۳۷۴ آمده است. ۹- ز: این بیت و مصرع دوم بیت ماقبل را ندارد.

۱۰- ح: این مصرع را ندارد. ۱۱- ط: زینت.

۱۲- د: پیکر زر. ۱۳- ج ۹: زعفران در فزایش.

۱۴- د: خنده در زعفران ازین، ب ج ۹: ازین، ح: بدان.

مجلس آراستن بهرام روز دوشنبه در بهشت چهارم  
 بگنبد ریحانی<sup>۱</sup> و با ماه سبز رنگ سقلا بی<sup>۲</sup> لباس خضر  
 پوشیدن<sup>۳</sup> و سلسیل حیات نوشیدن<sup>۴</sup>

۱۳۸۰ در دوشنبه که چرخ ریحان پوش	داد گل را بساط <sup>۲</sup> مرزنگوش <sup>۷</sup>
کرد خسرو بسز پوشی رای	گشت رخشان چوماه سبز قبا <sup>۸</sup>
راند با هم نشین روحانی	سوی گنبد سرای ریحانی
باز برگ نشاط ساخته شد	بربط خوشدلی نواخته شد
غمزه زن گشت ماه سقلا بی	فتنه راداد شغل بیخوابی
۱۳۸۵ مجلس عیش کامرانی بود	تا شب دور دوستگانی بود <sup>۹</sup>
چون شب تیره گشت گوهر سنج <sup>۱۰</sup>	در زمین در شد آفتاب چو گنج

۱- ج: در بهشت ریحان چهارم به گنبد ریحانی . ۲- آب ج: سبز رنگ .

۳- ج: سلاخی ، و: بقلاخی . ۴- ب: لباس پوشیدن .

۵- ج: و سلسله حیات نوشیدن ، ج: و: و سلسیل حیات نوشیدن « راندازند »: رفیق بهرام

روز دوشنبه به گنبد سبز و افسانه خواستن ، ز: برای سر لوحه های خالی گذاشته شده است .

۶- زطی: نشاط . ۷- و: سبزنگوش ، ز: مرزنگوش .

۸- ی: چو سبز پوش . ۹- ج: دوست کامی .

۱۰- ه: تیره کرد گوهر . ۱۱- ز: بر زمین .



شاه مست و حریف هم مست	رفته بیرون عنان هر دوزد <sup>۱</sup>
گفت فرمانده سیر بلند	که شکر لب زیسته <sup>۲</sup> ریزد قند
گوید افسانه کزان گفتن	در شب تیره خوش توان خفتن
۱۳۹۰ العبت سیم با هزار نشا ط	سود رخ را ببارگاه بساط <sup>۳</sup>
گفت شاها جبهان بکام تو با <sup>۴</sup>	در جبهان هر چه هست رام تو با <sup>۴</sup>
هر که بد بیندت چو بد بینان	دوزخی باد هم چو بد بینان
تحفه من که خاک راه بود	کی سزاوار بزم شاه بود
لیک از آنسان <sup>۵</sup> که خروان <sup>۵</sup> دانند	بندگان را بزرگ گردانند <sup>۶</sup>
۱۳۹۵ من هم آنچه از فروز و کم دانم <sup>۷</sup>	چون ملک مکرم است بر خوانم <sup>۸</sup>
چون پیوزش تمام کرد سخن	گفت وقتی بروزگار کهن

افسانه گفتن سبزپوش بهشتی<sup>۹</sup>

بود فرماندهی بهمنستان      شهر و کشور ز عدل او بستان<sup>۱۰</sup>

- ۱- ج: و؛ عنان صبر از دست. ۲- و: به پسته. ۳- ط: بیایگان.  
 ۴- ط: ی؛ وز جبهان. ۵- ط: زینسان. ۶- د: عزیز گردانند.  
 ۷- آ: داند. ۸- د: بر جانم، ز: من بگویم هر آنچه میدانم.  
 ۹- د: برای سر لوحه بعد از بیت ۱۳۹۱ جای خالی گذاشته شده است، ز: جای سر لوحه خانه<sup>لیست</sup>  
 ج: بهشت حور، ط: ی: سبزپوش مقلابی ۱۰- و ط: بعدل.

هرچه در خسروی بکار بود	که بدان ملک را قرار بود
داشت از مردی و جهان داری	خاصه این میهمان داری
۱۴۰۰ ساخته میهمان سرائی خوب	یک بیک ساز او همه مرغوب
هر غریبی که آمدی از راه	در فرودش ناز و نعمت و جا
باز جستی از و عجایب دهر	وز هنرهای او گرفتی بهر <sup>۱</sup>
تا رسید از قضاش میهمانی	بس <sup>۲</sup> جهان دیده هنردانی
جادویی کز دم فسون پرداز	مرد را جان تن کشیدی باز
۱۴۰۵ شاه مهمان نواز خواندش پیش	دل نوازی نمودش از حد بیش
چون پرداخت زار جندی او	جست بهری ز بهر مندی او
مرد دانا ز شرمساری جور <sup>۳</sup>	داد بیرون هر آنچه در وی بود
ز آنچه میکرد شاه را آگاه	بیش از آن گشته <sup>۴</sup> بود حاصل شا

۱- ج: خاص. ۲- آ: ترتیب ابیات. ۱۴۰۲، ۱۴۰۵، ۱۴۰۳، ۱۴۰۶، ۱۴۰۴، ۱۴۰۷.

۳- چنین است در آط، ی: خوش جهان دیده، بقیه نسخ: زین جهان دیده.

۴- ج: کردم و فسون. ۵- د: دل نوازی نمود از. ۶- و: بهره.

۷- و: شرمساری نمود. ۸- ز: آنکه میکرد.

۹- ز: بهر او گفت بود.

تادم از نکه های جانی رفت	سخن از مرگ و زندگانی رفت
۱۴۱۰ شاه گفت آنچه در جهان هنر <sup>ست</sup>	کادمی زاده را بدان گذر <sup>ست</sup>
از هنر پروران به بخشش و برگ	کسب کردم مگر که چاره مرگ
چون نبود این کلید بر مردم <sup>۳</sup>	بسته این در بچاره <sup>۵</sup> ها کردم
زین سخن رهرو بیابانی	زیر لب خنده کرد پنهانی
شاه گفت ای خرد بجان تو <sup>۶</sup> جفت	سبب خنده باز باید گفت
۱۴۱۵ شد مسافر بجایله عذر اندیش <sup>۷</sup>	که شود پرده پوش خنده خویش
غنچه گرباز کرد و گریوست	آنچه بشکفته بود بیش نیست <sup>۹</sup>
چون دم عذر دلپذیر نبود	گفت چیزی کران گزیر نبود
که مرا چون بجستجوی هنر	شرق تا غرب گشته شد یکسر <sup>۱۲</sup>

۱- ب د : کادمی زاد را . ۲- وزی : بران . ۳- د : برخودم .

۴- ط : آن در . ۵- و : بخارها . ۶- ه : بجای تو .

۷- ج ه : ذور اندیش .

۸- ج و : باز بست و ، ه : کو باز دست و ، ط : غنچه کو باز شد و ، ی : غنچه که باز کرد

که پیوست . ۹- ه ط : باز به بست ، ی و : باز نیست .

۱۰- ط : دی . ۱۱- و ه : که مرا هم بجستجوی .

۱۲- ز : گشته یکدیگر ، ی : گشته همدیگر .

هر کجا در زمانه نیرنگیست <sup>۱</sup>	که پشوهنده را درونگیست <sup>۳</sup>
۱۴۲۰ اندک اندک بهمرده و شهری	برگرفتم زهریکی بهری
تا رسیدم باو ستادی چست	که دم از نقل روح زردبست <sup>۳</sup>
بفسون جان خود برون بردی <sup>۴</sup>	در درگ کالبد درون بردی <sup>۵</sup>
عمری از خلق روی پیچیدم <sup>۶</sup>	خدمتش را بجان بسنجیدم <sup>۷</sup>
تا چنان شد ز شرمساری من	کاین فسون داد یا گاری من <sup>۸</sup>
۱۴۲۵ هر چه زو من گرفته ام تعلیم	گر بجوئی ترا کنم تسلیم <sup>۱۱</sup>
شاه گفتش که باری <sup>۱۳</sup> اول کار <sup>۱۴</sup>	آزمونی ببايدم ناچار
مگسی را بکشت خواجه بتفت	از خود آمد برون و درویفت <sup>۱۵</sup>
قالب مرده بر زمین افتاد <sup>۱۶</sup>	در زمان او پدید و این افتاد <sup>۱۸</sup>

۱-ج: رنگ است. ۲-ه: در آن رنگیست. ۳-ج: رنگ است.

۴-دهوی: برون کردی. ۵-دهی: برون کردی، و: درون کردی، و: در درگ کالبد.

آوردی. ۶-ه: رو به پیچیدم. ۷-و: پسندیدم. ۸-ز: که فسون. ۹-ه: زوئی.

۱۰-ه: گرتوگوئی، ز: گرتوخواهی. ۱۱-ب: در: تقسیم.

۱۲-وی: شاه گفت. ۱۳-ج: بار اول. ۱۴-ز: شاه گفتا مگو که ز اول بار، ط: اول بار.

۱۵-ج: گشت از وی برون و دروی جست. ۱۶-د: در زمین.

۱۷-ط: و: آن پدید. ۱۸-ز: آن افتاد.

قدری کرد سو سو پرواز	باز در قالب خود آمد باز
۱۴۳۰ خفته <sup>۱</sup> برخاست از زمین خند <sup>۲</sup>	ماند <sup>۳</sup> بینده دست بردن <sup>۴</sup>
گفت اگر آگم <sup>۵</sup> کنی زین حرف	یادگاریم باشد از تو شرف
و آنچه من دارم از جواهر گنج	نیمه <sup>۶</sup> پشت آورم بی رنج
گفت دانا که زر کدام خس است	هنر من مرا خزین <sup>۷</sup> ه بس است
آنک او کیمیای جان دارد	ز ریچه باشد که دل بدان داد
۱۴۳۵ عهد کردم که بی توقع و خواست	در تو آموزم این هنر که مرست <sup>۹</sup>
کار فرما چو عهد محکم کرد	کار دانش بکار <sup>۱۲</sup> محرم کرد
در وی آموخت <sup>۱۱</sup> آن افسون ساز	تاش بازی نمود جان بازی
پس زدانش باز مون آمد	جیفه <sup>۱۷</sup> جت و در فون آمد <sup>۱۸</sup>

۱- ج: جیفه. ۲- هر زمین. ۳- ج: مانده. ۴- ب و: در دندان.

۵- ی: آگمی دهی. ۶- ی: همه را پشت. ۷- و: خزان.

۸- ج: ده و ط: بر آن. ۹- و: با تو.

۱۰- آ: عهد کردم که این هنر که مرست در تو آموزم بی توقع و خواست. ۱۱- ج: کار فرمان.

۱۲- د: بر از محرم کرد. ۱۳- ه: نه کار عالم کرد، و: ز کار محکم کرد.

۱۴- ه و: این. ۱۵- و: بازش لط: برانش. ۱۷- ه و: جیفه را. ۱۸- و: درون آمد.

بفوت جان خویش دروی بست  
۱۴۴۰ سخنی گفت و جانبی برگشت<sup>۲</sup>

پس در خود بدیج باز نهاد  
راه رو رفت و شاه دولتمند  
پس باندیشه گفت بادل خویش

چون ز من بهره بکس نرسد  
۱۴۴۵ شمع باشد هنر که چون افروخت

حیف باشد که اینچنین هنرم  
چندگاه این خیال می سنجید  
تا بوقتی که دل نماند صبور

این زیبا وفادار و آن بنشست  
کازمونش<sup>۳</sup> بصدق باورگشت

دیده در پای سحر ساز نهاد  
داشت پوشیده راز خوریکچند  
که چه حاصل مر از حاصل خویش

نفسی سوی همنفس نرسد  
زان یکی صد چراغ بتوان سوت

کس نیاموزد و بخاک روم  
و آن هنر در دلش نمی گنجید<sup>۷</sup>  
راز بیرون نکند باد ستور

۱- ی: او .

۲- د: بگذشت .

۳- ط: آزمونش .

۴- ز: سرخود .

۵- ط: برپای .

۶- ط: رفت شاه .

۷- ب و: وین .

خاص کردش بر مزدانی خویش	در وی آموخت رمز جانی خویش <sup>۱</sup>
دور ماندند پادشاه و وزیر	۱۴۵. ا روزی از قلبگاه <sup>۲</sup> در نخچیر
خواست بندد بگوشه فتراک	شاه صیدی بتیر کرد <sup>۳</sup> هلاک
کای هنر پرور خرد پیشه	گفت دستور خارج اندیشه
سیمیایی <sup>۴</sup> بن نما حالی	صید مرده ست و صید که خالی
در نهان برخلاف دارد جهد <sup>۵</sup>	شه ندانسته بود کان بدعهد
گرم در شد بقالش دستور <sup>۶</sup>	۱۴۵۵ او شد از قالب گرامی دور <sup>۷</sup>
دامن اختیار خویش گرفت	بر فوس جت و راه پیش گرفت
شاد و خندان بخانه باز آمد <sup>۸</sup>	بخت او را چو کار ساز آمد <sup>۹</sup>
بابی <sup>۱۰</sup> چند هر چه دانی کرد	در حرم رفت و کامرانی کرد
خدمتش را چو زیرستان بود <sup>۱۱</sup>	هر صنم کاندر آن شبستان بود

۱- آ: خود. ۲- روز از. ۳- ط: صیدگاه. ۴- ط: صیدی که گردد بود هلاک. ۵- صیدی چو شیر کرد.  
 ۵- ه: خرد پرور هنر پیشه. ۶- روز: هنر پیشه خرد پیشه. ۷- برخی نسخ: سیمیایی. ۸- ۷- روز: باخلاف. ۹- ۱- روز: بعد از  
 این بیت اضافه شده: شه در آمد بقال آهر می دوید از شتاب سوی بسو. ۹- روز: چون شدار. ۱۰- ج: بقال.  
 ۱۱- روز: بعد از این بیت اضافه شده: آن زمانی که شاه سحر از وقت در کین آن وزیر هم آمدت در نهان بود که راست آخر  
 گرم بر مرکبش نشست آخر. ۱۲- آ: در همه کار چیه ساز آمد. ج: روز: لشکر از هر طرف فراز آمد. ۱۳- ط: مصرع  
 دوم بجای مصرع اول و بجای مصرع دوم یکش از هر طرف فراز آمد. ۱۴- ه: ۵: باقی. ۱۵- ب: در: جمله او را.

کاهی <sup>۱</sup> داشت از حکایت شاه	۱۴۶۰ جزیکی نازنین کار آگاه
آن پری حاضر آمدی در پیش	ساز کردی <sup>۲</sup> چوشه غریت <sup>۳</sup> خوش
تا خورد آب کوثر از لب حور	رفت چون سوی آن حرم دستور
بر سر تخت گشت همزانو	بشاطر تمام با بانو <sup>۵</sup>
صنم از جای خوشتن بر جست	بی ادب وار برد سوش دست
کان خزینه <sup>۶</sup> متاع دیگر یافت	۱۴۶۵ هم بهنجار کار او دریافت
دل بانو کم استواری کرد	خواجه چند آنک بیش زاری کرد
نرسد دست تو بدامن من	گفت اگر خون فشانی از تن من
تاچه پیدا کند سپهر کبود <sup>۸</sup>	لیک چندی <sup>۷</sup> صبور باید بود
باتو باشم چنانک میخواست <sup>۹</sup>	گردانم که تو همان شاه می
دست خود باز کش ز همدستی <sup>۱۰</sup>	۱۴۷۰ و زهم افسون او برو <sup>۱۱</sup> بست

- ۱- ز: آگاهی . ۲- ح: ساز کرده . ۳- و: حکایت خوش . ۴- د: آمدیش به پیش .  
 ۵- و: بانشاط . ۶- ه و ح ط: خزانه . ۷- ح: چندان .  
 ۸- ح: در اینجا مصرع دوم بیت ۱۴۶۶ آمده است .  
 ۹- چنین است در: ج ه و ح ط ی ، آ- ب ایدت از فسونش آگاهی ، ب د: کنت  
 همدی و همراهی ، ز: کنت همدی و همراهی . ۱۰- ح ی: در تو افسون .  
 ۱۱- ج ط: افسون خود . ۱۲- د ز: بران ، و: بغیر ، ط: با و . ۱۳- ج: زمن رستی .



بس بود سایه ز سرو بلند	گرنظاره میشوی خرسند
جفت من آتش است یا شمشیر	و بر آهوزنی طیانچه شیر
هست صادق بعق گزاری شوی	چون نگه کرد خواجه کان مهری
هم بچشمی ز دور قانع ماند	آفرین صد هزار بروی خواند
راند با آهوان دشت نور <sup>۵</sup>	۱۴۷۵ وان طرف آهوی بیابان گرد
در جگر سوز و درد دل آزاری <sup>۱</sup>	جسته می زد بهر چراخواری <sup>۷</sup>
هیچ خوردش نه جز شیمانی	گرد هر کوه و دشت و سیرانی <sup>۹</sup>
پویه می زد چوبی سرو پای	روزی اندر سواد صحرائی
سبز و تر در میان سبزه تر <sup>۱۳</sup>	دید افتاده طوطی بگذر <sup>۱۱</sup>
ساخت اندر نهاد طوطی جای	۱۴۸۰ گرم زاهونهاد بیرون پای <sup>۱۴</sup>

۱- ز: زیر سرو. ۲- ه: هم بیدین ز دور. ۳- ج: بدور. ۴- ز: زان.

۵- د: نبرد، فر: بعد از این بیت اضافه شده: چون نظر کرد سوی قالب خویش دیگر دست داده راکب

خویش. ۶- د: جفته، ز: پویه، ط: جسته. ۷- آ: چراگاهی، ج: چرازاری.

۸- آ: درد دلش آهی. ۹- غیر از دقیقه نفع: ویرانی. ۱۰- ج: افتاد.

۱۱- ج: بگذارد. ۱۲- آ: سروت، ج: سبزه تر، ط: سبزه تر.

۱۳- ز: سبزه زار.

۱۴- ط: گرم بیرون کشید زاهو پای

خضریٰ را دم مسیحا داد <sup>۲</sup>	جان شیرین بدان شکرخاداد
تا شود سوی شهر خویش فراز	در هوارفت <sup>۳</sup> و گشت در پرواز
گرد گشتند بروی از هر جای	فوجی از طولیان دشت گرای <sup>۵</sup>
بر سر خویش برگزیدندش <sup>۷</sup>	چون بدانش بزرگ دیدندش
دامی افکنده بود بر سرکشت <sup>۹</sup>	۱۴۱۵ صید سازی بروضه چوشت
سبزه در سبزه برکشید نوا <sup>۱۲</sup>	فوج طوطی بسبزه شد ز هوا <sup>۱۱</sup>
رشته دام را شکنجه بداد <sup>۱۴</sup>	آگهی شان نبود تا صیاد <sup>۱۳</sup>
آبجویان بجوی رفت چو آب <sup>۱۶</sup>	بود صیاد تشنه در قف و تاب <sup>۱۵</sup>

۱- ج ز: خضر خود را . ۲- ۹۵: این بیت را ندارند .

۳- آ: گشت و رفت ، ز: طوطی گشت و رفت . ۴- ز: فوج . ۵- ۹۰: دشت سرای .

۶- د: باوی . ۷- ز: خویش برگزیدندش . ۸- ز: دام .

۹- ز: این بیت با بیت ماقبل پس و پیش اند . ۱۰- ز ط: ز سبزه . ۱۱- د: بهوا .

۱۲- آب ج: سبزه در سبزه ، ه: سبزه بر سبزه ، و: سبزه بر سبزه .

۱۳- آ د ز: از صیاد . ۱۴- ب ی: شکنجه نهاد ، ج ز: شکنجه نداد ، ۹۵: شکنجه گشاد

ز: بعد از این بیت اضافه شده : همه در دام او در افتادند . جمگی داد صبری دادند .

۱۵- آب : تب و تاب . ۱۶- د: این بیت را ندارد .

که نمی بینم <sup>۲</sup> ایمنی زین بند <sup>۳</sup>	داد مرغ مهین <sup>۱</sup> بیاران پند
جز ببردن خلاصی نتوان یافت	۱۴۹۰ زین گزندی که راه بر جان یافت
خوشی را زود مرده باید ساخت <sup>۷</sup>	صید گرتا بغون صید نتاخت <sup>۵</sup>
بوک زین قننه جان توان بردن	پیش از آن باید اینچنین مردن
کردنی شد بجان و بینائی <sup>۹</sup>	همه گفتند آنچه <sup>۸</sup> فرمائی
گر نمیریم چشم پیش کنیم <sup>۱۲</sup>	گفت تو حرز جان خوش کنیم
ماند برپاس کار خود <sup>۱۳</sup> بیدار	۱۴۹۵ همه خفتند و مرغ کار گزار
تا سردام را گشاید باز <sup>۱۴</sup>	مرد صیاد چون رسید فراز
یک خضر بود کاب حیوان <sup>۱۵</sup> داشت	دید گرز حد خضر که پنهان <sup>۱۵</sup> داشت
مگر از خود <sup>۱۷</sup> هراسشان بر بود	ماند حیران که این چه شاید <sup>۱۶</sup> بود

- ۱- ز: مهین. ۲- ج: هوی: که نمی دانم. ۳- د: هوی: ایمنی زگزند.
- ۴- ب و ج: در جان. ۵- ه و: شافت، ز: صید گر چون بسوی مادر تاخت.
- ۶- و: خوشی. ۷- د: این بیت را ندارد. ۸- و: ک آنچه. ۹- ج: کردنی شد هر آنچه فرمائی.
- ۱۰- ز: گفت تا حفظ جان. ۱۱- ج: پس بمیریم. ۱۲- د: گر بمیریم شکر پیش کنیم.
- ۱۳- ز: کارشان. ۱۴- آب: که سر. ۱۵- ز: دید از خضر رخ چو پنهان داشت.
- ۱۶- و: حیران آن که.
- ۱۷- ز: مگر این جان هراسشان.

طوطیان را بخاک طوطی گون	دام را باز کرد و ریخت برون
زنده از دام <sup>۲</sup> برکشید نوا	۱۵۰۰ بر پریدند مردگان بسوا
زین زیان سینه <sup>۳</sup> نامشوش دار	گفت صیاد را که دل خوش دا
من به تنهادهم <sup>۵</sup> دوچندان	هر چه حاصل شدی از ایشان
که کند <sup>۷</sup> در سخن شکر خانی	طوطی دان مرا بگو یا لی
خضرم من که ریزم آب حیات <sup>۸</sup>	طوطیان گر شکر خورند و نبات
خیره ماند از شگرفی <sup>۹</sup> کارش	۱۵۰۵ مرد چون گوش کرد گفتارش
تا ز بخت خودش <sup>۱۱</sup> چه باشد بهر <sup>۱۳</sup>	دام بردوش کرد و رفت بشهر
تا کند تحفه <sup>۱۵</sup> خریدار ی <sup>۱۶</sup>	شد خرامان میان بازاری
شاهدی همچو صد هزار نگار	دید کامد میانه بازا <sup>۱۷</sup> را
هند و آسا <sup>۱۹</sup> بگل برآموده <sup>۲۰</sup>	زلف مرغول <sup>۱۸</sup> عنبر آلوده

- ۱- ب: پر پریدند. ۲- ج: از کام، و: زنده ام داشت برکشید. ۳- زط: سینه زانیش نامشوش دار.
- ۴- ز: حاصل نشد. ۵- آ: من تنها. ۶- ی: بد انانی. ۷- وزط: که کنم.
- ۸- ز: مصرعها پس و پیشند. ۹- د: شگفتی. ۱۰- چینی است در آب دز، بقیه نسخ: راند بشهر.
- ۱۱- دز: نوش. ۱۲- و: تا ز بختش چگونه باشد. ۱۳- ج: باشد در هر. ۱۴- ز: که کند.
- ۱۵- چینی است در: بقیه نسخ: تحفه را. ۱۶- ج: بجای این مصرع مصرع دوم بیت مابعد آمده است.
- د: این بیت را ندارد. ۱۷- ج: این مصرع را ندارد. ۱۸- ج: مرغول. ۱۹- و: بنده آسا. ۲۰- ج: برآموده.

۱۵۱۰ نرگش از کرشمه شورا انگیز	کشته عشاق را بغمزه <sup>۱</sup> تیز
ناگهان در رسید تیز آهنگ	پس بصرافزاده در زد چنگ <sup>۲</sup>
گفت گوئی من امشب اندر خواب	باتو خوش بوده ام بنقل و شرا <sup>۳</sup>
با من اندر نشاط جان افروز	همه شب کام رانده تا روز <sup>۴</sup>
با چنین نیکوئی که من دارم	مزد شب شد هزار دینارم
۱۵۱۵ اگر بلطفم دهی کرم دانم	ورنه من خود بعنف <sup>۵</sup> بستانم
زن که زین سان بسی فزون آور	پور صراف را زبون آورد <sup>۶</sup>
در زده شوخ چنگ در دامن	خلق گرد آمده به پیرامن
باز میگفت هر کس از کم و بیش	سخنی بر قیاس دانش خویش <sup>۷</sup>
حجتی کس چنان <sup>۸</sup> نداشت در <sup>۹</sup>	که شود دعوی مخالف <sup>۱۰</sup> سست

- 
- ۱- ح: عشاق زان کرشمه تیز<sup>۱</sup> - دی: بصرافزاده زد. ۳- و: بعد از بیت مزبور بیت ما قبل تکرار شده.  
 ۴- ز: گفت یا او که شبی: گفت دیدم من. ۵- آ: عیش رانده. ۶- ج ۹۵ و: ورنه از تو بعنف.  
 ۷- ط: ورنه از تو بزور بستانم. ۸- آب: بس که، ح ی: چون ازین سان.  
 ۹- دز: مرد صراف. ۱۰- ح ی: در زد آن شوخ.  
 ۱۱- ج: و دانش. ۱۲- ج و: حجت.  
 ۱۳- ز: حجتی آنچنان. ۱۴- ج و: نبود درست.  
 ۱۵- ج و ط: که کند.

۱۵۲. ماند از آنگونه در عجب صیاد	که ز صید خودش نیامد یاد
طیره شد طوطی هنر پرد از	داد صیاد خویش را آواز
گفت کان هردو را به پیش من <sup>۲</sup> آ	تا باسانی آید این دشوار
مرد صیاد کان حدیث شنود	هر دو را خواند پیش طوطی زو <sup>۳</sup>
در رویدند هردو مشغله سا <sup>۴</sup>	باز گفتند پیش طوطی راز <sup>۵</sup>
۱۵۲۵ گفت اگر از دوسوی باشد مهد	که ز انصاف نگذرند بجمهد <sup>۶</sup>
ماجرار اچنان شوم دستور <sup>۷</sup>	کین غبار از میانه گردد دور <sup>۸</sup>
شرط پیمان درست شد ز دوسوی <sup>۹</sup>	که کس از گفت او نتابد روی
طوطی آورد روی در صراف	گفت هان بدره <sup>۱۰</sup> درم بشکاف
بر شمار آنقدر که می گوید	تا چنانش دهم که می جوید <sup>۱۱</sup>

۱- د: خیره شد، وز: تیره شد، ط: تیرشد، ی: تیزشد.

۲- چنین است در آ بقیه نسخ: سوی من. ۳- ج: ه: آیدش دشوار، ح: تا باسان برآیدان.

۴- ز: کین حدیث. ۵- ح: این بیت را ندارد.

۶- ج: نگذرید. ۷- ز: بود دستور. ۸- ه: این بیت را ندارند و بجایش اضافه شده

من بیارم میان نشان انصاف باز پردازم از سوی اوصاف.

۹- و: شرط و. ۱۰- ح: گشت دوسوی.

۱۱- آ: این بیت را ندارد.

۱۵۳۰ چار و ناچار مرد سیم گذار	بد ره را باز کرد بهر شمار <sup>۱</sup>
او درم ریخت از پی تسلیم	سیمبر خواست تا باید سیم
گفت طوطی که آن سخن که سزا <sup>۲</sup>	باید آئینه که گوید راست
کانه چه من دارم اندرین سینه	نیت استاد من جز آئینه <sup>۳</sup>
داشت آن رشک قبله جمشید <sup>۴</sup>	با خود آئینه به از خورشید <sup>۵</sup>
۱۵۳۵ در زمان بهر آن معاینه <sup>۶</sup> را	پیش طوطی نهاد آئینه را <sup>۷</sup>
مرغ گفت آنچه سیمبر در خوا <sup>۸</sup> ست	در شمارید پیش آینه راست <sup>۹</sup>
چون درم جمله در شمار آمد	عکس در آینه بکار آمد <sup>۱۰</sup>
کرد اشارت به ماه شکر و ش	که در اینک در آینه است بکش <sup>۱۱</sup>
آن عمل کن خیال گشت دست	مزد نیز از خیال باید جست <sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- و: بهر شمار، د: این بیت را ندارد. ۲- چنین است در مباح، دز: که مراست، آ: بهر سزا<sup>۱</sup>
- ۳- ط: نه سزا است. ۳- د: این بیت را ندارد.
- ۴- چنین است در آج دوز، بقیه نسخ: از رشک ۵- ی: از رشک خانه جمشید.
- ۶- د: این بیت را ندارد. ۷- ج: پیشش آن، ز: پیش او.
- ۸- ح: این مصرع را ندارد. ۹- ج: ی: بر شمارید، و: بشمارید.
- ۱۰- د: این بیت را ندارند. ۱۱- ح: عکس آئینه.
- ۱۲- ج: و: انگ.

ماند حیران نگار شعبده باز	۱۵۴. زین تحکم که کرد طوطی ساز
لب گزیدند گاه و گاه انگشت	در تماشا خلق پشت به پشت
کز خریدار تنگ شد بازار	گشت نظارگی چنان بسیار
نرخ مرغ از قیاس بیرون بود <sup>۳</sup>	ناز صیاد هر چه افرون بود
زان شکر خواره <sup>۵</sup> مرغ شیرین گوی <sup>۴</sup>	تا خبر شد بشهر کوی بکوی
در وفاداری مسافر خویش	۱۵۴۵. حرم شه که بود بادل ریش
روزگاری بنا شکیبائی <sup>۷</sup>	می گذشتش بکنج تنهائی
مونسى جز خیال یارنداشت	غم همی خورد و غمگسارنداشت <sup>۸</sup>
اینچنین <sup>۹</sup> مرغی آمدست بشهر	چون خبر یافت کز نوادر دهر
زود نزد یکش آورد زردور	کرد اشارت که <sup>۱۱</sup> خادمان حضور
مونسى باشدش بدلتنگی	۱۵۵. تا در آن بی دلی و بی سنگی

۱- آ: در تماشای . ۲- دج: باز

۳- آ: ابیات ۱۵۴۲ و ۱۵۴۳ را ندارد . ۴- ز: باشد بشهر .

۵- ی: شکر خای . ۶- ج: کلمه مرغ از قلم افتاده .

۷- آ: روزگاری بصد پریشانی . ۸- دز: غمگزار .

۹- و: خبر داشت . ۱۰- و: کاینچنین . ۱۱- و: به خادمان .



پشویان شتافتند چو باد	تا ستانند طوطی از صیاد
نقد قیمت بکف نهادندش	زانچه میجست <sup>۱</sup> بیش دادندش
آوردند بهرد ستانی	طوطی را بشکر ستانی
بانوش پرسشی نمود <sup>۲</sup> بگفت	او در افتاند بلکه گوهر سفت <sup>۳</sup>
۱۵۵۵ با شکر لب بصد دل انگیزی	کرد شیرینی و شکر ریزی <sup>۴</sup>
قفش <sup>۵</sup> ساخت بانوا از زراب	پس در آویختش بجره <sup>۶</sup> خواب
چون شدی زنده فراق ملول	خویش را داشتی بدو مشغول <sup>۸</sup>
او بصد لابه در شدیش پیوست	رفتی از وی غبار دوری <sup>۹</sup> دوست
بامدادی ز کار سازی بخت	بود تنها عروس بر سر تخت
۱۵۶۰ همچو خورشید تافته رویش	سایه <sup>۱۲</sup> هم نبود پهلایش

- 
- ۱- ز ط ی: زانچه میخواست . ۲- ز: نمود و گفت .  
 ۳- ی: او در افتاند و این کمری سفت . ۴- آ: شکر تیزی .  
 ۵- ز: قفسی . ۶- د: قفش را بساخت از .  
 ۷- ج ه و: بر آویختش . ۸- ز: بدان .  
 ۹- ز: یافتی در وی از عیار دوست . ۱۰- د: بامدادان .  
 ۱۱- چنین است در آب ، بقیه نسخ : بکار سازی .  
 ۱۲- ح: سایه اش هم نبود .

مرغ زیرک چو دید <sup>۲</sup> جا خالی	کرد پیدانها <sup>۱</sup> خود حالی
آفتی کز سریر گردش دور	غصه <sup>۴</sup> خویش و قصه <sup>۵</sup> دستور
وان گرفت <sup>۶</sup> بچرم آهو جای	سبزه بر سبزه <sup>۸</sup> گشتن آهو پای <sup>۹</sup>
وان پریدن بدشت پیمائی	در صف طوطیان صحرائی
۱۵۶۵ وان گزیدن <sup>۱۰</sup> بدام حيله گران <sup>۱۱</sup>	بند خویش و رهائی دگران
وان در آینه رو نمودن کار	سیم را کردنی بعکس شمار <sup>۱۲</sup>
تا بد آنجا که بختش آنجا بُرد <sup>۱۳</sup>	که دلش در شدن تمنا بُرد <sup>۱۵</sup>
نازنین چون شنید گفتارش	خون چکید از مژه بر خسارش <sup>۱۶</sup>
خاست از پیشگاه تخت چو باد	بوسه بردست و پای طوطی داد <sup>۱۷</sup>
۱۵۷۰ گفت کای همشین دیرینه	مرهم درد و داروی سینه <sup>۱۸</sup>

- ۱- ز: مرد زیرک. ۲- ط: چو یافت. ۳- و: دید خالی. ۴- چنین است درد، بقیه نسخ قصه.  
 ۵- چنین است درج درج، بقیه نسخ غصه، ط: ی: فتنه دستور. ۶- ج: ه: و: آن گرفت، و: زان گرفت.  
 ۷- و: بچرم. ۸- ج: سبزه در سبزه، و: سبزه بر سبزه.  
 ۹- د: گشته. ۱۰- ج: فکندن بدام. ۱۱- د: بدام چون نگران، ط: ی: بدام همدگران.  
 ۱۲- و: بعکس شمار، د: این بیت را ندارد. ۱۳- آ: تا در اینجا. ۱۴- آ: آنجا بود.  
 ۱۵- آ: ج: تمنا بود، ی: که دلش در سر تماشا بُرد. ۱۶- ج: بعد از این مزبور بیت ۱۵۷۰ آمده است.  
 ۱۷- و: بر پای و دست. ۱۸- و: راحت سینه.

هیچ دانی که چند بردم <sup>۱</sup> رنج	تازویت شدم سعادت سنج
وین زمانت که بامنت نشست	نیز گوئی که نیستی در دست <sup>۲</sup>
جفت هوس <sup>۳</sup> ز جنس <sup>۴</sup> وی باشد	آدمی جفت مرغ <sup>۵</sup> کی باشد
مرغ گفت آن درم <sup>۶</sup> که دشمن <sup>۷</sup> هست	غم مخور کان کلید <sup>۸</sup> نیزم هست
۱۵۷۵ چاره آن شد که از دم تزویر	خوشتن را دهی <sup>۹</sup> برای وزیر
گوئی اورا که هر چه داری کام	یکی شرط از آن تست تمام
آنک جان عزیز هر ز منی	چون <sup>۱۰</sup> همی ریزی از تنی بتنی

۱- و: دیدم رنج. ۲- آ: بردست.

۳- ط: هریک. ۴- ی: به جنس.

۵- چنین است در ط ی، بقیه نسخ، جنس مرغ.

۶- آب دط: آن درم که دشمن تست.

۷- چنین است در ج هوزط، د: کلید هم تن تست، بقیه نسخ: کان کلید مخورن تست.

۸- د: خوشتن را در دهی.

۹- ز: گوی اول که.

۱۰- وز: جان همی ریزی.

که بر آری ز کالبد جا نش	زین فسون <sup>۱</sup> دم دهی بر آناش <sup>۲</sup>
تا شود همدش بدسازی <sup>۵</sup>	قالبی <sup>۳</sup> مرده پیش اندازی
من در آیم با شیان <sup>۷</sup> خویش	۱۵۸. او چو بیرون شود ز خانه خویش
مرده گوئی که زندگانی یافت <sup>۹</sup>	نازنین کاین نوید جانی یافت
تا کند ماه را نظاره ز دور <sup>۱۰</sup>	چون در آمد بوقت خود دستور
جای دادش بنزد خویش چو بخت	خواست سر و روان ز گوشه تخت
با من امروز مغر گشت بیست <sup>۱۲</sup>	گفت دستور خیر هست که دست
که بدرگاهت ارجمند شدم	۱۵۸۵ بچه خدمت چنین بلند شدم
بتکلف چو شرمساران روی	کرد زیبا نگار حیل <sup>۱۳</sup> ت جوی
کا دبت کرد شرمسار مرا	گفت نبود کنون قرار <sup>۱۴</sup> مرا

- 
- ۱- ز: زان افسون. ۲- ه و ط: بدانسانش. ۳- چنین است در آب و بقیه نسخ: قالب.  
 ۴- ج ه ط: پیش اندازی. ۵- آب: که شود. ۶- ه: بیرون رود.  
 ۷- زی: در آشیانه. ۸- ز: گر نوید. ۹- چون نوید.  
 ۹- ز: مرده بود آب زندگانی. ۱۰- دز: نظاره حور.  
 ۱۱- ه: خیری هست: حیرتست. ط: چیز هست. ۱۲- ج د ه ز: نه پوست. ج: ز پوست.  
 ۱۳- ب ج ه ط: نگاه. ۱۴- ج و ز: نبود قرار کار مرا. د: گفت هست این زمان قرار مرا.  
 ۱۵- ج: کا دبت کرد. ه و: کار من کرد. ط: کار تو کرد.

روشنم شد که تو همان شام <sup>۱</sup>	باز دیدم بدانش آگاهی
تاز دل زنگ شبهه <sup>۲</sup> بردارم	لیک یک آزمون دگر دارم
داشت افسون نقل روح در <sup>۳</sup>	۱۵۹۰ آزمون آنک آن مسافر حیت
درد گر کالبد درون رفتی	بفسونی ز خود برون رفتی
باز ره سوی خانه پیروی	آنچ بایستی اندرون <sup>۴</sup> بوری
تو شمی خاک بر سر دگری	گوز تو بینم آنچنان هنری
خواهیم جفت ساز و خواه کنیز	من همان بنده ام بجان عزیز <sup>۵</sup>
کار زو مندی یک تماشای بود	۱۵۹۵ خواجه کش در دل آن تمنا بود <sup>۶</sup>
از پی گنج سیم شد بی سنگ	چون کلید خزانه یافت بچنگ
راضیم گر چه حکم بر جانست	پاسخش داد کانچ فرمانست
کز دل و دیده پیش تو نکشم	چه متاعست جان خاک شوم

۱- آ: باز دیدم که تو همان شامی روشنم شد ز دانش آگاهی.

۲- ج: هوز: تادل از شبهت تو بردارم، ج: تاز دل ننگ و شبهه.

۳- ه: آزمون کن که. ۴- ج: هوز: که دم از نقل روح زد بدوست.

۵- د: بایستش، ز: بایست. ۶- ب: دزج: اندران، ج: هوزی: اندرون.

۷- ز: اینچنین. ۸- ج: بجان و عزیز.

۹- ز: خواجه کاند دلش تمنا بود.

آنک با تَش <sup>۱</sup> هوای دمسازیت	بازی جانش کمترین بازیست
۱۶۰۰ گویارید <sup>۲</sup> زود جانوری	تا نهایت <sup>۳</sup> نظاره <sup>۴</sup> هنری
گلرخی در زمان <sup>۵</sup> دوید چوباد	مرغی <sup>۶</sup> آورد پیش <sup>۷</sup> خواجه نهاد
خواجه کشتش ولی بهنجاری	که نیامد <sup>۸</sup> بقلب آزاری
وانگه آهسته در فسون آمد	بفسون از جسد <sup>۹</sup> برون آمد
رفت در مرغ و مرغ جست <sup>۱۰</sup> بجای	تن بی جان در او فدا زیای
۱۶۰۵ چون تهمی دید شاه قالب <sup>۱۱</sup> خوشی	سبک آمد فروز مرکب خوشی
رفت در هفت منظر <sup>۱۲</sup> جانی	پنج نوبت زنان به <sup>۱۳</sup> سلطانی
در زمان مرغ را بخنجر کشت	کشته را بین <sup>۱۴</sup> که بار دیگر کشت
جفت خود را در آن وفاداری <sup>۱۵</sup>	کرد چون مخلصان <sup>۱۶</sup> هواداری

- 
- ۱- چنین است در آب ج دوز ، هطی: باتو کورا، ح: باتو.  
 ۲- ح ط ی: گویارند. ۳- آح: نظاره را. ۴- ط ی: نازنین جست خود دید.  
 ۵- ی: مرغ. ۶- هط: آورد. ۷- ح ط ی: که نیاید.  
 ۸- ط: بفسونی ز خود برون. ۹- ب ز: رفت ز جای.  
 ۱۰- د: رفت در دم به منظر. ۱۱- د: زمان، ه: زمان سلطانی.  
 ۱۲- ز: کشته را نیز بار دیگر. ۱۳- و: هواداری.  
 ۱۴- ح: گرچه چون. ۱۵- و: وفاداری.

بسی گرامیش کرد و مهر افزود	زان گرامی ترش که اول بود
۱۶۱۰ قدر او ز آنچه داشت افزون کرد	دیگران را ز خانه بیرون کرد <sup>۵</sup>
بعد از آن زان وفا که داشت سپو <sup>۶</sup>	طوطیان را گرفت در دل دست <sup>۷</sup>
کرد حکمت بطوطیان <sup>۸</sup> تعلیم	پیکر طوطیان نهاد بسیم <sup>۹</sup>
چند طوطی همیشه با خود داشت	خوشتن را ز جنسشان پنداشت <sup>۱۰</sup>
کرد چون طوطیان بستانی	پای تا سر لباس ریحانی
۱۶۱۵ سبز ریحانی است رنگی نغز <sup>۱۱</sup>	داده بیننده را طراوت مغز
سبزه در باغ <sup>۱۲</sup> رنگ ریحان یافت	دیده از سبزه دوشنی زان یافت
شاخ <sup>۱۳</sup> ریحان طراز نسین است	باغ را زیور از ریاحین است
گلعدازی که خار خار دلست	خط ریحانیش بهمار دلست

۱- ج: گرامی ترین. ۲- ی: کرد مهر. ۳- ز: ز آنچه بود. ۴- د: دیگران از سرای.

۵- ج: بعد از این بیت سرلوحه (گلنشت بهرام...) آمده است.

۶- و ط: زان رضا. ۷- ج: این بیت و جمعیت ما بعد آن را ندارد.

۸- ز: ز طوطیان. ۹- چنین است درد، ی: سکه طوطیان نهاد بسیم، بقیه نسخ: سکه

طوطی ملک نهاد بسیم. ۱۰- و: رنگ. ۱۱- آح ی: داد.

۱۲- ه و: سبز در سبزرنگ.

۱۳- د: ساز ریحان

چون صنم مست کرد پنهما فی شاه رازین شراب ریعانی  
 ۱۲۲۰ شه فروخت و یار زیبا هم همچو ریعان و یاسمین<sup>۲</sup> با هم

گلگشت بهرام روز سه شنبه سوی بهشت پنجم  
 وکل افشاندن در گنبد گلناری و با گلغذاران<sup>۳</sup> تازی

گلاب گلرنگ<sup>۴</sup> از بلبله نوش کردن<sup>۵</sup>

در سه شنبه که صبح لعل سپید <sup>۶</sup>	رنگ گلنار بست بر خورشید <sup>۷</sup>
شاه بهرام گور چون بهرام	گشت گلنارگون بجامه و جام
عزم گنبد سرای گلگون کرد	وز دل اندوه دهر بیرون کرد
لعبت تنگ چشم تاتاری	آمد از غمزه در جگر خواری
۱۶۲۵ بر میان چست کرد گیسوی تر <sup>۹</sup>	موی را هم زموی ساخت کمر
خدمت شه با آرزو میکرد	شاه می دید و آرزو می خورد <sup>۱۰</sup>

۱- ۵: حفت یار. ۲- ب ۹۵: یاسمین. ۳- ی: با گلغذاران تاتاری.

۴- ب ۵۷: و گلاب کرده، و: گلاب کرده، ی: گلاب گل کرده. ۵- ج: نوشیدن،

د: رفتن بهرام روز سه شنبه بگنبد گلگون و افسانه خواستن، ز: برای عتوان جای

خالی گذاشته شده است. ۶- و: لعل سپید.

۷- ب: چون خورشید. ۸- د ز: اندوه درد.

۹- ز: بر کمر. ۱۰- ز: هر که می دید.



همه روز آن طرب مهیا بود	کشتی باده هیچودریا بود
شب چوپروین نمای گشت سپهر	ماه برخوش بست زیور مهر
داد فرمان خدایگان سریر	کاید آن ماهروی درتقریر
۱۶۳. بفسون <sup>۱</sup> و فسانه <sup>۲</sup> چونبات	مغزشه <sup>۳</sup> ترکند بآب حیات
سجده <sup>۴</sup> بندگی نمود عروس	کرد طوطی لبی <sup>۵</sup> چو خون <sup>۶</sup> خرویں
گفت جاویدزی بدولت <sup>۷</sup> و بخت	زیر پایت همیشه پایه <sup>۸</sup> تخت
هر که باشد ز دوستی تو پاک	باد دریای دوستان <sup>۹</sup> تو خاک
چه بضاعت بود مراد ربار	که کشم پیش شاه گیتی دار <sup>۱۰</sup>
۱۶۳۵. لیک چون شاه داد دستوری	واگشایم <sup>۱۱</sup> رمی بمعذوری
کرد چون عذر خواهی <sup>۱۲</sup> از حدیش	گفت وقتی ز وقتها <sup>۱۳</sup> زین پیش <sup>۱۴</sup>

۱- د: برفسون و. ۲- ی: در فسانه. ۳- ز: پُرکند.

۴- زح ط ی: کرد طوطی لب. ۵- ط: چو چشم خرویں.

۶- د: برای عنوان جای خالی باقی گذارده شده است. ۷- آب: زردولت.

۸- ه: بدوستی. ۹- و: دوستان. ۱۰- و: گیتی بار.

۱۱- ج ه و: تاگشایم، ز: برگشایم.

۱۲- آ: گلگذاری از حدیش. ۱۳- و ز: بوقتها.

۱۴- ب: بیت مزبور بعد از سرلوحه (غنیه گشادن...) آمده است.

غنچه گشادن بهار گلروی از بارهای خوش و بلبل وار افسانه عاشقان گفتن<sup>۳</sup>  
 پنج یار هنر شناس جوان<sup>۴</sup> از حد مولتان شدند روان  
 زان یکی بود پادشاه زاده<sup>۵</sup> از بزرگی به خردی افتاده  
 پور بازارگان بد آن دگری<sup>۶</sup> مایه بیش و قماش بیشتری  
 ۱۶۴۰ سومین<sup>۷</sup> بود نقب گیری چست کاهنش بیخ کوه کردی سست  
 شخص چارم درودگر<sup>۸</sup> استاد موشکافی به تیشه پولاد  
 پنجمین<sup>۹</sup> شخص باغبان شگرف که بگل بافتی حکایت و حرف  
 پور بازارگان بلطف و نواخت گاه و بیگاه برگشان میساخت<sup>۱۰</sup>  
 همه باهم موافق و در مساز<sup>۱۱</sup> در حد کامرو شدند فراز<sup>۱۲</sup>

۱- و: بلبل کار. ۲- ه ط ی: عاشقانه. ۳- ز: برای سرلوحه جای خالی گذارده شده.

۴- ی: هنر شناس و. ۵- د ز ح ی: پادشاه زاده. ۶- ه ه: مال بیش و.

۷- ج ه و ز: سیمین، د: سیومین، ط: سوی.

۸- آب د: دروگری استاد. ۹- ی: پنجمین بود باغبان.

۱۰- ی: یافتی. ۱۱- ط: برگ ایشان ساخت، ج: باییت ما بعد پس و پیشند.

۱۲- ج: کام میشدند، ه ه: شام می شدند، ز: کاروان شدند.

سوی شهری گزشت <sup>۲</sup> همپو <sup>۲</sup>	۱۶۴۵ کاروان <sup>۱</sup> زان زمین مشک شست
خیمه برگرد کاروان سالار <sup>۳</sup>	درسوادی بتازگی چوبهار
هی نمودند گرد شهر خرام <sup>۵</sup>	وان جوانان نغز کام بگام <sup>۴</sup>
قدی میزدند سوی بسوی <sup>۶</sup>	بتماشای باغ و سبزه وجوی
سوی بتخانه شدند فراز <sup>۷</sup>	تاتماشاگان در آن پرداز
چشم بند هزار صورت بند	۱۶۵۰ منظری بود بر کشیده بلند
نقش مانی تراش کرده ز سنگ	نقشبندان مانوی فرهنگ <sup>۹</sup>
که درو خیره گشته <sup>۱۱</sup> بینائی	هر نگاری چنان بزیبائی
در تماشای آن فرو ماندند <sup>۱۴</sup>	نقش بینان گزان طرف راندند <sup>۱۲</sup>
گشت در پیکری نظرها تیز <sup>۱۵</sup>	زان همه نقشهای جان آویز
وزدگوها بصنعت افزون بود <sup>۱۶</sup>	۱۶۵۵ که به حسن از قیاس بیرون بود

۱-ج: کاربان . ۲-ج: این بیت را ندارد . ۳-د: سار و انسا لار ، ۴-ج: سار و انسا لار ،

ج: این بیت را ندارد . ۴-ز: بعزم . ۵-ب: این بیت را ندارد . ۶-ج: این بیت را ندارد .

۷-ج: د: این بیت را ندارد . ۸-ز: چشم بندی . ۹-ی: بانوی . ۱۰-ط: بسنگ .

۱۱-چنین است در آ ، بقیه نسخ: گشت . ۱۲-و: ط: نقشبندان .

۱۳-ب: ج: در تماشای او . ۱۴-ج: بابت ما بعد پس و پیشند .

۱۵-ج: پیکر نظرها ، دز: نظرشان . ۱۶-ز: بصورت افزون بود .

از نگاری <sup>۱</sup> نمونه <sup>۲</sup> پیکر او	کا مرانی نبشته <sup>۳</sup> بر سر او
بت کزان ماهرو نشانی <sup>۴</sup> داشت	کا مرو نام کا مرانی داشت
در زبانهای هندوان <sup>۵</sup> سخن	کام عشق آمدست و رانی زن
در تماشای اوز زیبائی <sup>۷</sup>	خیوه میگشت نور بینائی
۱۶۶۰ چشم بینندگان در آن پرکار	ماند حیران چو صورت دیوار
بیخودی درد ما غشان ره یافت	عاشقی دست صبر کوتاه یافت
هیچ دل گرچه بی غبار نبود	لیک شهزاده را <sup>۸</sup> قرار نبود
زلف شب تا حجاب نورنگشت <sup>۹</sup>	چشم اوزان نظاره <sup>۱۰</sup> دورنگشت <sup>۱۱</sup>
شب چو تبخانه سپهر کبود	صد هزاران بت از هوا بنمود
۱۶۶۵ خواستند آن مسافران <sup>۱۳</sup> ملول	که خرامان شوند سوی نزول
همه را دل بسوی منزل بود	جز ملک زاده را که بی دل بود
گفت ما را شد اختیار ز دست	وای دستی که رفت کار از دست <sup>۱۴</sup>

۱- ج: ۵ وز: از نگارش. ۲- ز: نهوده. ۳- چنین است در آژط، بقیه نسخ: نوشته.

۴- ج: بت که آن ماه روشنائی یافت. ۵- د: مردمان سخن.

۶- ز: کام مرد آمدست. ۷- ب: د: ز: به زیبائی. ۸- ۹- شهزاده برقرار.

۹- د: نور نشد. ۱۰- ج: زان جمال. ۱۱- د: دور نشد. ۱۲- و: خواستند.

۱۳- آ: ملازمان. ۱۴- ج: این بیت را ندارد.

نقش این سنگ دل ز دستم برد	شد باین سنگ شیشه من خورد <sup>۲</sup>
تا نینفاد جان من بز و ال	جان من بعد از این و این تمثال <sup>۳</sup>
۱۶۷۰ یاد این نقش گم شود نفسم	یا پیر کار اصل با زر سم
همدمان زین حدیث بیسرو پای	بی سرو پا شدند هم برجای <sup>۴</sup>
پند دادند و جای پند نبود	هر چه گفتند سوز مند نبود
عاشقی چون زدل بر آرد جوش	در گنجند نصیحت اندر گوش <sup>۵</sup>
همه زان داوری زبون مانند	و نذران بقعه شب درون مانند <sup>۶</sup>
۱۶۷۵ وان گرفتار سنگ بادل تنگ	چشم بر هم نزد چو لعبت سنگ <sup>۷</sup>
صبح چون پرده جهان بدرید	جامه خود چو عاشقان بدرید
ماند عاشق ز خرمی بی بهر	هم نشینان روان شدند بشهر
تا بجویند کار دانی چیست <sup>۸</sup>	کاین گره را کلید داند چیست <sup>۹</sup>

۱- و: برین . ۲- و: بیت ۱۶۶۷ بعد از بیت مژبور مکرار شده است .

۳- ح: جان من نیست بعد از این تمثال . ۴- ط: بی سرو پا همی شدند بجای .

۵- ب د: عاشق را زدل . ۶- ط: با بیت ما قبل پس و پیشند .

۷- ز: همه در بقعه . ۸- ح: بردل . ۹- ز: نزد بصورت سنگ .

۱۰- و: پرده برجها . ۱۱- ی: ز خوردنی .

۱۲- ح: چیست . ۱۳- ح: دانی کیست .

کوی برکوی میشدند شتاب<sup>۱</sup>  
۱۶۱۸۰ آنچنان شهرچون بهارستان

از کسان بازجست میکردند

تا در آن جستجو کهن پیری

گفت کان صورت<sup>۵</sup> چو گلشن تر

نسخه نازنین این شهر است

۱۶۱۸۵ غره کرده اند بریک چوب<sup>۸</sup>

او در آن مهد آسمان پیوند

کس نه پهلوی آن بهشتی روی<sup>۹</sup>

چون ملک فارغ آید از همه کار

قلعه گیرد بتحصاری را

سینه پُر آتش و دودیده پُر<sup>۱</sup>

پیششان<sup>۳</sup> مینمود خارستان

راز صورت درست میکردند

دادشان را کلید تدبیری<sup>۴</sup>

که چو لاله ز سنگ بر زد سر<sup>۶</sup>

کز رخس چشم خلق بی بهر است

هم ز آسیب دور و هم ز آشوب

چون ستاره بر آسمان بلند

جز کنیزی<sup>۱۰</sup> دونا رسیده بشوی

عیش را نردبان نهد<sup>۱۱</sup> به حصار

گل چند باغ نو بهاری را<sup>۱۲</sup>

۱- د: بتاب، ز: کوی در کوی می شدند بتاب. ۲- ج: شهری. ۳- د: نزدشان.

۴- د: دادشان از کلید. ۵- ج: صورتی. ۶- ج و: زمشک.

۷- ی: بر زده. ۸- ج و ه: غره کرده هم ز سنگ و ز چوب.

۹- ج: از بهشتی. ۱۰- ه و ط: کنیز دو.

۱۱- آ: برد به حصار.

۱۲- ج: گل صد سرو، ه و: گل چند سرو، ط: گلشن سرو.

۱۶۹۰ باده نوشدن نشاط فرماید	خسبد و خیزد و فرود آید
گلفروشی است زیر منظر شاه	که رود سوی آن چمن گه گاه
گل برد پیش سرو <sup>۲</sup> بنشیند	گل دیگر ز باغ بر چیند
راز این پرده <sup>۳</sup> ز اشکار و نهفت	داند اما برون نیارد گفت
گر بود ره به آشنائی او	او بر دره بروشنائی او <sup>۵</sup>
۱۶۹۵ آن جوانان ز رهنمونی پیر	باز جستند <sup>۷</sup> رخنه تد بیر
پرس پرسان بد و فوار شدند	چاره جویان <sup>۸</sup> بچاره ساز شدند
در نهان باوی آشنا گشتند	پس بد نبال ما جرا گشتند
پور بازارگان چنانک <sup>۹</sup> توان	سیم میریخت هیچو آب روان

۱- ه و ط : پیش آن . ۲- ز : پیش تخت .

۳- ز : آن پرده .

۴- ط : نباید گفت

۵- آ : ره توان زد بروشنائی او .

۶- و ز : به رهنمونی .

۷- چنین است : آ ی ، بقیه نسخ : باز دیدند .

۸- د : چاره چاره بچاره ساز .

۹- د : توان بتوان .

تخفه بروند از متاع بهین <sup>۱</sup>	پس برفتند پیش آن گلچین
برگ چون گل <sup>۳</sup> نهاد تو بر تو <sup>۲</sup>	۱۷۰۰ گلفروش از عطای رودر رو
بنده شد زال از آن زرافشانی	چون یقین گشتشان که پنهانی <sup>۵</sup>
بنه در باغ <sup>۶</sup> گلفروش افکند	باغبان زاده هنر پیوند
وین ز بهر نظاره بنشستی	او همه روز گل بگل <sup>۷</sup> بستی
گلشنی پیش یاسمین بُردی	گلفروش آن بنا زین بُردی
راز بیرون ندادی از حد خویش <sup>۹</sup>	۱۷۰۵ آن هنرگر چه بودش از حدش <sup>۸</sup>
از بسی گل <sup>۱۰</sup> نمونه بریافت <sup>۱۱</sup>	تا یکی روز فرصتی دریافت
نقش <sup>۱۳</sup> در نقش بست چون دیبا <sup>۱۴</sup>	هر نمط زان نمونه <sup>۱۲</sup> زیبا

- ۱- چنین است در: ز ، نسخ دیگر این بیت را ندارند.
- ۲- د: عطای رهبر او ، ز: عطای روی پروی . ۳- ط: برگ گل چون نهاد.
- ۴- ز: تو بر نوی . ۵- ط: به پنهانی .
- ۶- چنین است در: ی ، ج: وز: پنبه در بار ، ج: سبزه در بار ، بقیه نسخ: بنه در بار.
- ۷- آ: روی گل . ۸- ب: د: بودی از ، ج: بود از .
- ۹- ز: ندادی از کم و بیش . ۱۰- و: از بس . ۱۱- و: در یافت .
- ۱۲- ز: نمایش زیبا . ۱۳- ج: ه: وز: ط: نقش بر نقش .
- ۱۴- و: بسته .



دادکین تحفه <sup>۱</sup> جهان افروز	بر آنجا که میروی هر روز <sup>۲</sup>
گل فروش آن بسروستان بُرد	گلستانی سوی گلستان بُرد <sup>۳</sup>
۱۷۱۰ چونک آن نوبهار باغ جنان <sup>۴</sup>	صنعت گل ندیده بود چنان
در تماشای آن زبر تازیر <sup>۵</sup>	ماند انگشت در دهان تادیر <sup>۶</sup>
پس بدو گفت کاین نگارش چیست	نیست زانها که کرده به نخست
بلک زینگونه دستکار عزیز <sup>۷</sup>	از تو ناید ز هیچ مردم نیز
کیست کاین گل نگار کرده است	چیست رازی که این پرده اوست <sup>۸</sup>
۱۷۱۵ پیرزن گفت کار کار من است	وین گلستان هم از بهار من است <sup>۹</sup>
از گلی گلشنی کم در خورد	بجز از من چنین که داند کرد <sup>۱۰</sup>
نازنین گفت اگر زنت این ساز <sup>۱۱</sup>	تو بکن پیشم آنچه کردی باز <sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- ز: تحفه با. ۲- چنین است در: آبزی، بقیه نسخ: می بری.
- ۳- د: بوستانی سوی. ۴- و: چونکه او، ز: چونکه این. ۵- ز: باغ جهان.
- ۶- د: او. ۷- چنین است در: آب و، بقیه نسخ: دمن. ۸- و: ز نخست.
- ۹- ی: زانکه زینگونه. ۱۰- دوز: دستگاه. ۱۱- ب: دوز: که آن، و: که زیر پرده.
- ۱۲- ز: از نگار منست. ۱۳- ج: دگر که. ۱۴- ج: دوز: یار در کرد.
- ۱۵- آ: اینکار. ۱۶- ب: راست کن، آ: دوز: کوکبن، و: باز کن.
- ۱۷- آ: باز، د: تو بکن پیشم این شکفتی بار.

کارها چون بآزمون آمد <sup>۲</sup>	کارپردازان زبون آمد <sup>۴</sup>
گفت کز راستی چونیت گزیر	راستی را برون دهم ز ضمیر
۱۷۲۰ میهمان من است بر نائی	بغریبی <sup>۵</sup> رسیده از جائی
هنرش از شمار بیشتر است	وین که بینی فروترین هنر است <sup>۶</sup>
بهر و ت نگار شکر خند <sup>۷</sup>	ریخت در دانش درستی <sup>۸</sup> چند
گفت چون ره بری بیاری او	این دهی مزد دستکاری او
پیرزن بازگشت خرم و شاد	دستمزد هنرجوان را داد
۱۷۲۵ سینه باغبان چو گل بسفت	رفت و این ماجرا بیاران گفت
آن وفا پروران <sup>۹</sup> با فرهنگ	چون سر رشته یافتند یکنگ
خلوتی ساختند و شب کردند	مادر پیر را طلب کردند
اول از زرد هانش بر بستند	بعد از آن مهر را ز بشکستند <sup>۱۱</sup>

- 
- ۱- د: کارراء، ز: کاردان چون. ۲- ب ط: آید.
- ۳- د: اوزبون، و: از آن زبون. ۴- ب ط: آید.
- ۵- ه: بغریبی. ۶- آ: وین که بیشترین هنر است.
- ۷- ج: بدو درستی نگار. ۸- ج: دومی چند.
- ۹- ه: آن هنر پروران. ۱۰- و: یافتند.
- ۱۱- ز: بعد از آن یک یک از کم و بیش.

بیش و کم هر چه بود در دلش	باز گفتند یک یک از کم و بیش <sup>۳</sup>
۱۷۳۰ قصه دردمندی دل تنگ	بُت سنگین و عاشق بی سنگ <sup>۴</sup>
پیرزن کاین حدیث کرد بگوش	آمد از بیم خویش <sup>۵</sup> اندر جوش <sup>۶</sup>
گفت لب زین سخن بیاید دُخت	دل ز سودای خام نتوان خست <sup>۷</sup>
گنبدی کاندرا <sup>۸</sup> بت سنگ است	غلغلتش تا هزار فرسنگ است
کس در آن سنگ یکدمی نشست	که نیامد بزیر سنگش دست
۱۷۳۵ وان بت سیم کش ندید کسی	سنگد لتر از آن بت است بی <sup>۱۰</sup>
ریخت صد خون بیدلان بهو <sup>۱۱</sup>	که فسوسش <sup>۱۲</sup> نیامدست <sup>۱۳</sup> بکس
هر که گیرد درون شهرش نام	در زمانش زبان کشند ز کام <sup>۱۴</sup>
سخنی که خطاست پیوندش	نیک نبود کشادن از بندش

- ۱- د: هر یک از. ۲- و: یک یک کم و. ۳- ج: این بیت را ندارد.
- ۴- ی: بی تنگ، مصرعها پس و پیشند. ۵- ج: گشت در بیم خویش، ۵و: گشت از بیم خویش، ط ی: خویش. ۶- ج: این بیت بعد از بیت ۱۷۳۸ آمده است. ۷- ج ی: بسودای.
- ۸- آب د: کان آن، ج ه: کاندرو، ج: کاندیرین.
- ۹- د: بران، ف: بدان. ۱۰- ج: ازو.
- ۱۱- ی: ازو ندیده کسی. ۱۲- چنین است. ج، بیغیش: که فسوسی.
- ۱۳- ۵و ط: نیامدش. ۱۴- ب: برند از کام.

آن جوانان دگر بصد زاری	تازه کردند رسم دلداری <sup>۱</sup>
۱۷۴۰ ریختندش خزینه <sup>۲</sup> بکنار	بیشتر زانک <sup>۳</sup> بود <sup>۴</sup> اول بار
گلفروش از چنان نوازش گرم <sup>۵</sup>	سرنگون ماند چون بنفشه زشرا
گفت من کز برای نیمی دانگ	گرد هر کوی میزنم گلبنانگ <sup>۶</sup>
لطفشان <sup>۷</sup> مایه داد <sup>۸</sup> چند انم	که عدد <sup>۹</sup> کردنش نمی دانم
چون نوازش ز حد فزون آید <sup>۱۰</sup>	شکر آنهم ز حد برون آید <sup>۱۱</sup>
۱۷۴۵ بهر آن کار کاین <sup>۱۲</sup> عطا <sup>۱۳</sup> ستم	جان فشانم که خونبها ستم
گر بر آید و گر نیاید کار	من یکی از شما شدم ناچار
یاد آرم سرش بچنبر خویش	یا ز چنبر فد <sup>۱۴</sup> اکنم سرخویش
باغبان گفت اگر پذیری راست	از تو آم نیست بیش ازین در خواست <sup>۱۵</sup>

- ۱- ح: این بیت بعد از بیت ۱۷۵۱ آمده است. ۲- زی: خزانه.
- ۳- ج و ط ی: زانچه. ۴- ب ج: بوش. ۵- د: گلفرویش از عطای هجر گرم.
- ۶- ح: می زدم. ۷- ز: لطفشان. ۸- ه و ط: داد مایه.
- ۹- د: که مدد. ۱۰- چنین است در: آو، بقیه نسخ: آمد، د: برون آمد.
- ۱۱- ه: برون باید، ب ج د ز ح ط ی: آمد، (د: شکر آنرا ز حد فزون آمد)
- ۱۲- ج ه و: این کار. ۱۳- و: کش عطا.
- ۱۴- چنین است در: آب ج، ط ی: برون کنم، بقیه نسخ: جدا کنم.

صنعت دست <sup>۲</sup> من بدو پیوند <sup>۳</sup>	کانچ گل می بری بسرو بلند <sup>۱</sup>
هرچه گوید بیا و باز رسان	۱۷۵. تحفه <sup>۴</sup> من بدو فرازسان
توجه فرمائیم که او فرمود	پیرزن گفت کاین حدیث که بو <sup>۵</sup>
غنچه بیدارگشت و نرگس خفت <sup>۵</sup>	با مدادان که گل بباغ سگفت
شد ز گل دسته بند و نافه گشای <sup>۶</sup>	گل طلب کرد مرد گل پیرای
نقش آن بت که دید <sup>۷</sup> بردیوار <sup>۸</sup>	کرد از آن گل نمونه بسرکار
نقش عنوان بنام <sup>۱۰</sup> درخور یافت <sup>۹</sup>	۱۷۵۵ نام او نیز بر سرش بر یافت
که نسیمش زد دست برد عنان	پس فسوفی بزود میدچنان
حیرتش باز شد فرون ز قیاس <sup>۱۳</sup>	تحفه چون شد بهماه تحفه شای <sup>۱۱</sup>
در خود و نام خویش حیران ماند <sup>۱۵</sup>	نقش خود دید و نام خود برخواند <sup>۱۴</sup>
گشت جانش ز عاشقی بدو نیم	درد ماغش چوراه یافت نسیم <sup>۱۶</sup>

۱- و: می رسد. ۲- آ: صنعت کار. ۳- ز: بدان. ۴- ز: بدان. ۵- ج: این بیت را نزارند.

۶- ی: زگل دسته بند ناف. ۷- ی: دیده. ۸- ۱- ۵: این بیت را نزارند.

۹- ز: نام او بر رو بر سرش. ۱۰- چنین است در: و، د: نتوان بخامه، ز: عنوان پناه و

بقیه نسخ: بنامه. ۱۱- ج: نقش او بر سرش چنان در یافت.

۱۲- ج: تازه شد. ۱۳- ب ج دی: برون ز قیاس. ۱۴- ج: نقش چون.

۱۵- دز: نقش خویش. ۱۶- و: که راه.

دش ازخوشتن <sup>۳</sup> برون افتاد	۱۷۶. شورشی <sup>۱</sup> دردش <sup>۲</sup> درون افتاد
کای همه صنعت تو مهر انگیز	گفت باگفروش مهر آمیز <sup>۴</sup>
تیراندیشه رازشتم برد	چه گل است اینک دل زستم <sup>۵</sup> برد
کرد جانم بدست فتنه گرو	آنک بست این نمونه بگل <sup>۶</sup> نو
تا تماشا کنیم دیدارش <sup>۷</sup>	یکره اینجا رسان به هنجارش
مرهمی تازه یافت بر آزار	۱۷۶۵ پیرزن گرم دید چون بازار
وازمون <sup>۱۰</sup> را سخن <sup>۱۱</sup> دگرگون کرد <sup>۱۲</sup>	با پریش <sup>۹</sup> زبان با فسون کرد
آرزو مند روی تو شاهان <sup>۱۳</sup>	گفت کای آفتاب دلخواها <sup>۸</sup>
که بر نام هر گدائی <sup>۱۴</sup> را <sup>۱۵</sup>	کی سزد چون تو دلربائی را
آن سخن را جوی بکارندشت <sup>۱۶</sup>	نازنین را که دل قرارندشت
روغنی میزدش با آتش تیز <sup>۱۷</sup>	۱۷۷۰ پیرزن هر چه مینمود گریز

- ۱- ج: و؛ سوزشی. ۲- ه: دردش سوزشی. ۳- آ: دلش از جای خود بردن.
- ۴- ج: رند آمیز. ۵- و: اینک گل ز. ۶- ح: گل تو. ۷- ح: گفتارش، ب: کم.
- به دیدارش. ۸- ط: مرهم. ۹- ز: با پریرو. ۱۰- چنین است در: آ، ح، ط.
- ی: وان سخن را، و: وان سخن از. ۱۱- دز: زبان دگرگون. ۱۲- و: ابیات ۱۷۶۵ و ۱۷۶۶ به ترتیب بعد از بیت ۱۷۶۸ آمده اند. ۱۳- ط: آرزو مند تو همه شاهان.
- ۱۴- ج: که بری. ۱۵- ج: این بیت را ندارد. ۱۶- و: این سخن را. ۱۷- ح: میزدی.

تأبدان شعله‌های دم پرورد	پخته کردش چنانک باید کرد
پس به پیمان و عهد <sup>۲</sup> معکم خُست	گفت راز نهفته را بدرست
حال بی سنگی دوسه همدست <sup>۳</sup>	ماجرای غریب سنگ پرست
کاشی حُبت سوبوزان سنگ	که زدودش بسوخت صد فرسنگ <sup>۴</sup>
۱۷۷۵ شعله زو در آن جوان افتاد	که شرارش در این و آن افتاد <sup>۵</sup>
تو توانی بیاسخ <sup>۶</sup> چو نبات	کاشی را کُشی بآب حیات <sup>۷</sup>
پاسخی <sup>۸</sup> داد ماه سیم اندام	کای چو من آهونی گرفته بدام <sup>۹</sup>
بس هزبرانگه شیر نخجیرند <sup>۱۰</sup>	بر درِ من چو سگ همی میرند
پیش از آن کز دماغ سودائی	پرده بالا کنم بر سوائی
۱۷۸۰ پرده ساز کن در این مستی <sup>۱۱</sup>	بوک دستی ز نم بهمدستی <sup>۱۲</sup>
پیرزن زین نوای سینه نواز <sup>۱۳</sup>	پای کوبان بخانه آمد با ز

- 
- ۱- ی: کرد آنچه کند. ۲- و: پیمان و وعده. ۳- ج: دوسه پیوست. ۴- ز: مصرعها پس بپشتند.  
 ۵- ه: شعله زان، ط: شعله او. ۶- ز: این بیت را ندارد.  
 ۷- ی: بیاسخی. ۸- ز: که شرارش کش. ۹- ج: این بیت ما بعد بیت ۱۷۷۳ آمده است.  
 ۱۰- ز: پاسخی داد. ۱۱- و: گرفته دام. ۱۲- و: هزاران که، بقیه نسخ: هزاران که.  
 ۱۳- ز: که شب به نخجیرند. ۱۴- ط: بدین. ۱۵- و: پستی.  
 ۱۶- ج: دستم رسیده. ۱۷- و: زان نوای.

مژده خوشدلی بیاران برد <sup>۱</sup>	برسرکشت خشک <sup>۲</sup> باران برد <sup>۳</sup>
هریکی شادمانی نو یافت	پیرزن خود جوانی نو یافت
باز با هم بچاره پردازی	ساز گردند رسم دساز <sup>۴</sup>
۱۷۱۵ همه گفتند پیش مادر پیر	آنچه از گفتنش نبود گزیر <sup>۵</sup>
کز متاع و خزینه و اسباب	وز هنر هر چه باید از همه باب <sup>۶</sup>
همه داریم تا بدان مقدار	کز وی آسان شود همه دشوار
لیکن اردوست را رضا باشد <sup>۷</sup>	وندین کار یار ما باشد <sup>۸</sup>
نکند قصد ما بعیله گری	پرده پوشی کند نه پرده دری <sup>۱۰</sup>
۱۷۹۰ پیرزن باز شد بیا نوزور <sup>۱۱</sup>	گفتنی هر چه بود گفت و شنود <sup>۱۲</sup>
چون بناهای عهد محکم کرد	وز دل آشوب <sup>۱۵</sup> وقفه را کم کرد
باز گشت ودل از سخن پرداخت	گفت سازید هر چه باید ساخت

۱- ی: بیاران داد. ۲- ز: کشت تشنه. ۳- ی: باران داد.

۴- د: تازه کردند، ز: باز کردند. ۵- ط: وانکه از.

۶- آب: وزیر هر چه، د: وندران هر چه، ج: در هنر هر چه، ز: از هنر هر چه.

۷- زط: ازدوست. ۸- ی: دوست بارضا. ۹- ز: اندران کار کارما باشد.

۱۰- ج: ز پرده پوشی. ۱۱- ج: یار شد. ۱۲- د: بودنی هر چه، ط: گفتش هر چه.

۱۳- ز: گفتنی هر چه گفته بود شنود. ۱۴- د: شنید. ۱۵- ط: آشوب قتنه.



مهر بانان<sup>۱</sup> ز مهر بانی<sup>۲</sup> دوست  
 شب فراهم شدند روی بروی  
 ۱۷۹۵ باز گفتند هر یکی کم و بیش  
 باغبان<sup>۵</sup> گفت کز دل دمساز  
 و آنچه<sup>۷</sup> دیگر دهید<sup>۸</sup> فرمانم  
 نقب زن گفت خاک را بنهفت  
 کان ستونی که سر کشیده<sup>۱۰</sup> بهماه  
 ۱۸۰۰ تیشه زن روبه نقبگیر آورد  
 گفت اگر نقب تو رسد بستون  
 گفت بازارگان<sup>۱۴</sup> دریا د ل

بشکفتند<sup>۳</sup> همچو گل در پوست  
 مشورت ساختند موی بوی  
 هنر خود بقدر دانش خویش  
 هر چه من داشتم<sup>۶</sup> نمودم باز  
 کم آن همچنانک بتوانم  
 زیر زیر آچنان<sup>۹</sup> توانم سفت  
 در ته<sup>۱۱</sup> آن ستون گشایم راه<sup>۱۲</sup>  
 شرح داد آنچه در ضمیر آورد  
 در ستون من روم بجایه<sup>۱۳</sup> درو  
 که چو ما را یکست<sup>۱۵</sup> دل بادل

- ۱- ی: میهمانان. ۲- ج: بهر بانی. ۳- د: بشکفیدند، ۵ و ۵ ط: بر شکفتند.  
 ۴- ز: هنر قدر خود بدانش. ۵- ز: باز گفت. ۶- ج ی: میداشتم.  
 ۷- ز: ز آنچه. ۸- آب ج ط: دهند. ۹- ز: زیر زیر زمین توانم.  
 ۱۰- آب د ز ج: سر کشیده، ط: بر کشیده. ۱۱- ۵ و ۵: درون.  
 ۱۲- ج: این بیت بعد از بیت ۱۸۰۱ آمده است. ۱۳- ج: این بیت را ندارد.  
 ۱۴- ج: گفت بازاریرگان.  
 ۱۵- ج: این بیت را ندارد.

از شمار بج برون اندر کار	وز من افشاندن ز رو دینار <sup>۱</sup>
کمر از بهر کار چست کنیم	سکه دوستی درست کنیم
۱۸۰۵ یا همه مال و جان دهیم بباد	یارسانیم دوست را بهر اد
هم برای <sup>۲</sup> اتفاق و رای صواب	شب نهادند <sup>۳</sup> سر ببالش خوب <sup>۴</sup>
چون ز نقب زمین برآمد مهر	کرد بیرون سراز رواق سپهر <sup>۶</sup>
خاست بازارگان <sup>۷</sup> بعزم درست	وز پی کار کرد دامن چست
مدتی کار آب و گل پرداخت	وندران کوی خانه <sup>۹</sup> نو ساخت
۱۸۱۰ خاکش از بوی خوش <sup>۱۰</sup> عبیر شست	صحنش از خرما چو باغ بهشت
گونه گون صفه گونه گونه رواق	تا فلک بر کشیده طاق بطاق
حجره در حجره بیت اندر بیت	راز آن کس برون نبرد که چست
چون عمارت بلند گشت <sup>۱۱</sup> و تمام	کا مجویان شدند در پی کام <sup>۱۲</sup>
در یکی حجره کان درونی بود	راه او سوی رهنمونی بود <sup>۱۳</sup>

- ۱- ط: از من . ۲- ب: هم بدین . ۳- ج: ه: و: سر نهادند شب . ۴- ی: بیا این .  
 ۵- آ: بعد از بیت مزبور بیت های ۱۸۰۲ و ۱۸۰۳ بقریب تکرار شده اند .  
 ۶- و: این بیت را ندارد . ۷- ج: بازیرگان . ۸- ط: در پی . ۹- و: خانه بر ساخت .  
 ۱۰- ج: ه: ط: بوی گل . ۱۱- و: گشت تمام . ۱۲- ب: بایت ما بعد پس پیش است .  
 ۱۳- آ: ب: د: این بیت را ندارد .

خاک را در بستی و در بگشاد <sup>۳</sup>	۱۸۱۵ نقب زن بازوی هنر بگشاد
زیر زیر زمین به ماه رسید	کردزه تا بجایگاه رسید <sup>۴</sup>
که ز اندیشه می بود عنان	گل پیولاد میشکافت چنان
درستونیکه دستگه میبست	تا رسانید نقب را بد درست
تا کند چوب را درونه خراش	داد نوبت به مرد چو بتراش
تا بصنعت ستون کند خالی <sup>۵</sup>	۱۸۲۰ رفت در رخنه تیشه زن حالی
چوب را دل بخار خارا آورد	آهن تیز را بکار آورد <sup>۶</sup>
که بدانگونه نقش نتوان بست <sup>۹</sup>	نقش در مغز چوب از آسان بست <sup>۸</sup>
پس بهر تخته کرد نوهنری <sup>۱۰</sup>	اول اندر ستون گشاد دری
پایه بر پایه راست کرده تمام	نزد بانی در آن درون تا بام <sup>۱۱</sup>
که گشاید ز سقف روزن راز	۱۸۲۵ چون بدان پایه شد هنر پرداز <sup>۱۲</sup>

- ۱- زی: خانه را. ۲- ج ه و ط: دل بست، د: سر بست. ۳- زی: سر بگشاد.  
 ۴- ج د ه ی: کردره، ط: کرد در. ۵- ط و: که بصنعت. ۶- زی: درون کند.  
 ۷- زی: آهنین تیشه را. ۸- ج: از آن بست. ۹- ب ج ز ح ی: برانگونه. ۱۰- ج: تیشه کرد.  
 ۱۱- آ: در درون نردبان نهاد بیام، ب ه: نزد بانی درون آن تا بام، ج ط ی: نزد بانی درون درون تا بام، د ز: نزد بانی درون او تا بام، ح: نزد بانی در درون تا بام.  
 ۱۲- د ه و: برآنیایه، ز: بدان مایه، ط: چون برانگونه.

ماجرایش پیرزن بر خواند	بازگشت وز حُجره بیرون راند
بین که عهده‌ی که کرد هست برا <sup>۳</sup>	گفت رویش ماه سیمران
گوز نامحرمان تهی کن جای <sup>۴</sup>	گر بر آن گفته هست ثابت رای
ورنه لب را بید و باز ازود	تا گشایم روزن مقصود
وقت خوش دید و دور کرد هرا <sup>۶</sup>	۱۸۳۰ پیرزن رفت و شد مزاج شناس
وانک در خانه بود محرم بود	چون بناهای عهد محکم بود
پرده از روی کارها برداشت <sup>۷</sup>	گفت با او حکایتی کان داشت
که گشاد از درون دریچه بُخت <sup>۹</sup>	لگدی زد فراز روزن سخت
آمد از زیر تیشه زن بسلام	نازنین چون نگاه کرد زبام
در خور صد هزار تحسین بیش	۱۸۳۵ پاسخ داد کای زدانش خویش
عذر دستت چگونه دانم خوا <sup>۱۰</sup>	با چنین دستکاری می که تر است

۱- ب: ز: حفره، د: صفر، ج: صفره. ۲- و: بین بهمدی، ج: بین که عهده.

۳- و: که بست، ج: که کرده، ی: که کرده. ۴- ج: و: گو که از مردمان.

۵- ج: بابیت ما بعد پس و پیشند. ۶- ج: و: دید از و نکرد.

۷- چنین است در ه، نسخ دیگر این بیت را ندارند. ۸- ی: زرد بروی روزن.

۹- ز: که گشاد اندران.

۱۰- د: خواهم خواست، و: دانم خواست، ز: پیام خواست.

گرده <sup>۱</sup> دل به میهمانی من	بهره یابی ز میزبانی من
ور به همصحبان گرائی باز	من خود آیم بوقت خویش فراز
پاسخش داد مرد شیرینکار	کای سمن عارض <sup>۲</sup> شکرگفتار
۱۸۴۰ گرچه توزان <sup>۳</sup> کرم که میدانی <sup>۴</sup>	میهمان خورم همی خوانی
لیک برچین ز دیگران دامن	کاشنای تو دیگرست نه من
چون دو عاشق شوند باهم جفت	من دعائی زدور خواهم گفت
این سخن گفت و باز گشت زیش <sup>۶</sup>	وامد از رخنه <sup>۷</sup> سوی منزل خویش
نازنین کرد رخنه <sup>۷</sup> را سر سخت	برفرازش نهاد جامه و رخت
۱۸۴۵ پس زمیل درونه کود روان	پیرزن را بسوی سرو جوان <sup>۸</sup>
دادش انگشتین <sup>۹</sup> خاص بدست <sup>۱۱</sup>	کین سلامی رسان بعاشق مست
گو من <sup>۱۲</sup> امشب در انتظار توام	دوست نادیده دوستدار توام

- 
- ۱- و ج: گزنی. ۲- طی: عارض و. ۳- ج: گرچه زانسان کرم. ۴- و: گرچه توزین کرم که میرانی.  
 ۵- ط: بوند. ۶- ط: باز رفت. ۷- ج: روضه. ۸- ب ج: سرو روان.  
 ۹- چنین است در: ب د و ج، بقیه نسخ: داد. ۱۰- آ: انگشتی.  
 ۱۱- ط ی: ز دست.  
 ۱۲- ز: گوی امشب، ج: که من امشب.

بنده ام پیش میسرهان عزیز	اگر آئی اچو خواجگان بنیز
رفت و این قصه را بیاران گفت	گلفروش از خوشی چو گل شکفت
بردش از دوست مرده مقصود	۱۸۵. سوی عاشق دوید یاری زود <sup>۳</sup>
بیخبر بود بیخبرتر شد	چون بگوش وی این سخن در شد <sup>۵</sup>
جوشش از دل در اوقات به نگر	ماند حیران در این حکایت نگر <sup>۶</sup>
دل دیوانه راعنان را ده <sup>۱۰</sup>	خاست چون بیدلان جان داده <sup>۹</sup>
در نهانخانه وصال آمد <sup>۱۳</sup>	پایکوبان بوجد و حال آمد <sup>۱۲</sup>
درود هلیز و بارگاه و حرم	۱۸۵۵ خانه دید چون بهشت ارم
در نوا سازیش پی افشردند <sup>۱۵</sup>	اول از سوی حجه بردند

۱- چنین است در: ی، ز: گریانی، ح: گرگدانی، اکثر نسخ: گرگدانی.

۲- د: آن قصه. ۳- ح: و: باری. ۴- د: دوید باز چو دود.

۵- ب: آن سخن. ۶- ج: دی: در آن.

۷- ی: جوشی از. ۸- د: رفت چون.

۹- ز: بجان دادن، آ: این مصرع را ندارد. ۱۰- ز: عنان دادن.

۱۱- ج: بوجد حال. ۱۲- ز: پایکوبان بخانه باز آمد.

۱۳- د: تانها نخانه. ۱۴- ز: دراز آمد.

۱۵- ز: در نواز شگرتی پی، ح: در نوازش بسی.

تازه کردند کسوتی ز حریر <sup>۱</sup>	غسل دادندش از گلاب و عبیر
پیش بردند نان و نقل و شراب <sup>۲</sup>	وانگهی هر چه باید از همه باب
گفت با بانو آنچه باید گفت <sup>۵</sup>	و انطرف رفت <sup>۴</sup> پیرزن بنمفت
خواب خرگوش داده بود بشیر	۱۸۶۰ پیش از آن خود غزال <sup>۶</sup> مست و لیر
در طاعت زنم پرده را ز	که همی خواهم از طریق نیاز
و ربوم دور داریم معذور <sup>۸</sup>	امشب آن به که باشی از من دو <sup>۷</sup>
رفت و بگذاشت سرور ابریر	باورش داشت شاه ساده ضمیر <sup>۹</sup>
ماه باز هره <sup>۱۰</sup> همشینی کرد	شب چو با آسمان قریبی کرد
تا ز روزن در آیدش مهتاب <sup>۱۱</sup>	۱۸۶۵ نازنین باز کرد روزن خواب
در پوشیده را گشاد و نشست <sup>۱۳</sup>	نردبان دور کرد و در بر بست <sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- ج ۵ و: چو حریر. ۲- د: نقل و کباب.
- ۳- ز: ز انطرف. ۴- ج: رفته. ۵- ج: گفته.
- ۶- ز: غزاله، ی: پیش از آن آن غزال.
- ۷- ج: امشبى به که، ز: امشبى بکه. ۸- ی: ورشوم.
- ۹- ب: دادشاه. ۱۰- ج: زهره با ماه.
- ۱۱- ج ۵ و: تا روزن. ۱۲- د: کرد و در بست، ج: کرد و روزن بست، ی: کرد و در بست.
- ۱۳- ج: راز پوشیده را.

پاسی از شب چو درگذشت نه <sup>۱</sup> بیر	در چراگاه آهوا آمد شیر
دومه از پرده روشنائی داد	دودل از دوستی گوانی داد
آنگ نادیده دل بهم بستند <sup>۲</sup>	هر دو نادیده وار بنشستند <sup>۳</sup>
۱۸۷۰ جان عاشق که روی جانان دید	تشنه گویی که آب حیوان دید
در کنار آنچنان کشیدش تنگ	که طبرخون شدش نهال خدنگ
چاشنی خواست اول از می <sup>۵</sup> شیر	پس جدا کرد حله را ز حریر
پسته را بر شکر خراج نهاد <sup>۶</sup>	میل در سمره دان عاج نهاد <sup>۷</sup>
همه شب تا بگاه بانگ خروس	گردن شاه بود وزلف عروس <sup>۸</sup>
۱۸۷۵ صبح چون برگشاد روزن نور <sup>۹</sup>	شد ز هر روزنی سیاهی دور <sup>۱۰</sup>
ماند ماه چهارده در کاخ	وژدها باز رفت <sup>۱۲</sup> در سوراخ <sup>۱۱</sup>
روز دیگر که خانه شد خالی	عیش دوشینه تازه شد حالی <sup>۱۴</sup>

- ۱- ج: درگذشت دیر، ه: دلیر، ف: پاس از شب گذشته بود بدیر، ط: بدیر، ی: برگذشت بدیر  
 ۲- ط: دل فرو بسته، ۳- چنین است در: آو، بقیه نسخ: پیوستند، ج: بابت تنال  
 پس و پیشند، ط: چشم عاشق، ۵- ج: خواست ازدل، ۶- ج: پسته بر شکر  
 ۷- ج: عاج داد، ۸- ج: در: و دست عروس، ۹- ف: بر کشید زیور نور  
 ۱۰- ج: ه: این بیت را ندارند، ۱۱- زطی: ازدها  
 ۱۲- ج: باز رفته، ۱۳- ج: در سوی سوراخ، ۱۴- ف: باز شدند



هم برینسان بگاه فرصت کار	گرم بود آن دو قننه را بازار
گاه شه بر شدی بروزن ماه	گه مه از روزن آمدی سوی شاه
۱۸۸۰ چون بر اینگونه رفت روزی چند	گشت محکم دودروست را پیوند
پادشاه زاده گفت بایاران	کافین بر چنین وفاداران <sup>۳</sup>
کزره لطف هر یکی آن کسود	که همه عمر شرح نتوان کرد <sup>۵</sup>
پخته گردید کار من چو تمام <sup>۶</sup>	باز کوشید تا نگردد خام
پشتر زانک پرده را بدریم	برویم و عروس را ببریم
۱۸۸۵ گفت بازارگان که دل خوش دار	جگدشمنان بر آتش دار <sup>۹</sup>
ما که بهتر ترا به چندین جهد	پرده بر ماه بر زدیم بعهد <sup>۱۱</sup>
تا ندانی کزین خجسته سواد <sup>۱۲</sup>	رخت بندیم بی متاع مراد

- 
- ۱- و: برینسان، ز: برانسان. ۲- دزط: پادشه. ۳- ز: کافین برشما هواداران، مصرعها پس و پیشند. ۴- و: همه سال. ۵- د: نتوان داد.
- ۶- دز: کار من چو تنه پخته گشت تمام. ۷- ج: وز: پرده بدریم. ۸- ج: بازیرکان.
- ۹- دز: سینه زان دیش نامشوش دار، ج: ترتیب ابیات: ۱۸۸۵، ۱۸۸۷، ۱۸۸۸، ۱۸۸۶، ۱۸۸۹.
- ۱۰- ز: مهر ترا، ج: جان ترا.
- ۱۱- دز: پرده ماه بر زدیم به مهد، ه: بجهد، ج: پرده بر ماه برده ایم به مهد، ج: این بیت را ندارد. ۱۲- د: تا نگوئی، ز: تا بگوئی.

که بدزدی بریم کالا را	نسزد نیز رأی <sup>۱</sup> والا را
که بهردانگی کنیم خرام	انگهی برز ما بمردی <sup>۳</sup> نام
ماه را میهمان شاه کنیم <sup>۴</sup>	۱۸۹۰ آشکارا نشاط گاه کنیم
مار ما نیم و گنج بر بائیم <sup>۷</sup>	گنج را چون بمار بنمائیم <sup>۶</sup>
روز را قصه با صنم گفتند <sup>۹</sup>	شب برین اتفاق خوش خفتند <sup>۸</sup>
کم از خود حدیث درجاست <sup>۱۱</sup>	نازنین گفت کآنچه فرمانست <sup>۱۰</sup>
رفت بازارگان <sup>۱۳</sup> بحضرت شاه <sup>۱۴</sup>	ماجرای چون درست شد با ماه <sup>۱۲</sup>
که شه انگشت ماند در دندان <sup>۱۶</sup>	۱۸۹۵ بُرد هر جنس خدمتی چندان <sup>۱۵</sup>
که نیاید بوهیم قیمت سنج <sup>۱۷</sup>	گفت چندین متاع گوهر و گنج
خواست باید هر آنچه بایدخواست <sup>۱۸</sup>	پیشکش کردن از برای چرست <sup>۱۹</sup>

- 
- ۱- دز: نسزد نزد. ۲- ج: نسزد باد پای والا را. ۳- ۹۵: بر زبان بفرماییم نام.  
 ۴- آ: آشکارا کم نشاط بکار ماه را میهمان کنیم شاه. ۵- ج: برار از قلم افتاده.  
 ۶- ز: شمار بنمائیم. ۷- ط: مار ما نیم و. ۸- ی: بدین اتفاق.  
 ۹- ط: روز آن قصه. ۱۰- ز: آنچه گفت. ۱۱- ط: برجاست. ۱۲- ز: باشاه.  
 ۱۳- ج: بازیرگان. ۱۴- و: بخدمت شاه. ۱۵- ط: جنس قیمتی.  
 ۱۶- و: بردندان. ۱۷- ز: کونیاید.  
 ۱۸- ط: گوهر سنج. ۱۹- و: پیشم آوردن.

گفت بازارگان که بخت بلند	باد ز اکیلل <sup>۲</sup> شاه دولتمند
من که بازارگان شهر خودم	وندرین <sup>۳</sup> ره روان ز بهر خودم
۱۹۰۰ هر کجاره گرفتم از پی سود	سود من صحبت بزرگان بود
کشوری را که زیر پا کردم	میر آن کشور آشنا کردم <sup>۴</sup>
دید چون میهمان پرستی من	گشت مهمان <sup>۵</sup> زیر دستی من <sup>۶</sup>
هم بدان <sup>۷</sup> بند گیت میلم باز	که شود رنجه شاه بنده نواز <sup>۸</sup>
شاه چون دید گرم خونی او <sup>۹</sup>	شرمش آمد ز مهر جوئی او <sup>۱۰</sup>
۱۹۰۵ گفت روکن هر آنچه دانی ساز	که من آیم گهی که خوانی باز
میزبان باز شد بخانه خویش <sup>۱۱</sup>	کرد ترتیب آستانه <sup>۱۲</sup> خویش
داشت در خانه نشاط سرشت	هفت منزل <sup>۱۳</sup> بسان هشت بهشت <sup>۱۴</sup>

- 
- ۱-ج: بازیرکان. ۲-ج: ط: از لطف، ز: از الطاف. ۳-ط: اندین.  
 ۴-ج: این بیت را ندارد. ۵-و: گشت میزبان. ۶-د: میزبان شد زیر دستی من،  
 زط: به زیر دستی من. ۷-و: چون بدان، د: هم بران.  
 ۸-د: که شود شاه بنده بنده نواز. ۹-د: گرم گوی او، و: گرم خونی او، ج: نرم  
 خونی او. ۱۰-ج: زخبروئی او. ۱۱-د: میزبان شد بخیل خانه خویش، ز: میزبان  
 شد بخیله خانه خویش. ۱۲-دوزی: آشیانه خویش، ج: کرد ترتیب آب و دانه خویش  
 ۱۳-و: ط: هفت منظر. ۱۴-ط: هفت بهشت.

که دل زهره ز آسمان <sup>۲</sup> پرداخت	در یکی زان خجسته بزمی <sup>۱</sup> خست
جام برداشت <sup>۳</sup> چرخ مینائی	چون شب آمد به مجلس آرائی
دادش را صدای مهملانی	۱۹۱۰ رفت مردگشاده <sup>۴</sup> پیشانی
خانه را موج <sup>۵</sup> در چو دریا کرد	نقل و می یک بیک مهمل کرد <sup>۵</sup>
حاضر بزم گشت باد ستور	شاه <sup>۶</sup> بایک دو خاصگان حضور
باده در روی روان چو آبجیاب	شب فرو هشته <sup>۷</sup> پرده ظلمات
میر بود از دماغ <sup>۸</sup> مستان هوش	بانگ طنبور خرگهی در گوش
گشت هردل <sup>۱</sup> کشان <sup>۱۱</sup> بهر دلکش <sup>۱۱</sup>	۱۹۱۵ چون شد از جوش <sup>۹</sup> باده سر هانوش <sup>۹</sup>
فته <sup>۱۲</sup> در گوش او فرو خواندند <sup>۱۳</sup>	ماه بالا تین فرو خواندند
پیکرش چون خیال بوالعجبان	راست کردند تا به نیم شبان <sup>۱۴</sup>
شد خرامان بصد کرشمه و ناز	شاهد دلفریب <sup>۱۵</sup> دیده <sup>۱۶</sup> نواز

- ۱- ی: از یکی . ۲- زط: زهره را بدان پرداخت . ۳- ز: جام بردست .  
 ۴- ی: گشاد . ۵- ز: بود . ۶- ج: خاصه یک .  
 ۷- هوط: فرو هشت . ۸- دز: دماغ مردم . ۹- ج: باده سرخوش .  
 ۱۰- ج: باد کشان ، ز: هردل روان . ۱۱- ط: بهر هوش .  
 ۱۲- دز جی: قصه در . ۱۳- ط: زرو فرو . ۱۴- آ: راست گردید .  
 ۱۵- و: دلفروز . ۱۶- جی: و دیده نواز .

هم برآسان که در شب آید <sup>۱</sup> ماه	فوق تاپای در حریر سیاه <sup>۳</sup>
۱۹۲۰ غمزه اش غارت <sup>۵</sup> خردمندان	تشنه <sup>۴</sup> خون آرزو مندان
روی خوشی که بی نقاب نمود <sup>۷</sup>	در شب تیره آفتاب نمود <sup>۸</sup>
شد بگفتار آن طربسازان <sup>۹</sup>	ساقی بزم شان خوش و نازان <sup>۱۲</sup>
چون در آمد پیاله <sup>۱۳</sup> بر کف دست <sup>۱۴</sup>	هر که دیدش خراب گشت بهت <sup>۱۵</sup>
شاه را کآمد آن صنم در پیش	گم شد اول در و پس اندر خویش <sup>۱۶</sup>
۱۹۲۵ گفت یارب که این همان ماهست <sup>۱۷</sup>	یاد لم کور و عقل گمرا هست
اگر این اوست کی دلیر آید <sup>۱۸</sup>	ماه کی ز آسمان بزیر آید
و گراونیت خود چنین ماهی	زیبید اندر بر چو من شاهی <sup>۱۹</sup>

- 
- ۱- ز: هم در آسان، ی: هم بر آسان. ۲- د ه ز ح ط: آمد. ۳- ه: در حریر.  
 ۴- چنین است در: د ز، بقیه نسخ: غمزه. ۵- ه: غارتگر. ۶- ز: تشنه خون.  
 ۷- چنین است در: ز، ه: بگما هتایی بود، بقیه نسخ: بی نقابی بود.  
 ۸- چنین است در: ز، ه و: ماه تایی بود، بقیه نسخ: آفتابی بود. ۹- چنین است در: او<sup>بی</sup>  
 بقیه نسخ: شه (ز: شاه). ۱۰- ز: شاه، در بزم آن. ۱۱- ط: آن خردمندان.  
 ۱۲- د: ساقی بزم آن خوش آوازان، ه: ساختی بزمشان خوش و نازان، ز: شد بگفتار از  
 آن خوش آوازان. ۱۳- د ز: چون بر آمد شراب. ۱۴- ح: در کف. ۱۵- د: چومست،  
 ج ه: این بیت را ندارد. ۱۶- د: گم شد اندر وی و پس اندر خویش، ز: گم شد اول در و پس اندر خویش  
 ۱۷- ز: که آن. ۱۸- و: اینست. ۱۹- آ د ز: اندر خور چو من.

عاقبت چون دلش قرار نکرد <sup>۱</sup>	خاطرش ترک خارخار نکرد <sup>۱</sup>
معمری پیش جست و کرد روان <sup>۲</sup>	ناکند جستجوی سرو جوان <sup>۳</sup>
۱۹۳. اواز آنسو دروید همچون باد	وین ازین سو قدم بحضره نهاد <sup>۴</sup>
رفت در کاخ و جامه دیگر کرد	رخنه بر بست و سر بستر کرد <sup>۵</sup>
چون فرستاده در رسید شتاب <sup>۶</sup>	ماه را دید در نهانی خواب <sup>۷</sup>
باز شد تا خبر ب شاه برسد	راز خرگه ببارگاه برسد
پیش از آن جسته بود قبله <sup>۸</sup> خو	در کشیده سواد را بر نور <sup>۹</sup>
۱۹۳۵. جام درگف بزم در می گشت <sup>۱۰</sup>	هر که می دید بیخبر میگشت <sup>۱۱</sup>
شخص بیننده زان تماشاگاه	آمد و گفت هر چه دید بشاه <sup>۱۲</sup>
شاه را دل بر آن قرار گرفت	خاطرش ترک خارخار گرفت

- 
- ۱- ز: گرفت. ۲- د: جست و پیش کرد. ۳- آ: آدو زح ط: سرو روان.  
 ۴- ج: این از آنسو، و: این از اینسو. ۵- ط: حجره. ۶- ابج: وزح: رخت بر بست و.  
 ۷- د: و مهر بر سر کرد، ج: و جامه بستر کرد. ۸- ط: بابت ماقبل پس و پیشند. ۹- ج: فرستاد.  
 ۱۰- د: نهانی خواب. ۱۱- ج ط: رفته بود. ۱۲- ج: فتنه خور. ۱۳- ج: در کشیدان می کشیده.  
 ۱۴- ز: در نور. ۱۵- ب: وزی: برگفت. ۱۶- ج: و: نهاده در میگشت.  
 ۱۷- ج: هر که آن دید. ۱۸- آ: آمد و قصه آورید بشاه، ز: هر چه بود آمد و  
 بگفت بشاه، ی: آمد و گفت هر چه بود بشاه.

نوش میکرد باده پی بر <sup>۱</sup> پی	ساقیش مست کرده بودنه می
در تمنای آنک چون سازد	کان گل از بوستان پردازد <sup>۳</sup>
۱۹۴۰ زان تمنا که گرد جان میگشت	هر دمش آب در دهان میگشت <sup>۴</sup>
تا بر انداخت ماه شبگیری <sup>۵</sup>	از رخ <sup>۶</sup> صبح پرده قیصری
شاه رغبت هنوز باقی داشت	مست بود و خمار ساقی داشت
عاشق و مست و پادشاه و جوان <sup>۷</sup>	صبر کردن بگو چگونه توان
می گشت ارجه شیر نر زنجیر <sup>۸</sup>	هم نیفتند پنجه <sup>۹</sup> بر نخچیر <sup>۱۰</sup>
۱۹۴۵ خاست از جای خویش مستانه	دل رها کرد و رفت در خانه
زین <sup>۱۱</sup> طرف مه ببرد خویش آمد	شاه چون پیش رفت <sup>۱۲</sup> پیش آمد <sup>۱۳</sup>

۱- دو ط ی: پی در پی ، ه: باده بر پی .

۲- ج: در تمنای . ۳- ط: از بوستان برون سازد .

۴- ج: با بیت ما بعد پس و پیشند .

۵- چنین است در: آ ، بقیه نسخ: باد شبگیری . ۶- آ: از پس صبح .

۷- ی: پادشاه جوان . ۸- ز: شیر بی زنجیر .

۹- ج ز: هم نیفتند . ۱۰- و: بازنجیر (ج ه و): این طرف .

۱۲- د ز: شاه چون رفت پیش پیش آمد .

۱۳- ج: این بیت را ندارد .

چشمه خورد ز اشائی آمدش <sup>۲</sup>	خضر گم گشت <sup>۱</sup> چون بچشمه خویش
پیش او بود و جای دیگر حبست <sup>۳</sup>	ساقی کش بنادر بر حبست
فاقه میکرد و پای بر سر گنج <sup>۶</sup>	یارد پیش و او ز هجر بر ننج
بود در انتظار شب همه <sup>۷</sup> روز	۱۹۵۰ آب حیوان بجام او در سوز
هر کسی برد سر بالش خواب <sup>۹</sup>	شب چومه برگرفت جام شراب
شاه را دل در اهتزاز آمد	میزبان شبانه باز آمد
ساخت خود را ترش <sup>۱۱</sup> شیرینی	بیمانه شکر لب <sup>۸</sup> چینی
پس ز خلوت <sup>۱۳</sup> بزم شد مشتاق <sup>۱۴</sup>	کرد شه چا پلوسی بنفاق <sup>۱۲</sup>
تازه تر شد نشاط را بازار <sup>۱۵</sup>	۱۹۵۵ باز عیش شبانه گشت بکار

- ۱- دوز: گم گشته. ۲- دو: چشمه دید ز اشائی خویش (و: بیش) ، فر: چشم را و روشنائی آمدش.
- ۳- ز: این بیت را ندارد. ۴- ه: و روز هجر. ۵- ج ه و: فاقه میدید، و: فاقه میخورد.
- ۶- ز: این بیت را ندارد. ۷- ز: شب تا روز، و: آب حیوان بجام او و حبست او بجای دیگر و راجی.
- ۸- ط: چوازمه گرفت. ۹- ج و: هر کسی برگزید بالش.
- ۱۰- آ: شکر لبی. ۱۱- ی: ز شیرینی.
- ۱۲- ح: نه نفاق. ۱۳- ج: بخلوت.
- ۱۴- ز: بوصل شد.
- ۱۵- ح: باز عیش شبانه دیگر کرد فرق تا پای زیب و زیور کرد.



ساقی شب نمونه دیگر کرد	فوق تاپای زیب <sup>۱</sup> و زیور کرد
شب سیه بود پوشش خورشید	جامه امشب چو زهره کرد سپید
گرچه <sup>۲</sup> شمع شبانه بود آن ماه	خویشتن را دگر نمود بشاه
شه چو دید آن جمال <sup>۴</sup> نورانی	باز ماندش دهان <sup>۵</sup> زحیرانی <sup>۷</sup>
۱۹۶۰ ساقی نوچناش بر دژ هوش	کش فواموش گشت <sup>۹</sup> ساقی دوش
دل از او برگرفت و این را داد	چمن <sup>۱۱</sup> لاله یا سمین را داد
دیده در لعبت خرامان داشت	دل همی رفت <sup>۱۲</sup> و چشم در جان داشت
هم برانگونه <sup>۱۴</sup> تا سحرگاهان	بود از آن ماه نقل و می خواها <sup>۱۵</sup>
روز را چون بخانه کرد شتاب <sup>۱۵</sup>	دید خورشید خویش را در خوا <sup>۱۶</sup>
۱۹۶۵ دیدکان در نظر خطاش نمود <sup>۱۶</sup>	ماه پیشینه اثردهاش نمود

- 
- ۱- د: زرو زیور. ۲- ج: مرچیه. ۳- ب و ج: شه که. ۴- آ د ز ج: خیال.  
 ۵- آ: باز بوش. ۶- چنین است در: ب ج د و ط، بقیه نسخ: دهن، (ج ی: دمی زحیرانی).  
 ۷- ز: بعیرانی. ۸- د: چنک ربودش هوش. ۹- ج ه و: که فواموش کرد.  
 ۱۰- چنین است در: ج ه و ز، آ: مستی دوش، د: قصه دوش، ب ج ط ی: مستی دوش.  
 ۱۱- ه و: چمن و لاله. ۱۲- و: جانش میرفت و. ۱۳- آ ب ج: رفت چشم.  
 ۱۴- ج د و ز: بدانگونه. ۱۵- ج ه و ی: روز چون کرد سوی خانه شتاب.  
 ۱۶- و: بکاش نمود.

خفت لغتی و خاست بیدل وار	نازین هم ز خواب شد بیدار
ابروی ناز را پراز چین کرد	شاه را از گرشمه مسکین کرد
هر طرف کز عتاب <sup>۳</sup> راهش بود	شه بصد لابه عذر خواهش <sup>۲</sup> بود
برد از آنگونه شاه را از ره	دزد بیباک و پاسبان ابله
۱۹۷۰ شب چو خورشید روی پنهان کرد	آسمان سبزه را گلستان کرد
میر همان باز شده به مهرمانی	میزبان برگشاده <sup>۵</sup> پیشانی
ساقی شب رسید خندا خند	سبز پوشیده <sup>۶</sup> همچو سرو بلند
باز شاه از نظاره بیخود گشت	آرزوی دلش یکی صد گشت
گفت با این طربفزائی خویش	شرم بادم زیادشاهی خویش <sup>۹</sup>
۱۹۷۵ خواجه را بغانه چندین <sup>۱۰</sup> حور	من که شاهم به پیکری مغرور <sup>۱۱</sup>

۱- ه: وجبت ، ط: وحفت . ۲- ج: ه: زان گوشه .

۳- ز: کز غبار . ۴- ب: ده وزط: از نیگونه .

۵- دو ط: برگشاد . ۶- چنین است در دب ط ، بقیه نسخ: پوشید .

۷- ب: ه: پادشاه ، ج: ی: باز شه .

۸- د: بود باین .

۹- د: وان جوانان بکار سازی خویش . ۱۰- ی: چندان .

۱۱- ج: معذور ، د: این بیت و پنج بیت مابعد آنرا ندارد .

گرستانم بزور بیداد است	ورنه صبرم گسسته بنیاد است
همه شب تا بگاه بانگ خروس	باد ده می خورد با هزار افسوس
بامدادان که سوی خانه شنا <sup>۱</sup> فت	ماه شبگیر را بمنزل یافت
هفت روز آنصنم <sup>۲</sup> بزور و زیب	گونه برگونه بود شاه فریب
۱۹۸۰ شاه مشغول عشقبازی خوش	وان جوانان بکار سازی خوش <sup>۳</sup>
بود از آن جایگاه تنگاتنگ	لب <sup>۴</sup> دریا بقدریک <sup>۵</sup> فرسنگ
هرچه ترتیب <sup>۶</sup> راه دریا بود	پیش از آن یک بیک مهیا بود
چون همه راست گشت برگ <sup>۷</sup> جهان	بوداع ملک شدند فر از
گفت هر یک که شاه دولتمند	جاودان باد بر سریر بلند <sup>۸</sup>
۱۹۸۵ ماکه از بندگان درگاهیم	عذر خواه نوازش شاهیم <sup>۹</sup>

۱- ز: بامدادان بسوی . ۲- ه: شب کرده را ، ۳- ج: روزی ، وز: هفت شب .

۴- و: آنچنان بزور . ۵- ز: بکارانی ، ج: بچاره سازی .

۶- ز: بعد از این بیت اضافه شده: بعد از آن عزم راه گشت درست بازگشتند هم بجای نخست .

۷- ز: بعد از آن . ۸- ج ۵ ج ط ی: آب دریا . ۹- ز: بقرب یک .

۱۰- د ز ج ی: تدبیر راه . ۱۱- ی: راست کرد .

۱۲- ی: باد جاوید بر .

۱۳- ج: ترتیب ابیات: ۱۹۸۵ ، ۱۹۸۸ و ۱۹۸۲ .

غرق احسان پادشا بودیم	تا در این منزل رضا بودیم
توشه نیز از عطای شه داریم	این زمانهم که روبره داریم
سود دریا کنیم ماهی چند	نقد بازارگان خطاست ببند
ناگزیر است بودن این شهر	چونک ما را ز لطف منعم دهر
وانک شه دید <sup>۸</sup> ساقیان عزیز	۱۹۹۰ هرچه داریم مال و نعمت پویز
ناگه آرد خدای مارا باز	می گذاریم امانت اینجا باز
وان امانت امان پذیر بود	یاد ما به که در ضمیر بود
گشت از آسان که جامه خواست <sup>۱۴</sup>	ملک آن نام ساقیان که شنید <sup>۱۲</sup>
کردشان توشه که باید راست	گنج هاداد و عذر هادرخواست <sup>۱۵</sup>

- ۱- ح: وین زمانیکه ۲- ز: توشه با خود عطای ۳- ج: بازیرکان .  
 ۴- ی: دریا کشیم ۵- ز: روزی چند ۶- آ: ز شکر .  
 ۷- ج: ز: وانچه ۸- د: وانچه شد دیده ۹- ه: ما گذاریم .  
 ۱۰- ب: هرزطی: تالی آرد ۱۱- ز: یار ما .  
 ۱۲- ی: چو شنید ۱۳- و: شد از ۱۴- ب: ز: که خواست جامه درید .  
 ح: گشت زانکه که خواست جامه درید، ی: گشت شادان که جامه خواست درید .  
 ۱۵- ب: عذر هاداد و عذر هادرخواست .  
 ۱۶- د: وانگهی شاه از درونه راست .

بفرکی شوند <sup>۱</sup> سرگرد <sup>۱</sup> ان	۱۹۹۵ پس نظر داشت کان جوانه‌دان
شهر نور <sup>۳</sup> در آورد بخراج	کوکند گنج خانه را تا ر <sup>۱</sup> ج
خود بد ریا روانه گشت چو آب	در گرفتش هوای دل <sup>۴</sup> بشاب
کرده <sup>۶</sup> پنهان عروس را بجهاز	پیشی از آن برده <sup>۵</sup> بود صاحب راز
پنج رضوان بیک بهشتی رفت	چون مسافر بسوی کشتی رفت
شاه از اینسو عنان به مرکب داد	۲۰۰۰ کشتی آنسوی می پرید چو باد <sup>۷</sup>
شد ز دریا روانه سوی سراب <sup>۹</sup>	بادلی تشنه و دهان پر آب
در هوای پری فسون خوانان <sup>۱۱</sup>	آمد اندر سرای <sup>۱۰</sup> مه‌مانان
عشق را تیغ لا ابالی دید <sup>۱۳</sup>	چون درون رفت خانه خالی دید <sup>۱۲</sup>
زان تذروان یکی ندید بدام <sup>۱۴</sup>	گشت کاخ و رواق و حجره و بام

- 
- ۱- آج وز ط: روند، ه: بفری شدند. ۲- ج: گر کند. ۳- ج: شهر اودرا.  
 ۴- ز: هوای آن. ۵- ی: پرده بود. ۶- ز ط: کرد پنهان.  
 ۷- ب ج: کشتی آن سو برون پرید، دز: کشتی آنسو پرید همچون باد.  
 ۸- چنین است در آب هو، بقیه نسخ: بادل. ۹- چنین است در آب، بقیه نسخ:  
 روان بسوی. ۱۰- ج و: اندر هوای. ۱۱- ج: فسون جویان.  
 ۱۲- دز: چون در آن خانه رفت خالی دید. ۱۳- و ج: بود.  
 ۱۴- چنین است در ب د و ح ط ی، بقیه نسخ: خرام، ج هو: ما قبل بیت (اما آمده است).

۲۰۰۵ حجره بر حجره جستجو میکرد	۴ سر بهر روزنی فرو میکرد
تاسوی حجره قنارش را ه	۶ کز چه او طلوع کردی ما ه
در یکی حجره هفت دیگر دید	۸ طرفه غاری بزیرش اندر دید
گام میزد درون درون گسناخ	۹ نادر آمد ز نردبان بر کاخ
رفت در برج و برج بی مه دید	زهره بشکافتش که ناله دید
۱۰ اوز حسرت در آن تمنا مرد	۱۳ وان دگر رفت و آن تمنا برد
شان چو رفتند سوی خانه خویش	۱۴ خرم از بخت شادمانه خویش
ماه با شاه نو چنان شد شاد	۱۵ کش نیامد ز شاه پیشین یاد
در دل آنچ از گذشته جوشش بود	خارخاری ز گل فروشش بود
بود اندر نشاط باده و جام	۱۷ در غم زال گل فروش مدام

- ۱- دی: در حجره. ۲- د: بهر حجره. ۳- ز: درو میکرد.
- ۴- ج: ای بیت را ندارد. ۵- د: فلسفی حجره. ۶- ج: روز: کز دریچه طلوع، د: زانک او را طلوع. ۷- وی: با بیت ما بعد پس و پیشند. ۸- ز: بود.
- ۹- زی: تا برآمد. ۱۰- ج: بعد از بیت ۲۰۱۰ آمده است. ۱۱- ی: حیرت.
- ۱۲- ج: بُرد. ۱۳- چنین است در: وزی، بقیه نسخ: وان دگر مردو.
- ۱۴- د: فروغ از. ۱۵- دز: ز شاه کهنه. ۱۶- ج: کش ز شاه گذشته نامیداد.
- ۱۷- ج: دوج: بودی. ۱۸- هز: نشاط و.

۲۰۱۵ کرده بود از وفا و یاری او جامه گلگون بیادگاری<sup>۲</sup> او

بود چون ترک آسمان بجهان زیر گلنارگون پرند نهان

رنگ گلنار دگشای<sup>۳</sup> بود چون می لعل جانفزای<sup>۴</sup> بود

زیب باغست لون<sup>۶</sup> گلناری چون شفق بر سپهر زنگاری<sup>۷</sup>

هر که شد بخت و دولتی یارش<sup>۸</sup> رخ بر خنی بود چو گلنار ش<sup>۹</sup>

۲۰۲۰ هست گلنار هم چو نار کلیم گل نارس<sup>۱۰</sup> باغ ابراهیم<sup>۱۱</sup>

بت گلنار چهره چون بتمام<sup>۱۲</sup> گفت افسانه خفت با بهرام

عشرت بهرام روز چهارشنبه به بهشت ششم و در گنبد بنفش<sup>۱۳</sup>

کسوت بنفشه فام پوشیدن<sup>۱۴</sup> و از دست آهوی بنفشه مو روی

شراب بنفشه بوی کشیدن<sup>۱۵</sup>

چهارشنبه که بر کشید نو<sup>۱۶</sup> مرغ صبح از بنفشه زار هوا<sup>۱۷</sup>

۱- هنج: وفای. ۲- آ: بیاد داری. ۳- و: جانفزای. ۴- ط: لال. ۵- و: دگشای.

۶- ج: رنگ گلناری، ط: گون گلناری. ۷- آب ه: گلناری، ز: این بیت را ندارد. ۸- آ: دولتش یاری

۹- آ: چو گلناری، و: این بیت را ندارد. ۱۰- د: گل ناریست باغ، ج: گل نارس باغ.

۱۱- ز: رنگ گلناریست کار کلیم. ۱۲- ی: ماه گلناری. ۱۳- و: عسرت کردن بهرام، ط: بگلشتن مردن بهرام

گور. ۱۴- ب و: بنفشه فام کردن، ج: بنفش فام کردن. ۱۵- ج: پوشیدن، د: رفتن بهرام روز چهارشنبه

بگنبد بنفش و افسانه گفتن، ز: برای عنوان جای خالی گذاشته شده است. ۱۶- ی: بنفشه زار سما.

خواست گردش <sup>۱</sup> سر فروز	لباس عطاردی فیروز
لیک <sup>۲</sup> آنگونه موجب <sup>۳</sup> غم <sup>۴</sup> بود	که کبودی لباس ماتم بود
۲۰۲۵ باقبای <sup>۵</sup> بنفش <sup>۶</sup> بو قلمون	رفت درگنبد بنفش <sup>۷</sup> درون
ماه رومی <sup>۸</sup> گشاد <sup>۹</sup> از ابرو چین	رفت در پیش شاه روی زمین
برزین <sup>۱۰</sup> بوس شاه رای آورد	شرط تعظیم <sup>۱۱</sup> را بجای آورد
جام پرکرد <sup>۱۲</sup> از آب <sup>۱۳</sup> جان <sup>۱۴</sup> افزای	ماند بر رسم ساقیان <sup>۱۵</sup> بر پای
دردمان <sup>۱۶</sup> کرد شاه عشرت کوش	آب حیوان زاب حیوان نوش
۲۰۳۰ آن طرب تابشام باقی بود	مه غلام و ستاره ساقی بود
روز چون ساخت کسوت از پرزاف	میل خفتن نمود نرگس باغ
شاه بهر فسانه <sup>۱۷</sup> چو شکر	کرد رواندزان شکوفه تر
سرو آزاد بنده وار به پیش	کرد خم چون بنفشه قامت <sup>۱۸</sup> خویش

- ۱- هو: مه. ۲- ب ج د و ح: لیکن. ۳- هو: موج غم. ۴- هو: بر بود. ۵- ز: بقبای.  
 ۶- ح ط ی: بنفشه. ۷- ح ط ی: بنفشه. ۸- آ ه: ماه و میگشاد. ۹- د: بر کشید، ز: گشاد.  
 ۱۰- وی: بزین. ۱۱- ز: تعظیم شه. ۱۲- ح: پرداد. ۱۳- آ: پرکرد آزان جان، ج: ط: پرکرد  
 ماه جان، هوزی: پر کرده ماه جان. ۱۴- آ: افزای. ۱۵- آ: برپای.  
 ۱۶- چنین است در: و، اکثر نسخ: ماه. ۱۷- د: روی.  
 ۱۸- د: چون شکوفه.



پس دعا را گزارش نوداد      گفت باری ز بخت و دولت شد  
 ۲۰۳۵ هرچه خواهی ز ماه تا ماهی      بیش بادت از آنچه<sup>۳</sup> می خواهی  
 در حضورت که خسرو ز منی      بنده را چه جای همسخنی  
 لیک براعتما در حمت شاه<sup>۵</sup>      گویم آنچه<sup>۶</sup> بینه یابد راه<sup>۷</sup>  
 چون تهنی شد ز معذرت سینه      گفت در روزگار پیشینه<sup>۸</sup>  
 بنفشه شدن سرو آزاد در سجده<sup>۹</sup> بندگی پیش بهرام و آن متعطر را  
 بدین افسانه شربت بنفشه داد<sup>۱۰</sup>

بود بازارگانی اندر روم<sup>۱۲</sup>      نعمتش را شمار<sup>۱۴</sup> نا معلوم<sup>۱۵</sup>  
 ۲۰۴۰ پسری داشت هوشمند و عزیز<sup>۱۶</sup>      زیرک و کاردان و بانتمیز  
 در عجب های عالمش هوسی      وازمون زمانه دیده بسی  
 خانه داشت چون بهشت برین      هر طرف ده نگارخانه چین

- 
- ۱- چنین است در آب، بقیه نفع باشد. (ج: بارت). ۲- ط: پیش. ۳- ج: از آنک.  
 ۴- ج: که بنده. ۵- ج: هرطی: حضرت شاه. ۶- ط: آنچه. ۷- ج: گویم آنچه بینه گویم.  
 ۸- ه: ما قبل بیت ۲۰۳۹ و ما بعد سرلوحه آمده است. ۹- ج: ... بهرام واز بنفشه آن.  
 ۱۰- ی: ... شربت دادن. ۱۱- دز: برای سرلوحه جای خالی گذارده شده است.  
 ۱۲- ج: بازیرگانی، ن: ج: بازارگان. ۱۳- د: درمش. ج: گفتمش. ۱۴- ز: درمش نا شمار.  
 ۱۵- ه: بی معلوم. ۱۶- ج: هوشمند عزیز. ۱۷- ج: کاردان بانتمیز.

هر مسافر که آمد از جانی <sup>۱</sup>	کرد حالی بمنظرش <sup>۳</sup> پائی <sup>۴</sup>
سوی مهمان سرای خویشش برد	میوه و نقل و بادیه پیشش برد
۲۰۴۵ چند گه داشتش <sup>۵</sup> به مهمانی	میزبان گشاده پیشانی <sup>۶</sup>
باز جست از وی آشکار و نهان	کز عجبها چه دیده <sup>۷</sup> به جهان <sup>۸</sup>
آن جهان دیده از شگفت سفر	گفت یک یک ز هر چه داشت <sup>۱۱</sup> خبر
سالها در چنین تمنائی <sup>۱۲</sup>	پخت با هر رونده سودائی
تا یکی روز بامداد پگاه	ناگه آمد مسافری از راه
۲۰۵۰ در زمانش بخانه مهمان برد	ارجمندش بسوی ایوان برد
خوانی از مرغ و بره پیش آورد	نعمتی از قیاس بیش آورد
گشت <sup>۱۳</sup> چون رغبت <sup>۱۴</sup> خویش باقی	مهرگشاد شیشه راسا قی
بادۀ لعل ارغوانی رنگ	جلوه گر گشت برترنم <sup>۱۵</sup> چنگ

- ۱- دز: راهی. ۲- ب: کرد خانی، ج: وح: کرد خانی، د: برد حالی، ه: کرده خانی، ز: کرد  
 حال، ط: کرد جانی. ۳- ز: ج: بمنزلش. ۴- ج: دز: ماهی، آ: برادر او بسوی ما وائی.  
 ۵- ط: داشتی. ۶- ج: وط: میزبانی. ۷- د: عجایب. ۸- ج: دیدی،  
 ب: وح: ط: دید. ۹- ج: وح: ط: گرد جهان. ۱۰- ی: گفتی.  
 ۱۱- آ: دار خبر. ۱۲- ج: ط: با چنین. ۱۳- ز: گفت چون.  
 ۱۴- ج: رغبتی. ۱۵- و: با ترنم، ط: در ترنم.

چون گذشت از شراب دوری <sup>۱</sup> چند	درج لبها گشاده گشت زبند <sup>۲</sup>
۲۰۵۵ هر که را بود قصه به نهفت	پیش پرسنده یک یک برگشت <sup>۳</sup>
چون بهرمان نورسید سخن	گفت بسیار زیر چرخ کهن
گشته ام بسی که داشتم هوسی	وز شکفت زمانه دیده بسی <sup>۴</sup>
زان عجبها که در جهان دیدم	هر چه کس دید پیش ازان دیدم
لیکن <sup>۵</sup> از هر چه دیده ام بنخست	زان عجبتر ندیده ام بدست
۲۰۶۰ کز دیار فرجه شش مه <sup>۶</sup> راه	هست شهری و مردمان <sup>۷</sup> چو ماه
نیمه گویا <sup>۸</sup> و نیمه خاموش	خامشان کسوت بنفش بدوش <sup>۹</sup>
من زگوینده باز جستم راز <sup>۱۰</sup>	کز خموشان خبر چه گوید باز
کاین همه خلق را خموشی چیت	چون بنقشه بنفش پوشی چیت <sup>۱۱</sup>
پاسخم داد مرد کار شناس	کاذرین کارگاه <sup>۱۲</sup> پرو سواس <sup>۱۳</sup>

- (۱- و: دور چند. ۲- گشاد. ۳- چنین است در آب ز، بقیه نسخ: میگفت.  
 ۴- ج: ه: از شکفت، ط: در شکفت. ۵- ج: هوز: لیک. ۶- چنین است در: آب، بقیه نسخ: فرنگ. ۷- چنین است در: آب، بقیه نسخ: مه. ۸- ه: مردمانش، ز: مردمان.  
 ۹- وی: چون. ۱۰- ز: نیم گویا. ۱۱- ج: گویان و. ۱۲- ز: جمله شان.  
 ۱۳- آ: ط: بنفشه. ۱۴- ج: ز: دانا چوباز. ۱۵- آ: این بیت را ندارد.  
 ۱۶- ج: دارگاه. ۱۷- دز: این بیت را ندارند، ز: بجای این بیت: گفت کای سائل گزیده میر  
 گویمت من از این فسانه خبر.

۲۰۶۵ هست گرمابه<sup>۱</sup> ز وضع حکیم  
 گنبدش را شمار نا پیدا  
 آدمی کاندرو درون آید<sup>۲</sup>  
 یا ببرد بآمدن<sup>۳</sup> در حال  
 اندران خامشی بود بی هوش  
 ۲۰۷۰ چون سخن را گره گشاید باز  
 تا کسی کان<sup>۴</sup> طرف بود را یش  
 و آنک در شد در آن تماشاگاه  
 گرچه سالی بود درو کم و بیش  
 من که در دل در آمد این قسم  
 ۲۰۷۵ خواستم کان طرف کنم پرواز  
 سیمیا خانه<sup>۵</sup> عجب تقسیم  
 گم شد آنکس که شد درو شیدا<sup>۶</sup>  
 از پس چنگه برون آید<sup>۷</sup>  
 یا بهاند خموش تا ده سال<sup>۸</sup>  
 پرنیان بنفش کرده<sup>۹</sup> بدوش  
 همه گوید مگر فسانه<sup>۱۰</sup> راز  
 خود نهد روی در تنها شایش  
 بار دیگر درو نیابد<sup>۱۱</sup> راه  
 در نیابد نشان زر خنه<sup>۱۲</sup> خویش  
 خاست از بهر دیدنش هوسم<sup>۱۳</sup>  
 برگشایم گره ز پرده<sup>۱۴</sup> راز

- ۱- د: گفت گوینده ز. ۲- ب: پراد تقسیم. ۳- ج: که شد. ۴- ط: آنکس درو که نشد.  
 ۵- ب ج: که در شد و شیدا، ز: دران شیدا. ۶- ج: آمد. ۷- ط ی: در آمدن.  
 ۸- ج: در ده سال. ۹- د: بهر ماتم بنفش، ز: جامه های بنفش، ج ی: بهر ماتم بنفشه،  
 ط: بنفشه. ۱۰- ج: کرد. ۱۱- آ: مکن فسانه. ۱۲- ط: زان طرف.  
 ۱۳- ز: درون، ط ی: برون. ۱۴- ط: نیارد. ۱۵- ط: گرچه سوئی. ۱۶- ه: نهان.  
 ۱۷- چینی است در ج، ج: نشان رخوه، بقیه نسخ: نشان رخنه. ۱۸- ط: خواست.

لیکنم دل نکرد د مسازی	که دهم جان در آن هوسبازی
راهروگان <sup>۲</sup> فسانه <sup>۳</sup> بروی خواند	باز پرسنده <sup>۵</sup> را قرار نماند
تاشب آنروز عیش سازی کرد	خوشی و میهمان نوازی کرد
شب چو دریای چرخ برزد رنگ	چشمه مهر شد بکام نهمنگ
۲۰۸. مرد سودائی <sup>۷</sup> هوس پیشه	چشم برهم نزد زانندیشه <sup>۸</sup>
بامدادان که صبح جامه سفید	پرده برداشت از رخ خورشید <sup>۹</sup>
ناشکیبا ز خوابکه <sup>۱۱</sup> برخاست	هفته <sup>۱۲</sup> گرد برگ رفتن ساز
از متاع و زرو غلام <sup>۱۳</sup> و کنیز	کرد با خود روان فراوان چیز <sup>۱۴</sup>
پدر مهربان شنید خبر	بی سروپا دوید سوی پسر
۲۰۸۵ دم همی داد و هیچ دودنداشت	کرد زاری بسی و سودنداشت
عاقبت دست بر جهان افشاند	وز ولایت جهازه بیرون راند <sup>۱۵</sup>

۱-د: درین . ۲-ط: بکین . ۳-د: دروی . ۴-ج: پیش پرسنده .

۵-ج: پرسیده را . ۶-و: تاشب از دور ، ط: تاشب از روز .

۷-ج: سودای زان ، ط: سوداگر ، ی: سوداگری ، د: همه شب خوابه هوس پیشه .

۸-ز: این بیت را ندارد . ۹-ز: این بیت را ندارد . ۱۰-ط: ناشکیبا . ۱۱-ز: زیارگه .

۱۲-ی: خاست و کرد . ۱۳-ی: متاع زر .

۱۴-دز: برد با خویشان فراوان چیز . ۱۵-ب: از ولایت ، ج: ز ولایت .

وان <sup>۱</sup> مسافر که داشت آگاهی	هم عنان ساختش بهمراهی
هر دو با هم ز عیش فرد شدند	شهر بر شهر و هنور دشدند <sup>۲</sup>
در تموز و بهار و تابش و تاب	می نوشتند واه را بشتاب <sup>۵</sup>
۲۰۹۰ تا در آن کارگاه پر زخیال	در رسیدند از پس یکسال <sup>۶</sup>
در سرای شدند رخت نهاد <sup>۷</sup>	خود بشهر آمدند خرم و شاد <sup>۹</sup>
خلق دیدند بیشتر خاموش	وز حریر بنفش کسوت پوش <sup>۱۰</sup>
گردهرگوی و خانه می رفتند <sup>۱۲</sup>	راز پوشیده باز می جستند <sup>۱۳</sup>
زان شکفتی که داشت سرفهت <sup>۱۵</sup>	خبری کس چنانکه بود نگفت
۲۰۹۵ چار و ناچار مرد شعبده جوی	سوی گرمابه راند پویا پوی
همر هوش باز داشت بسیاری <sup>۱۷</sup>	که حذر بهتر از چنین کاری <sup>۱۸</sup>
او همان میل فتنه در سر داشت <sup>۱۹</sup>	عاقبت دل ز میل سر برداشت

- ۱-ط: آن. ۲-آ: داشتش. ۳-ب: این بیت را ندارد. ۴-د: در بهار و تموز. ۵-و: نه هزار و بیست و پنج. ۶-و: از پس. ۷-آب و وزج: شدند و. ۸-ط: رخت گشاد. ۹-ز: مصرع هاپس و پیشند. ۱۰-ز: در حریر. ۱۱-ح ط ی: بنفشه. ۱۲-چین است پ می، آ: می رستند، بقیه نسخ: می گشتند. ۱۳-ح: باز می گفتند. ۱۴-چین است در: ب و، بقیه نسخ: وان. ۱۵-ز: نشانی که. ۱۶-ه: او بهفت. ۱۷-ی: اسراری. ۱۸-و: این بیت و ۱۹ بیت مابعد را ندارد. ۱۹-ی: ادمه. ۲۰-و: همان فتنه را که در.

بغلامان <sup>۱</sup> خاص گفت که من	راه از آن برگرفته ام ز وطن
کانچ در خاطر آرزو <sup>۲</sup> دارم	دیده <sup>۳</sup> آزمون درو دارم
۲۱۰۰ یا به بینم تمام <sup>۴</sup> و گردم باز	یاد هم جان درون پرده <sup>۵</sup> راز
از شما هر که استوار تر است	راست اندیش <sup>۶</sup> و راستکار <sup>۷</sup> تر است
به <sup>۸</sup> که پیوست <sup>۹</sup> امین مال بود	تا نمک در تنش حلال بود
من چو خود بر کشم حجاب نیل	انتظارم کشند تا بدو سال
گربایم ز خیر <sup>۱۱</sup> بر شمرند <sup>۱۲</sup>	ورنه رختم بخانه باز برند <sup>۱۳</sup>
۲۱۰۵ شور برخاست از غلامانش	دست بردند سوی دامانش
کین چه دیوانگی و خودر <sup>۱۴</sup> است	در دیوان زدن نه دانی <sup>۱۵</sup> است
کام دل داری <sup>۱۵</sup> و جوانی هست	همه اسباب کامرانی <sup>۱۶</sup> هست
روزگار نشاط را در یاب <sup>۱۷</sup>	زانچه دادت خدای روی متا <sup>۱۸</sup>

۱- ج ۵۵: باغلامان. ۲- ج ۵۵: آزمون دارم. ۳- ج ۵۵: درون، ز: برو. ۴- و: تا.  
 ۵- ۵۵: تا بینم درون و. ۶- زط: انویشته. ۷- آج: رشتکار تر. ۸- چنین است در: ج ۵۵،  
 بقیه نسخ: هر که. ۹- طی: هر که دایم امین. ۱۰- آژ: کنید، ب: بکنند، ج: انتظارم برید،  
 بقیه نسخ: کشید. ۱۱- آب: ذخیره، ز: خزینة، ج: وصیفه بر شمرید، بقیه نسخ: دقینه بر،  
 (اصلاح قیاسی است). ۱۲- چنین است در: آب ج، بقیه نسخ: بر شمرید. ۱۳- چنین است در: آب ج،  
 ز: باز آرند، بقیه نسخ: باز برید. ۱۴- ۵۵: نه از رایشست. ۱۵- ی: دل داری.  
 ۱۶- آب ج: اسباب زندگانی. ۱۷- ج: روزگاری.

زین نمط ما جر گذشت بسی	بر نیامد و مید <sup>۱</sup> ه را نفسی
۲۱۱۰ عاقبت بر مراد خاطر خویش	سوی گرمابه ره گرفت به پیش
رفت و در شد در آن طلسم <sup>۲</sup> آباد	عالی دید هر دری که گشاد
سقف هر گنبدی که کرد نگاه	سر گنبد رسیده دید <sup>۳</sup> بهماه
هفته گشت بی طعام و شراب	راه بیرون شدن ندید <sup>۵</sup> بخواب
شد پشیمان ز خامکاری خویش	خواند بخشند <sup>۶</sup> را بیاری خویش <sup>۷</sup>
۲۱۱۵ چون سراسیمه گشت و بسیر و پا <sup>۸</sup>	ناگمش ره نمود <sup>۹</sup> را هنما <sup>۱۰</sup>
دید ناگه دری فراخ از دور	آفتاب او فکنده در روی نور <sup>۱۱</sup>
رفت وزان در برون دوید چو باد <sup>۱۳</sup>	روضه دید پر گل و شمشاد <sup>۱۴</sup>
لااله بر کف گرفته جام شراب	نرگس از مستی <sup>۱۵</sup> و فواده خراب <sup>۱۵</sup>
گشته باد از شکوفه <sup>۱۶</sup> عنبر بوی	سبزه ها نمود مید <sup>۱۸</sup> ه بربل جوی <sup>۱۹</sup>

۱- ز: رسیده را. ۲- ج ه و: ظلم آباد. ۳- آ: رسیده بود. ۴- رسیده بهماه. ۵- آب: رفت،  
د: نشست. ۵- ی: ندیده. ۶- ج: خوانده بخشیده. ۷- د: این بیت را ندارد.  
۸- ه و ط: پای. ۹- ی: رونمود. ۱۰- ه و ط: راهنمای، ج: ناگهانش ره نمود خدای، د: این  
بیت را ندارد. ۱۱- د: این بیت را ندارد. ۱۲- ز: وزان بود، ج: وزان برون. ۱۳- ط: ی: وزان سر  
دوید همچون باد. ۱۴- د: این بیت را ندارد. ۱۵- چنین است در آب ج، بقیه نسخ: بخواب، د:  
این بیت را ندارد. ۱۶- ه و: از بنفشه. ۱۷- ی: سبزه نور. ۱۸- ج: دمید. ۱۹- ز: از لب.



شاخ سر بر زمین <sup>۱</sup> نهاده ز بار	۲۱۲۰ سوبو سوازد درخت میوه قطار
سگرها گفت از آفریننده	ماند حیران جوان بیننده
خورد هرگونه میوه <sup>۲</sup> حالی	شکمی داشت از خورش خالی
سایه <sup>۳</sup> بید دید و خوابی کرد <sup>۴</sup>	بر لب جوی رفت و آبی خورد
دید قصری بر آوریده بلند	خاست از خواب و رفت میلی چند
منظری چون بهشت دید آنجا	۲۱۲۵ شد شبانده تا رسید آنجا <sup>۵</sup>
رفت یکسر درون در گستاخ <sup>۶</sup>	باز کرده دری بلند و فراخ
پیش هر صفه <sup>۷</sup> بوستانی دید	هر کجا گام زد جهانی دید
گلشنی پر ز صد هزار نگار <sup>۸</sup>	هر نمونه عمارتی بر کار
کادمی را نگنجد آن بخیال	کرده زانگونه سوبو <sup>۹</sup> تمثال
چشم نظارگی در آن گم بود <sup>۱۰</sup>	۲۱۳۰ بوستانی تهمی ز مردم بود <sup>۱۱</sup>

۱- ج: بر رفیق. ۲- و: شکر گفت. ۳- ب: دیدید، ز: دید نیز، ج: خوب دید، ی:

سرو دید، ج: سایه تیره دید، در این نسخه بیت مزبور بعد از بیت ۲۱۲۴ آمده است.

۵- د: چون رسید. ۶- ز: کرد او دری. ۷- ج: درون درون گستاخ، ی: درون وی.

۸- ط: صفحه. ۹- ب: بود صد، و: بود و صد. ۱۰- ج: ه و ط: بهار.

۱۱- ج: کرد زان سوبو، ط: دیده در باغ سوبو. ۱۲- ط: ی: ز مردم دید.

۱۳- ب: ط: ی: در او. ۱۴- ط: ی: دید.

خواجه ز امید زندگانی طاق	تابش گشت گرد طاق <sup>۲</sup> و رواق
چون جهان رخ نهفت <sup>۳</sup> در پرزاغ	شد فلک پر ز صد هزار چراغ <sup>۵</sup>
دل ز تنهائیش پریشان گشت <sup>۴</sup>	رفت در منظری و پنهان گشت <sup>۸</sup>
تا ز شب رفت نیم پاسبان تمام	ماهی و مرغ یافتند آرام <sup>۱۰</sup>
۲۱۳۵ دید کامد برون ز گوشه باغ <sup>۱۱</sup>	آفتابی بکف گرفته چراغ
صد هزاران ستاره گردش بیش <sup>۱۲</sup>	خود چو شمعی و شمع اندر پیش <sup>۱۳</sup>
زان فروزش که قصر گلشن گشت <sup>۱۵</sup>	شب تاریک روز روشن گشت <sup>۱۶</sup>
تا بدان منظر آمدند فراز	که در و بود خواجه خلوت ساز <sup>۱۸</sup>
تخت کردند پیش صفا بیای <sup>۱۹</sup>	شد بدیبا نهفته صحن سرای
۲۱۴۰ چون شد آرایش نشاط همه	پرمه و زهره شد بساط همه
میر خوبان نشست بر سر تخت <sup>۲۱</sup>	وزد و سوهمشین دولت و بخت <sup>۲۲</sup>

- ۱- ج: خواجه کامد. ۲- ب: کاغذ. ۳- آ: چون فلک. ۴- ب: ز: رخ نمود. ۵- و: آفتابی بکف گرفته چراغ.  
 ۶- د: پریشان دید. ۷- ب: ه: ی: رفت بر. ۸- د: و: پنهان دید. ۹- و: این بیت را ندارد.  
 ۹- ی: رفته. ۱۰- و: این بیت را ندارد. ۱۱- و: این مصرع را ندارد. ۱۲- ط: ی: گردش پیش.  
 ۱۳- ه: ط: چو خورشید و. ۱۴- ز: شمعی. ۱۵- ز: روشن گشت. ۱۶- د: شد.  
 ۱۷- ز: که در آن. ۱۸- د: این بیت را ندارد. ۱۹- ط: صفحه. ۲۰- ج: ه: روز: آراسته.  
 ۲۱- ز: میزبان چون نشست. ۲۲- آ: وزد و بجانب نشسته دولت و بخت.

نازینان دوسوی صف بستند  
 خاست<sup>۱</sup> ساقی و باده گشت<sup>۲</sup> روان  
 چون کشیدند پیش هر کس خورد  
 ۲۱۴۵ گفت خندان نگار تخت نشین  
 آدمی زاده ایست بی خور و خوا<sup>۳</sup>  
 دور گرد و نش کرده<sup>۴</sup> سودائی  
 هست برنا غریب و مهمان نیز  
 خواند<sup>۵</sup> باید بلطف اندر پیش<sup>۶</sup>  
 ۲۱۵۰ تا سرش را خرد فر از آید  
 شمع برداشت لعبتی<sup>۷</sup> چو چراغ  
 دید تنهانشسته مسکینی  
 دادش آواز و رفت<sup>۸</sup> خواجه ز جای<sup>۹</sup>  
 پیش مسند بناز بنشستند ،  
 خوردنی در رسید خوان در خوا<sup>۱۰</sup>  
 از رقاق سپید و گرده زرد  
 که بر این کاخ آسمان تمکین  
 گشته از کوب روزگار خراب  
 مانده بی خوشتن ز تنهائی  
 چاره نبود زمیهمان عزیز  
 مهربانی نمود از حد بیش<sup>۱۱</sup>  
 دل که رفتش بجای باز آید<sup>۱۲</sup>  
 رفت بر مضطری<sup>۱۳</sup> بلند ز باغ  
 کرده با بختش آسمان کینی  
 لوزه در وی فنا و سرتا<sup>۱۴</sup> پا<sup>۱۵</sup>

۱- ۵: خواست. ۲- ۵: و گشت باده. ۳- چنین است در: آده و ط. ، بقیه نسخ: خوان بر خوان.  
 ۴- ج: گشت از. ۵- ج: کرد. ۶- ج: ی: ماند. ۷- ط: ی: خواند. ۸- و: بلطفش.  
 ۹- چنین است در: آده و ط. ، بقیه نسخ: نمودن. ۱۰- ج: بر آید ، و: بر آید. ۱۱- آ: بر آید  
 آید ، ب د ز ج: ز جای ، ط: ز دست باز آید. ۱۲- د: لعبت. ۱۳- چنین است در: آب ، بقیه نسخ:  
 منظر. ۱۴- ی: کرد. ۱۵- ی: رفته. ۱۶- آ: زجا. ۱۷- ج: ه و: بروی. ۱۸- د: قادی سرو پای.

کرد از اندیشه خاطر آزادش	سرو سیمین بهر دل دادش <sup>۱</sup>
که در دولت گشاد سپهر	۲۱۵۵ گفت خیز ای جوان زیبا چهر
آدمی سیرتست و مهماندوست <sup>۵</sup>	بانوی ماکه گنج لطف دوست
تو غریبی و او غریب نواز	برخوری زان صتم که در همه ساز <sup>۶</sup>
لختی از سیرت بشی بهوش آمد <sup>۷</sup>	خواجه را کان سخن بگوش آمد
که منت بنده ام بهمراهی	گفت بخرام هر کجا خواهی
او چو پروانه در حوالی نور	۲۱۶۰ شمع را پیش برد قبله حور
در تحیر جوان ناگستاخ	پیش تفت آمدند هر دوز کاخ
سود بر خاک تیره پیشانی	چون بید آن جمال نورانی
خواندش از خاک بر سر پر بلند	از سر لطف ماه شکر خند
که پرسند میهمان <sup>۹</sup> را	گفت عیب است میزبانان <sup>۸</sup> را
من بیالو میهمان <sup>۱۱</sup> در زیر	۲۱۶۵ کی روا باشد اینک مانم دیر

۱- آ: دادش دل. ۲- ز: که در. ۳- ه: بانوی را که. ۴- ه: گنج حسن.

۵- ز: مردم دوست. ۶- ز: هر ساز. ۷- ز: لغت.

۸- ج: و: میهمانان را. ۹- ج: و: میزبانان را

۱۰- ج: ه: ط: آند.

۱۱- آ: ه: ط: و: میزبان.

ورنه من نیز بر زمین آیم	بر سریر آی و باش همتايم
که <sup>۲</sup> بدان پایه باشد کم کاری <sup>۳</sup>	خواجه گفتا که من کیم باری
بر فلک بردنش محال بود <sup>۴</sup>	خاک مسکین که پایمال بود
دیو بر آسمان نیابد را <sup>۵</sup>	باشد آن جای در خور چو توماه <sup>۵</sup>
خواجه جائی نشد که نتوان <sup>۶</sup> رفت	۲۱۲۰ زین نمط گفتگو فراوان رفت
کرد <sup>۷</sup> با خود ببرد میش دلیر	آمد از تخت نازنین در زیر
شانند بر جا و هوشش از جا برد	دست او را گرفت و بالا بُرد
پوزش و لطف در میان آورد <sup>۸</sup>	نازنین رو به میهمان آورد
هر یکی جان نواز و مشکین طیب <sup>۹</sup>	پیش او داشت خوردهای نعیب
خواجه را <sup>۱۰</sup> آب درد دهان می گشت	۲۱۲۵ از نسیمش که گرد جان میگشت
یافتش چشم تیره بینائی <sup>۱۱</sup>	بود از اندوه فاقه سودائی <sup>۱۲</sup>

- ۱- د: در زمین . ۲- ی: تا بدان . ۳- د: یاری ، ح: این بیت را ندارد .  
 ۴- ح: این بیت را ندارد . ۵- ط: شاه . ۶- د: د: این بیت را ندارد . ۷- ط: بشد .  
 ۸- چنین است در: آب ه: ط: بقیه نسخ: نتوان رفت . ۹- ز: کرده .  
 ۱۰- و: جای و . ۱۱- آب د: این بیت را ندارند . ۱۲- آب د: این بیت را ندارند .  
 ۱۳- د: هر دوش آب . ۱۴- ح: بود مانده ز فاقه . ۱۵- ح: یافته .  
 ۱۶- د: دستش از جان بسته تنهائی ، ز: دست از جان نشسته شیدائی ، ح: بابت مابعد پس و پیشند .

دست در خورد بُرد و شرم گذشت <sup>۱</sup>	خورد چندانک میل خوردن داشت
رفت چون خوان بکارخانه خویش	ساقی آورد جام می در پیش
هر طرف لعبتی بریشم ساز	گشته زاهنگ خوش حرفینواز <sup>۵</sup>
۲۱۸. مجلسی چون بهشت عالم نور <sup>۶</sup>	رفته رضوان بمیهسانی حور <sup>۹</sup>
گرفته در آمدی زان باغ <sup>۱۰</sup>	همچو پروانه سوختی بجراغ <sup>۱۱</sup>
روی در روی یار جانی بود <sup>۱۲</sup>	در میان دور و دوستان جانی بُد
بانوی بانوان چو سرمستی	هر زمان بذله برو بست <sup>۱۳</sup>
چون سرخواجه گرم شد ز شرب	آرزو را ز سر برون شد خواب
۲۱۸۵ رغبت دل عنان زدستش بُرد	شد ز سر زنده شهوتی که بُرد <sup>۱۴</sup>
عاشقانه پیاپی یار افتاد <sup>۱۶</sup>	کار بابوس و باکنار افتاد <sup>۱۵</sup>
زان او شد عروس شیرینکار <sup>۱۷</sup>	دزد نادان و پاسبان طرار
او در آویخت در دوزلف چو <sup>۱۸</sup> شست	گردن خود بطوق مشکین بست

- ۱- آه: شرم نداشت، د: ستر گذاشت. ج: جان، ه: ز: خان. ۳- ده زط: لعبت  
 ۴- ط: گشت. ۵- هوز: خورد. ج: مجلس. ۷- ه: وعام. ۸- ط: رفت.  
 ۹- ج: میهمان در حور. ۱۰- هزط: در باغ. ۱۱- و: سوخته. ۱۲- ه: مایه جانی.  
 ۱۳- ج: بدو. ۱۴- ج: هوی: مصرعها پس و پیشند. ۱۵- هوی: بابوسه و کنار.  
 ۱۶- و: رام او. ۱۷- ز: زیباکار. ۱۸- ج: دو شست.

روى بررونهاد و دوش بدوش	خرمن گل کشید در آغوش <sup>۳</sup>
۱۱۹۰ برد غارت بدیج مسروارید	این همی چید و آن همی بارید <sup>۴</sup>
شور در نقلدان ناز افکند <sup>۵</sup>	شمع بی دود را بگا ز افکند <sup>۷</sup>
تشنه بود آب زندگانی یافت	مایه عمر جاودانی یافت
خواست تا در رود بجهله ناز	قفل گنجینه را گشاید باز
ماه ابله فریب و عشوه فروش	قلبه <sup>۹</sup> داشت بعذرهای چو نوش <sup>۱۰</sup>
۲۱۹۵ گفش آهسته تر که زان تو ام <sup>۱۱</sup>	نوش کن می که نقلدان توام <sup>۱۳</sup>
چاشنی باری از نمک بر گیر <sup>۱۴</sup>	تا دهن خوش کنی بشکرو شیر <sup>۱۵</sup>
شریقتی کار زوست زود نه دیر	دانک خور دی دمی و گشتی سیر <sup>۱۶</sup>
تشنه کز آب سیر شد جا نش <sup>۱۷</sup>	میل نبود باب حیوانش
چون ز هیخوا به مرد گشت صبور <sup>۱۸</sup>	داغ زنگی زند به جبهه <sup>۱۹</sup> حور <sup>۲۰</sup>

- ۱- د: دررونهاد. ۲- ج: کشید. ۳- ج: آغوش. ۴- ط: ی: واو.  
 ۵- ج: هوز: یار، ج: ناز. ۶- ط: بنار انداخت. ۷- ج: هوز: بکار. ۸- ط: بکار انداخت.  
 ۹- هوز: قبله، ط: ی: بوسه داشت. ۱۰- ج: چو عذرهای، ه: بقندهای. ۱۱- ج: دو: گفت،  
 ی: گفته. ۱۲- ج: دو: که آن، ج: گفت آهسته من از آن. ۱۳- ج: من که. ۱۴- ج: هوز: چاشنی باید از،  
 د: چاشنی اول از. ۱۵- د: دهان. ۱۶- ج: مصرعها پس و پیشند. ۱۷- ج: شیر.  
 ۱۸- چنین است در: آدهزط، بقیه نسخ: گشت مرد. ۱۹- د: ز: ی: نهد. ۲۰- ج: چهر: حور.

## کہ دہی گو شمال شہوت پش

که کنیز<sup>۵</sup> منند سوی بسوی<sup>۶</sup>

## خاصہ تست دست گیر ہر

کاش<sup>۱۳</sup> خواجه رافرو نشانند

۱۵. مالگاری چوسروستا فی ۱۶

دادبردست و پای برنا بوس<sup>۱۸</sup>

٢٠ تاولش را نماذ جای شکیب

۲۲  
رفت در جلوه گاه مستوری

کرد خوش جان ناشکسارا

کام دل دید و کام دل برداشت

۲۵ راند درجوی شیرکشتی خوش

۱- آه: ورنائی. ۲- ح: میں غیبۂ آسمان: پیش. ۳- دز: کی دہی. ۴- ح: کفیزی.

۶-۷: سورسوی. ۷-۸: هرچه. ۸-۹: آمدت، ۹-۱۰: هرچه زیبا ترست بود بنظر. ۱۰-۱۱: رقعہ،

ج: رفته. ۱۰- ج: موز؛ ما، چندان. ۱۱- موز، از آن. ۱۲- ج: نه؛ از این. ۱۳- ج: کاش. ۱۴- ج: از عزیز.

۱۵- چینی استمدوب، وزنه بگاری، بقیه ننج: با گاری ۱۶- ج: ایی معصوم را ندارد. ۱۷- چینی استمدوب،

ط: لعبه و لوس، بقیه نسخ: لایه و لوس. ۱۸- ب: داشت بر. ۱۹- د: فرب و سون. ۲۰- د: جای سکون.

۲۱- ز: از پیکرش ۲۲- سی: جایگاه. ۲۳- ج: و: کام دل راند و کام ازو برداشت. ۲۴- ج: خوش.

۲۵- زراعتی بخش ۱۶۰۰: خوش / معرعا پیم و پیشند.



صبح چون کرد جیب ظلمت چاک	سایه خاک رفت هم در خاک
مرد شب زنده داشته شراب <sup>۱</sup>	رفته بود از نسیم صبح بخواب
چون ز خواب نشاط سر بر کرد	نظر اندر رواق و منظر کرد
دید فردوس را ز حوران <sup>۳</sup> طاق	نی بمنظرتی و نی برواق
۲۲۱۵ زان پری صورتان ندید کسی	نعره <sup>۴</sup> بیکسی کشید بسی <sup>۵</sup>
زان تحیر که جان خراب شود	بیم بودش که زهره آب شود <sup>۶</sup>
قاشب اندر خیال <sup>۷</sup> مجلس و شو	چون پری دیدگان نبورش هو <sup>۸</sup>
در پرزاغ چون نهان شد مهر	پرها و وس باز کرد سپهر <sup>۹</sup>
باز بکی روان شد از هر جای <sup>۱۰</sup>	پرها و وس گشت صحن سرا <sup>۱۱</sup>
۲۲۲۰ شمع <sup>۱۲</sup> ی از هر طرف روائی یافت	عالم تیره روشنائی یافت
تازه شد بزنگاه دوشین باز	شد پیایی شراب نوشین باز <sup>۱۴</sup>

۱- ز: بچراغ. ۲- ج: رفت چون از. ۳- ط: خوبان. ۴- ج: د: نه.

۵- چنین است ده ط: ، بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۶- ج: ؛ این بیت را ندارد. ۷- ج: ؛ اندر نشاط.

۸- ج: ه: و: پری بردگان. ۹- د: ؛ بال طاووس. ۱۰- ط: ؛ باز بکبان روان شدند ز جای.

۱۱- ی: ؛ پر طاووس. ۱۲- ی: ؛ صحن گشای د: ؛ این بیت را ندارند.

۱۳- چنین است در: آب دز ، بقیه نسخ: شمع. ۱۴- ج: ؛ شد پیایی.

۱۵- ی: ؛ ممرها پس و پیشند.

نازنین رفت بر سریر بلند

یکی زان شکر لبان فرمود

شد کنیزی و خواند و پیشش بُرد

۲۲۲۵ با نویش چون بدید خاست پیش

کرد جانش بهردمی تاز ه

دو سنگانی بدست خوشیش داد

چون ز می دود معده شد بر کار

بانواز روی لطف و نرمستی

۲۲۲۶ چون شد از خوردنی شکم هاسیر

ساقیانرا رسید نوبت می

خواجه کافر و خوش ز می سینه

خویش را کرده بود لعبت سیم

مهر برداشت از خزینه قند

که بیار آن غریب مارا زود

رنج دوری ز جان ریشش بُرد

خاص کردش به همنشینی خویش

عذر ها خواست پیش از اندازه

طبق نقل و میوه پیشش داد

ماید پیشش برد خوان سالار

کرد با او بکاسه همدستی

مطبغی بُرد خوان ز تخت بزی

دور کردند گشت پی در پی

تازه گشتش نشاء دوشینه

بهراد حریف خود تسلیم

۱- هوی: رفته. ۲- هوی: خزانه. ۳- آ: که بیاید یا مارا زود. ۴- ج: کرده. ۵- ب: زمری.

۶- ج: زدست. ۷- بی: طبق و. ۸- ج: دور. ۹- ز: دکار. ۱۰- چ: چن است.

آب ج: بقیه نسخ. ۱۱- آ: کرد در کاسه با خوان دستی. ۱۲- ب: خورد بی شکم سیر.

۱۳- ج: خوان و ریخت. ۱۴- ج: دور کردند گشت. ۱۵- ب: پی بر پی. ۱۶- ج: کافر و خویش.

۱۷- د: دی. ۱۸- د: خویش را کرده بود لعبت چون سیم، ز: لعبت چون سیم. ۱۹- ج: غریب خود.

او بدندان عقیق را می سفت	قند می خست و انگبین می رُفت <sup>۱</sup>
۲۲۳۵ زان لب لعل میکشید شراب	نقل هم پسته بود و هم عتاب <sup>۲</sup>
باز چون وقت شد که خرم و شاد	سوی قفل آورد کبید مراد <sup>۳</sup>
گفت کز چون منی خطا باشد	که بهر جستم عطا باشد <sup>۴</sup>
زن کزین سان کند جوانمردی	پرده بالا کند برخ زردی <sup>۵</sup>
در پیم بود هر که هست بسی <sup>۶</sup>	دست بردامم نسود کسی <sup>۷</sup>
۲۲۴۰ هر که بود از خبر شنیدن من	مرد هم در هوای دیدن من <sup>۸</sup>
چون تو بر نا غریب و مهمانی <sup>۹</sup>	محرم مآشدی با سانی <sup>۱۰</sup>
لیک مشاب تا کنیزانم	نشناسند راز پنجهانم
که چرا گوهری بدین پاکی	هم بیکبار شد چنین خاکی <sup>۱۱</sup>
بکناری و بوسه دوسه روز	گر شوی سینه را شکیب اندوز <sup>۱۲</sup>
۲۲۴۵ من باندیشه که دانم کرد	دلش از ادگر توانم کرد <sup>۱۳</sup>

۱-ج: وانگبین. ۲-ط: لال. ۳-ج: نقل و. ۴-ب: بود. از قلم افتاده.  
 ۵-ج: و: زهر. ۶-ه: نیست، وزط: بود بسی. ۷-ط: در دامم. ۸-ج: می رود در،  
 ی: مرده هم. ۹-ه: این بیت را ندارد. ۱۰-د: چو تو. ۱۱-ج: تو با من، اگر نفع تو بر ما.  
 ۱۲-ز: عزیز مهمانی. ۱۳-ج: محری ما، ط: محری را. ۱۴-د: بیکباره، ج: شد بیکبار.  
 ۱۵-د: دلهاشانرا.

کار تو بر مراد تو سازم <sup>۱</sup>	چون دل از کارشان پردانم
در یکی زان شکر لبان چوماه <sup>۳</sup>	این سخن گفت و باز کرد نگاه
دست بر نا گرفت و با خود برد <sup>۵</sup>	آمد آن ماه و پا به مهر فشرد
بود خوش بانگار زیباروی <sup>۸</sup>	تا که صبح مرد عشرت <sup>۷</sup> جوی
کرد پیراهن زمانه سفید	۲۲۵۰ آسمان چون ز چشمه خورشید
زان عروسان نذید کس برای <sup>۹</sup>	باز برخاست مرد خفته ز جای
بیشتر ز آنچه بود سودایی <sup>۱۲</sup>	شد ز بیمونس و تنهایی
بود شب در نشاط و روز برنج	تا یک هفته مرد شعبده سنج <sup>۱۳</sup>
برد گر عشوه نهادهای گوش <sup>۱۴</sup>	هر شب آن نازنین عشوه فروش
لیک صیدی دگر زدی بخدنگ	۲۲۵۵ سوی آهوی خود فکندی چنگ
رفت یکبارگی عنانش ز دست <sup>۱۶</sup>	تا شبی شد ز جوش شهوت مست
چو گیا زیر سرو آزاد ه <sup>۱۷</sup>	ماند در پای دلبر افتاده

- ۱- ه: این بیت را ندارد. ۲- و: یکی. ۳- ه: این بیت را ندارد. ۴- و: دست خواجه. ۵- ج: ۵۵: و بالا برد. ۶- دی: تا دم صبح. ۷: تا که شد صبح. ۷- د: حیلست جوی. ۸- و: بانگار روی بروی. ۹- ه: نماند کس. ۱۰- و: کس بر جای. ۱۱- ا: طی: زانکه. ۱۲- غیر از طی بقیه نغ: شبیدانی. ۱۳- ج: تا یکماه مرد لعبت سنج. ۱۴- آهی: عشوه ها. ۱۵- ۹۵: تا شتر شدند. ۱۶- و: عنانش رست. ۱۷- و: چون گیا.

گفت دستم بگیر بهر خدای	که شکیب ترا ندارم پای
چند از این عشوه و جفا سازی	با حریفی <sup>۱</sup> چو من دغا بازی
۲۲۶۰ انگیم نمودن اندر جا م	وانگرم <sup>۲</sup> سر که ریختن در کام
یالب از جام وصل کن سیرم	یا بیند از سر بشمشیرم
پاسخش داد شوخ عالم سوز	کا مشب اندر بر توام تا روز
همه شب باش کار در پیش <sup>۳</sup> است	وین چنین شب هزار در پیش <sup>۴</sup> است
خواجه کاین مرده یافت از لب <sup>۵</sup> است	در گنجید هم چو پسته پیوست <sup>۶</sup>
۲۲۶۵ بسکه جانش ز جوش دل بشکفت	باد <sup>۷</sup> ه چند خورد و بر جا خفت
نوبت <sup>۸</sup> صبح زد چو ناله زار	مرغ و ماهی ز خواب شدیدا <sup>۹</sup>
چشم بگشاد مست <sup>۱۰</sup> دوشینه	رنگ <sup>۱۱</sup> دستش خلید <sup>۱۲</sup> در سینه
خویش را دید در بیا با نی	نی پدیدش <sup>۱۳</sup> سری نه پایا <sup>۱۴</sup> نی

۱- ب دی: غریبی، ج هوزط: غریب، ج: حریف، ۲- دزج ی: وانگرمی، ۳- چنین است در: آج هج ط، ب: با تو کار، بقیه نسخ: پاس کار، ۴- دی: اینچنین، ۵- ج ی: صد هزار، ۶- ه: از برد و ست، ۷- ز: همچو گل در پوست، ۸- چینی است در: آج د، ب زط: ز خوشدلی، بقیه نسخ: بخوشدلی، ۹- د: بوسه چند، ۱۰- ز: نوبتی، ۱۱- هوزط ی: مرد دوشینه، ۱۲- ج هوز: رنگ، د: نقش دستش، ز: رنگش دستش، ط: خار دوشش، ی: خار دستش، ۱۳- ج: خلید، ۱۴- دج: نه پدیدش، هوز: که ندیدش، ط ی: که نبوش، ۱۵- ج هوزط ی: پایانی.

خاک از ناخوشی هلاک انگیز <sup>۱</sup>	خارها برکشیده دشنه تیز
۲۲۷. خورش از پیشانی <sup>۲</sup> بتن بفسرد <sup>۳</sup>	ماند بی خود قناره گوی <sup>۴</sup> مُرد
چون نبود آن خرابه جای قرار	در خرابی روانه <sup>۵</sup> شد ناچار
بقضا کرده خویش را تسلیم <sup>۶</sup>	دشت بردشت می شافت زیم
پویه <sup>۷</sup> میزد براه و بیراهان <sup>۸</sup>	تا بدیهی رسید ناگاهان
شد بدیه اندرون چو بدحالی <sup>۹</sup>	کرد منزل بخانه زالی <sup>۱۰</sup>
۲۲۷۵ زال را بود دختری عیار	دلفریبی <sup>۱۱</sup> چو صد هزار نگار <sup>۱۲</sup>
دزد دلها دو چشم پرفن او	خون صد بیگنه بگردن او
گشت بریکدگر <sup>۱۳</sup> نظرها <sup>۱۴</sup> لگرم <sup>۱۵</sup>	نازنین سرفرو فلند ز شرم
روی پوشید و کرد آنوشت <sup>۱۶</sup>	میهمانزایک کرشمه بکشت
خواجه کز تیر تیزتر می راند	ناوک غمزه خورد و برجا ماند <sup>۱۷</sup>

- ۱- ج: خاک از روز: خالشی از. ۲- ط: بلا انگیز. ۳- آ: ۵ و: بیخودی. ۴- ز: بفسرد.  
 ۵- ج: روان. ۶- ی: کرد. ۷- ج: بوسه میزد. ۸- د: ج: برای بیراهان. ۹- دی: بد.  
 ۱۰- ج: چو بدحال. ط: چو بیحالی. ی: به بدحالی. ۱۱- ج: زال. ۱۲- ج: دلفریب.  
 ۱۳- ج: ۵ و: بجای این بیت چنین آمده است: زال را دختر سمنبر بود رخ او همچو ماه انور بود.  
 ۱۴- چنین است در: دز، بقیه نسخ: چون یکدیگر. ۱۵- و: نظرشان گرم، ز: نظر چون گرم.  
 ۱۶- ج: روی او دید و کرد. ۱۷- ج: بابت ما بعد پس و پیشند، ز: این بیت را ندارد.

بند گشت <sup>۲</sup> از خیال دامادی	۲۲۸. زال را با هزار آزاری
کار میکرد چون کشاورزان	بر سر گشت <sup>۳</sup> پیرزن لرزان <sup>۴</sup>
دل در آن سروناز بر بسته <sup>۵</sup>	خواجه در خانه بود بنشسته
بر شکر لب در آمدی <sup>۹</sup> حالی <sup>۸</sup>	خانه گه گه <sup>۶</sup> که یافتی <sup>۷</sup> خالی
کان صنم سوختی از آن زاری	زار نالیدی <sup>۱۱</sup> از گرفتاری
طبع با میل <sup>۱۲</sup> همعنانی یافت	۲۲۸۵. تادول ماه مهربانی یافت
ساخت با هم چو انگبین <sup>۱۳</sup> با شیر	خاطر هر دو ز اتفاق ضمیر <sup>۱۴</sup>
شکری از قمره بر چیدی	خواجه هر گه که فرصتی دیدی <sup>۱۵</sup>
گاه برگنج ساده سودی دست	که در آویختی بزللف چو شست
دُرج <sup>۱۶</sup> سر بسته را گشاید <sup>۱۷</sup> بند	چون شدی گاه آتش کز پیوند <sup>۱۵</sup>
که میالای دامنم بحرام	۲۲۹۰. وار میدی عروس کبک خرام

- ۱- د: زال زر. ۲- ط: بند شد. ۳- د: بر سرش گشته. ۴- ج: پیرزن از جان.
- ۵- چنین است در: ز، بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۶- د: خانه هر گه که. ۷- ه: گه یافتی ج: چو یافتی.
- ۸- ی: یافتی که. ۹- ج: با شکر لب. ۱۰- د: بر در دختر آمدی. ۱۱- ج: بین مصرعهای بیت برادر بیت ۲۲۸۱.
- تکرار شده است. ۱۲- ز: نالیدی از. ۱۳- ط: طبع با ما. ۱۴- د: در شیر.
- ۱۵- دزی: خانه گه که میبگس دیدی. ۱۶- ز: چون شدی وقت آنکه از.
- ۱۷- ز: در بسته. ۱۸- ط: گشادی بند.

تاده دره بجلوه گاه منت	جست باید رضای پیرزنت
بیش کردی از آنچه بودی کار	خواجه در پیش پیرزن ناچار
آرزوئی که داشت باز نمود	روزی از خویش یا قتش خشنود
گل ز گلبانگ ببلان بنواست	پاسخش داد پیرزن که رواست
من پذیرفتم بفرزندی	۲۲۹۵ چون تو با ما بمهر پیوندی
وانگهی برگ میهمانی ساخت	دل مهمان بدین حدیث نواست
کرد پیوند مشتری با ماه	بست کابین عروس را با شاه
ماه گشت از ستاره زیور پوش <sup>۵</sup>	چرخ چون زلف شب فلکند پوش
تا بود شاد تا ببانگ خروس <sup>۶</sup>	شه در آمد بخوابگاه عروس
می زلب داد و نارش از سینه <sup>۷</sup>	۲۳۰۰ سیم بر برقرار <sup>۸</sup> پیشینه
بمی و میوه فریش داد	دست بر ناردان و سیبش داد

- 
- ۱- ز: بردی . ۲- ز ط: هر آنچه . ۳- ز: روز از .  
 ۴- و: ماجرائی که . ۵- و: گشت سلطان صبح تا قم پوش .  
 ۶- و: ز: خوابه آمد . ۷- ز: که شود . ۸- ج: که بود ماه تا .  
 ۹- ج: ه: از قرار .  
 ۱۰- ط: از قویب پیشینه .  
 ۱۱- ج: و: نار از سینه .



خازن گنج چون بران شد باز	که کند دست بر خزینه <sup>۱</sup> دراز
چاپلوسی بسی نمودش جفت	بزبان شکر فروشش <sup>۲</sup> گفت
که من <sup>۳</sup> اینجا ز چشم مادر خویش	می نیستم <sup>۴</sup> حجاب بستر خویش
۲۳۰۵ کلبه تنگ و او <sup>۵</sup> به پهلویم	چون سز <sup>۶</sup> و همشینی <sup>۷</sup> شویم
چون ترا جفت گشتم از تقدیر	لا بد از خدمت تو نیست گزیر <sup>۸</sup>
رو از این تیره تنگای برون	ماه را بر ز عقد <sup>۹</sup> جای برون
خانه گیر در دهی <sup>۱۰</sup> دگر م	تا کشتی بر مراد خود ببرم
خواجه لعلش بدین <sup>۱۱</sup> فریب <sup>۱۲</sup> نسفت <sup>۱۳</sup>	در برش کرد تا بر روز بغفت <sup>۱۴</sup>
۲۳۱۰ روزی چند خویش را زان حور	گاه شهوت بخیله داشت صبور
زال را رفت روزی <sup>۱۵</sup> اندر پیش	گفت دارم هوای خانه خویش
گر برقتن دهیم <sup>۱۶</sup> و ستوری	ز حمت خویش را دهم دوری

۱- دط: خزانه. ۲- چنین است دره آ، بقیه نسخ: شرفشانش. ۳- و: من که، ط: من در اینجا.

۴- ح: من نیستم. ۵- ی: ووی. ۶- ز: چون بود. ۷- ح: همشینی من.

۸- ی: نباید از خدمت تو هیچ گزیر. ۹- د: رخنه جای، ی: عقد جای. ۱۰- هزطی: دره.

۱۱- آده ح: در مراد. ۱۲- ط: لالش. ۱۳- ز: بدین امید. ۱۴- د: بسفت.

۱۵- هوز: و بغفت. ۱۶- ز: روز اندر.

۱۷- ح: دهی تو.

خیزم و راه خانه پیش کنم	جفت خود هم‌معنان خوشی کنم
زال بگریست از غم فرزند	گفت دل چون گشایم از دل بند <sup>۲</sup>
۲۳۱۵ و آنک <sup>۳</sup> شد جفت <sup>۴</sup> او بعقد و جواز	جفت خود را چرا گذارد باز <sup>۶</sup>
گفت <sup>۷</sup> از اینها و چون نبوش سو	کرد ناچار هر دورا پدرود
خواست در غم عروس فتنه سگال	کرد گریان و داع مادر زال
و آنک <sup>۸</sup> می گفت شوی را نالان	که خرک را بپشت نه پالان <sup>۹</sup>
سوی خورشید جوان تیز آهنگ <sup>۹</sup>	کرد پالان و برکشیدش تنگ
۲۳۲۰ خواست تا دست سوی دم یازد	پارد <sup>۱۰</sup> م را بدم در اندازد
جفته <sup>۱۱</sup> ز درخراز کمین ناگاه	که بعیش جهان نمود سیاه
لرزه در شخص نازنین افتاد	شد بصفر <sup>۱۲</sup> او بر زمین افتاد
چون بهوش آمد از چنان خطری	کرد هر سویه تجربت نظری <sup>۱۲</sup>

۱- د: زار. ۲- و: از پیوند، ج: مصرعها پس و پیشند. ۳- ط: آنکه.

۴- ز: و آنکه آله شد او. ۵- ی: بعقد جواز. ۶- ج ی: کجا گذارد.

۷- ز: کرد از. ۸- د: پشت کن.

۹- ج: سوی خورشید. ۱۰- ج: خفته وزد.

۱۱- ج ط ی: بصرا و، د: کز چنان لرزه بر زمین.

۱۲- ط: کرده.

دیدی خود را بروی کمرساری	بینی کوه و در تنش غاری <sup>۳</sup>
۲۳۲۵ کوه گرم از بلندی آتش پاش	آسمان را به تیغ کرده خراش
باز از آن حیرت او فدا <sup>۵</sup> زیای	زندگی را نماند در وی جای
بود فصل تموز و نیمه روز	جوش در مغزش او فدا <sup>۷</sup> ز سو
از بلندی کوه کرد نگاه	غرفه دید بر کشیده بجاه
رفت و آنجا رسید گرما گرم	سایه سر و دید و سبزه نرم
۲۳۳۰ بر سر غرفه شد که بیند چیست	صاحب غرفه را بداند کیست <sup>۹</sup>
دید پیری بسان پاره نور	کرده خود را ز مردمان ستو <sup>۱۰</sup>
تیر بالا اش چون کمان شده کوز <sup>۱۱</sup>	بر کمان کمان بر آمده تو <sup>۱۳</sup>
چونک آواز پای او بشنید	چشم پوشیده باز کرد و بدید
دید آزاده چو سرو بلند	گل او زعفران شده ز گزند <sup>۱۴</sup>
۲۳۳۵ زو طلب کرد ما جرای نهفت	که گلت از کدام باغ شکفت <sup>۱۵</sup>

۱- ج: دامن کوه. ۲- ج: بنش، روزه، تهنش. ۳- ط: درین کوه و بوالعجب غاری می: درین کوه و در تنش پاری  
۴- ج: کرد. ۵- ج: باز آن. ۶- ط: او فاده. ۷- و: ز جوش. ۸- و: بر کشیده دید.  
ط: بر کشیده دید. ۹- و: به بیند. ۱۰- ج: کرد. ۱۱- ب: دو: کوز. ۱۲- ج: ۵ و ۶: کین.  
۱۳- و: تو. ۱۴- آ: گشته زعفران.  
۱۵- ز: بعد از این بیت اضافه شده: گفت حال من شکسته میزن آرزوی مرا در خسته میزن.

خواجه از سرگذشت ناخوش خویش	کرد خالی دل مشوش خویش <sup>۲</sup>
پیرا کا مد این فسانه بگوش	زان تحیر شدش درونه بجوش
گفت کین خاک <sup>۳</sup> جای دیو و پریست	تشنه خون مردم گذریست <sup>۵</sup>
هرچه پیش تو باغ و ایوان بود	آن همه سیمای دیوان بود <sup>۷</sup>
۲۳۴۰ وان عروس جوان و مادر پیر	غول دشتند و دیو مردم گیر
زندگانی هنوز بود بجا ی	که از این <sup>۸</sup> سورهت نمود خدای
ورنه حالت که داند از تف و تاب <sup>۹</sup>	چون شدی در چنین <sup>۱۱</sup> خرابه <sup>۱۲</sup> خراب
پس از این گوشوی زبخت نثرند	بگیا ئی و میوه خرسند <sup>۱۳</sup>
تا مرا و ترا روان <sup>۱۴</sup> بتن است	حال تو آن <sup>۱۵</sup> بود که حال من است
۲۳۴۵ وردلت را برفتن است نیاز <sup>۱۶</sup>	دل دل تست من ندارم باز
بوسه بر پای پیر داد جوان	گفت کای از تو ام حیات و توان <sup>۱۸</sup>

- ۱- و: کرد خوالی. ۲- و: این بیت را ندارد، و: بعد از این بیت اضافه شده: این چه حالست باز گویا من که شدم سیراز  
این زمان و زمن. ۳- و: این جای جای. ۴- و: خاک پرز دیو. ۵- آ: مورد هکذریست، ی: آدم گذریست.  
۶- و: باغ و بستان بود، و: باغ و راغ نمود. ۷- و: بعد از بیت مزبور بیت ۲۳۴۱ آمده است.  
۸- آ: که از آن سو، و: که باین سو، ط: که باین سو. ۹- چنین است در: و، و: بقیه نسخ: جانت.  
۱۰- و: ورنه جانت یقین که از. ۱۱- و: بشدی در. ۱۲- و: اندیش خرابه. ۱۳- و: بگیا میوه شوی خرسند،  
و: بگیا میوه چمن خرسند، و: این بیت را ندارد. ۱۴- و: تا ترا و مرا. ۱۵- و: توان بود، و: این بیت را  
ندارد. ۱۶- و: گردلت. ۱۷- و: برفتن آمد ساز، و: برفتن آید ساز. ۱۸- و: حیات و روان، و: جوان توان.

من گم گشته ره کجا دانم	کز حضور تو ره بگردانم
زین پس ارجای باشدم بر تو <sup>۳</sup>	سر من و آستانه <sup>۴</sup> در تو
پیرگفتش که چون نهادی دل	که کنی هم بکوی ما منزل
۲۳۵. تا ازین زاویه <sup>۵</sup> بگام فراخ	نخواستی <sup>۶</sup> بهر طرف گستاخ
کین <sup>۷</sup> طرف هر کجا که و غار است <sup>۸</sup>	پرزمرغان آدمی <sup>۹</sup> خوار است <sup>۱۰</sup>
چون که طعمه <sup>۱۱</sup> بال بکشایند	گور و آهوز دشت برابند
گفت بر ناکه از تو نیست <sup>۱۲</sup> گزیر	گویا هر چه باشدم تقدیر
هم برین دل نهاد و کورد سکون <sup>۱۳</sup>	دیر ویر آمدی ز کلبه برون <sup>۱۴</sup>
۲۳۵۵ روزی از دست غم شده <sup>۱۵</sup> بستوه	گشت میگرد بر کرانه <sup>۱۶</sup> کوه
سوی او تاخت مرغ مردم خوار	ناگهان در ربودش از مفاد
کوه بر کوه می پرید چو باد	تند میبردش از گزند آزاد <sup>۱۷</sup>

- ۱- ج ط: من گم شده. ۲- ج ط ی: و گردانم. ۳- د: زین پس ارجایی شوم بر تو، و زین سپس جای بر شدم بر تو.  
 ۴- د: منم و آستانه ای؛ سرم و آستانه. ۵- د: تو از. ۶- ط ی: بادیه. ۷- ج ه ز: بخزای. ۸- د: زین.  
 ۹- د: کین دره. ۱۰- د و: غار است. ۱۱- آ: جای مرغان. ۱۲- د و: آدمی خوار است. ۱۳- د: هر یکی چونک  
 بال. ۱۴- د: هر یکی بال چونکه بکشایند. ۱۵- ج ه و ط: که نیست از تو. ۱۶- ج: و گرد سکون. ۱۷- آ: ز خانه.  
 ۱۷- ج ز: روز از. ۱۸- د: شدی. ۱۹- د ز: طوف میگرد.  
 ۲۰- د: پس همی بردش، ی: تند میبردش از.  
 ۲۱- د: از جهان آزاد.

تار سید از هوا بغاری تنگ	کرد در تنگنای غار آهنگ
مرغ دیگر ز کوه بروی تاخت	چنگل از خشم سوی صید <sup>۱</sup> اخت
۲۳۶۰ مرغ با مرغ جنگ در پیوست	در میان خواجه از شکنجه <sup>۲</sup> بخت <sup>۳</sup>
گرم در تنگنای غار د وید	پیش پامی فلند و پس میدید <sup>۵</sup>
چون درون رفت تیر پر تاب <sup>۶</sup> ی	دید هر سوی روشنی تاب <sup>۷</sup> ی
ره نه تار یک بلک روشن بود <sup>۸</sup>	خاک او سبزه زار و گلشن بود
راه <sup>۹</sup> را می نوشت میل بمیل	گاهی آهسته و گاهی تعجیل
۲۳۶۵ تاپس از هفته و بلک فزون <sup>۱۱</sup>	آمد از تنگنای غار برون
دید در پیش غار صحرا <sup>۱۲</sup> ی	لاله و گل دمیده هر جای <sup>۱۳</sup>
کشت بر کشت روضه چوبشت	جوی برجوی بر کناره کشت <sup>۱۴</sup>
بر سر سبزه های مینا رنگ	مای کنجشک پر ز نغمه چنگ

- ۱- ح ط ی: سوی او. ۲- ج: خواجه را. ۳- ج: نخست، ط ی: برست،  
 ز: از قضا را از این بلیه بخت. ۴- دی: کرده. ۵- ز: این بیت را ندارد. ۶- ج: رفت.  
 ۷- آ: بای. ۸- آ: ره تار یک پاک و روشن بود. ۹- ی: خاک را.  
 ۱۰- ز: گاه. ۱۱- ز: تاپس هفته. ۱۲- ج: و غار.  
 ۱۳- ز: جوی برجوی کننده بر لب کشت.  
 ۱۴- دی: بود و نغمه.

خواجه چون یافت بوی آبادی <sup>۱</sup>	سینه چون گل سگفتش از شادی <sup>۲</sup>
۲۳۲۰ پای در ره نهادومی شد راست	تا بداند که آن سواد کراست <sup>۳</sup>
زا اول چاشت بود در تک خویش <sup>۴</sup>	تا در آمد سیا <sup>۶</sup> هی شب پیش <sup>۷</sup>
چون پس افکند از آن زمین بهری <sup>۸</sup>	دید جوشنده زاد می شهری <sup>۹</sup>
سوی دروازه حصار شافت <sup>۱۰</sup>	ره زانبوه خلق خالی یافت <sup>۱۱</sup>
پیش <sup>۱۳</sup> دروازه چون رسید فراز	تخته در همان زمان شد باز <sup>۱۴</sup>
۲۳۲۵ سوبو مردم ارچه بود بسی	پیشتر زودرون نرفت کسی
لشکری مانده بود چشم براه	در دیدند مهتران سپاه
بوسه بردست و پای دادندش	تا ج زرین بر نهادندش
حله بستند بر تنش ز قبا	پیش بردند تو سنی چو صبا
همچو شاهان سوار کردندش	گوهر و زر نثار کردندش <sup>۱۶</sup>

- ۱- ط: آزادی. ۲- ج: شکفت از. ۳- ج: هوزط: که این. ۴- ط: چاشنگاه در.
- ۵- ج: بود بادل ریش. ۵: رنگ پیش. ۶- ز: تا بر آید. ۷- ب: ج: هوزط: سپیده شب.
- ۸- ز: از زمین. ۹- آ: ج: جوینده. ی: جوشیده. ۱۰- ط: حصار شافت. ۱۱- د: راه.
- ۱۲- ج: این بیت را ندارد. ۱۳- ج: سوی دروازه. ۱۴- ز: این بیت را ندارد.
- ۱۵- ج: سر بر. ۵: شرقه مردم. ز: این بیت را ندارد.
- ۱۶- ب: ج: هوزط: گوهر و زر.

۲۳۸. رفت از آنگونه شاه نو شادان

بزرگی چو بر سریر نشست

خواند از آن صهران یکی را پیش

کین چه نیرنگ و سیمیا کاریت<sup>۶</sup>

زانچه در تخت ملک بنشینم<sup>۹</sup>

۲۳۸۵ این خیال از دلم باید بُرد

پاسخش داد مرد کار شناس

کلید از رحمت آفید ترا

آنک تا بجای زبخت<sup>۱۵</sup> بر سر اوست

دولت از دولتی گذر نکند

۲۳۹۰ زاهن آنان که مغز کان خاوند<sup>۱۷</sup>

که کند قصر دولت آبادان<sup>۲</sup>

هر بزرگی میان بخدمت بست<sup>۳</sup>

داد بیرون<sup>۵</sup> خیال خاطر خویش

یارب این خواب یا به بیداریت<sup>۸</sup>

خویش را نسبتی<sup>۱۱</sup> نمی بینم<sup>۱۲</sup>

ورنه من زین شگفت خواهم بُرد

گفت کز سینه دور دار هر اس

که بدین پایه بر کشید ترا

هر کجا می رود برابر اوست

کسی به بیدولتان نظر نکند

ز رستانند و سنگ بگذارند

۱- ط: تا کند. ۲- و: بیت های ۲۵۷۹-۲۳۸۰ را ندارد. ۳- ی: شست. ۴- ط: خواندشان.

۵- دز: گفت با وی خیال. ۶- ز: کیمیا. ۷- ج: کاری. ۸- ج: بیداری.

۹- ج: ده ط: ی: بزخت. ۱۰- د: بنشینم. ۱۱- ج: ط: خویش را نسبتی.

۱۲- د: هرگز این نقش را نمی بینم. ۱۳- ج: برین پایه. ۱۴- ج: تا ج: بزخت.

۱۵- ی: زبخت. ۱۶- چنین است در ج، بقیه نسخ: کش.

۱۷- آ: آنها. ۱۸- ط: کارند.



گرچه بتور روشن است بتاب	کی نشیند بجای در خوشاب
آنچه پرسید شاه کیسه‌مانم	باز گویم چنانکه <sup>۱</sup> میدانم
هست رسی در این زمین مشهور <sup>۲</sup>	که رود چون چراغ ملک ز نور
بر در شهر با مداد پگما <sup>۳</sup>	حاضر آیند سروران سپاه <sup>۴</sup>
۲۳۹۵ هر که اول در آید از در شهر	یابد از تخت <sup>۵</sup> پادشاهی <sup>۶</sup> بهر
ماچو در نقل <sup>۷</sup> پادشاه کهن	تازه کردیم رسم کهنه ز بن
پیش دروازه مردم از حدیش	کس ز تو پیشتر نیامد پیش
لا بد این ملک شد بتو تسیم <sup>۹</sup>	دیرزی کان تست این اقلیم
شاه نوزان حدیث شادی زای <sup>۱۰</sup>	در نگجید در میان سرای <sup>۱۱</sup>
۲۴۰۰ بود چون آفتاب نورانی	تا که شام در زر افشانی
چرخ چون پاره کرد چادر روز <sup>۱۳</sup>	روی بنمود ماه چرخ افروز

۱- چنین است در: ج ی، بقیه نسخ: چنانچه. ۲- ی: بدین. ۳- ز: بر در شهر سروران سپاه

۴- ز: حاضر آیند با مداد پگما. ۵- ه: از تخت. ۶- ز: تخت شهریاری.

۷- ز: ماچواز. ۸- ب: قفل.

۹- د: برتوشد، ط: شد ترا. ۱۰- ج: شاه خود.

۱۱- آ: عیش فزای. ۱۲- د: خوش بر آسود در درون سرای.

۱۳- د: جامه روز.

خاک بوسید و ایستاد بپای	در رسید از حرم و کیل <sup>۱</sup> سرای
شه روان گشت سوی پرده <sup>۳</sup> از	خواند شه را به میهمانی ناز <sup>۲</sup>
شه بدنبال اوز شادی مست	خادم از پیش شمع زر بردست <sup>۴</sup>
لعل و یاقوت ریختند براه	۲۴۰۵ چون بدیدند روی فرخ شاه
پرمه و زهره آسمانی دید <sup>۵</sup>	چون درون رفت بوستانی دید
آفتابی به پیش هر شمع <sup>۶</sup>	ماهرویان بهر طرف جمعی
نطع گلگون بگل درآمودند <sup>۷</sup>	روی تعظیم بر زمین سودند
هر یکی قبله ماه و پروین را	هفت بت بود شاه پیشین را
شاه با او نشاط فرمودی <sup>۱۰</sup>	۲۴۱۰ هر شب آنرا که نوبتی بودی
دلفری <sup>۱۱</sup> کشیده بالا بود	آنگ زیشان بپایه <sup>۱۲</sup> والا <sup>۱۳</sup> بود
ماند شه در جمال او <sup>۱۵</sup> بگفت	آمد و دست شاه را بگرفت

۱-ج: بصحن سرای. ۲-ز: باز. ۳-ز: خنوت ناز. ۴-د: شمع داشت بدست.

۵-چنین است در: ج زحی، بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۶-چنین است در: ج زحی، بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۷-د: بدر برآمودند، ز: برآمودند. ۸-ج: هفت گل.

۹-دز: نوبتی. ۱۰-آه: باوی. ۱۱-ج: پرده. ۱۲-ج: بالا. ۱۳-ط: سروقدی. ۱۴-ب: مانده.

۱۵-د: از جمال.

رخ بزیبائی از گل افزون داشت<sup>۱</sup>

دسته گل بدست شاه سپرد

۲۴۱۵ ره نمودش نخست در حمام

پس لباسی<sup>۳</sup> سزای تاجوران

پیش بردند تا کشید ببر

از بخور<sup>۵</sup> و گل<sup>۶</sup> و طعام و شراب

همه در بزم<sup>۹</sup> که مهیا بود

۲۴۲۰ شاه مشغول شادمانی گشت<sup>۱۱</sup>

باد<sup>۱۴</sup> تلخ و بوسه<sup>۱۴</sup> چو شکر

نیمه شب بدو سگانی<sup>۱۶</sup> رفت

شاه انجم برسم هر روزه<sup>۱۸</sup>

پای تا سر لباس گلگون داشت<sup>۱</sup>

سوی خلوتسرای خویشش<sup>۲</sup> برد

تا بمشک و گلاب شست اندام

بلطافت سبک<sup>۴</sup> بنرخ گران

کرد از آنجا بیزم گاه گذر

وانچه<sup>۷</sup> دیگر نشاط را اسباب

وز بتان خانه چون ثریا بود

می بجام آب زندگانی گشت<sup>۱۳</sup>

نقل و بادام خشک و پسته<sup>۱۵</sup> تر

نیم دیگر بکا مرانی رفت<sup>۱۷</sup>

چون برآمد بتخت فیروزه

۱-ی: بود. ۲-ج: شاه بخوتسرای. ۳-زطی: لباس. ۴-ه: بوزن گران. ۵-ج: او بخورد.

۶-د: بخور خوش و. ۷-ج: آنچه، ز: زانچه. ۸-د: باشد نشاط را.

۹-ج: در همه. ۱۰-ط: از بتان. ۱۱-د: شد، ز: بود. ۱۲-د: بجان.

۱۳-د: شد، ز: بود. ۱۴-ج: تلخ نوش. ۱۵-ب: درج: نقل بادام.

۱۶-ج: دو سگانی. ۱۷-ج: نیمه دیگران.

۱۸-ج: شام انجم برسم سی روزه.

درشهی چون شهبان بکار آمد <sup>۲</sup>	شه ز خلوت بتخت و بار آمد <sup>۲</sup>
هرچه خواهی بهر که خواهی داد	۲۴۲۵ تا شب داد پادشاهی داد
جست سروی ببوستان <sup>۵</sup> ارم	باز شب رفت در سرای حرم
بسی و میوه بود بزم افروز	ماه دوشین <sup>۶</sup> که تا نبوت روز
نوبتی آمد و ملک را برد	نوبت خود بدیگری سپرد
رونق انگیز صد هزار چین	بر کفش داد دسته زر سمن
سوی گرمابه ره نمودنش	۲۴۳۰ باز بند قبا گشودندش
رست <sup>۹</sup> در پیرهن چو سرو جوان <sup>۸</sup>	رفت و تن شست در گلاب روان
باده میخورد بابت نوشاد <sup>۱۱</sup>	سوی مجلس شافت بادل شاه <sup>۷</sup>
بود با هم قران زهروه و ماه	همه شب تا بیا مداد پگاه
دیدشش باغ تازه رنگ برنگ <sup>۱۳</sup>	هم برین گونه شاه هفت اورنگ <sup>۱۲</sup>

- 
- ۱- آب جی: شه به خلوت، فر: شاه خلوت. ۲- ج: بتخت یار، در: بتخت باز، جی: بتخت  
۳- در: بناز آمد. ۴- دهی: باز نشه. ۵- دهز طی: زبوستان، ج: چیت مردی  
زبوستان. ۶- ج: ماه پیشین، فر: شاه نوشش. ۷- زی: نوبتی.  
۸- در: بکفش. ۹- ده: رسته، فر: رفت. ۱۰- ده طی: سرو روان  
۱۱- چنین است در همه نسخ (قافیه ندارد). ۱۲- ج: هفت برنگ.  
۱۳- طی: رنگارنگ، ج: دید بارش برنگ رنگارنگ.

۲۴۳۵ هربهاری که آمدی بنشست<sup>۱</sup>

چون بهفتم فکند قرعه فال

کاردان حرم نمودش راز<sup>۲</sup>

زین یکی پرده به که درگذری<sup>۳</sup>

کاویل خسروی که مارا بود<sup>۴</sup>

۲۴۴۰ کردی اندر نهان شکر خندی<sup>۵</sup>

نی بنوبت که آمدی آن ما<sup>۶</sup>

شاه گفت این حدیث پنهانی

خورد سوگندها و کیل سرای

زان سخن بیش گشت رغبت مرد<sup>۷</sup>

۲۴۴۵ چون درون شد در آن ارم خانه<sup>۸</sup>

دسته دادی از گلیش بدست<sup>۹</sup>

بود ماهی ز اختران بوبال<sup>۱۰</sup>

که همه پرده ها چو کردی باز<sup>۱۱</sup>

تا بینی ز چرخ پرده دری

بروی این راز آشکارا بود<sup>۱۲</sup>

وین فسانه برون نیفکندی<sup>۱۳</sup>

نی بنوبت بدور سیدی شاه<sup>۱۴</sup>

باز گو بامن آنچه می دانی

که من آله نیم از این سرو پای

رفت و آن گفته را بگوش نکرد

دیدارم خانه جدا گانه

۱- ج: آمیش به دست. ۲- ز: دسته داد از گلیش در دست. ۳- ج: دست دادی از گلیش بدست. ۴- ج: اختران  
دیان. ۵- آ: باز، ز: ساز، (اصلاح قیاس است) بقیه نسخ باز. ۶- ج: کز به. ۷- ج: ساز، و: که بزخه  
دهان چو کردی ساز. ۸- سی: زن یکی. ۹- ج: برگزیدی. ۱۰- ز: ادبین. ۱۱- ب: ج: و از این پرده آشکارا،  
ده ز: ج: و از این پرده آشکارا، ی: و از این بروی آشکارا. ۱۲- ج: کرد. ۱۳- ج: برو. ۱۴- ط: نه  
۱۵- سی: بنوبت در آمدی. ۱۶- ز: آمدی آغاز. ۱۷- ط: نه. ۱۸- ز: رسیدی باز. ۱۹- ج: مصورها  
پس و پیشند. ۲۰- د: زین. ۲۱- ج: گشت و. ۲۲- ز: نکته را.  
۲۳- ج: بران، ده: ج: بدان.

شقه برتن از حریر بنفش	صنی دید آفتاب درفش <sup>۱</sup>
شاه راداد <sup>۳</sup> و کردش از بوست	دسته از بنفشه داشت بدست
زان <sup>۵</sup> عجب خواست بر زمین افتاد	چشم شه چون بنازین افتاد
زان <sup>۶</sup> نکوتر ندیده بود کسی	نیکوان گرچه دیده بود بسی
زد چوپروانه خویش را بر نور	۲۴۵۰ دلش از عاشقی نهاد صبور <sup>۷</sup>
گفت کابی بز <sup>۸</sup> بر آتش تیز	ترک جادو گر فریب انگیز
تن شاهانه را ببايد شست	گرد میدان و بارگه باتست <sup>۹</sup>
نازک اندام من ز گرد فگار <sup>۱۱</sup>	تا نگردد چو گیری ام بکنار <sup>۱۰</sup>
گرد بر دیده ناپسندیده است <sup>۱۳</sup>	که مرا نام مردم دیده است
تشنه را صابری ز آب حیات	۲۴۵۵ شاه گفتا که چون بود هیما <sup>۱۲</sup>
من بگرمابه میروم همراه <sup>۱۵</sup>	سیمبر گفت کز پی دل شاه

- 
- ۱- د: درخش. ۲- ج: بنفش داد. ۳- ج: داده، ز: دید کردش. ۴- ج: و کرد از،  
 ز: کرد از. ۵- ز: زین. ۶- ج: زین. ۷- ج: نبود صبور.  
 ۸- ط: آبی. ۹- د: گرچه. ۱۰- ج: هزطی: گیرمت.  
 ۱۱- ی: بگرر. ۱۲- ز: ز گرد و غبار.  
 ۱۳- ج: فی پسندیده است. ۱۴- ط: کی بود.  
 ۱۵- ب ج ط ی: میثوم، د: آیمت همراه، ز: آیش همراه.

تا همانجا برهنه روی بروی <sup>۲</sup>	هر دو با هم شویم <sup>۳</sup> موی بوی <sup>۴</sup>
در زمان خاست شاه ازین شاه <sup>۵</sup>	دادن راز کسوت آزادی <sup>۶</sup>
نازنین را گرفت <sup>۸</sup> ساعد نسرم	عزم گرما به کرد گرما گرم <sup>۹</sup>
۲۴۶۰ نازنین نیز جامه <sup>۱۰</sup> بیرون کرد	هوش بیننده را در گون کرد
رو برو هر دو در شدند بنا ز <sup>۱۱</sup>	هر دو جعد افکن <sup>۱۲</sup> و دو الک باز
خواست شه <sup>۱۵</sup> تا در و در آویزد	واب و آتش بهم در آ میزد <sup>۱۶</sup>
صنمش گفت صحن حلوا پیش	جز چشیدن چه ماند دیگر بیش <sup>۱۷</sup>
باری اول ز بوسه <sup>۱۹</sup> بستان داد	پس تودانی و گنج دان مراد
۲۴۶۵ شه دهن برد سوی چشمه <sup>۲۰</sup> نوش	بوسه داد و ز ذوق شدیهوش
چون بخود باز زنده شد <sup>۲۲</sup> حالی	دید عفریت خانه <sup>۲۴</sup> خالی
مانده منزل تپی و ماه شده	زیر و بالا همه سیاه شده

۱- ج: باشم آنجا. ۲- ز: موی بوی. ۳- آ: رویم. ۴- ز: روی بروی. ۵- ج: خواست. ۶- ب: ز: از آن.  
 ۷- ج: بی خورد. ۸- ا: ۵: گران ساعد. ۹- ۵: باییت ما بعد پس و پیشند. ۱۰- ط: نازنین جامه را بیرون کرد.  
 ۱۱- آب دی: دو برو. ۱۲- ط: چون شدند. ۱۳- ج: همه جعد افکن. ۱۴- ج: جعد افکن دو الک.  
 ۱۵- ج: تا شه. ۱۶- ی: بر آ میزد. ۱۷- ط: ی: نماید. ۱۸- ۵: هیچش. ۱۹- ط: بار اول.  
 ۲۰- ی: پسته نوش. ۲۱- د: ز شوق. ۲۲- ب: د: چون بخور زنده شدند. ۲۳- ط: چون زخور زنده شد.  
 ۲۴- ب: بی بی حالی. د: ز بی حالی. ی: بی بی حالی. ز: چون بخور پید شد ز بی حالی.  
 ۲۵- ط: عفریت و خانه.

دَمَش اندر دهان حیران<sup>۱</sup> ماند  
گشت از اندوه سینه سودائی<sup>۲</sup>  
۲۴۷۰ از بس<sup>۳</sup> اشک غم که ریخت ازو

از تجیر چنان شکست تنش  
خاست از جای که چو مدهوشان<sup>۴</sup>  
زیر هر گنبدی دوان<sup>۵</sup> میرفت  
همه شب تاج جهان منور گشت

۲۴۷۵ گنبد آسمان چو شد بیدور<sup>۶</sup>  
مردپی گم ز روشنائی<sup>۷</sup> نور<sup>۸</sup>  
رفت چون پیش در همان دربو<sup>۹</sup>  
بندگانش که در گه و بیگاه

بازوی حسرتش بدندان ماند<sup>۱۰</sup>  
دیو دیوانه شد ز تنهایی<sup>۱۱</sup>  
دیو گر مابه<sup>۱۲</sup> می گریخت ازو  
که نفس بسته گشت بر دهنش<sup>۱۳</sup>  
گشت میکرد سوسو جوشان<sup>۱۴</sup>  
زین برون آمده در آن میرفت<sup>۱۵</sup>  
بود گنبد بگنبد اندر گشت<sup>۱۶</sup>  
گشت روشن جهان دوداندو<sup>۱۷</sup>  
در گر مابه را بید ز دور<sup>۱۸</sup>  
که نخستش بفتنه رهبر بود<sup>۱۹</sup>  
بمهر او بوده اند چشم براه

۱- چنین است در ۴ ج، بقیه نسخ: خندان. ۲- دوز: ساعد حسرتش. ۳- ط: گشته. ۴- ۵- دیوانه دیوانه، ط: باز دیوانه. ۵- دوز: تنهایی. ۶- ۵: از بس. ۷- ی: از بس غم که اشک ریخت ازو. ۸- دوز: دیو دیوانه. ۹- چنین است در: آ، بقیه نسخ: که سخن. ۱۰- ط: زان جای که. ۱۱- ج: دوز: طوف میکند. ۱۲- دوز: روان. ۱۳- چنین است در: آب ز، بقیه نسخ: آمدو. ۱۴- دوز: درون. ۱۵- دوز: این بیت و بیت ما بدوش در حاشیه است. ۱۶- ج: اندر رفت. ۱۷- ج: گنبدی. ۱۸- ج: ط: زرا نود. ۱۹- ی: ره گم. ۲۰- ج: شتابی. ۲۱- ج: بیای این معرع و بین معرع بیت ما بعد. ۲۲- ۵: پیش از تقم افتاده، دوز: نزد در. ۲۳- ج: این معرع را ندارد. ۲۴- ط: که نخستین.



چون بیدند روی منعم<sup>۱</sup> خوش  
۲۴۸۰ هر یک از بندگان با آزادی

بنده وارث پیا در افتادند  
اوز بس بیخودی و بیپوشی

پای تا سر برهنه بود تنش  
نستد آن جامه را و زار گریست

۲۴۸۵ سوی ماوای خویش بردنش  
زانهمه جامه های رنگ برنگ<sup>۱۱</sup>

جامه پوشید و برگ رفتن<sup>۱۲</sup> خست  
بیخود از خویش و از فسانه<sup>۱۳</sup> خویش

پدرش رفته بود و مادر نیز

در دیدند خواجه را در پیش  
گریه میکرد<sup>۳</sup> لیکن از شادی<sup>۴</sup>  
بوسه بردست و پاش می دادند<sup>۵</sup>  
بر لب افکنده مهر خاموشی<sup>۶</sup>

پیش بردند ازار و پیرهنش  
واگهی نه که گریه از پی چیت  
هر نمط جامه پیش بردنش  
کرد در جامه بنفش آهنگ

دخت بر بست و خان و مان پروا<sup>۷</sup> خست  
شهر بر شهر شد بخانه<sup>۱۴</sup> خویش<sup>۱۳</sup>  
وز پی او گذاشته همه چیز<sup>۱۴</sup>

۱- ج: مالک خویش. ۲- ج ه: خواجه از. ۳- د: گریه کردند. ۴- د: د: یک از.

۵- ذی: و پای او دادند. ۶- د: د: قفل خاموش. ۷- ج: این بیت را ندارد.

۸- ه: نستد جامه را. ۹- ی: جامه زار زار. ۱۰- ب ج ه ط: بی که.

۱۱- آ: رنگارنگ. ۱۲- ذ: تا بخانه.

۱۳- ی: مصرعها پس و پیشند.

۱۴- ز: از پی، ط: در پی.

۲۴۹. چنگاهی پُرده بود نهان

بعد ده سال درخروش آمد

کسوتش زان پس از کله تا کفش

هست رنگ بنفش نادره و ش<sup>۵</sup>

ترک زیبا که رو بود چو ماهش<sup>۷</sup>

۲۴۹۵ باغ گز نقش کم ز دیبا نیست

خنده برق با هزار درفش<sup>۱۲</sup>

چون نگار بنفشه زلف بر از<sup>۱۶</sup>

شه چنان در بر آویدش تنگ

رفت از آن سرو سیم و زلف بتا<sup>۱۸</sup>

از همه گفت و گوی بسته دهان

راز او خلق را بگوش آمد

بور پیوسته پریان بنفش

دیده رانغرو سینه را دلکش

در خیر بنفش کن نکم ش<sup>۹</sup>

بی جمال بنفشه زیبا نیست

بین که چون خوش بود در ابر بنفش<sup>۱۵</sup>

گفت این داستان عشرت و ناز<sup>۱۷</sup>

که گلش را بنفشه کرد برنگ

در میان گل و بنفشه بخواب<sup>۲۰</sup>

۱- ۵: وزمه. ۲- ۷: گفتگوی بسته. ۳- ۷: ده ساله از. ۴- ۷: کسوتش بعد از آن که،

۵- ۷: کسوتش بعد از آن که. ۵- ۷: بنفشه. ۶- ۷: نادره و ش. ۷- ۷: ترک جادو.

۸- ۷: بنفشه. ۹- ۷: مصرعها پس و پیشند. ۱۰- ۷: طری: کونقش.

۱۱- چنان است در: ۷: بقیه نسخ: بی خیال. ۱۲- ۷: خنده ترک. ۱۳- ۷: با شرار.

۱۴- ۷: و بنفش. ۱۵- ۷: بود خیر بنفش، ۷: ز ابر بنفش. ۱۶- ۷: بنفش زلف طراز، ۷: زلف بنار، ۷: ی: زلف دراز. ۱۷- ۷: عشرت ساز.

۱۸- ۷: رفت از آن سرو رسته زلف، ۷: رفت با سرو سیم زلف. ۱۹- ۷: رفت از آن آسیم تن در تاب.

۲۰- ۷: گل بنفشه.

صندلی نهادن بهرام روز پنجشنبه در بهشت هفتم  
 و در گنبد صندلی نخل صندل اندام عرب را چون  
 صندل تر بر سینه مالیدن و جامه صندل فام کردن<sup>۵</sup>

صندل آلود چرخ را سرو پای	۲۵۰۰ پنجشنبه که صبح صندل سای
نسبتش هم بهشتی مسعود <sup>۷</sup>	روز سعد و زمان فروغ بود
مشتی و ارجامه صندل فام	کود بهرام با نشاط تمام
بست پیمان <sup>۱۰</sup> می به پیمانه <sup>۱۱</sup>	ساخت در برج صندلی خانه <sup>۹</sup>
بوسه بردست و پای خسرو د <sup>۱۳</sup>	جلوه گردش بت عراقی زاد
نوش میگرد سلسبیل حیات <sup>۱۵</sup>	۲۵۰۵ شاه بر روی آن بهشتی ذات <sup>۱۴</sup>
سرمه گون شد زمانه میل بمیل	چون هوا در نوشت چادر نیل
که پری روی جادوئی پیوند <sup>۱۷</sup>	داد بیرون بر مز جادو و بند <sup>۱۶</sup>

۱- ط: هفتم در گنبد. ۲- ط: و نخل. ۳- ج: عرب را. ۴- ج: صندل بر سینه. ۵- ط: پوشیده.  
 و: رفیق بهرام روز پنجشنبه بگنبد صندلی و حکایت خواستن. ۵- و: جامه صندل فام کردن. و: راندار. و: جای  
 سر لوحه خالیست. ۶- صندلی نهادن بهرام در بهشت روز پنجشنبه. ۶- ج: زمانی. ۷- ط: زمانه.  
 ۷- و: بابت مابعد پس و پیشند. ۸- ج: بهرام او. ۹- ج: صندل خانه. ۱۰- ج: جست پیمانه.  
 ۱۱- و: پیمان. ۱۲- چنین است در ج: هزار. و: غزالی زاد، بقیه نسخ: عوای زاد.  
 ۱۳- ه: این مصرع بعد از اولین مصرع بیت مابعد تکرار شده است. ۱۴- و: بهشتی حال، و: بهشتی خال.  
 ۱۵- و: سلسبیل مثال. ۱۶- ج: بزم جادو پیوند. ۱۷- ه: این بیت را ندارد.

شب با فسانه<sup>۱</sup> کند کوتاه  
 خواند افسون چشم بندی شاه<sup>۲</sup>  
 بتواضع نگار سیمین ساق  
 باز مین جفت کرد ابروی طاق<sup>۳</sup>  
 ۲۵۱۰ گفت شاه فلک سریر تو باد  
 دشمن آماج زخم تیر تو باد<sup>۴</sup>  
 همه عسرت زعید<sup>۵</sup> دلکش تر  
 روزت از روز و شب ز شب خوشتر<sup>۶</sup>  
 آنچه در گوش چون توئی سنجد  
 چون منی را بهوش کی گنجد<sup>۷</sup>  
 لیک چون ابر تازه بارانی<sup>۸</sup>  
 پیش دریا کم در افشانی<sup>۹</sup>  
 ریخت زینسان بسو چو درتیم<sup>۱۰</sup>  
 گفت وقت بروز کار قدیم<sup>۱۱</sup>  
 پیچیدن بهرام اردهاوش در قامت چون درخت<sup>۱۲</sup> صندل و افسانه گفتن آن  
 شجره معطر عبارت<sup>۱۳</sup> نیم

۲۵۱۵ بود فرماندهی بملک یمن  
 کار فرمای خسروان زمین<sup>۱۴</sup>  
 راستکاری<sup>۱۵</sup> چو سرو بستانی  
 راستگویی<sup>۱۶</sup> چو صبح نورانی

- ۱- ج: سبک کوتاه. ۲- ه: این بیت را ندارد. ۳- ز: بر زمین.  
 ۴- ج: آماج بر تیر تو، ه: ط: آماجگاه تیر. ۵- ز: زعیش. ۶- آ: بوم، ز: بگوش.  
 ۷- ب: ج: ط: ابر پاره. ۸- ز: ریخت زین بس سخن چو.  
 ۹- ب: این بیت بعد از سر لوحه پیچیدن بهرام... آمده است. ۱۰- ج: درخت چون.  
 ۱۱- ب: ج: بعادت، ه: ط: معطر نیم، ی: معطر نیم. ۱۲- و: سر لوحه ندارد.  
 ۱۳- ب: بجای این بیت چنین آمده: پورشاهی ز شهریاران طاق زیر فرمان ادهبه آفاق. ۱۴- ج: راست بالا

پری داشت هوشمند و جوان	دل چو دریا و کفت چو آب روان
مردم چشم پادشاهی او	ملک روشن بروشنائی او
در هنرهای روزگار تمام	رام او روزگار و نامش رام <sup>۲</sup>
۲۵۲۰ مادرش وفه بود در پرده	پرده بردیگری رها کرده
گشته <sup>۳</sup> در پرده مادر دگرش	جلوه گرد عماری پدرش
روزی از محرمی چو فرزندان <sup>۴</sup>	رفت در پرده پدر خندان
دید بانوی شه پیروده راز	در کنار وزیر خفته بنا ز
دو دشم از سرش بگردون رفت	دیده نادیده کرد و بیرون رفت <sup>۵</sup>
۲۵۲۵ آن خیانتگران پنهان خند	چون بدیدند رخنه در پیوند <sup>۶</sup>
از می خورده در خمار شدند	چاره را رهنمون کار شدند <sup>۷</sup>
گفت با بانوی ملک دستور <sup>۸</sup>	که پسر عاقل است و شاه غیور <sup>۹</sup>
تا نکرست چاشت شام کنیم	کار او پیش او تمام کنیم <sup>۱۰</sup>

۱- ج: دریا کفی. ۲- ج: ی: رامش نام. ۳- ج: کرد در.

۴- ۵: روز از. ۵- ج: دیده نادیده رخنه در پیوند. ۶- ۵: رخنه در بند. ۷: این بیت را ندارد.

۷- ج: این بیت را ندارد. ۸- ج: گفت بانوی ملک با دستور. ۹- ز: کین پسر.

۱۰- د: غافل است. ۱۱- ز: پیش از آن.

چون شاه آید<sup>۲</sup> ترش کن ابرورا  
۲۵۳. چهره<sup>۵</sup> پر خون کن و در دیده پراپ

پسراندر زند بهادر چنگ  
آن جگر گوشه را چنان نه خار  
چون فسون خوانده را فسون<sup>۱۲</sup> بخت

رفت زانجا بسوی منظر خاص  
۲۵۳۵ هیچو ابروی خود سر افکنده  
شاه گفت ای به که خدائی من<sup>۱۷</sup>

در چنین دولت و فراخی زیست  
جبهه<sup>۱۸</sup> را سود بر زمین دستور

تا جهانست بر جهان سرباش  
۲۵۴۰ من که چون بندگان نعمت خواه<sup>۲۰</sup>

پس بناخن<sup>۳</sup> خراش کن<sup>۴</sup> دورا  
که جهانی مگر که گشت خراب<sup>۶</sup>  
ز آسمان چون فرو نبارد سنگ  
که شاه از خون خود شود بیزار<sup>۱۱</sup>  
شمع را کشت و شعله را فروخت  
مخلص شاه گشت<sup>۱۳</sup> بهر خلاص<sup>۱۴</sup>  
و پروان را گره<sup>۱۵</sup> در افکنده<sup>۱۶</sup>  
رونق انگیز پادشائی من<sup>۱۷</sup>

اینهمه تنگی دل از پی چیست  
گفت کای جبهه<sup>۱۸</sup> تو مطلع نور<sup>۱۹</sup>

کار فرمای هفت کشور باش  
پرورش یافتم ز نعمت شاه<sup>۲۱</sup><sup>۲۲</sup>

۱-ج: ششچو. ۲-وز: آمد. ۳-چنین است در: ط: بقیه نسخ: ب: تلخی. ۴-وز: خراش از دورا. ۵-ب: چهره.

۶-ج: ط: گوجیهانی. ۷-دی: نگر. ۸-آی: پسریدج: پیوی برزند. ۹-ج: این. ۱۰-ج: کوشه.

۱۱-دز: از مهر او شود. ۱۲-ج: ط: فسون خوانده فسون. ۱۳-وز: مخلص خاص. ۱۴-ب: گشته. ۱۵-ب: ابروانی.

ج: ابروی او گره. ط: پروان. ۱۶-آدی: بر افکنده. ۱۷-ج: تو. ۱۸-ج: چهره را. ۱۹-ج: چهره تو.

۲۰-ط: دولت خواه. ۲۱-ب: ز: نعمت. ۲۲-ه: ز: نعمت جا.

نکت چون نگیردم <sup>۱</sup> گردن <sup>۲</sup>	که بدل دارم این جگر خوردن <sup>۳</sup>
که جگر گوشه تو بر خوانت	دست یازد <sup>۵</sup> سوی نمکدانت
آنچه در گوشم آمد از کم و بیش	من نمودم دگر تو دانی بیش <sup>۷</sup>
زان نفس کاندران چراغ افاد	دورش از سینه در دماغ افاد
۲۵۴۵ در حرم شد بر رخ زده چین را	دید پش موده سرو سیمین را
خونی از هر مژه روان میریخت	آب نرگس بر ارغوان میریخت <sup>۹</sup>
مو پریشان و رو خراشیده <sup>۱۱</sup>	سن از برگ گل تراشیده
قصه پرسید شه بغصه و سوز	گفت بانو فسون پیرا <sup>۱۳</sup> آموز
پاره پاره <sup>۱۴</sup> فرود خواند درست <sup>۱۵</sup>	آنچه تعلیم کرده بود نخست <sup>۱۶</sup>
۲۵۵۰ ملک آن ماجرای ابله گیر	کرد باور چو ابلهان بضایر
ماند حیران که حیل چو سازد	کز دل آن غصه را <sup>۱۸</sup> بپردازد <sup>۱۹</sup>

- ۱- ج: بگیردم. ۲- ز: دامن. ۳- ب: گردن. ۴- ب: جگر. از قلم افاد. است.
- ۵- ج: دست یازد. ط: دست برده. ۶- ه: من ندانم. ۷- ه: ز: خویش.
- ۸- ز: خون از. ۹- ج: چو ارغوان. ۱۰- ج: این معبر در خاشیه است.
- ۱۱- ج: درون خراشیده. ۱۲- آ: چین. ۱۳- ج ط: بد آموز. ۱۴- ز: اندک اندک.
- ۱۵- ج ه: شنود و خواند. ط: شنید و خواند. ۱۶- د: تعلیم یافته ز نخست.
- ۱۷- ج: درست. ۱۸- ج: از غصه. ۱۹- ط: غصه را بردن سازد.

گفت اگر تیغ بر کشم ز نیام	بقصاص پسر شوم بدنام
و گرای غم فرو خورم در دل	در گداز آردم چونم در گل
چون دلش تنگ شد ز غصه خویش	هم بدستور گفت قصه خویش
۲۵۵۵ خواجه کان سوزناکی از وی بود	بد میدن زیاد کردش دود
نارضا داد شاه آزاد	که مسافر شود ملک زاده
سوی دی با هزار مخموری	رفت دستور و برد دستوری
گشت روشن جوان روشن رای	کز کجاست قننه بال گشای
اوبران گفته هیچ در نفرود	در جهان سوزد و روان شد زو
۲۵۶۰ کوه می سود و دشت می مالید	در که و دشت زار مینالید
قطع شد چون حوالی شاهش	سه سهندش شدند همراهِش
همراهی با اتفاق ضمیر	در هم آمیخته چو شکر و شیر

۱- ز پدر شوم. ۲- ج. ۵: بگداز. ۳- ج. ۷: نگذارم در آن چو. ۴- ط. ۵: چویم. ۵- ج. ۷: چون پسر. ۶- د. ۱: بشده از قلم افتاد. ۷- ج. ۷: تنگ تر ز غصه. ۸- ج. ۷: این بیت را ندارد. ۹- ج. ۷: سوزنا که از وی. ۱۰- د. ۱: بعد از این بیت افغانه شده: گفت او را ز ملک باید. ۱۱- ج. ۷: سوز شاه از وی. ۱۲- ج. ۷: این بیت را ندارد. ۱۳- ج. ۷: چنین است و از آن بقیه نسخ. ۱۴- ج. ۷: کجاست. ۱۵- ج. ۷: بال گشای. ۱۶- د. ۱: که ملک زاده گشت پای گشای. ۱۷- ج. ۷: مابعد پس پیش. ۱۸- ج. ۷: آن بران. ۱۹- ج. ۷: در ز بر نفرود. ۲۰- د. ۱: بایست باقی پس و پیشند. ۲۱- ج. ۷: می بالید. ۲۲- د. ۱: سه مسافر. ۲۳- ج. ۷: آمیختند.



هم در آباد و هم به بیرانی <sup>۴</sup>	یکدگر گشته همدم جانی
هیچکس رانه زان هنر خبری	هر یکی گنج خانه هنری <sup>۵</sup>
نظری بود شان بنقل و بجام <sup>۶</sup>	۲۵۶۵ تا یکی روز با فراغ تمام
راز با باده در تراوش <sup>۷</sup> بود	باده در سینه ها بکاوش بود
می تراوید حال مشکل خویش	رام نیز از جراحت <sup>۹</sup> دل خویش
یاری دوست مصلحت دیدند	دوستان کان حدیث شنیدند
سرمه درد و چشمت <sup>۱۳</sup> افشانم <sup>۱۴</sup>	گفت یک شخص کانچه من دانم <sup>۱۱</sup>
همه را بینی و نبینند <sup>۱۶</sup>	۲۵۶۰ که چو خلقی بهم نشینند ت
هر کجا هست بی حجاب در آی <sup>۱۷</sup>	سرمه چون در حجاب داد ت جای
هر چه خواهی بهر که خواهی کن <sup>۲۰</sup>	باید اندیش خود تباهی کن <sup>۱۹</sup>
گریه و دود را نگه داری	چشم از آن سرمه چون سیه داری

- ۱- د: گه در. ۲- ط: به آباد. ۳- د: گه. ۴- چینی است در: آ، بقیه نسخ: به بیرانی.  
 ۵- ج: هر یک. ۶- ج: دزج ی: خلقی. ۷- آی: با سینه، ط: با باد. ۸- ج: نوازش.  
 ۹- ز: حرارت. ۱۰- ج: دوستان کان. ۱۱- ی: زانچه. ۱۲- ج: من دیدم.  
 ۱۳- چینی است در: آب دزج ی، بقیه نسخ: در چشم. ۱۴- ج: افشانم. ۱۵- ز: گرچه خلقی.  
 ۱۶- ج: همه بین ترا. ۱۷- ج: بی دریغ. ۱۸- ج: یابدایش.  
 ۱۹- ج: خود تو شاهی کن. ۲۰- ز: این بیت و بیت ما بعد آنرا ندارد.

رام گفتش که ای پسندید ؟

بده آن سرمایه جای دروید<sup>۱</sup>

۲۵۷۵ مردیناگشا دھقہ نور

سرمه در چشم کرد و شد مستور

سرمه راششت و بازید اگشت

هر که کرد آن نظاره شیدا گشت<sup>۵</sup>

رام راسرما دان به پیش نهاد

منتش برد و چشم خویش نهاد

## دومین گفت من ذراہ صواب

دائم افسون چشم سدی خواب

زان فسون هر که را بخسباید نم<sup>۷</sup>

برخیزد مگر فف ما نم

۱۵۸. گویا موزی این<sup>۸</sup> فسون خوانی

آن کنی برعدو که بتوانی

رام گفتش که هر چه گوید مرد

گفته خود تمام باید کرد

۹  
کاردان رقیه چان برخواند

که در افتاد رام و خفته بماند

چون شد آن خواش از دماغ پرو

پیش وانا درست کرد فسون

سومین گفت کانچہ من دارم

توانید من ارچه بسیارم

۱- چنین است در: آ، بقیه نسخ: بده آن سرمایه گفت کر وید. ۲- ۶: کرد شد. ۳- ۶: شد.

۲- ط: مرکه دید. ۵- ۶: شد. ۶- ز: دومین، ی: دویس.

۷- د: بخوابانم. ۸- چنین است در: آ، بقیه نسخ: آن. ۹- ۶۶۷: دفته چنان، و آن

فسون چنان، ز: رقعہ راجپان، ط: رقعہ ہجپان، ی: وقیہ ہجپان، ۱۰-۷: چون شد آن  
از دماغ شہ بدھن پیش دانا درست گشت سخن. ۱۱-ط: سوئی، بقیہ نسخ: سپوہین.

۱۲- ج دی: برتو، ز: باتو. ۱۳- ج دھط: ناید اگرچه.

تو خود آنجا رو و بیاب و بیار	۲۵۸۵ یک بنهایت فسانه <sup>۲</sup> کا ر
کرده دروی نگارش از تنگ <sup>۵</sup>	در خدمت مصرخانه است ز سنگ
دروی از تیشه کرده اند تمام <sup>۷</sup>	نقش هر جانور که گیری <sup>۶</sup> نام
در زمانی نهاد بنیادش <sup>۹</sup>	جادوئی کا ول آن رقم دادش
کرد در زیر هر خیال نهان	که شگفتی ز رازهای جهان
گرد آن پرده را طلسم گشای	۲۵۹۰ هر که خواهد که از کفایت و ری
تا بحسبیدن آید آن تمثال	چشم بر پیکری نهد یک سال
پیکرش را نمونه برگیرد <sup>۱۰</sup>	نقش سنگین چو جلوه در گیرد
رازان خانه خود کند معلوم <sup>۱۵</sup>	چون نشاند آن نمونه را بر موم <sup>۱۳</sup>
در همه کارها ت بس باشد	گرت آن سکه هم نفس باشد
آنچنان شد که تا بروز نخت <sup>۱۷</sup>	۲۵۹۵ رام از ان ماجرا که دانا گفت

۱-ج: بنهایت می: بر تو بنمایم. ۲-چنین است در آب ج دی ج: نشانی، بقیه نسخ: نشانه.

۳-طی: برو. ۴-بج هزج طی: بیاو. ۵-آب ج: از تنگ، طی: از تنگ.

۶-دز: که در دهم، ج: که گیر نام. ۷-ز: خرام می: این بیت را ندارد. ۸-ج: از رقم.

۹-ی: این بیت را ندارد. ۱۰-د: در گیرد. ۱۱-ج: این بیت در حاشیه است.

۱۲-د: آن نشانه را، ز: نشاند نشانه را، طی: نشاند نمونه بر. ۱۳-ج دو: در موم.

۱۴-ب: خانه را کند. ۱۵-طی: خود شود. ۱۶-ز: راز خود را از آن کند معلوم. ۱۷-و: بغفت.

صبحدم چون بگنبد بی سنگ	جلوه گرگشت پیکر ارژنگ <sup>۱</sup>
مرد جوینده راه پیش گرفت	ره سوی آرزوی خویش گرفت
دل زرنج ارچه می بیازرش <sup>۳</sup>	دل گریان گرفته می بردش <sup>۴</sup>
گام می زد بشهر و بیسرا <sup>۵</sup>	تا رسید اندران صنم خانه
۲۶۰۰ چون بهر پیکری فکند نظر	دید عفریت پیکری منکر
نظر ازو هم برگماشت برو <sup>۷</sup>	تا بیکسال چشم داشت برو <sup>۹</sup>
چون بجنید آن نمونه چست	گرش از موم برگرفت <sup>۱۱</sup> درست <sup>۱۲</sup>
چون برون آمد از درون سرا <sup>۱۳</sup>	دید اهریمن ستاده پپای <sup>۱۳</sup>
گشت لرزنده زودرونه رام	کرد پرسش که کیستی و کدام
۲۶۰۵ گفت کانم من ارکنی معلوم <sup>۱۴</sup>	که ز سنگم نشانده در موم <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup>
راز من گزترانه معلومست	کوه سنگین بدست من موم <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> ست

- ۱- آب ج: ارشک، ح: ازیرنگ، برخی نسخ: ارشک ۲- ز: اری ۳- د: نیلوفر  
 ۴- ط: گرفت ۵- و: ز شهر ۶- چنین است در: آ، بقیه نسخ: و: شد بآباد بوم و پیرانه  
 ۷- ز: برگفاد بران ۸- ب: دیده داشت ۹- ز: چشم داشت بران ۱۰- ج: کردش  
 ۱۱- ی: برکشید درست ۱۲- ز: نخست ۱۳- ج: برون سوی ۱۴- ط: و: گفت من آم  
 ۱۵- ج: گفت کای میبار ۱۶- ز: سنگی ۱۷- ز: سنگش ۱۸- ی: بروم  
 ۱۹- ج: بایت ما بدین پیش است ۱۸- ی: ز دست ۱۹- ج: بایت ما بدین پیش است

هرچه دشوارتر همی <sup>۱</sup> دانی	حکم کن تا کنم <sup>۲</sup> با سانی
هرچه کم گنجد اندر اندیشه	نزد من هست کمترین پیشه <sup>۳</sup>
حاضر م <sup>۴</sup> با چنین توانائی	تا کنم <sup>۵</sup> پشت آنچه فرمائی
۲۶۱۰ رام گفت این زمان <sup>۶</sup> همی خولم	تا بشهر پدر بود <sup>۷</sup> راهم
دیو گفتش <sup>۸</sup> که چشم بر هم پوش	چون پوشید بر نشاند بدوش <sup>۹</sup>
گفت بگشای چون گشاد <sup>۱۰</sup> نظر	دید خود را درون شهر پدر
شب <sup>۱۱</sup> نهان شد بکنج پیرزنی <sup>۱۲</sup>	زالی و رستی و اهرمئی <sup>۱۳</sup>
چون سیاهی شد از سپیدی دو <sup>۱۴</sup>	روز بگشاد روزنامه <sup>۱۵</sup> نور
۲۶۱۵ شد بدیوان وزیر کار آگاه	کا مران گشته <sup>۱۶</sup> در <sup>۱۷</sup> ممالک شاه
رام در چشم کرد سرمه <sup>۱۸</sup> ریو	شد بدیوان به همغانی دیو
کرد اشارت بدیو تا برخاست	دست را کرد بهر سیلی راست <sup>۱۹</sup>

- ۱- و: نمی دانی. ۲- ای: بیت را ندارد. ۳- ط: با چنان. ۴- ز: که کنم.
- ۵- ز: آن زمان. ۶- و: و ز: که بشهر. ۷- د: ز: کنی راهم. ۸- آ: گفتش.
- ۹- ز: دو چشم. ۱۰- ج: بر کشید، د: برگرفت، ز: بر نهاد. ۱۱- ط: گشاده.
- ۱۲- د: ز: در نهان. ۱۳- و: بکنج دیرانی. ۱۴- ج: و: دستی و دستانی.
- ۱۵- ز: کا زمانه نور. ۱۶- ج: و: گشت. ۱۷- د: ز: بر ممالک.
- ۱۸- ج: و: دست خود کرد. ۱۹- د: کرده خود دست را بسیلی راست.

زرقفائی بخواجه دیوان	که بلرزید از آن طراق ایوان
کارداران زجای بر جستند	سر آن حال راهمی جستند <sup>۴</sup>
۲۶۲۰ هم در این گفتگوی بدر کس	کا هرمن باز در دویذ ز پس
ز چنان سیلی دگر ناگاه	کز سرخواجه در فساد کلاه
کله گرد خورده رازان گسرد <sup>۱۰</sup>	تا ستاند قفای دیگر خورد
حیرتی در نهاد خلق افتاد	دوست آزرده گشت و دشمن شاد
مردمان از خجالت دستور	دور گشتند یک بیک ز حضور
۲۶۲۵ این ز سودای سیلش خندان	واندگر پشت دست در دندان <sup>۱۳</sup>
خواجه گشت از جلالت سیلی <sup>۱۴</sup>	بارخ زرد و گردن نیلی
رفت در خانه همچو تنگدلان	رخ ز مردم نهفت چون خجلان <sup>۱۶</sup>
چون قفا گرد بهر بالش ساز <sup>۱۷</sup>	دیواندر قفا درآمد <sup>۱۹</sup> باز
بازش از ضربت قفا خوردن	در طراقا طراق شد گردن

۱- ج: زان طوت. ۲- آ: کارداران. ۳- ج: بجای خود جستند. ۴- ج: همی گفتند. ۵- ی: اندرین.  
 ۶- ج: گفتو بندند. ۷- ج: در دویذ باز، ط: در رسید باز. ۸- آ: همی: از چنان. ۹- د: در پرور،  
 ط: بر فساد. ۱۰- د: چون کلاه قفاده را کف کرد، ی: چون همی خواست آن کله کف کرد. ۱۱- ج: هم: تا ستاند.  
 ۱۲- د: ز سودا به سیلش خندان. ۱۳- ط: بر دندان. ۱۴- آ: ج: جلالت. ۱۵- ج: خلقت، دو: خلقت،  
 ط: خجالت. ۱۶- د: از خلقت دستور. ۱۷- ط: نهفت. ۱۸- ج: هم: و ط: ی: باین، ز: بهر دانش،  
 ج: بالش. ۱۹- ب: ج: د: دیوش. ۲۰- ط: بر آمد. ۲۱- ج: بازش آن ضربت.

سلی چن شد <sup>۱</sup> وظیفه <sup>۲</sup> خاص	۲۶۳۰ تاشب و روزی امید خلاص
قصه در گوش پادشاه رسید	رازپنهان بکوی و راه رسید
کاشی نبود و برآید <sup>۳</sup> دو د	شه <sup>۴</sup> عجب ماند کین چه شاید <sup>۵</sup>
دیو هم نبود <sup>۶</sup> این چنین گستاخ	دست فی وقفاشود سوراخ
کش به نیرنگ نامه هاهوی است	داد فرمان که هر کجا که کیست
تا پژوهش کند راز وزیر	۲۶۳۵ همه حاضر شوند پیش سریر
گفتگوی فاد در او با ش	این خبر گشت در ولایت فاش <sup>۷</sup>
کرد <sup>۸</sup> دیباچه های فتنه درست <sup>۹</sup>	هر کجا بود دیو بندی چست
داد بیرون دم نهانی خویش	آمد و کرد کار دانی خویش
دیو بیرون شود ز دیوانه <sup>۱۰</sup>	هیچ ممکن نشد کران <sup>۱۱</sup> خانه
بخالت برون شدند همه	۲۶۴۰ چون بکارش زبون شدند همه <sup>۱۲</sup>
دیو گردن زنش بنظر ره	بهر گردن وزیر در چاره <sup>۱۳</sup>

- ۱- د: بود سببی و را وظیفه. ۲- ز: چه عجب. ۳- ۷: کاشی گزیده برآید.
- ۴- د: دیو کی باشد این چنین. ۵- د: دیو هم کی بود چنین. ۶- ی: نبود دیو این چنین. ۷- ز: پیش وزیر.
- ۸- ز: ولایت خاص. ۹- د: کرده. ۱۰- د: فق. ۱۱- ۷: کرد دیباچه پیش رفت درست.
- ۱۲- ۱۰- ۷: دمی. ۱۱- ۷: در آن خانه. ۱۲- ۷: زدیوانه. ۱۳- ۷: دیو دیوانه.
- ۱۳- ۹: روزگاری زبون. ۱۴- د: وزیر را چاره.

دید چون کرد انی همه خام

رام چون دید حال خواجه چنان

صندل آلود روی و برق بست

۲۶۴۵ فوستی جست و رفت پیش وزیر<sup>۶</sup>

منهم از دانش اینقدر دانم

لیکن آنکه بود امید فراغ<sup>۹</sup>

گفت با او بعا جزی دستور

رام گفت آنچه اران شوی نگران<sup>۱۳</sup>

۲۶۵۰ کرد دستور خانه را خالی

رام چون روستادی فن خوش

برسین داغها نهادش گرم<sup>۱۷</sup>

سوخت چون خواجه را بطنازی

آمد و گفت قصه را بر رام<sup>۱</sup>

کرد بر خود لباس پیر زنان

وز شنا سنگان صورت جست<sup>۴</sup>

گفت بشنو حدیث مادر پیر

کز تو این قتنه را بگردانم

که توان کرد بر سرین توداغ

کآنچه خواهی کن اربود مستور<sup>۱۰</sup>

من گویم تودانی و دگران<sup>۱۵</sup>

پیش او چار پای شد حالی

دید از آنگونه حال دشمن خویش

زیر لب مینمود خنده نرم<sup>۱۸</sup>

دیور باز داشت زان بازی<sup>۱۹</sup>

۱- ب: بر برام، ۵- قصه را برام، ۶- آمد و قصه گفت در برام، ۷- آمد و قصه باز گفت برام، بیت مزبور بعد از

بیت ۲۶۷۶ آمده است. ۲- ب: ز آلوده. ۳- ب: روی برق، ز: رخ برق. ۴- روی و برق.

۵- ج: روی، ۶- بست. ۷- فوستی جست. ۸- رفت جست و پیر. ۹- ب: آنقدر.

۱۰- د: آن. ۱۱- د: یک. ۱۲- آ: آنچه. ۱۳- د: دانی کن. ۱۴- د: رام گفت لرازان.

۱۵- و: آنچه روشی بکران، ۱۶- آنچه زان مشو نگران، ۱۷- بکران. ۱۸- و: بگویم. ۱۹- ز: این بیت را ندارد.

۱۶- ج: بر سران. ۱۷- ج: نهادن. ۱۸- ج: خنده شرم. ۱۹- و: از بازی.



بس نبود آنک شد قفایش لعل <sup>۱</sup>	جفته راهم در آتش آمد نعل <sup>۲</sup>
۲۶۵۵ خواجه بنشست با هزار خوشی	از قفارومی از سرین <sup>۳</sup> حبشی
گنجی اندر کنار رام افکند	چندگه یافت ایمنی ز گزند
رام را مادر زبانی خواند	بهتر از مادران <sup>۴</sup> جانی خواند
محرم پرده نهانش کرد <sup>۵</sup>	کار فرمای خانماش کرد
خانه پر ز صد هزار پری	هر یکی چون ستاره سحری <sup>۶</sup>
۲۶۶۰ او بگارت شد اندران بستان	مگس در میان خورستان <sup>۷</sup>
چون جهان سرما گون شدی <sup>۸</sup> شام	سر مه خود بچشم کردی رام
بر شستی بدیو دیوانه	وامدی سوی آن پری خانه
هر که را خاص کرده بودی <sup>۹</sup> روز	شب شدی بر مراد او فیروز
آنک بروی گذشتی آن بازی <sup>۱۰</sup>	بسته گشتی لبش ز غمازی <sup>۱۱</sup>

۱-و: بس نبودش که شد قفار و لعل. ۲-آ: جفته هم ساختش در آتش نعل. ۳-و: در قفا.  
 ۴-ی: دز سرین. ۵-ج: مادری. ۶-ج: مادر جانی. ۷-ج: نهانش خواند. ۸-د: خانه بود  
 پر هزار. ۹-ز: بجای این بیت اضافه شده: دختری چند داشت آن دستور هر یکی همچو پاره از نور قصر آباد  
 هیچ قصر برین بود روی بسی ز خورالین. ۱۰-ج: بغایت. ۱۱-ج: روز: خورستان، ط: خورستان.  
 ۱۲-و: آمدی. ۱۳-ه: خواست کرد. ۱۴-ج: بوده روز، د: هر یکی را که خاص کردی روز.  
 ۱۵-ج: ز ط: بر مراد خود، ه: بر قرار خود. ۱۶-ط: این بازی. ۱۷-د: بسته بودی. ۱۸-د: روز  
 بغمازی، ج: بین مصرعهای این بیت چنین آمده: سر نامه بنام آن خداوند که دلها را بغیرای داد پیوند.

که درش را درون پرده که سفت	۲۶۶۵ نتوانستی آن حکایت گفت
که خیالست آن و یا خوابی	کردی اندیشه زهر با بی
خواجه چون ننگرد گرا گیرد	دزد کز کیسه زرفرا گیرد
لب بلب می رسید و گوش گوش	جایجا کارنامه شب دوش
سخن افتاد در میان همه	تا چو شد پاره پریان همه
فتنه زاید اندرون سرای	۲۶۶۷ پیش کز حمله های بی سرو پای
خواجه خانه را خبر دادند	دختران تن تیغ در دادند
تیر پیدا و شست ناپیدا	کافق شد در این سرا پیدا
چاره کن که رفت کار از دست	تا زفتست کار و بار از دست
جانش از سینه درخوش آمد	خواجه را باز خون بجوش آمد
میهمان فی و خانه پر ز صداست	۲۶۷۵ گفت با خود که یارب این چه بد است

- ۱- زط: نتوانست. ۲- ط: این. ۳- ج: درش در. ۴- ه و ط: این. ۵- ط: کیسه فرا گیرد.  
 ی: کیسه را فرا گیرد. ۶- ج: فرد و برد. ۷- ج: بنگرد. ۸- د: چون نبیند کفش گرا گیرد. ۹- ز: چون نبیند کفش  
 گرا گیرد. ۱۰- ج: کارخانه. ۱۱- ز: می رسید. ۱۲- از قلم افتاد. ۱۳- ز: تا که. ۱۴- د: قصه افتاد.  
 ۱۵- ز: حالهای. ۱۶- ط: حیل. ۱۷- ی: فتنه زانیده. ۱۸- د: فتنه زاید اندرون سرای.  
 ۱۹- و: خانه خواجه را. ۲۰- ط: کار ما از. ۲۱- ج: خواجه باز. ۲۲- ط: از فتنه.  
 ۲۳- ز: با خود. حذف شده است. ۲۴- ج و ج: پر ز صداست.

بس که عاجز شد اندران تدبیر  
 پاستش داد رام زیر نقاب  
 گرچه نامش بدیو افتادست  
 دیده را بوک<sup>۷</sup> سرمه کرده است  
 ۲۶۸۰ گفت باید که تا بام<sup>۹</sup> و زمین  
 میهمان چون درون خرامد زود  
 دود چون سرمه را بشوید پاک  
 و رازین چاره<sup>۱۴</sup> هم غریو کنیم  
 لیک باید که خواجه ناید پیش  
 ۲۶۸۵ منم اشب بکنج خانه درون  
 این سخن گفت و رفت در خانه

خواست یاری دگر ز مادر پیر<sup>۳</sup>  
 کان خیالی که میرسد در خواب<sup>۵</sup>  
 لیک دانم که آدمیزادست<sup>۶</sup>  
 کز نظرهای خلق در پرده<sup>۸</sup> است  
 پیش هر حجره کنند کمین<sup>۱۱</sup>  
 میزبان پیش در بر آرد دود<sup>۱۳</sup>  
 سرمه کش را نقاب گرد دچاک  
 دیو باشد فسون دیو کنیم  
 تا نبیند دگر قفارا ریش<sup>۱۵</sup>  
 دفع این فتنه را کنم بفسون<sup>۱۷</sup>  
 گشت پنهان بکنج کاشانه

۱- ز: جست یاری. ۲- بج: ۵۰: یاری. ۳- دطی: بازیگری. ۴- با دیگری. ۵- ز: این بیت  
 بعد از بیت ۲۶۷۲ آمده است. ۶- ۵۰: و طی: خیالیت میرسد. ۷- بج: ۵۰: گه خواب.  
 ۸- کا: چنانکه میرسد بخواست. ۹- آ: لیکن آن کار آدمی زاده است. ۱۰- دز: دیده را دان که طی:  
 دیده را دیو سرمه. ۱۱- ۸- ۷: که نظرهای جد و در بردست. ۱۲- ۵۰: این بیت را اندازد. ۱۳- طی: گفته.  
 ۱۴- ای بام زمین. ۱۵- د: تا هر حجره. ۱۶- ب: نهند کمین. ۱۷- ز: ز کمین. ۱۸- آب: د  
 این بیت و بیت مابعد را اندازد. ۱۹- آ: جاد. ۲۰- آ: تفان خویش. ۲۱- ۵۰: درون خانه. ۲۲- ۱۷- بج: دوزخ: شوم بخت.

شب چوپرد و د شد سپهر کبود	دیده ترکشت ماه رازان دود <sup>۱</sup>
رام در چشم کرد سرمه <sup>۲</sup> راز	اهرن رافکند در پر و ا ز
رفت در کاخ دختر دستور	گنج پیدا <sup>۳</sup> و نقب زن مستور
۲۶۹۰ دود برگرد <sup>۴</sup> ماه آتش روی	شد کمین هاگشاده <sup>۵</sup> سوی بسوی <sup>۶</sup>
سرمه چون شسته شد ز دیده <sup>۷</sup> رام	گشت پیدار <sup>۸</sup> خی چوماه تمام
هر که آن روی چون پری میدید <sup>۹</sup>	چون پری دیدگان <sup>۱۰</sup> همی ترسید <sup>۱۱</sup>
هم در و تر شدند با همه <sup>۱۲</sup> بیم	سخت بستند دستهای <sup>۱۳</sup> چویم
مژده بردن پیش <sup>۱۴</sup> خواجه شتاب <sup>۱۵</sup>	خواجه نیز افتاد در تک و تاب
۲۶۹۵ خواست تا سردرون کند برواق <sup>۱۶</sup>	کز قفایش بپام رفت طراق
همچو دزدان گریز کرد ز پیش <sup>۱۷</sup>	وز قفا گشت <sup>۱۸</sup> دزد گردن خوش <sup>۱۹</sup>
گفت تا خوش بر زمین <sup>۲۰</sup> ریزند	خاک با خون او در آ میزند <sup>۲۱</sup>

۱-ج: دیده ترکشت مار را. ۲-و: ناز. ۳-ج: پیدا از نقب زن. ۴-د: گرد برگرد. ۵-ج: شد کمینت گشاده.  
 ۶-د: گشاده از هوسوی. ۷-و: ز دیدن تمام. ۸-ج: پیدارخ. ۹-ط: پیدارخ. ۱۰-ه: پری را دید. ۱۱-ج: پری  
 بردگان، و: پریزادگان. ۱۲-ج: همی بوسید. ۱۳-ج: همی لرزید. ۱۴-ج: بام. ۱۵-و: سوی خواجه. ۱۶-د: بتاب.  
 ۱۷-ج: افتاده. ۱۸-ط: برون کند. ۱۹-و: ط: زرواق. ۲۰-ب: ز: دزدی، د: دزد. ۲۱-د: دزد. ۲۲-د: دزد. ۲۳-و: دیش. ۲۴-ج: در زمین.  
 ۲۵-ه: کاب با. ۲۶-ج: دوز: بر آ میزند، و: خوش با خاک ره بر آ میزند.

از پی خون کشیده خنجر تیز	درد ویدند خونیان بستیز
رقیه خواب دردمید روان <sup>۴</sup>	چون چنان دید زاد سرو جوان
ابلهی بین که در زمان <sup>۶</sup> خفتند	۲۷۰۰ آنک چون ابلهان برآشفند
همه بندندگان <sup>۷</sup> خود را بست	رام بگشاد بند خویش زدست
بند او شد دوال گردن او	هر که آمد ببند کردن او
سبقت وریش جمله پاک ستود <sup>۹</sup>	وانگهی دست را به <sup>۸</sup> استره برد
یک سرموی را فرو نگذاشت	زان ظرافت که موی درموداشت
بطرفی گریخت از خانه <sup>۱۲</sup>	۲۷۰۵ چون سزاگرمشان ظریفانه
خنده بگشاد صبح سیم عذار <sup>۱۸</sup>	آسمان <sup>۱۳</sup> چون <sup>۱۴</sup> ستود طره <sup>۱۵</sup> تار <sup>۱۶</sup>
رفت در پریش حکایت دوش <sup>۱۹</sup>	شد دگر باره رام برقع پوش
دید یک خانه پُر زامرد پیر <sup>۲۰</sup>	چون در آمد به پیشگاه وزیر

- ۱- ج: خون جان. ۲- و: وزی. ۳- وز: چنین. ۴- دج ط: ی: چنان، و: رقه خواب بردمید بران.
- ۵- و: واکند. ۶- در: در میان، و: در زمین. ۷- همه: بندگان، و: همه: پیندگان، و: همه: گیرندگان.
- ۸- ج: دست را همزمان به. ۹- در: جمله را بسترد. ۱۰- چنین است در آ، بقیه نسخ: موی از چاکلی فرو نگذاشت.
- ۱۱- چنین است در زآب ج ه: چون ظریفان گریخت، ده و ط: ی: بطرفی گریخت. ۱۲- چنین است.
- در: دو، و: زانخانه، بقیه نسخ در خانه. ۱۳- و: و آسمان. ۱۴- ج: چون، از تلم افتاده. ۱۵- ج: ستوده.
- ۱۶- چنین است در ب دج ط، آ: ی: ناز، بقیه نسخ یار. ۱۷- ط ه: بگشود. ۱۸- ب: صبح غایبه بار.
- ۱۹- ج: وقت ده شش حکایت شب دوش. ۲۰- ط: امرد پیر.

همه را دور رفته <sup>۱</sup> بیخ مانده	ریش گم گشته و زنج مانده <sup>۲</sup>
۲۷۱۰ پرده هر یکی چون غنچه درید	خود چو گل زیر پرده می خنید
باز پرسید خواجه رازان راز	بر نیامد رمیده <sup>۳</sup> را آوا ز
بفریش گشاده کرد نفس	گفت کاندیشه نیست زین پس <sup>۵</sup>
سراین قننه خواندم از تمیز <sup>۶</sup>	کار دیواست و دیو مردم نیز
بندم آن دیو را چنان بفسون	که نیاید گر بخانه <sup>۷</sup> درون <sup>۸</sup>
۲۷۱۵ خواجه دلشاد شد ز شادی او	کاگهی داشت زو ستادی او <sup>۹</sup>
چند گه بود از ان گزند آزا د <sup>۱۰</sup>	بخوشی داد خوشدلی میداد
چون دلش گشت از ان بلا بی بیم <sup>۱۱</sup>	تازه شد بازش آرزوی قدیم <sup>۱۲</sup>
خواست از نعمت ملک توشه <sup>۱۳</sup>	حق نعمت نهاد در گوشه <sup>۱۴</sup>
رام چون دید کان نهان گرد است <sup>۱۶</sup>	وز جوانان نا جوانمرد است <sup>۱۷</sup>

- ۱- آ: گشته، ج: رفت. ۲- ز: این بیت و چهار بیت بعد را ندارد. ۳- ج: هـ: امیدوار.  
 ۴- آ: هـ: بفریبی. ۵- د: اندیشه. ۶- آب: هـ: خواند. ۷- د: برخانه. ۸- ز: زخانه برون.  
 ۹- ج: این بیت بعد از بیت ۲۷۱۷ آمده است. ۱۰- ج: چنگله کردار. ۱۱- هـ: از بلا. ۱۲- ط: باز.  
 ۱۳- د: خورد از، ج: خواجه از. ۱۴- ج: گشاده در. ۱۵- ز: برگوشه.  
 ۱۶- د: ز: دید کو، ۱۷- ز: ز کوچه ها کرد ست.  
 ۱۸- د: از. ۱۹- ج: هـ: این بیت را ندارند.

چیره ترگشت <sup>۲</sup> از آنچه <sup>۳</sup> بود نخست <sup>۴</sup>	۲۷۲. در سراپرده ملک بدرست
خواجه مهران و خانه خالی <sup>۵</sup>	در شبی کو بید سگالی بود
همچو گرگی بصید میشینه <sup>۵</sup>	رفت هم برقرار پیشینه
بود در خوابگاه خود مستو <sup>۶</sup>	در مقامی که دختر دستور
چون گلی کش زجا <sup>۸</sup> را باید باد <sup>۹</sup>	برگرفت و پشت <sup>۷</sup> دیو نهاد
کو <sup>۱۰</sup> بردن <sup>۱۱</sup> خبر نداشت زخویش	۲۷۲۵ خوانده بودش فسو خواب <sup>۱۲</sup> ز پیش
بود بر رفته منظری ز رخام <sup>۱۳</sup>	در نهانخانه <sup>۱۴</sup> که بودی رام
رام بودی و دیو رام <sup>۱۵</sup> بسرو	نبدی مرغ را خرام بسرو
زهره را بر <sup>۱۶</sup> جوزا برد	دخت دستور را در آنجا برد <sup>۱۷</sup>
خوبروئی چو صد هزار نگار <sup>۱۸</sup>	دختی <sup>۱۹</sup> نازنین چو گل بسهار
ناز را شغل دلبسی داده <sup>۱۹</sup>	۲۷۳۰ غمزه را تیغ کافری داده

۱- چنین است در آب و بقیه نسخ: خیره تر. ۲- ط: شدار. ۳- د: از آنک. ۴- ج: آنچه جمله نخست.  
 ۵- ج: این بیت را ندارد. ۶- ی: برگشتش. ۷- ۵- ۵: به پیش. ۸- ط: زخار.  
 ۹- ز: ز جای بردی باد. ۱۰- ز: که بردن. ۱۱- ج: برون خبر. ۱۲- ۵- ۵: برون شد خبر.  
 ۱۳- ۵- ۵: در برون خانه. ۱۴- ج: بود در رفته منظری درخام. ۱۵- ی: نشدی.  
 ۱۶- ط: دیو بودی. ۱۷- ج: هفت دستور. ۱۸- چنین است در آب و ج: بقیه نسخ: دختر.  
 ۱۹- ۵- ۵: ی: خوبرو همچو. ۱۹- ج: این بیت را ندارد.

زلفش افکنده <sup>۱</sup> عالمی در تاب <sup>۲</sup>	نرگس مست در کرشمه <sup>۳</sup> خواب
خانه ویران کن هزاران دل	گبرزنار بند سبجه <sup>۴</sup> گل
چون درآمد ز خواب و چشم <sup>۵</sup> گشاد	سویسواز کرشمه چشم نهاده
دید جائی که هیچگاه ندید	ره بجائی که هیچ راه ندید <sup>۶</sup>
۲۷۳۵ غره <sup>۷</sup> برده سربه کنگر ماه	کرده ره سوی آسمان کوتاه <sup>۸</sup>
رام را دید خانه زو <sup>۱۰</sup> معمور	آفتابی ببرج خانه <sup>۱۲</sup> نور
زان تحیر هراس جانش بود	بود بی خویش و جای آتش بود <sup>۱۳</sup>
دید چون میزبان شعبه ساز <sup>۱۴</sup>	میهمان راز بیخودی بگداز
نرم نرمش به دل نوازی گفت	کای شده جفت تو من <sup>۱۵</sup> بی جفت <sup>۱۶</sup>
۲۷۴۰ من که پیش تو دیو کرد ارم	آدمی ام نه آدمی خو ارم
دل هراسان مکن بوهم و قیاس <sup>۱۷</sup>	آدمی راز آدمی چه هراس <sup>۱۸</sup>
میهمان شودی بخانه <sup>۱۹</sup> من	تاشوی آله از فسانه <sup>۲۰</sup> من

- ۱- ط: افکنده. ۲- ز: تاراب. ۳- و: و خواب، ز: کرشمه ناب. ۴- ج: سجده.  
 ۵- ی: ز خواب چشم. ۶- آ: جای ندید. ۷- ز: غره بربرده، ج: غره برده. ۸- ط: بگرد.  
 ۹- ط: آسمان سیاه، ۹۵: این بیت را ندارند. ۱۰- ج: دیده. ۱۱- ز: خانه رامهر، ی:  
 و خانه معمور. ۱۲- ج: خانه حور، ۹۵: این بیت را ندارند. ۱۳- ز: بی خویش جای.  
 ۱۴- چنین است در: آب، بقیه نسخ: شیده باز. ۱۵- ج: ز: منی. ۱۶- ج: این مصراع سه بیت مابعد را ندارد.  
 ۱۷- ۵- ط: زوهم. ۱۸- و: آدمی راز دیو باز شناس.



نازنین کان شکر زبانی <sup>۱</sup> دید	شرقی زاب زندگانی دید <sup>۲</sup>
حیرت جان برون <sup>۳</sup> شدش <sup>۴</sup> ضمیر	حیرت <sup>۵</sup> دل شدش گریبان گیر
۲۷۴۵ گشت بر روی رام عاشق زار	دلش از دست رفت و دست زکار
رام هم از دل نکونی <sup>۶</sup> دوست <sup>۷</sup>	بانگوروی دوست شد در پو <sup>۸</sup>
چون دودل را یکی شد اندیشه	جوش برزد تن <sup>۹</sup> هوس پیشه
رام کاؤل شد آن صنم راجفت	گوهر سفته باردیگر سفت
دلشان چون فراغ یافت ز کام <sup>۱۰</sup>	رام را گفت سروسیم اندام
۲۷۵۰ کای گرامین <sup>۱۱</sup> جوان زیبا روی	این چه حالت <sup>۱۲</sup> و کیستی تو بگوی
من که ناسفته بود گوهر من	رخنه کردی بلولو <sup>۱۳</sup> تر من
وین زمان کم ز پرده کردی دو <sup>۱۴</sup>	باز در پرده چون <sup>۱۵</sup> شوم مستور
صبحدم چون بپرده جویندم	گر نیند پس <sup>۱۶</sup> چه گویندم

- ۱- نری؛ شکر قشایی دید، ۲- این مصراع را ندارد، ۳- زندگانی یافت، ۴- ط؛ جان و تن شدن.  
 ۵- شده، ۶- ط؛ حیرت دل، ۷- ط؛ از نکونی دل دوست، ۸- نکونی خویش.  
 ۹- ز؛ تا نکونی که رام شد در پوست، ۱۰- بانگوروی دوستی در پیش، ۱۱- آو؛ دل هوس پیشه.  
 ۱۲- ز؛ رام شد کاؤل، ۱۳- ج؛ گوهری، ۱۴- چینی است در؛ وزی، ۱۵- چراغ یافت ز کام، بقیه نفع؛  
 ۱۶- چینی است در؛ آو، ۱۷- بقیه نفع؛ گرامی، ۱۸- دی؛ جایست، ۱۹- ج؛ و ط؛ چون ز پرده.  
 ۲۰- ج؛ کردی دور، عذف شده، دست، ۲۱- دی؛ شوم، ۲۲- ج؛ ی؛ گریه بینند.

مردن آردی بنا کا می	بهتر از زیتن بید نامی
۲۷۵۵ رام گفتش که دل مدار غمین <sup>۱</sup>	که منم شهریار روی زمین <sup>۲</sup>
دارم اندیشه بکار جهان	کا نیچنین گشته ام پرده نهان
چون براقند نقاب امیدم	هم تو روشن کنی که خوشیدم <sup>۳</sup>
لیک سوگند میخورم بخدای	آنک هستی ز امر اوست پای
که چو خُسبم <sup>۴</sup> بچار بالش خوش	جز تو هم خوابه نجویم بیش
۲۷۶۰ زان وثیقت عروس ترسان خوی <sup>۵</sup>	کرد اندیشه را ز دل یکسوی
همه شب در نشاط <sup>۸</sup> و شادی <sup>۹</sup> بو	با قبادی به کیقبادی بود <sup>۱۰</sup>
صبح چون رخ ز پرده بیرون کرد	پرده چرخ را پر از خون کرد
رام بر بست <sup>۱۱</sup> ماه را در بُرج	خود برون شد ز در چو لعل از درج <sup>۱۲</sup>
صندل آلود رو بست نقاب <sup>۱۳</sup>	در زمان پیش خواجه شد شباب
۲۷۶۵ خواجه باز از درونه نگران	نعره زد چو سوخته جبران

- ۱- د: غمی. ۲- د: زی. ۳- ۵: شوی ز خورشیدم، ۹: شوی چو خورشیدم.  
 ۴- ز: که نخیم، ح: که چو خقم. ۵- ز: زین. ۶- آ- ترساخوی. ۷- ز: ترساروی.  
 ۸- ط: با نشاط. ۹- ب: هج: نشاط شادی. ۱۰- ط: ی: و کیقبادی.  
 ۱۱- آ: برجست، ۹: در بست، ط: رام بگذاشت.  
 ۱۲- ۵: ز: برج لعل، ط: شد چو درو لعل. ۱۳- ح: صندل آلوده روی بست.

مردم ارُ مردنم روا داری	که بجان آمدم ز غمخواری
وین زمان گنج میرو و بدست <sup>۴</sup>	خانه را نقب گنج بود نخست
چون توان زیست <sup>۷</sup> بی جگر گشته	جگر گشت دیورا تو شه <sup>۵</sup>
خانه بی پرده این چه رسوائیت	دیده بی مردم این چه بنیائیت <sup>۸</sup>
مردم چشم خویش بینم باز	۲۷۷۰ مردمی کن که من بچشم نیاز
سینه ز اندیشه <sup>۹</sup> نامشوش دار	مادر پیرگفت دل خوش دار
باز بینی جمال دختر خویش	امشب از جستجوی <sup>۱۰</sup> مادر خویش
خاطر آسوده شد ز گفتارش <sup>۱۱</sup>	خواجه را ز استواری کارش
چشم خورشید گشت <sup>۱۲</sup> خواب آلود	شب پوشد جامه شراب آلود
خانه بردش بگاہ بانگ خروس <sup>۱۴</sup>	۲۷۷۵ رام در خواب کرد چشم عروس <sup>۱۳</sup>
جای گردش درون دیده تر	مردم دیده را چو دید پدر
باز نو کرد فتنه را بنیاد	چند که شد چو از گزند آزاد <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup>

- ۱- آ: ۷؛ از: ۲-ط؛ با نقب: ۳-ج؛ و: گنج من رود: ۴-ی؛ این بیت را ندارد: ۵-و؛ گشته.
- ۶-ج؛ گوشه: ۷-ز؛ توان بود: ۸-ج؛ توان دید: ۹-ج؛ چه تنهائیت: ۱۰-ط؛ خاطر خویش نامشوش دار.
- ۱۰-و؛ جوی و جست: ۱۱-ج؛ بعد از این بیت اضافه شده: و این خبری چه فتنه میزاید مادران دختران همی باید.
- ۱۲-آ: کرد خواب آلود: ۱۳-ج؛ چشم بغین: ۱۴-ج؛ بانگ چیل: ۱۵-ج؛ چون شد.
- ۱۶-آ: از گزند آگاه.

کیش از دیگران کشم نه نکوست <sup>۳</sup>	دام گفتا که رنج من چو ازوست <sup>۲</sup>
پرده از روی کار بر گیرم	بعد از این کار او ز سر گیرم
زیرک و سغت چشم و حجت گوی <sup>۷</sup>	۲۷۸۰ جست دعوی گری مخالف خو <sup>۶</sup>
داغ دستور و سوز سینه خوش <sup>۱۱</sup>	داد بیرون بخشم و کینه خوش <sup>۹</sup>
خواجه را داغ بندگی نه زود <sup>۱۲</sup>	گفت ازین داغهای دور اندود
داغ او بس خط غلامی او	شعله چون برزند ز خامی او <sup>۱۳</sup>
داغدارت شود به پیشانی <sup>۱۶</sup>	داغ او از سرین چو بر خوانی <sup>۱۴</sup>
هر چه او دارد آن تست تمام <sup>۱۸</sup>	۲۷۸۵ گر بکوشش زنی در این ره گام <sup>۱۷</sup>
رفت در پیش پادشا در حال <sup>۱۹</sup>	مرد روزی طلب ز شادی مال
گفت کز ما مشو چنین مستور <sup>۲۰</sup>	چنگ در زد بدامن دستور
خواجه شناس و خواجگی مفروش <sup>۲۲</sup>	چون غلام منی و حلقه بگوش
خواجه را نیز بنده خود کن	قیمت خود بدامنم رد کن

۱- و: گفتا چو. ۲- و: من ازوست. ۳- و: کینه از. ۴- و: یکشم. از قلم افتاد. ۵- و: دعوی گر. ۶- و: مخالف جوی. ۷- و: مخالف روی. ۸- و: زیرک و خوبی و. ۹- و: حجت گوی. ۱۰- و: رنج. ۱۱- و: بخشم کینه. ۱۲- و: دستور سوز. ۱۳- و: سوزند. ۱۴- و: او بر سران. ۱۵- و: پادشاه. ۱۶- و: مصرعها پس و پیشند. ۱۷- و: نهی از. ۱۸- و: ب. او دارد. ۱۹- و: زط. پادشاه. ۲۰- و: کز من. ۲۱- و: چنین مستور. ۲۲- و: خواجگی مفروش. ما چرا کن مستور. ۲۳- و: خواجه ام نیز.

۲۷۹. کارداران شاه داد <sup>۱</sup> پرست	بشرو هشی زدند در روی <sup>۲</sup> دست
کاینچه ملکیشش روا <sup>۳</sup> داری	ملک تو باشد ار گواداری <sup>۴</sup>
مرد حاضر جواب گفت که من	شیرخواره خریدمش بیهن
پرورش کردمش چو فرزند	تاش نوروز عمر شد خندان <sup>۵</sup>
چون جوان گشت و خویش را <sup>۶</sup> بخت	بادغا پیشگان <sup>۷</sup> دغا می باخت
۲۷۹۵ کاراو کز فراج <sup>۸</sup> مزدی بود	حقه بازی و مهره دزدی بود
چون بهر جا گرفتش خفته	کردمش داغ جفت <sup>۹</sup> بر جفته
گرفت <sup>۱۰</sup> برگوا حواله <sup>۱۱</sup> من	داغ او بس بود قباله <sup>۱۲</sup> من
خلق از آن خار خار بی آرم	سرفکند چون بنفشه ز شرم <sup>۱۳</sup>
خواجه چون دیدکش پرده <sup>۱۴</sup> راز	نامه باز است و حرفها غماز
۲۸۰۰ بنده گشتش ز راه <sup>۱۵</sup> و انا فی	معترف شد ز بیم <sup>۱۶</sup> رسوائی <sup>۱۷</sup>

- ۱- ی: راد پرست. ۲- زدند روی بدست. ۳- ج: روان داری. ۴- ز: ملک تو گردد اردوا داری. ۵- ز: این بیت را ندارد. ۶- ج: گشت خویش را. ۷- ج: دغا پیشه. ۸- ج: و کار این کثر مزاج دزدی بود (ه: کج). ۹- ج: ج: ج: جفته بر جفته. ۱۰- ز: گر بود. ۱۱- ج: گویا حاله او. ۱۲- ج: قباله او. ۱۳- ط: سرنگون ماند چون. ۱۴- ز: گشت پرده. ۱۵- ج: بر راه. ۱۶- ی: شد بوم. ۱۷- ز: بابت ما بعد پس و پیشند.

در میان آمدند مردی <sup>۱</sup> چند	کار دانا <sup>۲</sup> مصلحت پیوند
صلح کردند با تو <sup>۳</sup> وسط <sup>۴</sup> حال	قیمت <sup>۵</sup> خواجه را بمبلغ مال <sup>۵</sup>
خواجه <sup>۶</sup> خواجه هم بدان زودی	گشت از آنجا <sup>۷</sup> روان <sup>۸</sup> بخشودی
چندگه رفت باز خواجه <sup>۹</sup> خس <sup>۹</sup>	کام دل را بر گرفت هوس <sup>۱۰</sup>
۲۸۰۵ رفت چون باد و باده کش می بو	در حرم با حرام <sup>۱۱</sup> خوش می بود
رام گفتا که چند کوشیدم	کانچه پوشیدنی <sup>۱۲</sup> است پوشیدم
لیک چون خواجه <sup>۱۳</sup> مخالف شوم	کور شهوت شدست و نامعلوم <sup>۱۴</sup>
نتواند که ترک کار کند	لا بد این راز آشکار کند <sup>۱۵</sup>
گشت لا بد فریضه بر جانم	کان کم بر سرش که بتوانم <sup>۱۶</sup>
۲۸۱۰ چشم میداشت هم بدین <sup>۱۷</sup> تدبیر <sup>۱۸</sup>	تا بر آماج کی رساند تیر <sup>۱۹</sup>
تا یکی روز بود هم در پی	خواجه با می گسار و شه در می <sup>۲۰</sup>

- ۱- آ: لغتی چند. ۲- ط: کار دانا. ۳- وز: توسط. ۴- ز: قسمت. ۵- ط: مال. ۶- ج: بران.  
 ۷- د: اینجا. ۸- ز: از آن کار دانا. ۹- ج: حسن. ۱۰- و: فکند رس. ۱۱- د: با حریف.  
 ۱۲- ج: و: آنچه. ۱۳- ط: پوشیدن. ۱۴- ج: و: کوز، ز: که. ۱۵- چ: چینی است در: آب ز: بقیه نسخ:  
 شدست نامعلوم. ۱۶- چ: چینی است در: و: بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۱۷- ز: که کم. ۱۸- ب: میداشتش برین  
 ۱۹- ج: برین. ۲۰- ب: تا به ج: که بر. ۲۱- ب: ی: آماج که رساند. ۲۲- ط: رسانم تیر.  
 ۲۳- و: خواجه در می. ۲۴- ط: با نمک. ۲۵- ز: ط: بای.

دزد میکرد قلعه <sup>۳</sup> را تا راج	شحنه در کوی میثم و خراج
برقع افکند و شد بخدمت شاه <sup>۵</sup>	فوستی یافت رام فوست خواه <sup>۴</sup>
شاه را آگشته بود خاص حضور	پیش از آن خود زیاری <sup>۶</sup> دستور
گاه نوازان شدی و گاه رقص <sup>۷</sup>	۲۸۱۵ بارها در شدی بمجلس خاص
گاه نمودی به پرده شعبده <sup>۹</sup>	گاه گفتی بشوخی آمد <sup>۸</sup>
کرد هر گونه مجلس افروزی	چون در آن روز هم به بهروزی
بازی میکشم ز پرده برون <sup>۱۱</sup>	گفت شاه با به بین که من بفسون
دیده هر کس گماشتند برو <sup>۱۲</sup>	ز استواری که داشتند بسرو
دارا فسون خواب را پرداز <sup>۱۵</sup>	۲۸۲۰ در فسون شد عجز شعبده باز <sup>۱۳</sup>
بانوی شه بخت بادستور <sup>۱۸</sup>	تا بخلوتسرای عیش و سرور <sup>۱۶</sup>
که بر آن خفگان دود چودود <sup>۱۹</sup>	پس اشارت بسوی دیو نمود

- ۱- فر: میپرد. ۲- ج: میرفت. ۳- د: خانه را. ۴- د: فوستی جیت مرد فوستخواه.
- ۵- ه: حضرت، فر: بخلوت. ۶- د: بیاری، ج: طی: بیازی. ۷- د: ط: نوازان.
- ۸- ط: بگاه کردی بنمزه عربده. ۹- ج: ز پرده. ۱۰- ج: باییت ما بعد پس و پیش اند، فر: این بیت را ندارد.
- ۱۱- چنین است در: آب دج، بقیه نسخ: میکشم. ۱۲- آ: درو، ی: این بیت را ندارد. ۱۳- ه: وز: عروس،
- ج: عجزه. ۱۴- ب: شعبده ساز. ۱۵- فر: آواز، ج: این بیت و بیت ما بعد را ندارد. ۱۶- ج: تا بخلوتسرای.
- ۱۷- ه: عیش بزور. ۱۸- ز: بخت. ۱۹- ج: خفته ها.

دِوشان <sup>۳</sup> در بود هم با تخت <sup>۴</sup>	خوابشان خود بوده بود ز بخت <sup>۲</sup>
رام از آنجا حواره <sup>۶</sup> برداشت	برد و پیش ملک برابر داشت <sup>۵</sup>
حوش با وزیر خفته بناس	۲۸۲۵ چون نگه کرد شه چه بیند باز <sup>۷</sup>
هر دو بر نا ستند ناز کنان <sup>۱۰</sup>	از نوای ترترانه ز ن ا ن <sup>۹</sup>
شاه دیدند و بز مگاه شراب	چون گشادند چشم بسته ز خواب <sup>۱۱</sup>
مجرمان خود ز طیرگی <sup>۱۳</sup> مردند	محرمان سر بخوش در بردند <sup>۱۲</sup>
گفت کای زرق ساز پُر تر ویر <sup>۱۴</sup>	شاه در خشم شد ز مادر پیر
لعبت از پرده های من بازی <sup>۱۶</sup>	۲۸۳۰ گرتو در پرده بازی می سازی <sup>۱۵</sup>
کت بگریذ سپهر لعبت باز <sup>۱۸</sup>	آن کم بر سوت پیسوده <sup>۱۷</sup> راز
در نهان باز گو سرا باری	بر تو گر آشکار شد کاری
اینچنینم کشتی بر سوا ئی <sup>۲۱</sup>	نه چنان کز گزاف و خود رائی <sup>۱۹</sup>

- ۱- آ: خوابشانم روده. ۲- ط: بخت. ۳- چنین است در: ب ز: بقیه نسخ: دیو هم. ۴- آ: از تخت.
- ۵- ط: وان به پیش، ی: پیش به پیش. ۶- ز: خوانه، ج: شراره. ۷- ج: چه بیند. ۸- ز: راز.
- ۹- ی: تری. ۱۰- ج: هود: هر دو تنی خاستند. ۱۱- ج: بسته خواب. ۱۲- چنین است در: آب، بقیه نسخ:
- سر بخود فرو بردند. ۱۳- چنین است در: ط، ج: بطیرگی، ی: زخیرگی، بقیه نسخ: ز تیرگی. ۱۴- ط: ای.
- ۱۵- ی: بازی بازی. ۱۶- ه: سازی. ۱۷- د: ز پرده. ۱۸- ز: بگوید.
- ۱۹- و: نه چنین، ط: همچنان. ۲۰- ج: گزاف خود رائی. ۲۱- ز: اینچنینم کنی.



خون دزدان و بال غماز است <sup>۲</sup>	چون چنین شد بد تو بد ساز است <sup>۱</sup>
بازیابی جواب بازی خویش	۲۸۳۵ روکون تازکار سازی خویش <sup>۳</sup>
تیغزن تنگ <sup>۶</sup> در رسید چو میغ <sup>۷</sup>	این سخن گفت و کرد اشارت تیغ
برگرفت از قمر نقاب پسرند <sup>۹</sup>	چون چنان دید رام برقع بند
صندل آلوده بورنج <sup>۱۱</sup> شناخت <sup>۱۲</sup>	شه چو چشم اندران جمال انداخت
تا پدر و آشناختش بدرست	قدری آب جست و رخ را شست
گریه افتاد نیز در دگران	۲۸۴۰ نعره زد چو سوخته جگران
رفت غلطان بزیر پای پدر	رام برخواست باد و دیده تر <sup>۱۵</sup>
فرقش از دیده در نثار گرفت <sup>۱۶</sup>	پدرش گرم در کنار گرفت
هر دو چون گرم بود در پیوست <sup>۱۸</sup>	آنک هجرانشان ز هم بگست <sup>۱۷</sup>
بوسه بر روی یکدیگر دادند <sup>۲۰</sup>	تا بدیری بهم در افتادند <sup>۱۹</sup>

۱- د: شد بد تو بد ساز است، نو: چون چنینست زدیو بد ساز است، ج: چون چنین شد بد تو بد ساز است. ۲- د: غماز است، ه: و باد غماز است، ط: این بیت را ندارد. ۳- ج: زشاد کار خویش، ۴- بازیابی و بال سانی، ج ط: بازمانی ز خواب بازی خویش. ۵- ج: آن. ۶- ب: تیز در رسید، ج: نیک در رسید، ط: تند در رسید. ۷- آ: تیغزن در رسید چو میغ. ۸- د: چنین. ۹- ج: این بیت را ندارد. ۱۰- ز: آلود. ۱۱- ج: برد از آن شناخت. ۱۲- ه: شناخت. ۱۳- آ: تا پدر را، ی: پدر را. ۱۴- ج: گرچه افتادیر. ۱۵- چنین است در: آب زری، بقیه نغ: رام هم خواست. ۱۶- آ: گوش. ۱۷- ج: هجران عیان ز هم. ۱۸- چنین است در: آ: بقیه نغ: خون گرم. ۱۹- آ: در افتادی. ۲۰- آ: بوسه برپای شاه میدادی، ب: بوسه بردست و پای هم دارند، ج: ه: ط: بوسه بردست و پای میدادند.

۲۸۴۵ چون دودل را به بهترین بختی

ماجرانی که بود در دل رام

آن ز مادر و بال دیدن خویش

قصه کحل و چشم بندی خواب

آن شهر اندر آمدن<sup>۹</sup> مستور

۲۸۵۰ آن بداغ کفل گداختنش

سرگذشتی که داشت چون<sup>۱۲</sup> هفت

آن دوسرقتنه را بکین کهن

رام از آنجا که بود با<sup>۱۶</sup> آ زرم

دادشان توشه فراخور خویش

۲۸۵۵ دختر خواجه را نشاند<sup>۱۹</sup> بمهر

داده شد داد آرزو لغتی

اندک اندک فرود خواند تمام

وان بترهست سفرگزیدن خویش

بازی دیو و آدمی بنقاب<sup>۶</sup>

حمل بکران و سیلی<sup>۱۰</sup> دستور

پس بدان داغ بنده ساختنش

شه زشادی چو برگ گل بشکفت

هم بدو داد کاچه خواهی کن<sup>۱۵</sup>

برد و رسوا<sup>۱۷</sup> فکند پرده<sup>۱۸</sup> شرم

پس برون کردشان ز کشور خویش

رام آمد برون ز عمده<sup>۲۲</sup> عهد

۱-ج: ز بهترین. ۲-ج: فرود بفران. ۳-ج: ز: آن زمان در. ۴-ب: ز: زهمت، فر: بهمت.

۵-وز: کحل چشم. ۶-ج: وی: دیو آدمی. ۷-فر: بازی آدمی و دیو بنقاب. ۸-فر: بشرم اندر.

۹-ج: اندران بدن. ۱۰-ط: حمله کرده سیلی، ی: حمله بردن سیلی. ۱۱-چنین است در: آب و ج،

بقیه نسخ: سرین گداختنش. ۱۲-و: از هفت. ۱۳-ط: خور هفت. ۱۴-د: وان دو. ۱۵-آ: دو آشفته،

ج: ۵ و ج: ط: دو نوقت. ۱۶-ب: ج: ۵ ط: کاچه دانی. ۱۷-د: بی آرم. ۱۸-۵: برده رسوا، ج: برده رسوا

۱۹-و: دامن شرم، ط: بود رسوا فکند دامن شرم، ی: بود بر سر فکند دامن شرم. ۲۰-ج: دختری. ۲۱-ب: ب:

نشاند زهده، ی: نشاند. ۲۲-چنین است در: و، ج: برده آمد، د: بدر آمد، بقیه نسخ: برده آمد. ۲۳-ج: ز عهد بود.

شاه نیزش چو دید کار آگاه <sup>۵</sup>	بوی عهدیش سپرد کلاه <sup>۲</sup>
رام بنشست بر سریر بلند	کارها را بنای تازه فکند
بود صندل چو ستر <sup>۳</sup> اسرارش <sup>۴</sup>	صندلی شد نمونه <sup>۶</sup> کارش
تخت والا ز چوب صندل ساخت	کرسی اش نیز صندلی پرداخت
۲۸۶۰ داشت زان پس همه بصلع و بیجک <sup>۵</sup>	علم و چتر و جامه صندل رنگ
رنگ صندل لطیف و تر <sup>۶</sup> باشد	تری اش <sup>۷</sup> دفع درد سرا <sup>۸</sup> شد
ز اب صندل تان <sup>۹</sup> که رخ شویند	زوطراوت برنگ و رو <sup>۱۱</sup> جویند
رنگ خوبان خوشست صندل فام	خوش بود سرو صندلی <sup>۱۲</sup> اندام <sup>۱۳</sup>
چون ز لب ریخت سرو صندل سود	شربت صندل و گوارش <sup>۱۴</sup> عود
۲۸۶۵ شاه سینه بینه کردش جفت	صندل آلود سینه را و بخفت

- ۱- و: شاه چون دید نیز کار آگاه، فر: شاه دیدش چو نیز کار آگاه. ۲- چنین است در: آ، ط: بولیم عهد خویش  
داد کلاه، ی: بولیم عهدیش نشان بگاه، بقیه نسخ: نهاد کلاه. ۳- وی: ستر اسرارش. ۴- ج: آرایش.  
۵- ج: داشت رایش همه. ۶- ط ی: لطیف تر. ۷- ط: ارش. ۸- ج: این بیت را ندارد.  
۹- ج: آنگد صندل. ۱۰- ط: زان طراوت، فر: در طراوت.  
۱۱- ب: برنگ رو، بقیه نسخ: برنگد و بر. ۱۲- ی: صندلین.  
۱۳- ب ج: فر: صندلی آرام.  
۱۴- ط: شربت صندلی گوارش بود.

ولباس خیر الثیاب الایضی پوشیدن و پوشیده سری زیر معجز کافوی بسوی دیگر در خرید

کرد بهرام با هزار امید      جامه کافور قام چون ناهید

بلطافت نگار خوار زی<sup>۶</sup>      کرد ترتیب رونق بسزی

از لب جام<sup>۱</sup> و جام لب بروی<sup>۹</sup>      گاه ی داد گه گوارش ی

**آب:** معطر کردن بهرام روز آوینه هشم را در گنبد کافوری با جزم آرای خوانمزی و لباس خیر الثیات البیض پوشیدن و پوشیده تری زمر معجز کافوری او بوی دیگر در خریدن ۷؛ بعد از کلمه پوشیدن ۸ چنین است:

پوشیده سری زیر مچک کافوری او سبوی دیگر در خزیدن و افسانه گفتن لعبت کافوری بر ستقنقور و آتش بهرام را  
ت. کافوری اشتباه نمودن بر ۵۰۰ فقره بهرام و آینه و گنگ کافوری و افسانه ط. کافوری ۵۰۰ بعد از کافوری

« در خزیدن چنین آمده است: واضاءه گفتن لعبت کافوری بر سق قور و آتش بهرام را بآب کافور اشتعال دادن؛ و

کافوری بسوی دیگر در خزیدن و افسانه گفتن لعبت کافوری بر سقنقور مزاج و آتش بهرام و آباب کاغذ اشتغال دادن و فزونی

۲- ب: خزاین نور: ۳- شهابه نور: ۴- شمس کافور: ۵- کافور وار، مصرعها پس و پیشند: ۵- ۵: پر از قند.

۶-ج: این معصع را نثار د. ۷-ط: کمر بر بست (ح: میان بر بست). ۸-ج: ۹۹۵: از لب حوتش و.

۹-ط: وجام پد بری، ف: وجام پی بری، ط: وجام پی در پی، ی: وجام پی در پی، ت: نفع، ج: لب بری (اصلاح)

۲۸. (۱-۷) : جملہ

شب چو خورشید بست پرده <sup>۱</sup> تار	شد فلک پر ز صد هزار نگار
رونق عیش <sup>۳</sup> بی مدارا کرد	رغبت هر شب آشکارا کرد
۲۸۷۵ گفت با آفتاب سیمبران	تا سگال دفسانه چون دگران <sup>۴</sup>
نازنین چشم های خواب آلود <sup>۵</sup>	در کف پای شاه عالم سود <sup>۶</sup>
گفت کای خسرو زمین و زمان	زیر فرمان تو همین و همان
تا سپهر بلند بر پا است	نور خورشید عالم آرا است
در جهان مملکت فزائی کن	پادشا باش <sup>۷</sup> و پادشائی کن <sup>۸</sup>
۲۸۸۰ چه بود تعفه موری جان را	که کند پیشکش سلیمان را
لیک چون دست من بذیل عطا <sup>۹</sup> ست	کرم شاه پرده پوش خطاست <sup>۱۱</sup>
نقد کم سکه را عیار دهد <sup>۱۲</sup>	کاسدی را رواج کار دهد <sup>۱۳</sup>
از بزرگی و دانش آگاهی	این شنیدم که پیش از این گاهی <sup>۱۴</sup>

۱- و: دیده تار. ۲- آ: شد فلک همچو صد. ۳- b: رونق عشق. ۴- ج: و: که سگال د.

۵- ب: دو: ناز آلود، ج: کحل آلود. ۶- و: در کف پادشاه.

۷- و: پادشاهی و. ۸- ز: کامرانی کن. ۹- ج: ندید عطا است، ز: بزرعطا است.

۱۰- و: هر چه کرد او بلفظ نیز رواست. ۱۱- ط: لیک بر بندگان چو حکم رواست.

۱۲- چنین است در: ز، بقیه نسخ: دهم.

۱۳- و: که روزی در راهی، ج: که پیش از این خواهی.

درختن بود فیلسوفی چست  
 ۲۸۸۵ خامه برتخته فلک رانده  
 وقتهائی شناخته به بنهفت<sup>۷</sup>  
 راست کردی برهنمون<sup>۹</sup> حکیم  
 که نمودی نهفت<sup>۱۱</sup> های جهان  
 ساختی<sup>۱۴</sup> مرغ کامدی بنوا  
 ۲۸۹۰ تیزی خاطرش که مون<sup>۱۵</sup> شکافت  
 ساخت از روی و مس یک تیشال  
 چون شد آراسته<sup>۱۹</sup> نمونه چست  
 پیش فرمانده دیارش بسرد

رازهای ستاره کرده<sup>۳</sup> درست  
 وان همه تخته ها فرو خوانده<sup>۵</sup>  
 که در آرد جماد را در گفت<sup>۸</sup>  
 صورتی زاهن و مس و زر و سیس<sup>۱۰</sup>  
 کردی<sup>۱۱</sup> آگه ز رازهای نهان<sup>۱۲</sup>  
 بر پریدی چو جانور بسوا  
 وقتی این وقت از آسمان دریافت<sup>۱۶</sup>  
 که بخندد ز چیزهای محال<sup>۱۸</sup>  
 آزمونش نمود و یافت درست<sup>۲۰</sup>  
 هنرش گفت و بعد از آن بسپرد<sup>۲۲</sup>

20-4 42

کرد شه نیز آزمون هنر  
 ۲۸۹۵ داد سازنده را خزینۀ بسی  
 پس بفرمود کان صنم بشتاب  
 چون زهرکار باز پردختی  
 باز گفتی حکایتی ز محال  
 خوی آن پادشاه بود چنان  
 ۲۹۰۰ خوانده بود از کتاب دانایان  
 خوشیان خالی از جفا نبود<sup>۱۳</sup>  
 همچو آئینه در مقابل شوی  
 روزی از میل طبع شد بنفیر  
 پاسخ داد مرد کار شناس  
 ۲۹۰۵ مرد جائی که هوشیار بود

وان هنر یک یک آمدش بنظر  
 کان<sup>۳</sup> خزینۀ نداده بُد یکی<sup>۵</sup>  
 برکشیدند پیش صفۀ خواب<sup>۶</sup>  
 چشم بروی گماشتی لغتی  
 در زمان خنده کردی آن تماش<sup>۸</sup>  
 کز عروسان کشیده داشت عنا<sup>۱۰</sup>  
 که ندارد فریشان پایان<sup>۱۲</sup>  
 در دل سختشان وفا نبود<sup>۱۴</sup>  
 آهین<sup>۱۵</sup> دل بوند و روشن روی  
 ماجر باز گفت پیش وزیر  
 که خزینۀ خطا بود بی پاس<sup>۱۸</sup>  
 باز نش قتنه را چه کار بود

۱- د: نیزش. ۲- و: خزانه. ۳- د: زان. ۴- آج: خزانه. ۵- چنین است در: دز، ی: نداده بود  
 کسی، بقیه نسخ: ندیده بود کسی. ۶- ط: صفحۀ خواب. ۷- ط: کار و بار پردختی. ۸- ز: کرد.  
 ۹- چنین است در: آج ط: بقیه نسخ: این. ۱۰- آ: که عروسان. ۱۱- ط: خوانده بدور. ۱۲- ز: فریب زن.  
 ۱۳- ز: از وفا باشد. ۱۴- ز: جفا باشد. ۱۵- د: دهز: آهنی. ۱۶- ط: دل زاهن بوند.  
 ۱۷- ی: میل زن شده. ۱۸- آ ط: خزانه.

عسس کوی تا بود بیدار	نقب از دزدان کجا رسد بحصار
چون بازار خواجه مست افتاد	زشت باشد زکیه بر فریاد <sup>۳</sup>
تو جوانی و طبع پیرت نیست	وز نشاط حرم گزیرت نیست
هر که زن نبودش خلف نبود	در همه حال بی صدف نبود <sup>۷</sup>
۲۹۱۰ شاه کزنس <sup>۸</sup> بی عطا باشد <sup>۹</sup>	ملک بی وارشان خطا باشد <sup>۱۱</sup>
به که جوئی آرزو <sup>۱۲</sup> راهی	در شبستان در آوری <sup>۱۴</sup> ماهی <sup>۱۵</sup>
بر یکی نیز بس مکن زنهار	کز یکی کشت سهل خیزد بار <sup>۱۶</sup>
پادشاهی مباحش کم زخروس <sup>۱۷</sup>	که جدا نبود از سه چار عروس
جفت خود کن کسی که شاید کرد <sup>۱۸</sup>	وازمون کن چنانک باید کرد <sup>۱۹</sup>
۲۹۱۵ آنک نیک است خاص کن برخویش <sup>۲۱</sup>	دیگران را برون کن از در خویش <sup>۲۲</sup>
کرد شاه آن فسانه را در دل <sup>۲۳</sup>	شد بد نبال لعبتان چگل

- ۱- ی: کف دزدان. ۲- دزد دزدان کجا. ۳- ز: این بیت و بیت مابعد را ندارد. ۴- ط: از نشاط.
- ۵- ج: هرگز از. ۶- ز: بهر حال، ط: همه وقت. ۷- ی: این بیت را ندارد. ۸- ج: و: کزن.
- ۹- ز: بی عطا ماند. ۱۰- چنین است در آ، بقیه نسخ: بیواری. ۱۱- ز: کجا ماند. ۱۲- ی: در آرزو.
- ۱۳- ج: ز شبستان. ۱۴- د: در شبستان خویش ماهی. ۱۵- ز: در آوری پائی. ۱۶- ج: و: و: کز یکی.
- دست سهل خیزد کار، ج: این بیت را ندارد. ۱۷- ج: و: پادشاهی تو کم مشور زخروس. ۱۸- ج: و: و: باید کرد.
- ۱۹- و: و: وازمون چنانکه. ۲۰- ج: و: و: شاید کرد. ۲۱- ج: و: و: اینک آنک. ۲۲- و: و: از سر خویش.
- ز: از برخویش. ۲۳- و: و: این.



خبر از مردمان و انشبه <sup>۱</sup>	باز میجست در ولایت و شهر
روی پوشیده <sup>۲</sup> پیرو نهان <sup>۳</sup>	تا که دارد ز خسروان جهان
و اگر می راست گشتش از چپ و راست <sup>۴</sup>	چون نشان یافت زان نشانه که خوا <sup>۵</sup> ست
هوشمندان و خورده کاران را <sup>۶</sup>	۲۹۲۰ نامزد کرد کارداران را <sup>۷</sup>
کارداران سلک نسبتش گمبری <sup>۸</sup>	هر یکی را بسوی تا جوری
خدمتیهها و چیزهای غریب	بازر و جامه و جواهر و طیب
هر کسی جانبی روان شد زور	و انگهی زان نمط که فرمان بود
سوی هر شهریاری و شاه <sup>۹</sup>	می نوشتند روز و شب راهی
جسته شاه باز می جستند <sup>۱۰</sup>	۲۹۲۵ زیر هر پرده رازی جستند <sup>۱۱</sup>
چار دختر ز چار صاحب تخت	تا روان شد بکارخانه <sup>۱۲</sup> بخت
کام حاصل امید صد چندان <sup>۱۳</sup>	باز گشتند خوشدل و خندان

- ۱- ۶: دانا مهر. ۲- زه: پوشیده زیر پرده. ۳- طی: روی پوشی پیرو نهان. ۴- زه: فسانه. ۵- ۵: نشانه که داشت. ۶: نشان میخواست. ۷- د: راست گشت. ۸- ۵: وز طی: کادمان را. ۹- د طی: دهر بانرا، زه: و برد باران را، ۱۰: و رستگار از را. ۱۱- د: از سنگ. ۱۲- چنین است در: ۱۳- طی: بقیه نسخ: از زور. ۱۴- د: هر کس از جانبی، طی: هر یکی جانبی. ۱۵- چنین است در: ۱۶- طی: بقیه نسخ: هر شهریاری و هر شاه. ۱۷- ی: در پس پرده، ۱۸- ۱۹: چفته شاه. ۲۰- ۲۱: آرج: و کارخانه. ۲۲- ۲۳: و امید.

در رسیدند و پیش شاه شدند	برزمین بوس بارگاه <sup>۲</sup> شدند
تازه کردند شرط مسند بوس	پیش بردند مهد چار عروس
۲۹۳۰ شاه از آن خدمت پسندیده	بارمنت نهاد بر دیده
هر یکی راز زر توانگر کرد	پایه شان زانچه بود برتر کرد
پس فرستاد با تنعم و ناز	بانوان را درون پرده راز
شاه را بود کوشکی چو بهشت	لنگر او بر آسمان زده خشت
راست کرده به نسبت و هنجار <sup>۵</sup>	چار جانب عمارتی چو نگار <sup>۶</sup>
۲۹۳۵ یک طرف باغ وزیر سایه شاخ <sup>۸</sup>	رود آبی روان بزرگ و فراخ <sup>۹</sup>
نردبانی ز کاخ برده فرود	که رود شاه در گرانه <sup>۱۲</sup> رود
کرده سوی دوم در گذری <sup>۱۳</sup>	باز کرده بپایگاه در ی <sup>۱۵</sup>
نردبانی بزیر برده که شاه	سوی آخر رود که و بیگاه <sup>۱۶</sup>

- ۱- آ: بازگشتند و ۲- ز: پادشاه شدند. ۳- ط ۵: به زر. ۴- ز: زانکه.
- ۵- ج: به نسبت هنجار. ۶- د: عمارت. ۷- ج: چو حصار. ۸- ج: سایه کاخ.
- ۹- ج ۵: وز: آب. ۱۰- ۵: زبرج و فراخ. ۱۱- ج: بکاخ. ۱۲- ز: بر گرانه.
- ۱۳- چنین است در: ۷، آد: سوی در، بقیه نسخ: کرد از جانب در. ۱۴- د: کمرگذری.
- ۱۵- ز: این بیت را نوزد در جای آن چنین است: دو بین جایگاه اسبان بود اسبانی که کس نداشت آن بود. ۱۶- ج ۵: سوی آن نردبان شود که، ب: شود که و، د: شدی گو.

از درون و برون ز بُغی پر	سومین <sup>۱</sup> سو علفسرای شتر
تار سد بر شتر نوازش شیر	۲۹۴۰ نردبانی دگر کشیده بسزیر
ساقیانی <sup>۲</sup> چو مهر و مه دروی <sup>۳</sup>	چارمین <sup>۴</sup> سوی کارخانه می
چاربت را در آن چهار مقام	راست کردن بزرگ <sup>۵</sup> خانه تمام
راه فریاد بر خروسان بست	شب چوپرایه <sup>۶</sup> عروسان بست
رفت سوی نگارخانه خواب	خاست از بارگه ملک بشتاب
کا وریدند نوع وروسان را	۲۹۴۵ داد فرمان بساط بوسان <sup>۷</sup> را
گیسوی عبیرین <sup>۸</sup> فکنده بدوش	آمدن آن شکر لبان چو نوش <sup>۹</sup>
فوق تا پا میان گوهر غرق <sup>۱۰</sup>	مقنع ناز در کشیده بفرق
از خرامش میان نشان بزیان	همه فربه سرین و موی میان
لیک یا قوتشان <sup>۱۱</sup> نسفته کسی	درو یا قوتشان بگوش بسی

۱- ج: د ه: سیمین، ج: سومی، ی: سویی، ۲- ط ی: چاری، ۳- ج ط ی: ساقیان.

۴- ز: چو مهر و ماه بوی، ۵- د: کارخانه، ۶- ز: درون خانه مقام، ط ی: درون چار

مقام، ۷- ج: بستان را، ۸- ه: و: چو عبیرین، ط: ز: چو عبیرین، ی: درویش.

۹- ط ی: کشیده بدوش، ۱۰- ب ج ط: بر کشیده.

۱۱- ز: پای تا قوتشان بگوهر غرق.

۱۲- و: نسوده کسی، ز: ندیده کسی، ط: نهفته کسی.

زلفشان مشک برسمن بیزان <sup>۱</sup>	زیر هر موی صد دل آویزان
نرگس مستشان بفتنه و فن <sup>۲</sup>	پار سا سوز بلک <sup>۳</sup> توبه شکن
هر یکی شوخی و ستمکاری	خانه ویران کنی و خونخواری <sup>۴</sup>
شه چو دید آن چهار چشمه نور	گشت هوش و صبوری از وی <sup>۵</sup>
هر یکی را بطف بالا خواند <sup>۵</sup>	پهلوی خویش بر سر نشانند
۲۹۵۵ کرد لغتی به لابه و بازی <sup>۶</sup>	بافسون خواندگان <sup>۷</sup> فسوسازی <sup>۸</sup>
پس یکی زان <sup>۹</sup> چهار لعبت چین	از پی خوابگاه کرد گزین
دیگران خاستند با صدنا ز	در شبستان خود شدند فراز
شه چو گل راز خار خالی یافت <sup>۱۱</sup>	وانچه صد سال جست حالی یافت <sup>۱۲</sup>
با شکر خنده شد بشیرینی <sup>۱۳</sup>	در گل افشانی و شکر چینی <sup>۱۴</sup>
۲۹۶۰ گاه بر سیب ساده سودا نکت	که در آورد نار تر در مرشت
ناگهان در میان لابه و لاغ	که گل و میوه می ر بود ز باغ <sup>۱۵</sup>

- ۱- ز: بیزان. ۲- ز: زفتنه و. ۳- و: و بکه. ۴- ب: بابت مابعد پس و پیشند.  
 ۵- ج: برار از قلم افتاده. ۶- ط: به لعبه و. ۷- ز: خواندگی.  
 ۸- ج: با فسون خوانده فسوسازی. ۹- و: پس یکی راز چهار. ۱۰- د: به شبستان.  
 ۱۱- ب: ز: گلزار خانه خالی. ۱۲- د: پس سال. ۱۳- ج: چینی است در: ب: د: بقیه نسخ:  
 در شکر خنده به. ۱۴- ب: رطب چینی. ۱۵- و: گل دلاله. ۱۶- ج: میفرور.

داشت لغت بکف گل خوشبوی	سرو گل روی را بزد بر روی
نازین شد ز نازکی بیهوش	شاه کان دید بر کشید خروش
زان عمل گز خرد نبودش نور	خنده زرد صورت <sup>۳</sup> طلسم <sup>۴</sup> زدور
۲۹۶۵ شاه لغت بغویش <sup>۵</sup> باز آمد	بازش اندیشه فراز آمد
چون از این بیخودی صنم برخاست	نظری می فکند در چپ و راست
چشم ناله قادی بر زبر شش	وامد آن نقش فتنه در زطرش
دید روئینه پیکری بر سر	راست کرده بکیمیای هنر <sup>۹</sup>
زیر مقنع فرو نهفت جمال	گفت نامحرم است اس تمثال
۲۹۷۰ آن نوآیین خیال قهقهه زن	باز در خنده باز کرد دهن
باز شاه از دل خیال <sup>۱۲</sup> اندور	در عجب ماند کاین چه شاید بود <sup>۱۴</sup>
بود تاروز با صنم بنش ط	راز دل را فرو نوشته بساط <sup>۱۵</sup>
گشت چون لعبت فلک خندان	کرد پنهان عروس شب دندان <sup>۱۶</sup>

- 
- ۱- و بکبوی را. ۲- شاه از آن ناله بر کشید. ۳- ی: لعبت طلسم. ۴- و: صورت حکیم.  
 ۵- ب: ج: زخویش، دز: بهوش. ۶- وز: از آن. ۷- ج: دز: از چپ و. ۸- و: در زبرش.  
 ۹- ب: بکیمیای نظر. ۱۰- و: نهفته. ۱۱- ز: این. ۱۲- ط: شته.  
 ۱۳- ج: جهان اندور. ۱۴- ی: چه خواهد بود. ۱۵- ز: فرو نوشت.  
 ۱۶- آ: کرد پیدا.

جابر جی<sup>۲</sup> که سوی آخر بود

شد مهیا چنانک می باید

شد بروی دگر سر آرای

با عروسی<sup>۷</sup> دگر نشست بتخت

بوسه بازی نمود و زلف کشی

پشتش از شقه کرد قاقم پوش

خار خاری در او فاد<sup>۱۰</sup> برو<sup>۱۱</sup>

جست از آن ته چوبرقی از ته ابر<sup>۱۳</sup>

موی قاقم خلید و کشت مرا

شاه را شد خیال صد چندان<sup>۱۴</sup>

با غلط باز خود غلط بازی

آفتاب<sup>۱</sup> شبانه را فرمود

۲۹۷۵ وانچه نزل<sup>۳</sup> عروس را شاید

پس بفرمود تا وکیل سرای

خود<sup>۶</sup> چو شاهان برهنه نمونی<sup>بخت</sup>

دید مردم کشی بناز و گشتی<sup>۸</sup>

ناگهان کشید در آغوش

۲۹۸۰ باز قاقم چو شنه نهاد برو<sup>۹</sup>

زیر دامن شقه شد بی صبر<sup>۱۲</sup>

گفت کافکار گشت پشت مرا

باز شد پیکر هنر خندان

تازه کرد از طریق و مسازی<sup>۱۵</sup>

۱-ج: آفتابی. ۲-د: جابر جی، ۳-ز: آنکه. ۴-ط: نری.

۵-ج: بروی دگر، د: بروی دگر، ز: شده بروی دگر. ۶-و: شد چو.

۷-ه: عروسی، ط: عروس، ۸-ج: بناز و گشتی، ز: بناز و گشتی،

ی: بناز و خوشی. ۹-ی: باز قاقم. ۱۰-د: درون فاد. ۱۱-ج: درو.

۱۲-ی: ته دامن شقه بی صبر. ۱۳-د: از آن ته چوبرقی، ز: چوبرقی.

۱۴-ه: این بیت را ندارد. ۱۵-ج: و مسازی.

۲۹۸۵ گفت کاحسنت<sup>۱</sup> وشاد باد<sup>۲</sup> این<sup>۳</sup> تن

چون تنت<sup>۴</sup> والطافت<sup>۵</sup> افزونست

درصنم درگرفت شیوه<sup>۶</sup> شاه

شاه روبرو پهلوی<sup>۷</sup> رویش<sup>۸</sup>

چون صنم<sup>۹</sup> عکس<sup>۱۰</sup> شه<sup>۱۱</sup> در آئینه دید

۲۹۹۰ روی بنهفت<sup>۱۲</sup> کاین<sup>۱۳</sup> کدام کست

درچنین روی کز مهای<sup>۱۴</sup> کم نیست

باز درخنده شد خیال<sup>۱۵</sup> حکیم

با صنم هیچ از آن خیال<sup>۱۶</sup> نگفت

قد ز شب<sup>۱۷</sup> چومه<sup>۱۸</sup> فکند بدوش<sup>۱۹</sup>

۲۹۹۵ قائم اندام را اشارت<sup>۲۰</sup> کرد

جایگاهش بمنظری<sup>۲۱</sup> فرمود

که بود موی قاقمش سوزن

روی در آینه<sup>۲۲</sup> بین<sup>۲۳</sup> چونست

آینه برگرفت و کرد نگاه

تا در آینه<sup>۲۴</sup> بنگرد سویش<sup>۲۵</sup>

پادشاهی<sup>۲۶</sup> دگر معاینه دید

کش بدیدار چون منی<sup>۲۷</sup> هست

جز تو عکس تو نیز<sup>۲۸</sup> محرم نیست

دل شه گشت از آن خیال<sup>۲۹</sup> دو نیم

کام دل را ندو تا بروز<sup>۳۰</sup> بخت

گشت سلطان صبح<sup>۳۱</sup> قاقم پوش

تا شود سوی پرده<sup>۳۲</sup> راه نور

که رهش سوی ساربان<sup>۳۳</sup> بود

۱-وزط: احسنت. ۲-چنین است در ۲، بقیه نسخ: شاد باش. ۳-چنین است در ۲، بقیه نسخ: ای تن

(ط، ی: آن تن). ۴-د: نزاکت. ۵-ط: زود در. ۶-ب: ج: روحی: رو در آینه بین که تا چونست

(ب: د: که خرد چونست). ۷-شاه آورد روی بر رویش، ط: ی: شاه روبرو سوی پهلوی. ۸-ب: تا در آینه.

۹-ب: بنگرد رویش. ۱۰-ب: عکس شه. ۱۱-ز: عکس خود. ۱۲-د: ه: ط: پادشاه. ۱۳-ب: روی نمود

۱۴-ط: کین زمه. ۱۵-د: جز تو عکس نیست محرم نیست. ۱۶-ج: حکیم حکیم. ۱۷-ز: از آن. ۱۸-ز: کام دل را ندو

تا بروز و بخت. ۱۹-ج: قدری شب.

که بود هم بروز بزم فروز	اتفاقش <sup>۱</sup> چنان فاد آنروز <sup>۲</sup>
پیش خود با هزار ناز نشاند	سومین <sup>۳</sup> ماه را بخدمت <sup>۴</sup> خواند
بلبلان <sup>۶</sup> گرد هر گلی <sup>۷</sup> رقاص	گلشنی بود پیش <sup>۵</sup> منظر خاص
هشت در هشت همچو جوی <sup>۱۰</sup> آبشت <sup>۱۱</sup>	۳۰۰۰ حوضه در میانش <sup>۹</sup> بسته ز جشت
هر یکی را بگوش <sup>۱۳</sup> حلقه زر <sup>۱۴</sup>	ماهیان <sup>۱۲</sup> در میانش باز یگر
چون مه نو <sup>۱۶</sup> در آسمان کبود	کشتی ساخته زیاره <sup>۱۵</sup> عود
چون بدریا مسافران حجاز <sup>۱۹</sup>	لعبتی چند کرده در روی ساز
در تماشای باغ و گلشن روی <sup>۲۱</sup>	کرد لختی بهار سوسن بوی
چشم ماهی فراخ و روشن دید <sup>۲۴</sup>	۳۰۵ چون ز گلشن <sup>۲۲</sup> بجوش گلشن دید <sup>۲۳</sup>
پس باز و کرشمه باشه گفت	در زمان روی از استین <sup>۲۵</sup> بهفت
که نگه می کنند در من تیز	کاینهمه ماهیان <sup>۲۶</sup> در آتش ریز <sup>۲۷</sup>

۱- ز: اتفاقاً. ۲- از روز. ۳- ده روز. ۴- طای: سویی. ۵- ز: بخلوت، ی: به حضرت. ۶- و: زیر منظر  
۷- ی: بلبلی. ۸- آ: کرده. ۹- گشته. ۱۰- هر یکی. ۱۱- جوی از دریا. ۱۲- جای بهشت. ۱۳- و: هشت  
همچو هشت جوی بهشت. ۱۴- ز: جملگی در میانش. ۱۵- آب و: ماهیان. ۱۶- همه شانرا. ۱۷- ز: مصرعها پیش  
پیشند. ۱۸- و: تخته عود. ۱۹- ی: ز: از قدم فاد. ۲۰- و: بر آسمان. ۲۱- ج: خنده کرد. ۲۲- چنان است  
در: ۲۳- و: بقیه نفع: چهار. ۲۴- ز: باغ گلشن، د: حوض گلشن. ۲۵- ج: باغ گلشن بوی طای: باغ و سبزه جوی  
۲۶- ب: زمزم. ۲۷- د: بقصر گلشن. ۲۸- ز: بود. ۲۹- ب: ده روز. ۳۰- و: آب استین. ۳۱- ج: کین ماهیان.

۳۲- ج: آبش ریز



من که از چشم ماده <sup>۱</sup> بر حذر م	آنک نرشد چرا کند نظر م
این سخن باز کان خیال شنید	خنده برداشت کاین <sup>۴</sup> معال شنید
۳۰۱۰ ملک آن خنده را غلط نشمرد	لیکنش هم بخنده بیرون برد <sup>۵</sup>
گشت باز از ره فسون خوانی <sup>۶</sup>	با پری چهره در سلیمان
چون نمود از طریق عیش <sup>۷</sup> دی	خنده و لاغ با چنان <sup>۸</sup> صنی
صنم لاله رخ دگر باره	بر سر حوض شد بنظاره
باد ناگه بسوی کشتی تاخت	و انهمه لعبتان در آب انداخت
۳۰۱۵ چون نگه کرد غرق گشتنشان <sup>۱۱</sup>	وان <sup>۱۳</sup> ز سر آب برگزشتنشان
لرزه در شخص نازنین افتاد	کز چنان لرزه بر زمین افتاد
باز در خنده شد طلسم چنان	که ملک را زدست رفت <sup>۱۴</sup> عنان
لیک چون روی دل بکاری داشت	وانگفت <sup>۱۵</sup> اربدل غمباری داشت <sup>۱۶</sup>

- ۱- دوز: چشم ماه. ۲- ی: پر حذر م. ۳- دز: نرشد. ۴- و ط ی: کان.
- ۵- ج: لیکن از خنده هم بیرون می برد، ج: این بیت را ندارد. ۶- د: باز گشت. ۷- فز: از ره طریق دی.
- ۸- ی: با چنین. ۹- ج: برد ناگه. ۱۰- د: باز از ناز سوی. ۱۱- چنین است در آه ط ی،
- بقیه نسخ: غرقه. ۱۲- آ: کرد نشان، ج: کشتی شان. ۱۳- د: وز سر آب.
- ۱۴- ب دز ج: برد عنان. ۱۵- ج: وان نگفت، ط: وان بگفت.
- ۱۶- ج: و نذران گفته دل غمباری داشت، ه: غمباری داشت، دز: بابت ما بعد پس و پیشند.

ز د بروی بت رمیده<sup>۱</sup> گلاب

۳۰۲۰ آخر روز<sup>۲</sup> ماه روز<sup>۳</sup> نشین

گشت<sup>۴</sup> فرمان کش آوردن<sup>۵</sup> فرود<sup>۶</sup>

پس بنقل و شراب جان افروز<sup>۷</sup>

ماه چون ز در آسمان خرگاه

شاه در خرگاه نشاط نشست

۳۰۲۵ با هزاران هزار زیور و زیب

دید چون مسند جبهانداران

بر زمین کرد پای خدمت سخت

سر بر آه فکندگی می داشت

بود در پایه<sup>۸</sup> رضا طلبی

تا دو چشمش گشاده گشت ز خوب<sup>۹</sup>

خواست کش منزلی شود تعیین<sup>۱۰</sup>

در رواقی که بود بر سر رود<sup>۱۱</sup>

بود با او بغوشدلی تا روز<sup>۱۲</sup>

گشت شب پرده دار خرگاه<sup>۱۳</sup> ماه<sup>۱۴</sup>

ماه چهارم میان بخدمت<sup>۱۵</sup> آیت

شدروان تا برد ز شاه شکیب<sup>۱۶</sup>

خاک بوسید چون پرستاران

تا نخواندش نرفت بر سر تخت<sup>۱۷</sup>

جان تسلیم بندگی می داشت

نه چو دیگر بتان به بوالعجبی

۱-ج: بروی زهوش<sup>۱۸</sup> و بروی گل بریده، روز بروی گل بریده، ۲-ج: تا چشمش، ۳-ط: ترتیب بیت ها:

۳۰۲۲، ۳۰۲۰، ۳۰۲۱ و ۳۰۲۳. ۴-ج: آخر این روز. ۵-د: رود نشین، ۶-ج: آخرین ماه روز و نشین، ۷-ط: آخر

آن ماه روی روز نشین. ۸-ج: شود تعیین، ۹-وز: این بیت را ندارد. ۱۰-د: داو فرمان. ۱۱-و: این مصرع را ندارد.

۱۲-ج: در رواق. ۱۳-و: افزود. ۱۴-چنین است در: ز، د: آنروز، بقیه نسخ: هبه روز. ۱۵-آ: خرم.

۱۶-ط: پرده دار آن خرگاه. ۱۷-آه و ط: میان خدمت بست. ۱۸-آ: ز شاه فویب،

۱۹-ج: تا برد ز شاه شکیب. ۲۰-ط: برفت. ۲۱-ج: سر پرده.

۲۲-د: بود همپایه، ۲۳-و: بود در پایه، ز: بود همپایه.

بود بالین <sup>۲</sup> پرست خدمت شاه	۳۰۳۰ تا فروزنده شد جهان سیاه <sup>۱</sup>
زنگی شب زجره گشت خراب	صبح چون برگرفت جام شراب
سوی برج شرابخانه روان <sup>۳</sup>	شد بفرمان شاه سرو جوان
کوشک را چار سو چو هشت بهشت <sup>۵</sup>	گشت زان چار ماه حور سرشت <sup>۴</sup>
داد با خوشتن قراری نغز	پس بر فروخت شه ز سادی مغز
هفته میهمان هر ماهی	۳۰۳۵ که بود بعد از آن بهرگا هی
دلش از چارمین مشوش بود <sup>۶</sup>	باسه هم خوابه رنبتش خوش بود
ناز پرورد تخت تاجوران	گفت هست آن در ز دج گران <sup>۷</sup>
کز گدایان رنج پروردست <sup>۹</sup>	چارمین تخت رانه در خوردست
نازنین و کرشمه ساز بود	هر که را پرورش بناز بود <sup>۱۰</sup>
چاپلوسی کند بان کنیز	۳۰۴۰ و آنک اورا کسی نداشت عزیز <sup>۱۱</sup>

۱- طی: جهان را ماه ۲۰- چنین است در: ۹۵؛ بُد بالین پرست، بقیه نغ: بود بالین پرست.

۳- ز: تا برج شه آن جهاز روان. ۴- ز: کرد از آن.

۵- ب: در: چار سوی هشت بهشت. ۶- ب: در: این بیت را ندارند.

۷- ۹۵: این. ۸- چنین است در: ۷ طی، ز: برج کزان، بقیه نغ: بنج گران.

۹- ی: چو گدایان. ۱۰- ۵: نیاز بود.

۱۱- ی: و آنکه خود را. ۱۲- ۹۵: اورا نداشتند.

دلش آسود بر چنین <sup>۱</sup> غلطی	بر خط راست در کشید <sup>۲</sup> خطی
باسه بانوسه هفته بودی شاد	از چهارم دی نگردی <sup>۳</sup> یاد
یک شب از جام باده مست و خراب	خفته بود اندرون خانه خواب <sup>۴</sup>
در کنار آن بهار دیده <sup>۵</sup> فروز	کز گل آزرده شدن نخستین روز
۳۰۴۵ چون درآمد ز خواب یافت <sup>۶</sup> تھی	بستر خواب را ز سرو سهری <sup>۷</sup>
سر بر آورد و دید از چپ و راست <sup>۸</sup>	چون ندیدش ز خوابگاه برخاست
سوی هر منظر و رواق دوید <sup>۹</sup>	رفت و آنرا که دید نیست <sup>۱۰</sup> ندید
هر عمارت که رفت بر سر او	دید قفلی نهاده <sup>۱۱</sup> بر در او
بر در نردبان چو رفت <sup>۱۲</sup> فراز	دید قفلش قفاده <sup>۱۳</sup> و در باز
۳۰۵۰ برگرفت از سرین <sup>۱۴</sup> خود شمشیر	وز سر نردبان دوید <sup>۱۵</sup> بزیر
خوشتن را نهفته داشت <sup>۱۶</sup> برون	وز پس در نظر کند درون <sup>۱۷</sup>

۱- و ۵: چنان. ۲- د: بخط. ۳- ط: راستی کشید. ۴- زی: بر کشید. ۵- ز: و ز چهارم. ۶- چنین است. ۷- ب: دز. ۸- کسی نکودی، بقیه نسخ: گوی نکودی. ۹- ب: ج و د: و: جامه خواب. ۱۰- ب: ب: آن بت بهار. ۱۱- و: آن بهار تازه فروز. ۱۲- ز: ماه را. ۱۳- و: ب: ج و د: و: پیش از، ز: پس بر آورد دیده از. ۱۴- ج: بیدیش. ۱۵- ب: آن منظر. ۱۶- ج: که رفت پیش ندید، و: د: که پیش جست ندید. ۱۷- ج: قفاده بر. ۱۸- ای: ب: ۱۶- ز: قفلی. ۱۷- آ: دریده. ۱۸- د: نهاده. ۱۹- چنین است در: ب: ز: د: سرچرخه. ۲۰- ج: سرای خود، بقیه نسخ: سران خود. ۲۱- ط: برفت بزیر. ۲۲- آب د: ی: درون. ۲۳- آب د: ی: برون.

وز سرخشم تازیانه بدست	دید خرنده زنگی سرمست
میزد آن تازیانه زار از ار <sup>۲</sup>	برتنی کز گش رسید آزار
که چرا مانده <sup>۳</sup> بدین دیری <sup>۴</sup>	بانگ میزد بر آهو از شیری
تا نخسبد چگونه گیرم راه	۳۰۵۵ او همی گفت نرم نرم که شاه
سرخ گشت <sup>۵</sup> از غضب چو چشم خرو <sup>۶</sup>	شه چو شنید ماجرای عروس
خنده <sup>۷</sup> لعبت طلسمش <sup>۸</sup> یاد	آمد اندر دل خرد بنیاد
هر دورا سر بدامن اندازد	خواست کز کنج در برون تازد
کین دورا اگر سرافکنم <sup>۱۱</sup> در پیش <sup>۱۰</sup>	لیک اندیشه کرد <sup>۹</sup> بادل خوش
من بر اسرار شان نیابم راه <sup>۱۲</sup>	۳۰۶۰ لعبتان دگر شوند آگاه
رفت و در خواب شد بروی سیر <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup>	باز پس گشت هم بدین تدبیر <sup>۱۳</sup>
او هم آمد درون بستر خاص <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup>	یافت چون بانو از حریف خلا <sup>۱۶</sup>

- ۱- چنین است در ز ی، و: بگی، ۷: برق، بقیه نسخ: بریتی. ۲- ۵۷: تازیانه راهوار، ی: تازیانه راهوار.
- ۳- ۷: مانده شد بدین، ۵: مانده شد بدین، ۴: بدین شیری، ۵- ۷: سرخ شد، ۶- ی: چو خون خروس.
- ۷- ۷: صورت طلسمش، ۸- ۷: لعبتی طلسمی، ۹- ۷: اندیشه داشت، ۱۰- ۵۷: افکنی، ۱۱- ۷: این بیت و بیت آتی را ندارد.
- ۱۲- ۵۷: پس بر، ۱۳- وی: بدان، ۱۴- ۵: رفت در، ۱۵- ۵: و شد.
- ۱۶- ۷: بسوی سیر، ۱۷- چنین است در: آرز، و: آمد آن هم، بقیه نسخ: آمداوم.
- ۱۸- ۷: به بستر خاص، ۱۹- ۷: این بیت را ندارد.

چون رها شد ز دیو ظلمت حور	گشت ازان حور عالمی پر نور <sup>۱</sup>
شاه منزل ببرج دیگر کرد	ماه آن برج را منور کرد
۳۰۶۵ باده میخورد با شکر لب خویش	راز را مهر بسته <sup>۲</sup> برب خویش
منتظر تابشب <sup>۳</sup> که آید رو ز	کوشود بر مراد خود فیروز
رفت خورشید چون بهو <sup>۴</sup> برج خاک	مه برآمد به تخته <sup>۵</sup> افلاک
شاه پیش عروس شاه پرست	بتکلف نمود خود را مست
بیخبر بار سر بیالش <sup>۶</sup> بُسرد	در دیده بقبل خواب سپرد
۳۰۷۰ چون گذشت از شب سیاه دوا <sup>۷</sup> س	نازین را بدل نماز هراس <sup>۸</sup>
خواست از پهلوی ملک بشتاب	زیر منظر دوید چون مهتاب <sup>۹</sup>
گشت در دست نفس <sup>۱۰</sup> فتنه زبون	در بیرون گشاد و رفت درون <sup>۱۱</sup>
ساربان <sup>۱۲</sup> در آن سرای شتر <sup>۱۳</sup>	بود رهجوی آن طویله <sup>۱۴</sup> دُر

۱-۷: این بیت را ندارد. ۲-ی: بست. ۳-ز: تا یکی شب. ۴-ب: زط: که شود، و: گر شود.

۵-آ: به تفتی از، ۵-و: به بختی از. ۶-وز: بیالین. ۷-۷: در دور دیده.

۸-۱: این بیت را ندارد. ۹-ط: سوی منظر. ۱۰-۷: بایست ما بعد پس و پیش از. ۱۱-ب: دیو فتنه.

۱۲-ب: وز درون در گشاد. ۱۳-آ: بیرون.

۱۴-۷: ساربان. ۱۵-۷: اندران.

۱۶-۷: بوده.

از چنان صید آمده بنش ط	وز پلاس شتر فکنده بساط <sup>۲</sup>
۳۰۷۵ چون صنم در رسید جست زجا <sup>۱</sup>	زلف بگرفتش او فکند ز پای <sup>۳</sup>
پس بزورش در آورد بزریر	بر سر خارهای چون شمشیر <sup>۴</sup>
پشت کز قاقم <sup>۵</sup> او فکارش بود	تکیه بر دور باش خارش بود
شاه کان آفتاب را در حال <sup>۶</sup>	رفت پویان چو سایه در دنبال <sup>۷</sup>
چون تن نازکش بدید چنان	گشت مو بر تنش ز غصه سنا <sup>۸</sup>
۳۰۸۰ غیرتش گرچه بود پرده شکاف	نیز شکافت پرده را بگراف <sup>۹</sup>
سرکشید از وفای همسر خوش	رفت و در کرد سر بستر خوش <sup>۱۰</sup>
همسرش کز برش جدائی یافت	آمد او نیز چون رهائی یافت <sup>۱۱</sup>
صبح دم کین عروس روشن چهر	آشنا و رشدا ز محیط سپهر <sup>۱۲</sup>
شاه از آن بت ره رهائی جست <sup>۱۴</sup>	باقی دیگر آشنائی جست <sup>۱۶</sup>
۳۰۸۵ شد سوی برج آب <sup>۱۷</sup> راه گرای	کرد چون مه ببرج آبی جای

۱- ۷: وز ط: آنچنان صیدی، د: صیدی. ۲- ب: د: پلاس، زط: و: پلاس. ۳- ط: بگرفت و.

۴- دزج: بر شتر خارهای. ۵- ب: ط: قاقس. ۶- ۷: و: ط: آن. ۷- ۷: رفته.

۸- ب: چو باد. ۹- آب: د: این بیت را نواز. ۱۰- ط: رفت در کرد. ۱۱- ی: آمده نیز.

۱۲- ۷: نیز خود. ۱۳- ۷: بابت ما بعد پس و پیشند. ۱۴- و: ۵: از آن سیمبر رهائی.

۱۵- دی: ره جدائی. ۱۶- ۷: دوی. بابت. ۱۷- د: برج حوض، ۷: شاه شد سوی برج راه گرای.

با نوی آبدار آتش روی	ریخت در ساغر آب آتشخوی <sup>۱</sup>
شاه کمتر بکار آب نشست	در دل دشمن ابگینه شکست
خوش کسی کاندین ره بی آب <sup>۳</sup>	آب خوش خورد ازین کهن دولاب <sup>۴</sup>
کاب ندهد بکس یکی کوزه	شیشه ابگون فیروزه
۳۰۹۰ بود تاشب بمجلس آرائی	بامه تنگچشم یغمائی
آرزو در کنارو می درجام	به از این دولتی کجا و کدام
ریخت چون در سفال ریحانروی <sup>۵</sup>	چشمه آفتاب را بسبوی
باز شه پیش ماه زرق فروش <sup>۶</sup>	خوش راست ساخت چون شب <sup>دوش</sup>
سربالین نهاد بی خود و ار	چشم پوشیده و نظر بیدار <sup>۹</sup>
۳۰۹۵ چون ز شب نیمه تمام گذشت	مردمان را که خرام گذشت
صنم از خواب جست و رفت <sup>۱۱</sup> فرد	جامه بیرون کشید بر لب رود

۱- ب: ط: آتشروی. ۲- ب: شاه، مهر، ۳: شاه، بکهر، دز: شاه، اول، ط: شاه، کشور.  
 ۳- ۶: ده بی آب، ی: کاندین کهن دولاب. ۴- ی: زیناره بی آب، ۶: این بیت و ۲۹۷ بیت آتی  
 را ندارد. ۵- دز: ریحان بوی. ۶- ۵: ۶: ۵: ۵: ازرق پوش.

۷- ی: ببالش. ۸- د: دیده پوشیده و.  
 ۹- ط: پوشیده دولتش بیدار، ی: و دلش بیدار. ۱۰- آ: خفتگان را.  
 ۱۱- ی: از خوابگاه رفت.





مجلس آرای گشت چون جشید	رفت در برج چارمین خورشید
همه سیمای پارسائی دید <sup>۲</sup>	۳۱۱۰ چون در آن برج <sup>۱</sup> روشنائی دید
تازه بودش جراحت دگران	هم نشد خوش که در دل نگران
ایستاده چونندگان در پیش	نازنین برقرار خدمت خویش
هم حریفی و هم پرستاری	میخود از طریق دلداری
تاسیه شد جهان کافوری	بود روز تازه چون گل سوری
وزشعب <sup>۳</sup> ماند گوشهای جهان	۳۱۱۵ شب چو خورشید شد بگوشه نهان
مهر حکمت نهاد بر لبها <sup>۵</sup>	شاه بر نسبت دگر شبها
وز رخ دوست دیده بر هم بست	ساخت خود را چنانک دانیست
طبع را سوی او نداد عنان	چون بدو رغبتی نداشت چنان
وان صنم دید خواب منعمنش	تا ز شب رفت نیمه کم و بیش
گشت مستور چون در اندر <sup>۷</sup> برج	۳۱۲۰ خاست از خواب و شد بگوشه <sup>۴</sup> برج

۱- ب د: در آن شمع. ۲- ه: آشنائی.

۳- ه: در شعب. ۴- د: وز شعب رست.

۵- ز: نهاده. ۶- ه و: خاست آن مه بشد.

۷- ه ج: چون گل اندر، ز: همچو در در برج.

دور کرد آنچه زیب و زر پوشید	جامه های سفید در پوشید
بتضرع نهاد و بخدای	وز پی طاعت ایستاد پای
چون ذلیلان بعجز مینالید	دیده بر روی خاک میمالید <sup>۱</sup>
شه که بود از کمین بدنبالش	دید چون در سلامت حالش
۳۱۲۵ زان نهفته <sup>۲</sup> خدای خوانی او	بیشتر گشت <sup>۳</sup> بدگمانی <sup>۱</sup> او
بر دهن کان نیایش <sup>۵</sup> اندر پوست	از برای فریب ناکی اوست
آزمون کرد گاه و بیگاهش	خار غیرت <sup>۶</sup> ندید در راهش
داشت در سینه نیکخونی او	دم نزد باوی <sup>۷</sup> از نکوئی او
ز آزمون بتان چو دل پرداخت	هر یکی را چنانک بود شناخت
۳۱۳۰ بست دل تا کند <sup>۸</sup> پرده خویش	هر یکی را سزای کرده خویش
گفت با خادمی <sup>۹</sup> که کرد خرام	واورید <sup>۱۱</sup> از برون <sup>۱۲</sup> سبونی خام
رفت پنهان <sup>۱۰</sup> بیاغ زود ازود <sup>۱۳</sup>	خام نهاد و پیخته را بر بود

۱- د: روی برخاک عجز می مالد، ز: این بیت و بیت آتی را زود. ۲- ز: چون ذلیلان خدای.

۳- ز: بیشتر کرد. ۴- ج: بودن. ۵- ز: بنایش، ط: نیایش.

۶- ج: عبرت، د: عشرت، ه: حیرت، ز: تهمت، ی: غیرتش. ۷- و: باری.

۸- د: بست تا دل کند، ز: جست دل تا کند. ۹- ز: با جادویی.

۱۰- ی: که زود غرام. ۱۱- ط: آورید. ۱۲- ی: آور از برون. ۱۳- ب: د: زود بزود.

چون بهنگام خویش سرو جوان	بر لب رود شد چو آب روان
از ته سرو بن سبو برداشت <sup>۲</sup>	راست در زیر سرو دیگر داشت <sup>۳</sup>
۳۱۳۵ آشنا کرد و راه پیش گرفت	ره سوی آشنای خویش گرفت <sup>۴</sup>
راست چون در میان رود رسید <sup>۵</sup>	از دگر عالمش درود رسید
در گداز افق <sup>۶</sup> مرکب خام	بو کیل اجل سپرد لکا <sup>۷</sup> م
در ته آب رفت لعبت سیم	چون بد ریای ژرف در تیم
اختر طالعش <sup>۸</sup> سیاهی یافت	ماه منزل ببرج ماهی یافت <sup>۹</sup>
۳۱۴۰ او شد و کیست کوچنوشود <sup>۱۰</sup>	بر فلک نیک و بد فرو نشود <sup>۱۱</sup>
هر که زین پرده رخ نمود چو برق	زا شانی این سبو شد غرق <sup>۱۲</sup>
شاه چون دل نیک صنم پرخت	چاره لعبان دیگر ساخت
آنک از برگ گل رسیدش کوب <sup>۱۳</sup>	بس بیازرد چون نبات از چوب <sup>۱۴</sup>

۱- ز: شد بجوی روان. ۲- د: سبو برگشت. ۳- د: دیگر گشت. ۴- د: این بیت و بیت آتی را ندارد.

۵- چنین است در: آ، بقیه نسخ: راست کاغذ. ۶- افق. ۷- و ط ی: لجام.

۸- آدی: اخترش طالع سیاهی، ۹: نغز از طالع این سیاهی، ۱۰: آخر از طالع آن سیاهی، ط: دختر از طالعش. ۹- ز: راه منزل. ۱۰- زی: کوچنان. ۱۱- د: زرد. ۱۲- د: فرو نرود، ز: با اجل نیک و بد روان نشود، ی: بر فلک نیک و بد روان نشود. ۱۳- ی: چنین سبو.

۱۴- ز: نمودش کوب. ۱۵- ب ج و: نیاز زد.

آنچنان ز دباز یانه تنش	که چو گل پاره پاره شد سنش <sup>۱</sup>
۳۱۴۵ هم بغربنده که یا رش بود	ساخت جفتش که ساز وارش بود
تا در آخر چو خورده پاک کند	یاد آن دولتش هلاک کند
خوردش چون بخانه جو باشد	هر زمانیش مرگ نو باشد
وانک پشش خراش قاقم داشت	دل بدنبال ساربان گم داشت
کوفت از پای خار تا برش <sup>۳</sup>	که بهر موسکست <sup>۴</sup> نیشترش
۳۱۵۰ نیل گز نوک خار بر تن بود	راست چون نقشهای سوزن بود <sup>۶</sup>
پس بخواری ز خود کرانش داد	هم در آغوش ساربانش داد
تا چو برگرد اشتران <sup>۷</sup> را پیشک	یادش آید ز بوی عنبر و مشک
وان صنم کز دل بسا ما نش	لوث شهوت نداشت دامانش <sup>۸</sup>
برکشیدش با احترام تمام	بانو بانوان نهادش نام
۳۱۵۵ کرد عهدی که تا بود عهدش	ماه دیگر تا بد <sup>۹</sup> از صمدش <sup>۱۰</sup>

۱- د: د: بدش. ۲- ب: تا به آخر. ۳- ب: گفت از خاک پای تا برش، د: گفت کز پشت پای تا برش،

ز: کوفت از خار پای تا برش، ط: کوفت بر خار پای تا برش، ی: کوفت از خار پای تا برش.

۴- د: که بهر موسکست نیشترش. ۵- آ: نیک کز، ب: نیک از خار بک برتن بود. ۶- دز: راست مانند

نقش سوزن بود. ۷- ج: اشتران را، ۸- آهوان را. ۹- ج: مصرعها پس و پیشند.

۹- ج: ز: نیابد.

۱۰- و: ترتیب بیت ها: ۳۱۵۶، ۳۱۵۵، ۳۱۵۸، ۳۱۵۹، ۳۱۵۷ و ۳۱۶۰.

داشت جامه سفید چون کافور	بسکه آن پاک دامن پر نور
گشت کافورگون سلب یارش <sup>۱</sup>	شه موافق شد اندران کارش
بود کافور فام جامه <sup>۲</sup> شان	پس از آن چون بیاض نامه <sup>۳</sup> شان
که ز خیر الثیاب یافت طراز <sup>۴</sup>	جامه کافورگون بهمت بساز <sup>۵</sup>
نامه هارا بیاض مغفوری <sup>۶</sup>	۳۱۶۰ پاک رنگیت رنگ کافوری
موی او را خدای خواند نور <sup>۷</sup>	چون شود مشک آدمی کافور
همه رنگش برنگ کافور است	روز روشن که سر بر نور است
داد کافور چون سقنقورش	شه کز افسانه ماه منظورش
گشت با او یکی و گشت بخواب	همچو کافور باد ریده ناب <sup>۸</sup>
هم برینگونه یافت عشرت و کام <sup>۹</sup>	۳۱۶۵ پس از آن زنده ماند تا بهرام
عیش در گنبدی دگر میکرد <sup>۱۰</sup>	هر شب از گنبدی گذر میکرد

۱-ط: گشت کافور مشک تا ناوش، ی: گشت کافورگون شب تاوش، ج: این بیت بعد از بیت ۳۱۵۹ آمده است،  
 دو: این بیت را ندارد. ۲-آ: کافور و ام. ۳-ب: بهمت و ساز. ۴-ط: و طوی: بخیر الثیاب، د: که  
 نور الثیاب. ۵-ب: که چنین گونه یافت ساز و طراز. ۶-ز: تاج جهان را بیاض مغفوری.  
 ۷-ه: ملک ادرا. ۸-ب: باد ریزه ناب، د: نارسیده باب، ه: نادریده ماب، ز: نادریده  
 رسیده بتاب، ی: ماه و زهره ناب. ۹-چنین است در: آ، د: بعد از آن تا که زنده بد بهرام،  
 بقیه نسخ: بعد از آن زنده بود تا بهرام. ۱۰-چنین است در: آ، بقیه نسخ: داشت عشرت. ۱۱-ز: جامه دگر  
 ج: عشرت و جام. ۱۲-ه: گنبد دگر.

چندگه زیر هفت گنبد نور      نشد از عیش هفت گنبد دور  
عاقبت هفت گنبد گردون      کرد از هفت گنبدش بیرون  
نام او چون ز گور نسبت یافت      هم بگنبد سرای گور شتافت  
داستان وفات بهرام و آهنگ اوسوی گور و از پی گور در چاه فرود رفتن و در  
بهشت آتش پرستان رسیدن<sup>۳</sup>

۳۱۷۰ قصه پرداز شاه گنبد ساز<sup>۴</sup>      داد در هفت گنبد این آواز  
که چو بهرام چندی از دل شاد      راند گنبد بگنبد اسب مراد<sup>۵</sup>  
عاقبت گنبد سپهر بسزور      در کشیدش بسوی گنبد گور<sup>۶</sup>  
داد گنبد کنان و گور زنان<sup>۷</sup>      گور بانرا بگور دشت عنان<sup>۸</sup>  
جست چندان بگور صحراراه      که در افکند گورش اندر چاه<sup>۹</sup>  
۳۱۷۵ روزی از بسکه دل بگورش بود      سوی پهلوی گور شورش بود

- ۱- ب؛ داستان بهرام گور و آهنگ وفات اوسوی گور و... ۲- ی؛ در دوستان بهشت رسیدن.  
۳- د؛ در انجام کار مکتب فرماید، ۷؛ و؛ برای عنوان جای خالی گذاشته شده، ۵؛ کلمه داستان - از آغاز عنوان  
اشاده است، ۹؛ در این نسخه صفرها جایبها شده و بیانی از متن عنوان در صفرها وارد ۵۴۱ است.  
۴- د؛ گنبد باز، ۵- ۷؛ راز گنبد، ۷؛ یافت گنبد، ۵- ۵؛ دا گنبد سرای گردون داد، ۷- چنین است  
در؛ آ، د؛ برادر اوسوی، بقیه نسخ؛ شد کشانش بسوی، ۸- ۷؛ یاد گنبد، ۹- ب؛ د؛ گنبد زنان.  
۱۰- د؛ گور کنان، ۱۱- ۷؛ د؛ گور بار، ۱۲- ۵؛ بدست گور عنان، ۷؛ بگور داشت عنان، ۱۳- ب؛ این بیت را  
نژاد، ۱۳- ۹؛ این بیت را نژاد.





یالی آزاد از عنان یازی <sup>۱</sup>	گردنی <sup>۲</sup> فارغ از رسن بازی <sup>۳</sup>
پهلوش زیر چرم گلناری	چون کمان زیر توز بلناری <sup>۵</sup>
از خیالش خراش در سینه	زده باکوه و دشت سر سینه <sup>۷</sup>
۳۱۹۰ شکم از خط سبز برده برات	از برون شیر و زرد روش نبات <sup>۸</sup>
خط پشتش درست نسخه <sup>۹</sup> باد	راست با باد باز خوانده سواد <sup>۱۰</sup>
در کف لگه گرد روشن <sup>۱۱</sup> او	گرد گشته لطافت تن او
بسته از خیزران و صندوق طاق <sup>۱۲</sup>	صندلی ران و خیزرانی ساق <sup>۱۳</sup>
جان شیرین به بیخهای دمش <sup>۱۴</sup>	لعل کوران به حقه های شش <sup>۱۵</sup>
۳۱۹۵ تیزگامی چو آسمان کهن	بی زبانی ز باد کرده سخن <sup>۱۶</sup>
کلک پایش چو خامه <sup>۱۸</sup> چالاک	نصف صفرش رقم به تخته نما <sup>۱۹</sup>
بسکه همچون خیال بود بچشم	می نمود و نمی نمود بچشم

۱-ج: ۵۹۵؛ بادل آزاد از عنان تازی، ز: پای آزاد از عنان سازی، ی: بادل آزاد از عنان تازی.  
 ۲-۵۵۵: وز: گردن. ۳-۵: گردن آزاد بود. ۴-ی: گردش فارغ از ستان بازی. ۵-۵۵۵: و: گلناری.  
 ۶-ج: از جیواتش، ز: از گشایش، ی: از خواش. ۷-ز: زده باگور در سر و سینه.  
 ۸-ی: از برون سبزه از درون چربیات. ۹-وز: درست نسخه. ۱۰-د: راست باد بود خوانده دیو سواد.  
 ز: راست چون دیو خوانده بود سواد. ۱۱-ب: در کف لگه و دوش روشن او، ز: در کف لگه دوش روشن او.  
 ۱۲-ج: ۵۵۵: تنه، وز: گشته. ۱۳-ج: صندلی ران و صندلی ران طاق. ۱۴-ی: شیرین.  
 ۱۵-ج: د: ز تحفه، ۵: به تحفه، و: ز تخته های. ۱۶-ج: بی زبانی، ی: تیر پائی. ۱۷-ج: ۵۵۵: وز: ۵۵۵.  
 با بیت مابعد پس و پیشند. ۱۸-و: چو تخته. ۱۹-د: این بیت را ندارد.

د یونقشی که دل کند شیدا	گاه پیدا و گاه ناپیدا
نبدا و جانور بسبزه و برگ <sup>۱</sup>	دیو جان <sup>۲</sup> بود بل فرشته مرگ <sup>۳</sup>
۳۲۰۰ گورد ریش می شافت دلیر	شه بدنبال می دوید چو شیر <sup>۵</sup>
زاشقرش خوی <sup>۶</sup> در آن شتاب چکا <sup>۷</sup>	آشی می دوید آب چکان
شه غمان را بدورها کرده	بادراز و دوال <sup>۱</sup> پا کرده
هر خدگی که سوی گور گشاد	گور گنبد زد و خدنگ افتاد
تیر کز مو درست جستی و صاف	مونجستی <sup>۹</sup> ازوبگاه شکاف <sup>۸</sup>
۳۲۰۵ شه بر آن کره <sup>۱۱</sup> می زدش بشکوه	در نمی شد درو چو مو در کوه <sup>۱۲</sup>
زان خطاها سوار قادر دست <sup>۱۳</sup>	جسته میزد چو تیر شست <sup>۱۴</sup> شست <sup>۱۵</sup>
نالاه از پیش چاهی آمد تنگ	وزفادن نداشت گور درنگ <sup>۱۶</sup>
توسن شاه نیز در پی گور	رفت در چاه گور گورا <sup>۱۷</sup> گو ر

۱- ب: دیورنگی، نو: دیونقی. ۲- د: سرا و جانور بسبزه و رنگ. ۳- د: دیوسان. ۴- ج: بابت آتی پس پیشد.  
 ۵- ج: دهوز: میدواند. ۶- ز: زاشقرش. ۷- ج: زاشقرش چون در آن.  
 ۸- چنین است در: ب دی، آ: پاد و چون دوالیا، ۹- ج: بار پاراد و الیا، نو: یاده خود را دوالیا.  
 ۱۰- ب: پادراز و دوالیا. ۱۱- ب و: برنجستی، ی: مونجستی. ۱۲- ز: از آن بگاه مصاف. ۱۳- ب: بر آن کوه، ۱۴- ب: آن کوه، د: در آن کوه، ۱۵- ب: آن گور، ی: بر آن گور، ط: بر آن کوه. ۱۶- ز: در آن.  
 ۱۷- د: در چابک دست. ۱۸- ج: جسته میجست تیر شست، د: دست میزد، نو: دشته میزد،  
 ط: جسته میزد. ۱۹- ب: چو شیر شست. ۲۰- ب: دی: در فادن، نو: در فادو. ۲۱- ج: رفت در  
 پیش شاه گورا کر، د: رفت در چاه گورا کر و شد در گور.

آنک ده میل از آن دویش نور	سره کردی زمین <sup>۱</sup> قلب <sup>۲</sup> زدور <sup>۳</sup>
۳۲۱۰ از قضا کور شد که پیش ندید	چاه رازیر پای <sup>۴</sup> خویش ندید
هست در چرخ کعلی <sup>۵</sup> این همه کار	بهرینائی اولوالا بصا ر
گورپویان که سوی چاه آمد	گور بود آنک سوی شاه آمد
آنش از چاه گور شور افتاد <sup>۷</sup>	عاقبت هم بچاه گور افتاد <sup>۸</sup>
از چه گور کس بزور زفت <sup>۹</sup>	کیست آن کو بچاه گور زفت
۳۲۱۵ انجمن شد بگردرخه <sup>۱۰</sup> سپاه <sup>۱۱</sup>	مه فروخته بود در بن چاه
دلوها بسته شد بعبل امید <sup>۱۳</sup>	برنیا مد فرو شده خورشید
آفتابی که گشت خاک نشین	آدمی کی بر آردش ز زمین
آنک از چه خیال <sup>۱۵</sup> ماه کشید	ماه سیماب راز چاه کشید
آن نه چه بود بلکه غاری بود	تابن چاه میل <sup>۱۶</sup> واری بود

- ۱- باد: میان قلب. ۲- ی: بقلب. ۳- ز: سره کردی و پیش راندی دور. ۴- ج: ه و ط: پیش پای. ۵- د: در برج. ۶- ج: ی: کحل، و: نیست و کحل نیل این همه کار.
- ۷- ج: ه و ط: آنک از چاه گور در افتاد. ۸- ه و ط: ترتیب بیت ها: ۳۲۱۵، ۳۲۱۶، ۳۲۱۴، ۳۲۱۷، ۳۲۱۸.
- ۹- ج: د: از چه در، وزی: از چه، ط: گرچه. ۱۰- چینی است در: آ، بقیه نسخ: چو کرد. ۱۱- ج: ر: زنه.
- ۱۲- د: زنه: شاه، ط: برجی شد چو گرد زنه سپاه. ۱۳- چینی است در: زی، ب: ج: دیو: ماه.
- ۱۴- د: دیو: بسته شد چنگ امید، آ: ه و ط: این بیت را ندارد. ۱۵- د: چنگ ماه، ز: جیل ماه.
- ۱۶- ج: ه و ط: میل واری.

چون کهن دوزخی زبی آبی <sup>۱</sup>	۳۲۲۰ چون تنور نواز سیه تابی
قعر هر غار ناپدید ز بن <sup>۲</sup>	در چپ و راست غارهای کهن
کوفه چرخ باد درهاون <sup>۳</sup>	اسب دیدند پرزکوب و شکن
استخوان آرد بود در انبان	بر گرفتندش از زمین تنبان <sup>۵</sup>
از سوارش نشان نداد کسی <sup>۴</sup>	باز جستند سوبوی بسی
کا و کاوی در او فناد بغاک <sup>۸</sup>	۳۲۲۵ از شکافندگان بگردمفاک <sup>۷</sup>
جگر گل درون درون می خست <sup>۹</sup>	هر کسی آهنی گرفته بدست
رخنه های فراخ در چپه تنگ <sup>۱۰</sup>	پاره کردند تا بیک فرسنگ
چشمه آرزو نکشت پدید	سر میتن بقعر آب رسید
چشمه سیماب گشت پنداری <sup>۱۱</sup>	زانش سینه ها و ران زاری
کیمیا را کسی نداد خبر <sup>۱۵</sup>	۳۲۳۰ و رچه سیماب ریخت دیده تر <sup>۱۴</sup>

- ۱- آ: زبی تابی. ۲- ز: قعر چرخ ناپدید. ۳- ج: زطی: باد چرخ. ۴- ه: طی: برگرفتند.  
 ۵- ج: دوز: جنبان، طی: از زمینش چنان. ۶- ب: د: هوز: ندید. ۷- ج: ه: و: از شکافندگان.  
 ۸- ز: ز: این بیت و ۱۴ بیت مابعد را ندارد. ۹- آ: کلمه درون، یک قعره از قلم افتاده، ج: در اندرون  
 می خست. ۱۰- ب: ی: فوج: تنگ. ۱۱- ط: ی: چشم. ۱۲- ب: گشته. ۱۳- ج: بیداری.  
 ۱۴- ی: ا: رچه.  
 ۱۵- ی: نداشت خبر.

اینچنین گنجها بسیت بخاک<sup>۱</sup>  
 آنک<sup>۲</sup> این اثردها کشد بدمش  
 آید آن کامدش هست برار<sup>۵</sup>  
 خورد خونهای خلق خاک بسی  
 ۳۲۳۵ ساقی آن می که برزمینش ریخت  
 گریبیل کس بیزد خاک<sup>۹</sup>  
 بیختندش به جد و چاره بسی<sup>۱۱</sup>  
 صدپی ار خاک را بیزد کس<sup>۱۳</sup>  
 خاک بهرام بیختند تمام  
 ۳۲۴۰ بازگشتند مردمان زان غار  
 رفته گوهز مشت<sup>۱۷</sup> و خاک به<sup>۱۸</sup> مشت

کی تواند کشیدش ز مفاک<sup>۲</sup>  
 کی توان برکشیدن از شکش<sup>۴</sup>  
 رفتنی را کسی نیارد با ز<sup>۶</sup>  
 که یکی خون از و خواست کس  
 چون کشد باز چون بخاک<sup>۱۰</sup> میخت  
 بر نیاید نشان مردم پاک<sup>۱۰</sup>  
 زو نیا مدبرون نشان کسی<sup>۱۲</sup>  
 بهره زان خاک خاک یابد و بس<sup>۱۴</sup>  
 بهره زان خاک بود فی بهرام  
 دیده پر آب و سینه پر ز غبار  
 زان عجب مانده در دهان<sup>۱۸</sup> گشت

۱- آ: اینچنین بسیت چرخ به خاک، ب: این چنین کس بسیت اندر خاک. ۲- ط: بمفاک.  
 ۳- ی: و آنک. ۴- ج: و و که تواند کشیدن. ۵- و: و: چونکه رفت این قلم بر ساز، ط: آمدن آنک آمدست برار.  
 ۶- چنین است در: ب ط، و: و: ندارد باز. ۷- ج: این بیت و بیت مابعد را ندارد. ۸- ج: و: و: در زمینش.  
 ۹- ج: و: و: غریب. ۱۰- ی: بر نیاید. ۱۱- ط: به جد و جهد بسی. ۱۲- ی: این بیت را ندارد، و:  
 بیت های ۳۲۳۵، ۳۲۳۶، و ۳۲۳۷ بلافاصله و بتدریج مکرر شده اند. ۱۳- ط: چندی ار خاک ره به بیزد کس.  
 ۱۴- ط: بهرام. ۱۵- ی: این بیت را ندارد. ۱۶- ط: رفت. ۱۷- چنین است در: ج: و: و: و:  
 بقیه نسخ: ز دست. ۱۸- ز: و خاربشت.

چند روزی بغم خروشیدند	جامه های کبود پوشیدند
آخرالامر دل ز کم هوشی <sup>۳</sup>	دادشان داوری فراموشی
بین در اینکل که بهر ما کنند	زین فراموش گشتگان چندند
۳۲۴۵ چرخ کور است نیلگون سلبی <sup>۵</sup>	دانی آخر که نیست بی سببی <sup>۷</sup>
کس ز گیتی کجا خبر یابد	مست قلاب را که دریابد
عمر آبت و شخص مردم دام <sup>۹</sup>	کش چودام است رخنه های سلم <sup>۱۰</sup>
ز چو رفت آب هر کجا خواهی	دیر نبود ز مردن ماهی <sup>۱۱</sup>
گل که گوریت گور با نا نرا	گور خانه است گور خانان را <sup>۱۳</sup>
۳۲۵۰ وین مقرنس رواق بی سروین <sup>۱۴</sup>	بر سر گور گنبدیت کهن <sup>۱۶</sup>
اندرین گنبد آنک محرم گشت	غلغلی کرد چند روز و گذشت <sup>۱۷</sup>
آنک او خود گل است مقداری <sup>۱۸</sup>	خانه سنگین چرا کند باری <sup>۱۹</sup>

- ۱- در: زغم. ۲- ی: کم هوش. ۳- ب: کم گوشی. ۴- د: اندرین گل، ز: تا دین گل، ط: بینا دین چه.  
 ۵- ه: کو هفت، ط: کور است. ۶- ب: چرخ کور است گردنی نیلی. ۷- ب: بی سبلی. ۸- آ: آ: مشت، ز: مست و. ۹- د: عمر دانه ست. ۱۰- (ج: در: مشام. ۱۱- ه: وز: دوزخ بود. ۱۲- ب: چو مردن.  
 ۱۳- ط: کهنه گوریت گور خانان را، و: این بیت را ندارد. ۱۴- ی: این. ۱۵- ز: بیسرو پای. ۱۶- گنبدیت طای.  
 ۱۷- ز: غلغلی چند کرد و ز و گذشت. ۱۸- و: او که او چون گلگیت، ج: چو گلگیت، ط: گلگیت.  
 ۱۹- ه: سنگی. ۲۰- ط: کند چرا. (۱- ز: این بیت را ندارد.

مردگان را چکار با این کار	زندگان را بود در و دیوار
زور ویران شود چو سست <sup>۳</sup> افتاد	قلعه طینت ارچه چست <sup>۲</sup> افتاد
مرد بالاش خاک <sup>۴</sup> زیر چه سود <sup>۵</sup>	۳۳۵۵ چورسد سیلش از محیط کبود
جان طلب می کند چراغ بدست <sup>۶</sup>	روزگار اندرون این چه پست
طرفه دزدی که شمع روشن برد <sup>۸</sup>	می برد دزد چونکه شمع <sup>۷</sup> برسد
بی وفائی عمرزان بتر است <sup>۹</sup>	گرچه مرگ از جفاستیزه گریست
آن گل خشک را نگرته گور <sup>۱۱</sup>	گل مبین خشک در سرائند گور <sup>۱۰</sup>
پندنامه است کار دانا <sup>۱۳</sup> را <sup>۱۴</sup>	۳۲۶۰ ورق گل بگور جانان <sup>۱۲</sup> را
خون ز روهای لاله گون دارد	لاله ترکه رنگ خون دارد
یا خود از خون آدمی رستست	یارخ از خون آدمی شستست
نیکبخت آنک نام نیک گذشت <sup>۱۵</sup>	تن چو خواهد گذاشت هر چه که داشت

۱- ب ی؛ مردنی را. ۲- ز؛ زشت افتاد. ۳- ز؛ زشت افتاد. ۴- آ؛ بالاش خانه. ۵- ط ی؛ زیر خاک.

۶- ج؛ این بیت را ندارد. ۷- چنین است در: ۵ و، ی؛ تاکه شمع. ۸- چنین است در: ۵ و ط ی،

بقیه نسخ این بیت را ندارند. ۹- آب دوز؛ این بیت را ندارند. ۱۰- ی؛ سراج. ۱۱- دز؛ این بیت را

ندارد. ۵ و ط؛ ترتیب ابیات: ۳۲۶۱، ۳۲۶۲، ۳۲۶۰، ۳۲۶۴، ۳۲۶۳، ۳۲۶۵

۱۲- ب ط ی؛ بگور خانان را. ۱۳- و؛ بگور دانا را.

۱۴- دز؛ این بیت را ندارند. ۱۵- ز؛ نیکبخت آنکه تخم نیکی کاشت.

آن رهاکن در این کهن بنیاد	کز تو خلقی کند به نیکی یاد
۳۲۶۵ کز پس مرگ یاد نیک بسرند	وز پی هر که مرد غم نخورند <sup>۴</sup>
آنک نامردم است و بی تمیز	مرده باشد بزندگانی نیز
بانگ و شوری که میزند برو	لعنت است آنک می کند برو
پس چنان باش کز تن پاکت	بدعائی کرم کند خاکت <sup>۵</sup>
دوستان کز پی تو در شورو <sup>۶</sup>	همرسان تو تالاب گورند
۳۲۷۰ هست تا خاک همره تو بسی <sup>۹</sup>	نیست در خاک همره تو کسی <sup>۱</sup>
پس کسی یار کن که جان بخشد	هر دمست عمر جاودان بخشد <sup>۱۱</sup>
بایدت خانه حیات درست	از خضر باید آب حیوان جست <sup>۱۳</sup>
وانک اینگونه شد مسیح نفس	در صف اهل درد باشد و بس <sup>۱۴</sup>
خسرو پای نیکمردان گیر <sup>۱۵</sup>	بامسیحانشین و بیش میر <sup>۱۶</sup>
۳۲۷۵ خواهی از خاک بر سپهر خرام	خاک شوزیر پای شیخ نظام <sup>۱۷</sup>

۱- ه و ط ی: بیاکن. ۲- د: کز پس خلق نام نیک. ۳- ب: وز پی بلکه مرد. ۴: زان تنی کو سر د. ۵- ه: زان نمی کو سر د.  
 ط: زان یکی هر که مرد و. ۶- ی: غم نخورند. ۷- د: بدعائی گری کند. ۸- ه: بدعا گو کنند در. ۹- ط ی: آفرین  
 کنند برخاکت. ۱۰- این بیت و هفت بیت ما بعد از آن قرار دارد. ۱۱- د: دوستان کز تو در شورو شورو. ۱۲- د: دوستانی کز پی تو در شورو  
 ۱۳- ه و ط ی: با تو همراه تا. ۱۴- د: همبر تو. ۱۵- ز: بعد از این بیت اضافه شده: غیر از آن فعل را که خود کردی تو از نیک  
 و گر چه بد کردی. ۱۶- ز: یار کن. ۱۷- ی: پس و ر یار کن. ۱۸- ی: مر دت. ۱۹- ب: دزوی: این بیت بعد از بیت ۳۲۷۴  
 آمده است. ۲۰- ه و ط ی: یاری و بس. ۲۱- د: خسرو آری. ۲۲- د: و پیش میر. ۲۳- ی: ز پیش میر.  
 ۲۴- د: د: بوسه ده خاک پای شیخ نظام.



در تمام شدن عمارت هشت بهشت و سیراب گشتن مناهل<sup>۱</sup> لطایف و  
 برآمدن نهالهای نامی و در رسیدن میوه های جانی<sup>۲</sup> و مرغان بینواری  
 آواز دادن و ببارعام صلا گفتن<sup>۳</sup> و از کلوخ<sup>۴</sup> امروزه خامان<sup>۵</sup> بر شکستن و دستان  
 جانی را بفاکه<sup>۶</sup> کثیره لا مقطوعه و لا ممنوعه<sup>۷</sup> برخورداری کام ارزانی  
 داشتن<sup>۸</sup> و صادر و واردین خلد نعیم<sup>۹</sup> دعوت کردن خالین فیها ابد<sup>۱۰</sup>

چون شد آراسته بنقش و نگار  
 کرد در دیده مشتری جایم  
 دید رضوان ز هشت خلد برین  
 از نسیمش که مغز پرور گشت<sup>۱۱</sup>  
 ۳۲۸۰ شربتش ذوق سلسبیلی داد  
 خامه را پر جبرئیلی داد  
 روی این کارگاه جادو کار<sup>۱۲</sup>  
 و آسمان بوسه داد بر پایم  
 هشت خلد برین بروی زمین  
 مغز روحانیان معطر گشت<sup>۱۳</sup>

- ۱- ج: مناسل، ه: ضداضل. ۲- ب: میوه های حالی. ۳- ج: صدا گفتن.  
 ۴- ط: و از شاخ. ۵- ه: و ط: امروزه خام. ۶- ط: سراپا برخوردار. ۷- ط: ارزانی  
 و صادر. ۸- ج: بدین خلد دعوت. ۹- ط: خالین فیها ابد<sup>۱۰</sup> را نوازند، د: درختم کتاب  
 هشت بهشت فرماید، ز: برای سر لوحه جای خالی گذاشته شده. ۱۰- ب: د: کارگاه پرز نگار.  
 ز: کارگاه خانه کار. ۱۱- ب: ه: بردیده. ۱۲- ط: آسمان. ۱۳- ج: دید مضمون.  
 ۱۴- د: شد. ۱۵- ج: شربت ذوق.  
 ۱۶- ج: ه: و ط: خامه اش پز.

عقل هم مست گشت هم هشیار	زین مروق حقیق نوش گوار
که رود جان زبوی او در خواب	وین مصفا ز جاجه می ناب
بل ارم خانه ایست پر ز نعیم	از ارم ساغریت پر تسنیم <sup>۲</sup>
مثلها فی البلاد لم یخلق	ارمی نو بنز هت و رونق <sup>۳</sup>
خانه های دگر درو چو بهشت	۳۲۸۵ خانه خاک او عبیر سرشت <sup>۴</sup>
سه هزار است و سیصد و چهل و <sup>۶</sup> <sub>(۳۳۴۴۱)</sub>	همه بیتش بگاه عرض شمار <sup>۵</sup>
کین بنا برد سر بخرنج کبود <sup>۷</sup>	سال هجرت یکی و هفتصد بود <sup>(۷۰۱)</sup>
چون من این خانه ساختم غم <sup>۸</sup> نیست <sup>۹</sup>	گر بقار بنای محکم نیست <sup>۹</sup>
هر خطی زندگانی است دراز	این هنر نامه همایین ساز
از طراز کهن نمودار است	۳۲۹۰ این نمونه که نقش پرگار است
هم عیارش درون این کاست	هر چه در گنج پیش پنهان است

- 
- ۱- آ: مروج. ۲- چنین است در: آب ی، بقیه نسخ: پر ز نسیم.
- ۳- چنین است در: د، آ: ز می: از می نو، ط: از می نو، ج: ۵۰: از پی تربیت به هشت وق.
- ۴- ب: خانه و. ۵- چنین است در: د: دزی، بقیه نسخ: بیض گاه.
- ۶- چنین است در: ز، آ: ششصد و پنجاه و دو سه هزار، بقیه نسخ: سیصد و پنجاه و دو سه هزار.
- ۷- د: که بنا. ۸- دز: گربار ابقای، ط: گربار بنای. ۹- ۵۰: گرچه سبیل اندرین جهان
- کم نیست. ۱۰- ب: چون. ۱۱- ط: مصرعها پس و پیشند.

آن زر ارچه سره <sup>۱</sup> است معیارش <sup>۲</sup>	نیست جز دهی من یارش
پوست گرچه <sup>۳</sup> ز مغز شیرین نیست <sup>۴</sup>	بهر آن مغز پوست به زین نیست <sup>۶</sup>
گرچه آید ز انگبین <sup>۷</sup> کاری	سرکه راهم بود خریداری <sup>۹</sup>
۳۲۹۵ گرچه گوهر قیمتی است عزیز <sup>۱۰</sup>	قیمتی هست کمر بارانیز
در تاج ملک بود شایان	گوش ماهی بز عفران <sup>۱۱</sup> سایان <sup>۱۲</sup>
این رقم کاندرو صفائی هست	گرچه ز نیست زرنهائی هست
نکند گر نشاط زیرک تیز	ایلمهان را بود فریب انگیز
گر همه کس گزیده باشد و اهل	کس چو من نیز باشد آخر سهل
۳۳۰۰ آنک باشد چو من تمی مایه <sup>۱۳</sup>	بوک ریزد بر این رقم سایه <sup>۱۴</sup>
خوش بود کلفروش را بستان	خارکش را هوای خارستان <sup>۱۵</sup>
مرغ صحرا که سنگ خور باشد	سنگش از جو عزیز تر باشد <sup>۱۶</sup>

۱- چینی است در طای، زه آن زارده دهیت ۷؛ از سورت، بقیه نسخ؛ از سیزده است ۲؛ ب معیارش.  
 ۳- ط: پوستی. ۴- چو مغز. ۵- زه است. ۶- آ: پوست مغز. ۷- چینی است در: ب د ز ط، آ ۵ و؛  
 گرچه در د. ۸- آ: بانگبین، ۷ و؛ ب: بانگبین، ی؛ گرچه این دارد انگبین کاری. ۹- د: سرکه راهست هم.  
 ۱۰- د: است و. ۱۱- ط: بر آسمان سایان. ۱۲- ۹ و؛ این بیت و شاترود بیت آتی را ندارد.  
 ۱۳- د: تمی پایه. ۱۴- د: بوک ریزد رقم بر این مایه، زه بوک ریزد رقم برین سایه.  
 ۱۵- زه تابستان. ۱۶- آ: ازج، ب: از زر، ط: از دُر.

نوبتی کز دهل نیاید تنگ	درد سر خیردش ز نغمه چنگ
چون شتابنده <sup>۱</sup> را که وبیگاه	رفتی شد از این تماشاگاه
۳۳۰۵ هست در زیر کاخ <sup>۲</sup> فیروزه	آدمی میسر همان ده روزه
نیکبخت آنسی که در انجام	زنده جاودانه گشت بنام <sup>۳</sup>
آنکه منشور آدمی زار دست	نام نیک است آن دگر بادست
وانچه از نام مرد <sup>۴</sup> ماند دیر	سخنست آن نه جامه <sup>۵</sup> و ششیر
هر کسی را بود جواهر و گنج	بیش از اندیشه <sup>۶</sup> جواهر سنج
۳۳۱۰ یا ز ندربساط <sup>۷</sup> سلطان	ملک را سکه <sup>۸</sup> سلیمانی
یا بر آرد بگاه سر فکنی	سربه روین تنی و تمهتنی
چون فرو رفت قالبش در خاک	نام او گردد از ورقها پاک
چندگاهی که در میان افتاد	هیچکس را ازو نیاید <sup>۹</sup> یاد

۱- ه: ستاینده. ۲- ز: در دیرگاه فیروزه. ۳- ب: د: گشت ز نام، ج: گشت تمام.

۴- ب ج ی: آنچه. ۵- ج ی: مقصود آدمی. ۶- د: و آنچه زان نام. ۷- ج: ه: نام مرده.

۸- چنین است در: ج، ه: نه جام نه شمشیر، ط: نه خانه فی شمشیر، بقیه نسخ: نه جامه و شمشیر.

۹- ب ز ط: از انداز. ۱۰- آ: پازند. ۱۱- د: نوبت سلیمانی.

۱۲- چنین است در: وزی، د: درون رفت، بقیه نسخ: بردن رفت. ۱۳- ز: زوی.

۱۴- ب: د: نیاید از وی، ج: ه: نیامد یاد.

مگزنامه <sup>۱</sup> سخن سازی	زوبهاند بعالم آوازی <sup>۲</sup>
۳۳۱۵ این ورق کز نشاط دارد مهر	یادگارست از ناز اندر دهر <sup>۳</sup>
هر کسی را بکار خویش هش <sup>۴</sup> است	کس نگوید کار من ترش <sup>۵</sup> است
زنگی ارچه سیاه فام <sup>۶</sup> بود	نزد مادر مه تمام <sup>۷</sup> بود
چند بایست سینه سوزی کرد	که شد این زیر پا بخوان <sup>۸</sup> درخورد <sup>۹</sup>
پختگان را اگر نماید خام	هست پخته بکام من ناکام
۳۳۲۰ گر قبولی ز غیب یارش گشت	سکه تا حشر استوارش گشت
چون شد این نامه در زمانه عزیز	نام من زو عزیز گردد نیز <sup>۱۰</sup>
و گرفتار زبیل دلها دور <sup>۱۱</sup>	خوبهاند ز چشم هامستور
پیش بدگوی کز پسم <sup>۱۲</sup> باشد	پرده پوشی همان بسم <sup>۱۳</sup> باشد
زیوری را که گم شد اندر خاک <sup>۱۴</sup>	کس چه داند ز راست یا خاشاک <sup>۱۵</sup>

- ۱- د: پایه. ۲- ه و ط: که بهاند. ۳- آ: یادگار نیست اندر. ۴- ه و ط: بیت های ۳۳۱۸ و ۳۳۱۹ بدو  
این بیت آمده اند. ۵- ج: هر که رادل بکار خویش خوش است. ۶- د ز ط: که دروغ من. ۷- آ: سیاه و لام.  
۸- ز: همی. ۹- ج: بخون. ۱۰- و: این بیت و بیت مابعد را ندارد. ۱۱- د: تا منتشر. ۱۲- ج: سکه فخرش،  
و: سکه کار. ۱۳- ز: زان عزیز. ۱۴- د: اگر. ۱۵- ج: ه و ط: و رفتادوز، و: وربهاند ز.  
۱۶- د: ز: زجان بسم. ۱۷- ه: زیور و زرک.  
۱۸- ج: ط: که باشد اندر. ۱۹- ز: این بیت را ندارد.

جوهری قیمتش چه داند گفت	۳۳۲۵ گوهری کان بدُرج روی نهفت
ماند از چار سوی پوشیده	کاش کین بکر روی پوشیده
ناقصانرا بخنده دندان باز	تا نماذ بروزگار در از
شان به غیبت گری و من بعدا <sup>ب</sup>	شور ایشان ز من ربا بد خواب
کز پس مرده <sup>۷</sup> بد نشاید گفت	گفته <sup>۵</sup> ام آنچه ناک باید گفت <sup>۶</sup>
آخرا و نیز خواست مرد گمی <sup>۹</sup>	۳۳۳. آنک در ما بید کند نگمی
بشود بعد مردن <sup>۱۲</sup> از دگران	هر چه گفت از جفا چو بیخرد <sup>۱۱</sup>
هر چه گوئی همانست گوید باز	گنبد پر صدای عالم <sup>۱۳</sup> ساز
گفت و ناگفت <sup>۱۵</sup> را سزائی هست <sup>۱۶</sup>	چون بد و نیک را جزائی هست <sup>۱۴</sup>
تا برخویش <sup>۱۷</sup> را همان برداشت <sup>۱۸</sup>	خنک آنس که تخم نیکی کاشت

- 
- ۱- ز: کوش. ۲- ه: این. ۳- و: یا بماند، چ: یا بماند. ۴- ج: و: بوی ایشان.  
 ۵- چنین است در آ، ب: ج دزی: گفته اند، و: گفته. ۶- د: شاید گفت.  
 ۷- و: و: پرده. ۸- و: آنکه در بار بید کند. ۹- ط: مرده خواست گمی.  
 ۱۰- د: گرچه، ط: هر که. ۱۱- ز: از قفای بی هزان. ۱۲- د: بعد مرگ.  
 ۱۳- ط: عالی ساز، ی: خالی ساز. ۱۴- ز: سزائی.  
 ۱۵- ی: گفته ناگفته را. ۱۶- ز: جزائی. ۱۷- چنین است در آ، ب: تا برخویش از هم،  
 و: تا بر آرزو همان، ز: تا برخویش از آن. ۱۸- ی: این بیت را ندارد.

هست در بوستان عقبی خار	۳۳۳۵ گرچه این گلشن مزور کار
خار من جمله لاله زار بود	لیک اگر عون کردگار بود
چون توان گشتن از درش نوید <sup>۵</sup>	دارم امید رحمت جاوید
چیت خوف سیه بدریائی	چون کند رحمتش مدارائی
کفر باشد رضا بنومیدی <sup>۷</sup>	مایه گر عودی است و گریدی
رستم از حربۀ زرک فکنان	۳۳۴۰ چون امیدم بکف سپرد عنان
عذر خواهم همان امید پس است <sup>۹</sup>	هر چه کرد از من ز پیش و پس است
که بر دآب نقش دیبارا <sup>۱۰</sup>	یارب این نوعروس زیبا را
که دل و دیده را بودشایان	جلوه ده بچشم بینایان <sup>۱۱</sup>
هم برین نکته ختم کردم و بس <sup>۱۲</sup>	خاص گردانش در دل همه کس

۱- ۵۷ و: زین. ۲- ی: مدور کار. ۳- چنین است در: در: بقیه نسخ: اگر عفو.

۴- د: توان بود، ز: توان گشت.

۵- ۵۷ و ط: ترتیب ابیات بعد از بیت مزور: ۳۳۳۹، ۳۳۴۰ و ۳۳۳۸.

۶- ز: یار اگر. ۷- ز: رضای نو میدی.

۸- آ: بکف فکند عنان. ۹- ز: همین.

۱۰- ۵۷ و ط ی: که برد. ۱۱- وی: دانایان.

۱۲- ز: بابیت ما بعد پس و پیشند.

این ذیل پایدار که باد امن قیامت دوخته باد مظله هشت بهشت و چهار<sup>۲</sup>  
 روضه دیگر ساخته آمد و جذره از آتش طبع شهابی که هر بیت این فواید را<sup>۳</sup>  
 در دجی چراغ روشنائی افروخت روشن گردانیده شد تا زیر کبودی فلک هر طوفانی<sup>۴</sup>  
 شعله در دیوان ابرافدا حرق الله تعالی شیاطین الانس بصولته<sup>۵</sup>

۳۳۴۵ شکر حق را که از خزاین غیب <sup>۹</sup>	ریخت چندان جواهرم در حبیب
که از آن نقد قیمتی به سال	کردم این پنج گنج ما لا مال
در هر گنج کش فرو بستم	کیمیائی دگر در و بستم <sup>۱۱</sup>
داند آنکس که یزد این گفتار <sup>۱۳</sup>	کیمیای مرا بوزن و عیار <sup>۱۵</sup>
نیت اندیشه گرد اندیشی	رگ بی رنج را ز ندیشی
۳۳۵۰ که علل هر چه دیدم از تمیز <sup>۱۶</sup>	چیده ام معنوی و لفظی نیز <sup>۱۷</sup>
راست کردم هر آنچه روشن گشت	راست روشن دل از خطا نگذشت <sup>۱۸</sup>

۱-ج: نادمان، و: نادامن. ۲- چنین است در: ب ج و، بقیه نسخ: و حواری روضه. ۳-ج: آرایش طبع که،  
 و: طبع نهانی. ۴-ج: در دجه، و: در درجی. ۵- و: چراغ روشنی. ۶- و: گردانیده آمد. ۷-ج: دیوان  
 ۸- ب: بصوابه، ده ز: عنوان ندارد، ط: در شکرگزاری حق تعالی فرماید، و: احرق الله  
 تعالی شیاطین الانس بصولته را ندارد. ۹-ج: دوزی: خزانه. ۱۰- ز: در هر گنج. ۱۱- ط: کیمیای.  
 ۱۲- ب: کیمیائی عجب. ۱۳- ده و ز ط: که سنجید. ۱۴- ط: بزر و عیار. ۱۵- ج: این بیت را ندارد.  
 ۱۶- ی: که علل. ۱۷- ز: این بیت را ندارد. ۱۸- ی: راست و.



وان خطا کاندرو گمان نرسید <sup>۱</sup>	دل ز پوشیدگی بدلان نرسید <sup>۳</sup>
یک یک این پنج نامه تا پایان	عرضه کردم بچشم دانا یان
هر کسی را چنانک روی نمود	در بد و نیک گفتگوی نمود
۳۳۵۵ هر چه بنشده راست را ختم دید <sup>۵</sup>	بجوابی سخن فراهم دید
وانچه در گفتن از دلم کز خواست <sup>۹</sup>	راستگو چون نمود کردم رست
زیشه به ناقدان نکته شناس <sup>۱۱</sup>	هر کسی زرد می بوهم و قیاس <sup>۱۲</sup>
لیکن آنک اندرین خزان پسر <sup>۱۳</sup>	مهره قلب دور کرد ز در
نیت الا که آن جهان علوم <sup>۱۷</sup>	که شدش هر چه در جهان معلوم
۳۳۶۰ آسمان اعلم زمانش خواند <sup>۱۸</sup>	دهر علامه جهانش خواند <sup>۱۹</sup>
چون فروشد در و کمال اندیش	از کمالش فروشد اندر خویش <sup>۲۰</sup>
بوحیفه سراج امت بود <sup>۲۱</sup>	خورده اوزان چراغ روشن بود <sup>۲۲</sup>

۱- ی: نرسد. ۲- د: بان. ۳- ی: نرسد. ۴- آ: عرض، ط: سرمه کردم. ۵- ۵: راست خم، و: باخم.  
۶- ۵۵۷: خود بخوبی سخن، ط: بجواب سخن. ۷- ی: وانکه. ۸- ۸: از گفتن، ز: در گفت.  
۹- ۵۵۷: کم خاست. ۱۰- ز: راست چون کج نمود. ۱۱- ج: سکه شناس. ۱۲- ز: زد قدم. ۱۳- چنین است.  
در: آ: بقیه نسخ: یکد. ۱۴- د: آنوازم. ۱۵- ج: دوز: خزانه. ۱۶- ز: در. ۱۷- ۵۵۷: این.  
۱۸- ط: عالم. ۱۹- ط: در علامه. ۲۰- د: کم شد اندروی و پس اندر خویش. ۲۱- د: بوحیفه بعلم روشن بود.  
۲۲- د: روشن شد، ج: خورده اوزان صفت بود، ۵۵۷: شافی خود بین و ملت بود، ط: نور افزای بین و ملت بود.  
ز: این بیت را ندارد.

ماکلفقه کوفی و قرشی	مجتهد در خلاف <sup>۱</sup> نکته کشی
راستی هم شهاب و هم تیر <sup>۳</sup> است	بسکه در علم راست تدبیر <sup>۱</sup> است
چون الف راست در میان شهاب <sup>۴</sup>	۳۳۶۵ راستی ساکن اندر و بصواب
نقد البحر قبل ان ینفد	چون از موج زد کلام احد
کشف کشف و فتح <sup>۵</sup> مفاحش	روشن اندر دل چو مصباحش
از برون سود خان درون <sup>۶</sup> سونور	رقم غنبریش بر کا فور
نیرین <sup>۸</sup> مشارق الانوار <sup>۹</sup>	اوشهاب و دل و تنش زاخیار
غیرت بختی و بوتام <sup>۱۱</sup>	۳۳۷ در تمامی فنون فضل تمام
یافت اشعار تازیان تعلیق <sup>۱۲</sup>	گاه تحریر اگر به بیت عتیق
جای تعلیق <sup>۱۳</sup> بیت معیور است	شعرا و را که مطلع نور است
تیر چرخست بی خطا قلمش	موج بحر است در عطار قمش

۱- چنین است در: ۷ دوی، بقیه نسخ: خلاف و. ۲- آ: فقه روی و. ۳- ۹۵: فقه و کوفی و  
 ۴- این بیت را ندارد. ۳- و: پیراست. ۵- چنین است در: آ، بقیه نسخ: راست همچون الف میان  
 شهاب. ۵- و: کشف مفاحش. ۶- آ: درون پر نور، د: و بیرون نور.  
 ۷- د: ز شهاب و. ۸- و: تیزبین. ۹- ج: و: این بیت و بیت ما بعد آن به ترتیب بعد از ۳۳۶۹  
 آمده اند. ۱۰- وی: در تمام. ۱۱- د: و: این بیت را ندارد. ۱۲- ج: و: ز اشعار.  
 ۱۳- ۵: جای تعلیق.

در تشابه یقین ست <sup>۱</sup> او علی ست <sup>۲</sup>	در تناسخ درست <sup>۳</sup> بو علی ست <sup>۴</sup>
۳۳۷۵ چرخ چون راست کرد دستارش <sup>۵</sup>	بسته عزّ اللهی <sup>۶</sup> بهمتارش <sup>۷</sup>
گر کند سوی آن <sup>۸</sup> عمامه نظر	مشتی را فتد عمامه ز سر
حکمتش داده از بس <sup>۹</sup> افزونی	ملک بقراطی و فلاطونی
در الهی فنش نه در حد کس	حد او هم اله داند و بس
در طبیعی شناخته بتمام	راز مولود و عنصر و اجرام <sup>۱۳</sup>
۳۳۸۰ در ریاضی بیک صریح قلم	باز کرده است گوش جذرا هم
عقلی اش از قیاس عقل برون	نقلی اش از مقام نقل فزون <sup>۱۶</sup>
ده چو مبسوط در یکی مشتش <sup>۱۷</sup>	صد اشارات در یک انگشتش <sup>۱۸</sup>
هر چه در دهر نقش دانائی <sup>۱۹</sup> ست	دل او را بر آن توانائی <sup>۱۹</sup> است
او چو ابر کرم بفرق جهان	زیر کان چون صدف گشاده دنا <sup>۲۰</sup>

- ۱- و: کز تشابه. ۲- و: و بسنجی درست. ۳- و: در تناسخ رواست. ۴- و: این بیت را نواز دارد.  
۵- و: راست کرده معیارش، طی: راست کرده گفتارش. ۶- و: غزالی بهر.  
۷- و: این بیت را نواز دارد. ۸- و: این، و: گر کند چون سوی عمامه. ۹- ی: داد. ۱۰- و: از حد.  
۱۱- ب: در: حدش نواز کس، و: قدر او را جزا و نواز کس. ۱۲- و: راز مرموز. ۱۳- و: این بیت را نواز دارد.  
۱۴- و: بابت ما بعد پس و پیشند، ط: مصرعها پس و پیشند. ۱۵- آ: است گوش. و: نواز دارد. ۱۶- و: لون جذرا هم.  
۱۷- و: این بیت را نواز دارد. ۱۸- و: چنین است در: آزی بقیه نسخ: برون. ۱۹- و: در یک انگشتش. ۲۰- و: در: یکی مشتش. ۱۹- و: بدان. ۲۰- و: از کرم.



مس من گشته کیمیا ازوی	شع من یافته ضیا ازوی
برکشیدم مگس ز شربت نوش	هرچه اوگفت من نهادم گوش
عیب آن بر من <sup>۶</sup> است فی بروی	وانچه بنمود <sup>۳</sup> و من نجستم پی <sup>۴</sup>
بی خسی نیست هیچ دریائی <sup>۸</sup>	گر بمانده ست اندران جائی <sup>۷</sup>
عیب جور از عیب کم ناید <sup>۹</sup>	۳۴۰۰ جز هنرین از و نیا ساید
که برون برد ازین چمن خاشاک	صدهزار آفرین بران دل پاک
خس و خاری ز گلشنی <sup>۱۰</sup> برچید	آنچه او دید تا نهایت دید
هم نهان داردش خدای جهان	وانچه <sup>۱۱</sup> ماند از نظر پرده نهان

۱- ج: حنا. ۲- ۵۹: نمود، ج: هرکه اوگفت من بمانم گوش.

۳- ج: پیسوده. ۴- ز: نبردم پی. ۵- ۹: وی. ۶- ج: بروی.

۷- ب: د: در وی اخفائی، ۵۹: وریای بی یکی غلط جائی، ج: گر بماندست درسته جائی،

ط: و بماندست دشنه اش جائی، ی: گر بمانده زدشنه اش جائی.

۸- ز: مصرعها پس و پیشند.

۹- ج: کم آید.

۱۰- ۵۹: ج: با نهایت، ط: بس نهایت.

۱۱- ج: زگلشنش.

۱۲- ز: آنچه.

یارب اوچون زینج نامه من  
۳۴۰۵ نامه اوکه حر ز جانش باد  
بردیرون خطای خامه من  
در قیامت خط اماش باد  
اشکر الله علی ما اثنی فی جنائنا کالجنان الانور واعطانی<sup>۵</sup> بیاناً کالکوشتر حق  
حلیت<sup>۷</sup> هذه الجنات وحلیتها الروح والعیوة فمن حذل خلد  
بهذا الخلد خلد الله ومن حذل حذلک الجلد جلد الله<sup>۸</sup>

۳۴۰۵ نامہ اوکہ حر ز جانش باد در قیامت خط امانش باد

اشكر الله على ما اثنى في جنات الجنان الانور واعطاني بياناً كالكوثر حق

حَلَّتْ هَذِهِ الْجَنَّاتُ وَحَلَّتِيهَا الرُّوحُ وَالْحَيُوتُ فَمِنْ حَذَلْ خَلْدُ

بِهَذَا الْخُلْدِ خَلَّدَهُ اللَّهُ وَمَنْ حُدِلْ جُدِلْ بِذَاكَ الْجُلْدِ جُلِّدَهُ اللَّهُ.<sup>٨</sup>

۱- ه: یارب این. ۲- ط: نامه من. ۳- ج: مرز. ۴- ب: ما اثنانی جنائ.

۵-آ: واعظ. ۶-آ: «بیانا کاکوثر» رانورد. ۷-آ: «حلیت» رانورد.

۱۸- چنین است در: آب، بقیه نسخ بعد از مصرع دوم آخرین بیت سه سطر خاتمی را ندارند

به خاتمه نسخ مؤید به ترتیب ذیل اضافه شود:

أ: كتب الفقير اضعف خلق الله محمد بن محمد بن محمد الملقب بشمس الحافظ الشيرازي

الحسن الله احواله في يوم الاثنين سادس شهر ربيع الآخر لسنة ست وخمسين وسبع مائة

الهجري والحد ولله أولاً وآخرًا والصلاة على محمدٍ باطنًا وظاهرًا وسلّم تسليمًا؛

پ: تم

و: تمام شد خمسہ امیر خسرو دہلوی بعمد اللہ وحسن توفیقہ فی خمس عشرین شہر ذوالحجی

سنة اربع وتسعما هجرية النبويه عليه السلام؛

و: تمت الكتاب بعون الملك الوهاب في تاريخ عشرين شهر شوال سنة ٩٢٢؛

۶: تمام شد کتاب هشت بهشت تصنیف حضرت امیر روز دوشنبه بتاریخ شهر جمادی الاول

ط : تمت :

ی: و تممت بالخیر.



Т Е К С Т





Сочетание *ذخیر* он воспринял и записал как *ذخیر* "запас". Это измененное слово впоследствии было заменено в списках на *خزینہ*, на базе которого, по-видимому, возник семантически совпадающий с ним вариант *دفعینہ*. А вариант *وصیفہ* (грамматически искаженное *وثنیفہ*), по всей вероятности, является результатом неправильного прочтения переписчиком слова *دفعینہ*.

Таким образом в указанном примере мы, опираясь в основном на вариант *ذخیر* нашего опорного списка *Т*, при помощи текстологической его реконструкции восстановили наиболее достоверный облик слова.

х х х

В заключение считаю своим долгом выразить благодарность проф. З. Ансари и Г.Ю. Алиеву, которые прочитали эту публикацию в рукописи, сделали много ценных замечаний и тем самым осуществили научную редакцию текста. Выражаю также благодарность Н.И. Пригариной, оказавшей мне помощь в подготовке данного издания к печати.

Джафар Эфтихар

вующую интуицию, но прежде всего исходя из контекста, характера разночтений в том или ином списке и учитывая возможные причины возникновения имеющихся вариантов, мы сочли возможным предложить свой вариант этих бейтов. В аппарате разночтений эти случаи обозначаются как اصلاح قیاسی است. Ниже, на одном из подобных примеров, мы излагаем наш метод текстологической реконструкции текста.

Сочетание **خیر** (انخیر) "за удачу" в бейте 2104 нашего текста

گر بیایم ز خیر بشمرد  
ورنه ختم بخانه باز بید

"Если вернусь, - сочтите за удачу,

А если нет, - домой возвратите одежду мою" -

представляет собой наш исправленный вариант. Это сочетание в списках имеет следующие варианты: **ذخیر** "запас", **خزینہ** "сокровище", **دفینہ** "вклад", **وصیفہ** (وثیقہ) "свидетельство". Ни одно из этих слов не обеспечивает логической связи бейта с текстом. Помимо этого, они не могут управляться глаголом **بشمردن** "счесть за...". Поэтому мы оценили их как изменения, внесенные переписчиками.

Предлагая свой вариант **خیر** (انخیر) "за удачу", мы исходили из следующего. События предшествующего изложения логически требуют завершения такого смысла: "Если вернусь [из этого опасного странствия целым и невредимым], - сочтите за удачу, в противном случае, - известите родных о моей гибели". Именно этот смысл и вытекает из нашего варианта, так как выражение **ز خیر بشمردن** у автора имеет значение "счесть за удачу", а выражение **ز ختم بخانه ببردن** - "известить о гибели". Переписчик не воспринял лексического значения **ز خیر بشمردن** под влиянием слова **مال** "имущество" в первом мисра бейга 2102, не обратив внимания на содержание бейта 2100:

یا بینم تمام و گردم باز  
یا بعیرم درون پردہ راز

"... Или все осмотрю и вернусь,

Или погибну за завесой тайны".

вующую интуицию, но прежде всего исходя из контекста. характера разночтений в том или ином списке и учитывая возможные причины возникновения имеющихся вариантов, мы сочли возможным предложить свой вариант этих бейтов. В аппарате разночтений эти случаи обозначаются как **اصلاح قیاسی است**. Ниже, на одном из подобных примеров, мы излагаем наш метод текстологической реконструкции текста.

Сочетание **نخیر (انخیر)** "за удачу" в бейте 2104 нашего текста

گر بیایم ز خیر بر شمرید      ورنه ختم بخانه باز بید

"Если вернусь, - сочтите за удачу,

А если нет, - домой возвратите одежду мою" -

представляет собой наш исправленный вариант. Это сочетание в списках имеет следующие варианты: **ذخیره** "запас", **خزینہ** "сокровище", **دفینه** "вклад", **وصیقه** "свидетельство" (وثیقه). Ни одно из этих слов не обеспечивает логической связи бейта с текстом. Помимо этого, они не могут управляться глаголом **بر شمریدن** "счесть за...". Поэтому мы оценили их как изменения, внесенные переписчиками.

Предлагая свой вариант **نخیر (انخیر)** "за удачу", мы исходили из следующего. События предшествующего изложения логически требуют завершения такого смысла: "Если вернусь [из этого опасного странствия целым и невредимым], - сочтите за удачу, в противном случае, - известите родных о моей гибели". Именно этот смысл и вытекает из нашего варианта, так как выражение **نخیر بر شمریدن** у автора

имеет значение "счесть за удачу", а выражение **ختم بخانه باز برون** - "известить о гибели". Переписчик не воспринял лексического значения **نخیر بر شمریدن** под влиянием слова **مال** "имущество" в первом мисра бейга 2102, не обратив внимания на содержание бейта 2100:

یا بینم تمام و گردم باز      یا بمریدم و برون پرده راز

"... Или все осмотрю и вернусь,

Или погибну за завесой тайны".

ний выносятся только само это слово или сочетание слов. Примером может служить слово **کیت** из первого мисра шестого бейта, которое в списке приводится как **چیت**. Точно так же фиксируются разночтения семантически сходных слов.

В случаях, когда разночтения не имеют внутренней связи, мы старались отразить разночтение, вынося слово со стоящим рядом — справа или слева, а иногда и с обоими, — в зависимости от связей данного слова в мисра.

Если одно и то же разночтение повторяется во многих текстах, это обстоятельство отражается в аппарате указанием индексов данных рукописей с соблюдением их порядка по абджаду.

При внесении разночтений в аппарат справа ставится порядковый номер сноски, затем тире, после этого — индекс рукописи, а затем, после двоеточия, которое в нашем аппарате означает "равно", помещается разночтение. Каждое разночтение отделяется от последующего точкой.

Восстановив в нашем критическом тексте последовательность изложения, нарушенную в тех или иных местах списков, мы зафиксировали соответствующий порядок бейтов. Порядковые номера проставлены через каждые пять бейтов. Все отклонения в списках от установленного нами порядка бейтов отражены в аппарате разночтений. Для указания на смещение двух соседних бейтов используется выражение **پس و پیشند**.

В случаях если один или несколько бейтов в том или ином списке значительно удалены от надлежащего места, это фиксируется указанием порядкового номера бейта нашего текста, перед или после которого они расположены в списке, что обозначено соответственно **ما بعد** и **ما قبل**. Если же нарушен порядок значительного числа бейтов в одном месте текста списка, это отражено в аппарате соответствующим расположением (справа налево) тех порядковых номеров, которыми эти бейты обозначены в нашем тексте.

Пропущенные бейты указываются словом **نداج**, вставные бейты — **اضافه شد** и полностью цитируются в аппарате.

Ряд бейтов поэмы, число которых не превышает двадцати, во всех списках потеряли надлежащий смысл. Опираясь не только на соответст-

د پښ , ي , گ , د , س , ذ , которые в старых рукописях переданы в нашем тексте написаны в соответствии с современной орфографией, т.е. без точек.

Не сохранена старая орфография написания "хамзы" в словах персидского происхождения с окончанием на "алиф". Следовательно, в конце таких слов, как صداء , نواء , رواء , в нашем тексте "хамза" опущена.

Буквы персидского алфавита چ , پ , ژ , گ , ز , ک , в старых рукописях изображаемые в арабизированной форме ج , ب , в нашем тексте даны по правилам современной орфографии.

Написание таких слов, как بوک , تاک , آبخ , انگ , آنکه , ناکه , بویه , آبخه , сохранено в нашем тексте, ибо их изменение на не правомерно и может нарушить стихотворный размер.

Сохранены, насколько возможно, старые формы слов в тексте, такие как بيرانه , فرنگه , سیمیا , نبسته , ویرانه , فرنگ , شیمیا , نوشته и т.д.

По правилам старой орфографии в словах, оканчивающихся на продуктивное "хā-йи гайр-и малфӯз", ставился надстрочный знак ى , обозначающий ى и напоминающий арабскую "хамзу". Он выполнял различные грамматические функции: " ى - нисбат", " ى - ваҳдат", " ى - накара", " ى - ҳитоб", " ى - ишара", " ى - лийақат", " ى - изафа", " ى - фа'ли" и т.п. В критическом тексте поэмы мы сохранили ى как надстрочный знак только в позиции изафета, например:

جامه‌وى .

Если в мисра имеется более двух разночтений, то, как правило, разночтением считается всё мисра и выносится в аппарат разночтений целиком под одним очередным номером.

Два одинаковых разночтения в одном бейте в разночтениях объединяются под одним номером (это относится в основном к редифу и рифме).

Если слово или сочетание слов текста поэмы имеет внешне сходные разночтения в одном или нескольких списках, то в аппарат разночте-

"Сделай ее (т.е. поэму) избранной для всех сердец,  
Этим я завершил [поэму] - и конец!"

Этот бейт в нашем критическом тексте зафиксирован под порядковым номером 3344. В рукописи ✓ бейт из послесловия, в котором сообщается объем поэмы, передан следующим образом:

همه بیتش بگاه عرض شمار سه هزار است و سیصد و چهل و چار

"Все бейты при подсчете  
Составляют число 3344",

то есть наше определение объема поэмы можно считать подтвержденным, так как, на наш взгляд, этот бейт из списка ✓ является единственным достоверным из многочисленных существующих вариантов бейтов, содержащих указание на объем поэмы.

Таким образом, поэма "Хашт бихишт" Амйра Хусрау Дихлавй с ее предисловием включает в себя 3344 бейта, а с послесловием к "Хамса", состоящим из 61 бейта, в сумме как раз и составляют полученное нами число 3405.

#### Общие принципы составления публикуемого критического текста

При составлении критического текста поэмы "Хашт бихишт" мы ставили своей целью сделать наиболее доступным чтение текста и использование его в научном обиходе.

Для облегчения использования аппарата разночтений мы придерживались определенных принципов их составления, уже апробированных при издании письменных памятников Востока. Важнейшие из них следующие.

Не включаются в разночтения такие ошибки в орфографии слов и словосочетаний, которые не имеют в данном написании другого смысла и таким образом не изменяют содержания и смысла стиха. Поэтому такие формы, как *کما* , *آفاق* , *کام* и др., написанные с орфографическими отклонениями, внесены в наш текст в формах: *کما* , *آن* , *ی* , *نگ* и т.п. Некоторые буквы, в частности *کام* , *آفاق*

порядке: рукописи  $\text{آ}, \text{ب}, \text{ج}, \text{د}$  использовались как основные (из них  $\text{آ}$  - опорная),  $\text{ه}, \text{و}, \text{ز}, \text{ح}$  - как вспомогательные, издания  $\text{ط}$  и  $\text{ی}$  - как контрольные.

Несколько слов об объеме поэмы "Хашт бихишт". В каждом из используемых нами списков текста поэмы количество бейтов различно.

Между тем необходимо упомянуть, что Амїр Хусрау Дихлавї в конце каждой из поэм "Хамса" помещал стихотворное послесловие, в одном из бейтов которого сообщался объем поэмы. Но этот бейт, как и другие, подвергался редактированию, вторжению со стороны переписчиков. Естественно, что решение вопроса объема поэмы не могло не привлечь внимания составителя.

Когда наш критический текст был составлен и бейты пронумерованы сквозной нумерацией, обнаружилось, что получено совершенно новое число бейтов, отличное от всех привлеченных нами списков, - 3405. Таким образом, установление достоверного объема поэмы "Хашт бихишт", казалось бы, усложнилось. Но при этом мы обратили внимание на ряд моментов, которые пролили свет на природу путаницы, возникшей при определении объема поэмы. Дело в том, что после традиционного послесловия к поэме "Хашт бихишт" имеется еще одно послесловие, содержащее 61 бейт. Из его подзаголовка и общего содержания явствует, что оно посвящено автором поэту Шихаб ад-Дину<sup>18</sup>, учителю Амїра Хусрау, первому редактору "Хамса". Естественно, что объем этого послесловия к "Хамса", написанного, безусловно, после редакции, не мог быть включен Амїром Хусрау в объем поэмы "Хашт бихишт" и учтен при составлении послесловия к этой поэме, написанной до редакции. Исходя из этого, мы определили, что последним бейтом поэмы является последний бейт послесловия к ней:

خاص گردانش بر دل همه کس      هم بر این نکته ختم کردم و بس

---

<sup>18</sup> Подробно о нем см. Г.Ю. Алиев, Персоязычная литература Индии, М., 1968, стр. 39-41.



нии, в частности некоторые комментарии, оказали нам существенную помощь в составлении критического текста и в ряде случаев сыграли решающую роль.

۱۵ - литографированное издание, Алигарх<sup>16</sup>.

Литография содержит текст поэмы "Хашт бихишт" Амīра Хусрау Дихлавī, составленный проф. Сулайманом Ашрафом на основе нескольких рукописных и печатных списков поэмы в 1336/1918 г. Издание снабжено обширным предисловием на языке урду (324 стр.). Количество бейтов почти совпадает со списком ۱۵.

Описываемое издание, как и предыдущее, представляет собой попытку составления критического текста поэмы "Хашт бихишт". Оно также не содержит описания тех списков, на которых базируется. Из комментариев и толкований текста на полях издания явствует, что составитель обладал глубоким знанием языка фарси, бытовавшего в Индии, и литературы на нем. Тем не менее издание не лишено ряда недостатков, и, хотя из имеющихся пяти изданий<sup>17</sup> это самое серьезное и предъявлено как критический текст данной поэмы, нами оно было использовано лишь в контрольных целях.

х х х

Восемь рукописей и два литографированных издания, краткое описание которых изложено выше, легли в основу составленного нами критического текста поэмы. При этом они были нами привлечены в следующем

---

16 مثنوی هشت بهشت حضرت امیر خسرو دهلوی تصحیح و تنقید و  
تحشیة جناب مولانا سید سلیمان اشرف صاحب، پروفیسور مدرسۃ العلوم  
علیگرہ باہتمام مقتدی خان شیروانی، چاپ علیگرہ، ۱۳۳۶ ہجری  
قمری.

17 خانبابا مشار، مؤلفین کتب چاپی عربی و فارسی، جلد یکم،  
سال ۱۳۴۰، تهران، ص. ۶۷۳.

таджиком под диктовку своего соотечественника. С точки зрения текстологии этот факт имеет важное значение, ибо, по словам проф. А.А. Старикова, "... неграмотные переписчики были менее опасны, чем полуграмотные или грамотные - высокой квалификации. Неграмотный переписчик иногда исказит простые слова (и это легко установить сличением или скандировкой строки), грамотный же заменит, да еще "подогнав" под размер, порой впишет свой, "лучший" вариант и т.д."<sup>14</sup>

Для устранения недочетов текста нашей основной рукописи рукопись **З** была особенно эффективна, и, на наш взгляд, она может принести большую пользу исследователю таджикского языка того времени.

**Б** - литографированное издание, Лакхнау<sup>15</sup>.

Литография поэмы "Хашт бихишт", содержит 197 страниц, включая комментарии и рецензии Гулам-Мухаммада Тапиша, Мухаммада Анвара, Хусайна Таслима и Саййида Мухаммада Садик-Али Галиба. В конце издания (стр. 185-189) помещено послесловие составителя поэмы Амира Асадаллаха Таслима, из содержания которого следует, что составитель опирался на три рукописи, бывшие в его распоряжении; для толкования трудных слов и выражений поэмы составитель использовал словари "Ғийās ал-лугāt" и "Бахār-и 'Аджам". Описание рукописей отсутствует. Но качество текста свидетельствует, что составитель не располагал достаточно достоверным списком. Поэма "Хашт бихишт" в этом издании содержит 3396 байтов.

Из послесловия издания и рецензий явствует, что составитель и издатель стремились создать критический текст поэмы "Хашт бихишт". Хотя это издание не лишено некоторых недостатков, многое в этом изда-

---

<sup>14</sup> А.А. Стариков, Фирдоуси и его поэма "Шах-наме", - в кн. Фирдоуси, Шах-наме, М., 1957, стр. 552.

<sup>15</sup> مثنوی هشت بهشت حضرت امیر خسرو دهلوی، چاپ کنهو،  
۱۲۹۰ هجری، ۱۷۷۳ میلادی.

Переписчик рукописи Ҳалӣл б. Дарвӣш Муҳаммад ал-Джамӣ закончил переписку в месяце раджабе 985/ сентябре 1578 г.

З - рукопись Института востоковедения АН ТаджССР (инв. № 324)<sup>13</sup>.

Рукопись "Ҳамса" Амӣра Ҳусрау Дихлавӣ, содержит 242 листа, пронумерованных дважды. Мы брали за основу нумерацию в центре верхней части листа. Поэма "Хашт бихишт" начинается с листа 200б, переписана посредственным насталиком в две колонки. Заполнив колонки текстом, переписчик переходил на поля того же листа. Число бейтов поэмы "Хашт бихишт" в этой рукописи 3035 и девять отдельных мисра. Переписка закончена в понедельник 14 числа месяца джумад I 1002 / 16 января 1594 г. Между листами 241б и 242а не хватает четырех листов. Количество отсутствующих листов определено нами по числу бейтов, недостающих в рукописи и необходимых для того, чтобы связать текст листов 241б и 242а.

Текст данной рукописи весьма близок к тексту рукописи Т. В написании текста отразились некоторые фонетические особенности таджикского языка. Так, например, в ряде слов, которые, как правило, должны быть написаны с формообразующим суффиксом *ی*, этот суффикс отсутствует (см. аппарат разночтений к бейтам 676, 757, 776, 956 и др. нашего критического текста). Многие изафетные конструкции в тексте переданы при помощи *ی*. Такое явление мы наблюдаем, например, в таких сочетаниях: "اثر زانو", "خدمتک", "عاشق خراب", "از پس سال", "سفال شکسته", "پند حکیم", "آفتاب جمال" и др. (см. аппарат разночтений к бейтам 431, 451, 575, 735, 755, 843, 845 нашего критического текста).

Изложенные особенности текста могут служить основанием для вывода о среднеазиатском происхождении рукописи, причем, по всей вероятности, она была переписана на слух не очень грамотным переписчиком -

---

<sup>13</sup> См. "Каталог восточных рукописей Академии наук ТаджССР", т. II, 1968.

тиб ибн Муҳаммад завершил переписку в месяце сафаре 924 г. х. (февраль 1518 г.). Количество искажений и интерполяций в данной рукописи невелико.

9 - рукопись Британского музея (инв. № 21104 add)<sup>11</sup>.

Рукопись "Куллийата", иллюстрирована миниатюрами. Содержит 697 листов. Поэма "Хашт бихишт" написана на полях и расположена на листах 445б-544а. Рукопись заново переплеталась, и некоторые ее листы, особенно в начале поэмы, перемешены; кроме того, часть листов перевернута (536, 537, 541). Поэма "Хашт бихишт" в этой рукописи состоит из 3158 бейтов и одного мисра, шесть бейтов в ней повторены переписчиком.

Дата окончания переписки поэмы "Хашт бихишт" указана переписчиком на л. 544а: *عشرین شهرشوال سنه ۹۲۲* (17 ноября 1517 г.).

По качеству текста она близка к рукописям ج и د.

ز - рукопись Рукописного фонда АН АзССР (инв. № 248-11543)<sup>12</sup>.

Рукопись содержит "Ҳамса" Амйра Ҳусрау Дихлавӣ; всего в ней 244 листа. Текст переписан в четыре колонки красивым насталиком. Особые рамки для унванов и подзаголовков оставлены пустыми. Текст "Хашт бихишт" занимает листы 141б-186б. Листы пронумерованы трижды, но нумерация не совпадает, поэтому мы взяли за основу нумерацию в левом верхнем углу листа. В этой рукописи поэма "Хашт бихишт" содержит 3317 бейтов и два отдельных мисра.

Рукопись сохранила многие правильные варианты слов, словосочетаний и бейтов, избежавших "исправлений" переписчика, хотя объем интерполированных и пропущенных бейтов также не мал.

---

<sup>11</sup> Подробно см. Ch. Rieu, Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, vol. II, London, стр. 611.

<sup>12</sup> См. "Азәрбајҹан ССР Елмләр Академјасы республика әлјазмалары фонду әлјазмалар каталогу", 1 ч., Бақы, 1963, стр. 196-197. Эта рукопись была использована при составлении критических текстов "Шйрйн у Ҳусрау" и "Маджиӯн у Лайлӣ" и описана в предисловиях к соответствующим изданиям критических текстов.



дии. Немало бейтов в ней искажено или пропущено переписчиком, однако в ряде случаев именно в этой рукописи можно найти более правильные формы слов и сочетаний, характерных для поэмы.

➤ - рукопись Института востоковедения АН ТаджССР (инв. № 817)<sup>9</sup>.


Список "Ҳамса" Амйра Ҳусрау Дихлавӣ. Поэма "Хашт бихишт", так же как и другие, переписана в четыре колонки хорошим насталиком. Бумага желтоватая, индийская. Всего содержит 398 листов, при этом на четырех листах (392-397) помещены бейты из поэмы "Мағла' ал-анвār" той же рукописи, которые по ошибке попали сюда при повторном переплетении книги.

Не упоминая своего имени, переписчик назвал лишь дату переписки

на л.398а: 

 (25 июня 1499 г.). Поэма "Хашт бихишт" занимает листы 315-398 и содержит 3297 бейтов и два отдельных мисра. Заголовки глав и частей даны в сокращении, а иногда рамки, отведенные для них, оставлены пустыми, заголовок отсутствует. Количество искажений текста незначительно, но число пропущенных бейтов велико. Однако по характеру данная рукопись близка к рукописи .

♠ - рукопись Государственной публичной библиотеки им. М.Е.Салтыкова-Щедрина (Дорн 386)<sup>10</sup>.

Рукопись содержит "Куллийат" Амйра Ҳусрау Дихлавӣ. Текст поэмы "Хашт бихишт" переписан насталиком на листах 4326-517а и включает 3373 бейта и два отдельных мисра. Один бейт и одно мисра повторяются. Текст рукописи близок тексту рукописи  . Дата переписки и имя переписчика указаны в подробном колофоне, удостоверяющем, что Махмұд Кā-

---

<sup>9</sup> См. "Каталог восточных рукописей Академии наук ТаджССР", т. II, 1968, 511 (148).

<sup>10</sup> Подробно см. В. Dorn, Catalogue des manuscrits et xylographes orientaux de la Bibliothèque Impériale Publique de St. Pétersbourg, St.-Pb., 1852, № 386.

Так что весьма вероятно, что упомянутая касыда была помещена в конце рукописи, с которой составлялся рассматриваемый нами список, а поскольку переписчик не указал ни даты переписки, ни своего имени, то дата, упомянутая в касыде, механически была принята за дату переписки рукописи.

Сравнение рукописи ب с рукописью дивана газелей Амīра Хусрау Дихлавī (инв. № 102), принадлежавшей коллекции акад. А.А.Семёнова и находящейся в Душанбе, подтверждает наше мнение, поскольку по характеру письма, сорту бумаги, оформлению переплета и его цвету, раскадровке страницы, манере написания унванов, количеству бейтов на листах, объёму и т.п. обе рукописи безусловно схожи; дата переписки дивана Амīра Хусрау Дихлавī, указанная на последнем листе этой рукописи, - 1018/1609-10 г.

На наш взгляд, обе эти рукописи были переписаны одним и тем же переписчиком, не указавшим своего имени ни в том, ни в другом списке. Оба списка представляют собой как бы два тома, содержащие основное поэтическое наследие двух известных составителей "Хамса" - Низāmī Ганджавī и Амīра Хусрау Дихлавī. Нет сомнения, что по замыслу эти списки - единое целое.

Несмотря на позднее происхождение списка ب (XVII в.), текст этой рукописи близок к основному и заставляет нас отдать ей предпочтение перед другими и в большинстве случаев ссылаться на текст именно этой рукописи.

ج - рукопись Ленинградского государственного университета им. А.А.Жданова (инв. № 1622 - MS 094)<sup>8</sup>.

Рукопись "Куллийата" Амīра Хусрау Дихлавī. Текст "Хамса" написан разборчивым насталиком на полях. Поэма "Хашт бихишт" в этой рукописи содержит 3351 бейт и пять отдельных мисра.

Переписка завершена Султāном Аҳмадом в 885/1481 г. Качество текста рукописи показывает ее близость к рукописям, переписанным в Ин-

---

<sup>8</sup> Более подробно см. М.Бакоев, Хусрави Деҳлави ва достони у "Дувалрони ва Хизрхон", Сталинобод, 1958, саҳ. 65.

дар-нāме" Низāмӣ. Объем поэмы "Хашт бихишт" в этом списке 3384 бейта, которые расположены на листах 449б - 545б. Текст рукописи дает довольно близкое чтение к тексту опорного списка - и помимо него является единственным, где в конце каждой поэмы сохранены колофоны на арабском языке, принадлежащие перу Амйра Хусрау. Рукопись содержит 700 листов. На листах 698а - 700б помещена касыда, принадлежащая поэту Дāvудӣ, которая начинается сразу же после поэмы "Хафт пайкар".

Составитель критического текста поэмы Амйра Хусрау Дихлавӣ "Маджнун у Лайлӣ" Т.А. Магеррамов считает переписчиком этой рукописи Дāvудӣ, а выражение **دعای دولتش** - хронограммой даты ее переписки<sup>7</sup>. Свое мнение Т.А. Магеррамов основывает на следующих двух бейтах касыды поэта Дāvудӣ:

از دعای دولتش تاریخ را کردم حساب      نامهندس پیشه بیرون آرد از هجاء خویش  
مطلعی دیگر بگوید او دیا بھر غزل      تا نمائی شاعران را صنعت اشعار خویش

Сочетание **دعای دولتش**, взятое как хронограмма, дает дату 825/1421-22 г. Вместе с тем, на наш взгляд, почерк и ряд других особенностей этой рукописи свидетельствуют о том, что она была переписана в конце XVI - начале XVII в. На основании же приведенных выше бейтов можно лишь утверждать, что Дāvудӣ - автор касыды (а не переписчик рукописи) и что если и содержится здесь хронограмма, то ее следует связать с датой написания касыды, а отнюдь не переписки рукописи. Дело в том, что в выражении **دعای دولتش**, принятом исследователем за хронограмму, мог содержаться намек на последние бейты поэмы "Хафт пайкар" Низāмӣ Ганджавӣ:

دولتی باش هر کجا باشی      در کجایت فلک بفراشی  
دولت را که بر زیادت باد      خاتم کار بر سعادت باد

<sup>7</sup> Т.А. Магеррамов, Поэма "Меджнун и Лейли" Амир Хосрова Дехлеви, Баку, 1964, стр. 7-8 (автореферат дисс. на соиск. ученой степени канд. филол. наук).

Рукопись представляет собой старейший список "Ҳамса" Амїра Ҳусрау Дихлавї. Три поэмы из пяти в этом списке - "Шїрїн у Ҳусрау", "Аїна-йи Искандарї" и "Хашт бихишт" - переписаны в 756/1355 г., т.е. лишь тридцать лет спустя после смерти автора Ҳ<sup>В</sup>аджа Ҳафїзом Шїрї-зї, впоследствии известным персидско-таджикским лириком<sup>4</sup>.

Рукопись содержит 195 листов, текст переписан в четыре колонки почерком насх, приближающимся к сульсу, в котором прослеживаются элементы шикаста-насталика. Текст поэмы "Хашт бихишт" занимает листы 1606-1956 и включает 3382 бейта и одно мисра. Три бейта сдублированы переписчиком. Текст поэмы в этом списке признан нами наиболее полным и достоверным по сравнению с остальными из привлеченных нами к исследованию, и поэтому в процессе составления критического текста мы, в основном, опирались на него. Данная рукопись была также принята за основу при составлении критических текстов поэм "Шїрїн у Ҳусрау" и "Маджнун у Лайлї"<sup>5</sup>.

— рукопись Музея истории литературы Азербайджана им. Низами АН АзССР (инв. № 2)<sup>6</sup>.

Рукопись содержит "Ҳамса" Низамї Ганджавї, а на полях ее помещены "Ҳамса" Амїра Ҳусрау Дихлавї и вторая часть поэмы "Искан-

---

<sup>4</sup> Такого же мнения придерживался акад. А.А.Семенов, хотя некоторые специалисты (в том числе иранский проф. Мухаммад Мунн) не склонны усматривать в личности переписчика этой рукописи Ҳафїза-лирика. Более подробно о личности переписчика см. Дж. Эфтихар, Текстологическое исследование поэмы "Хашт бихишт" Амира Хосрова Дехлеви, Ташкент, 1968 (автореферат дисс. на соиск. ученой степени канд. филол. наук).

<sup>5</sup> См. Амїр Ҳусрау Дихлавї, Шїрїн и Ҳусрау. Критический текст, предисловие Г.Ю.Алиева, М., 1961; Амїр Ҳусрау Дихлавї, Маджнун и Лейлї. Критический текст, предисловие Т.А.Магеррамова, М., 1965.

<sup>6</sup> М.С.Султанов, Ғалъазмасы, - "Известия АН АзССР", 1954, № 2, стр. 12.



## ОТ СОСТАВИТЕЛЯ

Поэма "Хашт бихишт" ("Восемь райских садов") – пятая, завершающая часть "Ҳамса" ("Пятерицы") Амїра Ҳусрау Дихлавї, написанная в 701/1302 г. в ответ на поэму "Хафт пайкар" ("Семь красавиц") великого азербайджанского поэта Низамї Ганджавї.

Старейшей рукописью поэмы "Хашт бихишт"<sup>1</sup> Амїра Ҳусрау Дихлавї является рукопись, переписанная в 756/1355 г. в г. Ширазе Муҳаммадом б. Муҳаммадом б. Муҳаммадом аш-Шамс ал-Ҳафизом аш-Шїрāзї, в самой поздней – рукопись<sup>2</sup>, переписанная в г. Хиве Муҳаммадом Йа'қубом Кāтибом Ҳаррāтом в 1328/1910 г. по заказу хивинского хана Муҳаммада Раҳїма II.

Публикуемый критический текст поэмы "Хашт бихишт" – результат текстологических исследований, основывающихся на восьми списках поэмы и двух литографированных изданиях ее. Ниже приводится краткая характеристика использованных нами списков и литографий.

Т – рукопись Института востоковедения им. Абу Рейхана Бируни АН УзССР (инв. № 179)<sup>3</sup>.

---

<sup>1</sup> См. "Собрание восточных рукописей АН УзССР", т. II, Ташкент, 1954, стр. 119-121.

<sup>2</sup> См. рук. ИВ АН УзССР, инв. № 1068.

<sup>3</sup> Более подробное описание см. "Собрание восточных рукописей АН УзССР", т. II, стр. 119-121.

И (Перс.)  
А 62

Редакционная коллегия

Б.Г. Гафуров (председатель), Г.Ю. Алиев (ученый секретарь),  
Зоя Ансари

Ответственный редактор

Г.Ю. Алиев

Содержание

Предисловие . . . . .	5
Текст . . . . .	21

"Хашт бихишт" - поэма классика таджикско-персидской и индийской литературы XIII в. Амира Хусрау Дихлави, входящая в состав его "Хамса" ("Пятерицы"). Использование авторитетных списков на основе современных методов восточной текстологии вводит в научный обиход текст поэмы, максимально приближенный к авторскому.

7-4-4  
177-72

АМИР ХУСРАУ ДИХЛАВИ  
Х А Ш Т Б И Х И Ш Т

Утверждено к печати  
Институтом востоковедения  
Академии наук СССР

Редактор М.М. Хасман  
Технический редактор Т.И. Чекушина

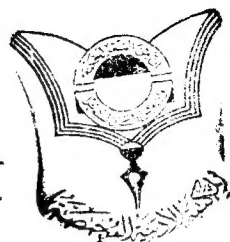
Сдано в набор 20/XII-1971 г. Подписано к печати 2/III-1972 г.  
Формат 84x108 1/16. Печ. л. 24,0. Усл. п. л. 40,32 Уч.-изд. л. 17,69.  
Бум. офс. Тираж 3000 экз. Изд. № 2861. Зак. № 42  
Цена 1 р. 80 к.

Главная редакция восточной литературы издательства "Наука"  
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Офсетное производство 3-й типографии издательства "Наука"  
Москва, Центр, Армянский пер., 2

ТАШКЕНТСКИЙ ГОСУДАРСТВЕННЫЙ УНИВЕРСИТЕТ  
ИМЕНИ В.И. ЛЕНИНА

АМИР ҲУСРАУ ДИХЛАВИ



# ХАШТ БИХИШТ

СОСТАВЛЕНИЕ ТЕКСТА И ПРЕДИСЛОВИЕ  
ДЖАФАРА ЭФТИХАРА

ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

МОСКВА • 1972

АКАДЕМИЯ НАУК С С С Р  
ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

АМІР ХУСРАУ ДИХЛАВІ

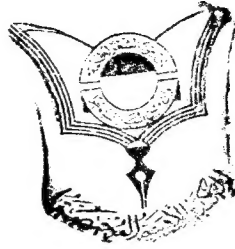
# ХАМСА

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ

ПЯТАЯ ПОЭМА



ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»



**К СЕМИСОТЛЕТИЮ СО ДНЯ РОЖДЕНИЯ  
АМИРА ХУСРАУ ДИХЛАВИ**